

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1183

<http://hdl.handle.net/2333.1/47d7wn85>

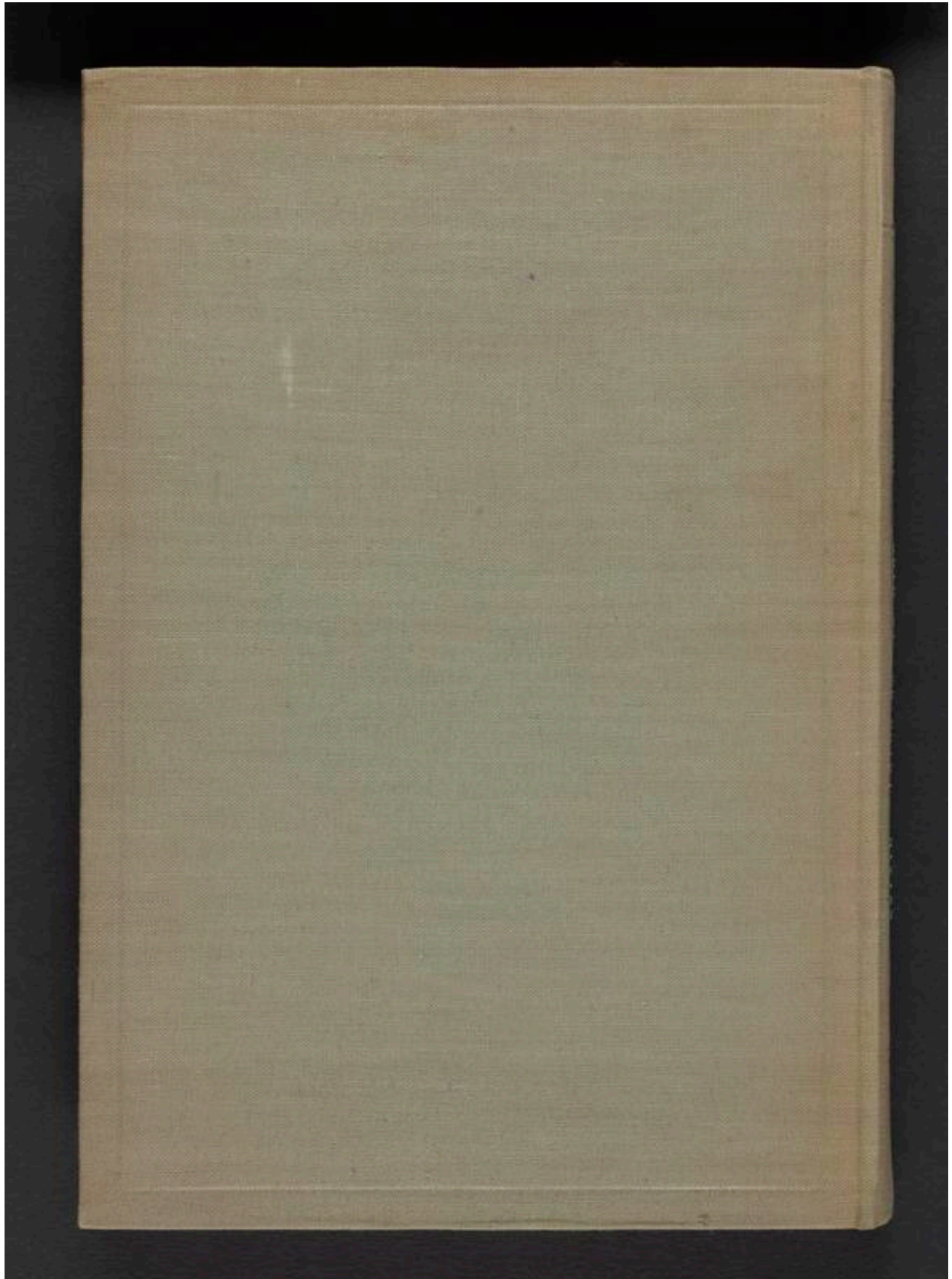


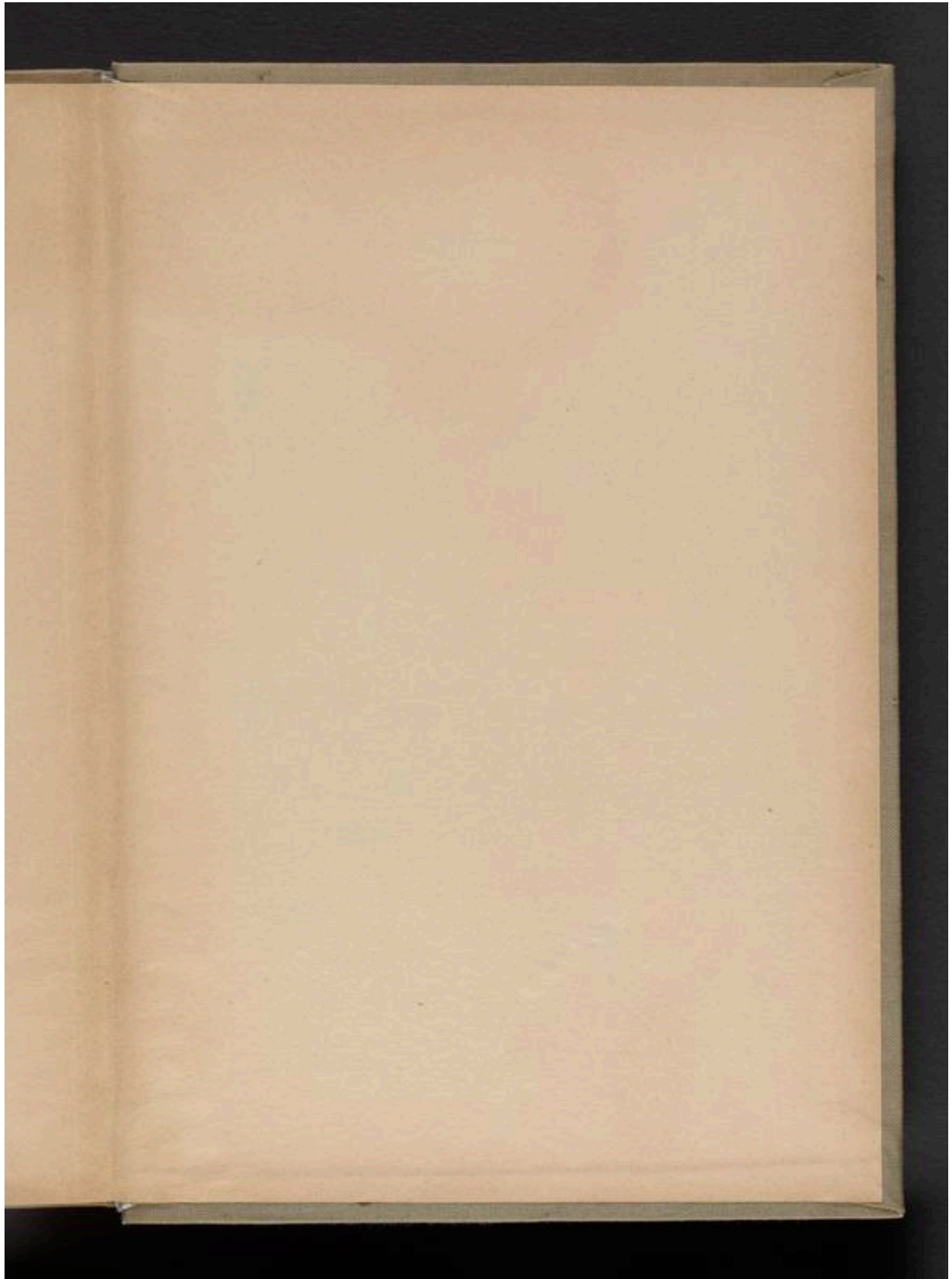
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

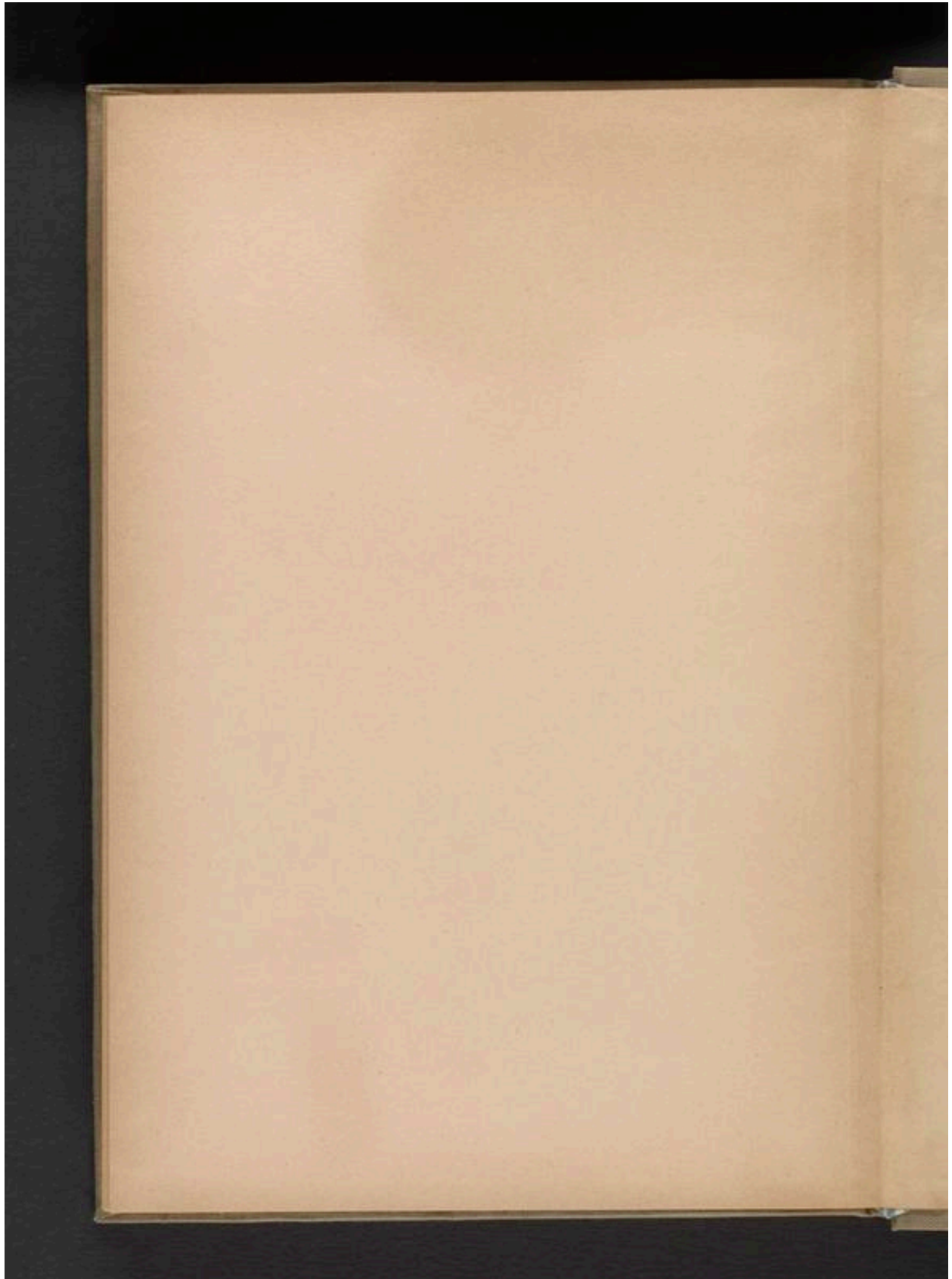
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

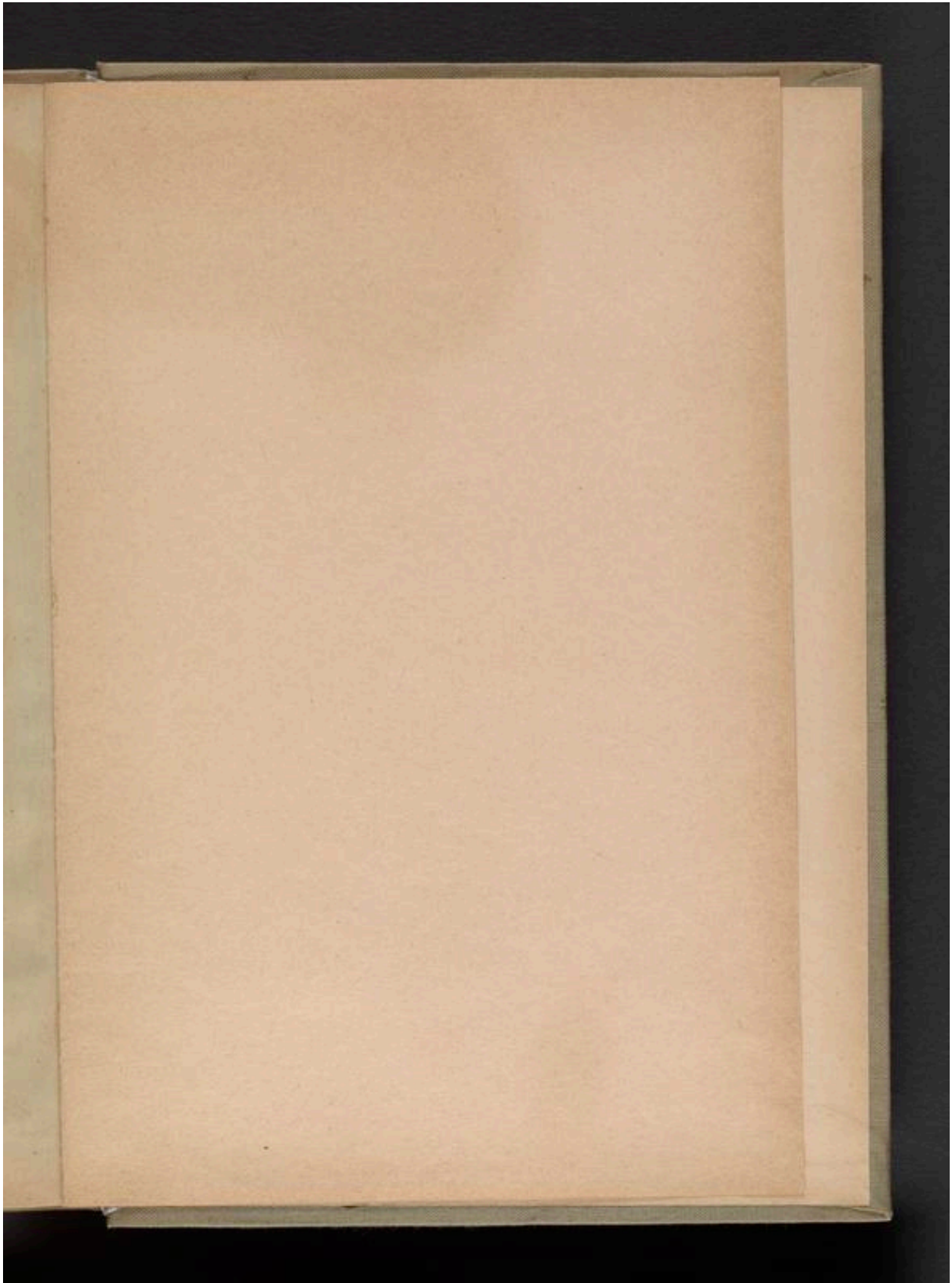
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu





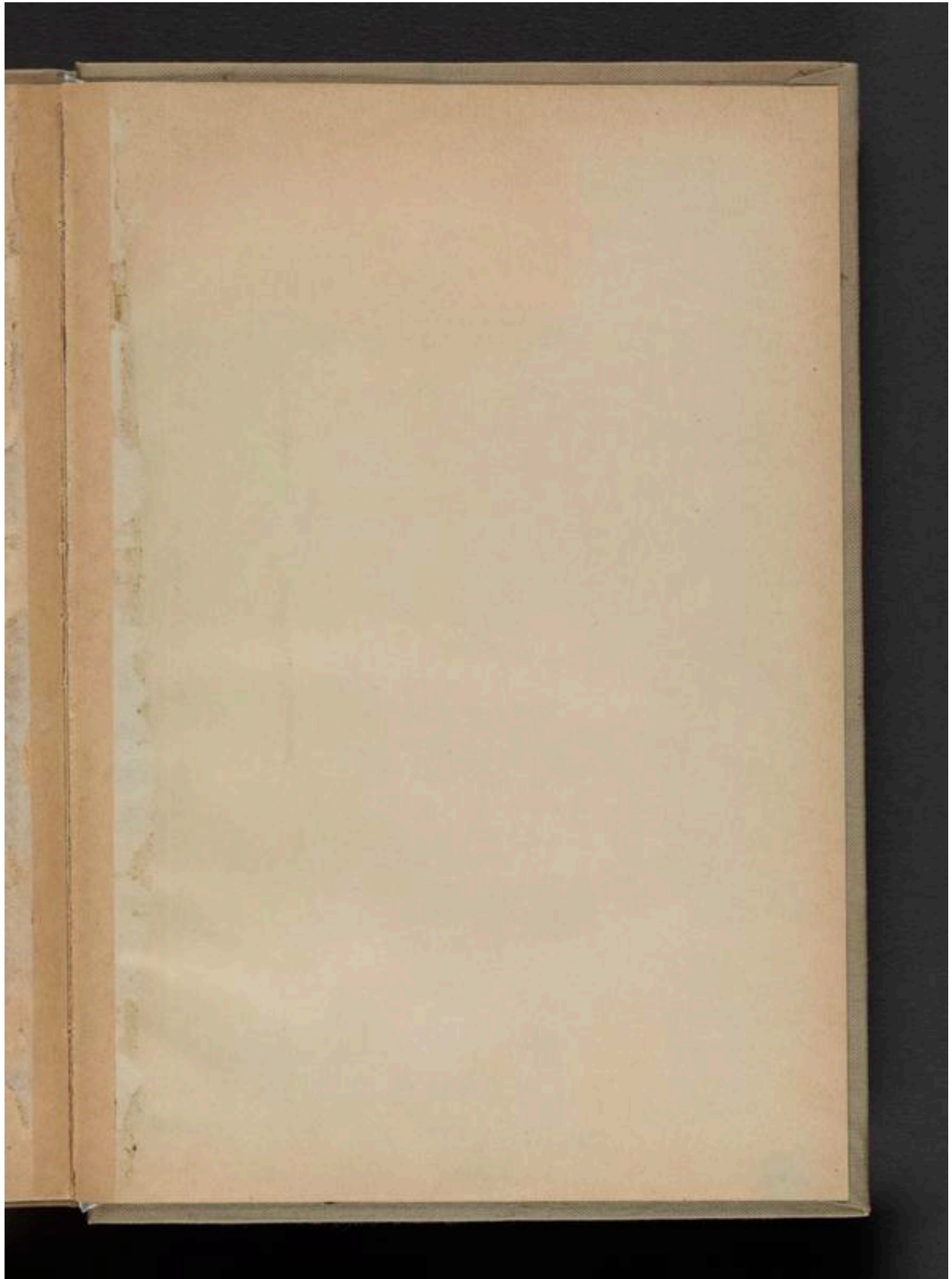






نوامیس معارف





نمبره هومى نشرات رياست مستقل مطبوعات
(۲۰۶)

از نشرات انجمن تاريخ
نمبره (۲۲)

نواى معارك

نسخه خطى موزه كابل مشتمل بر واقعات

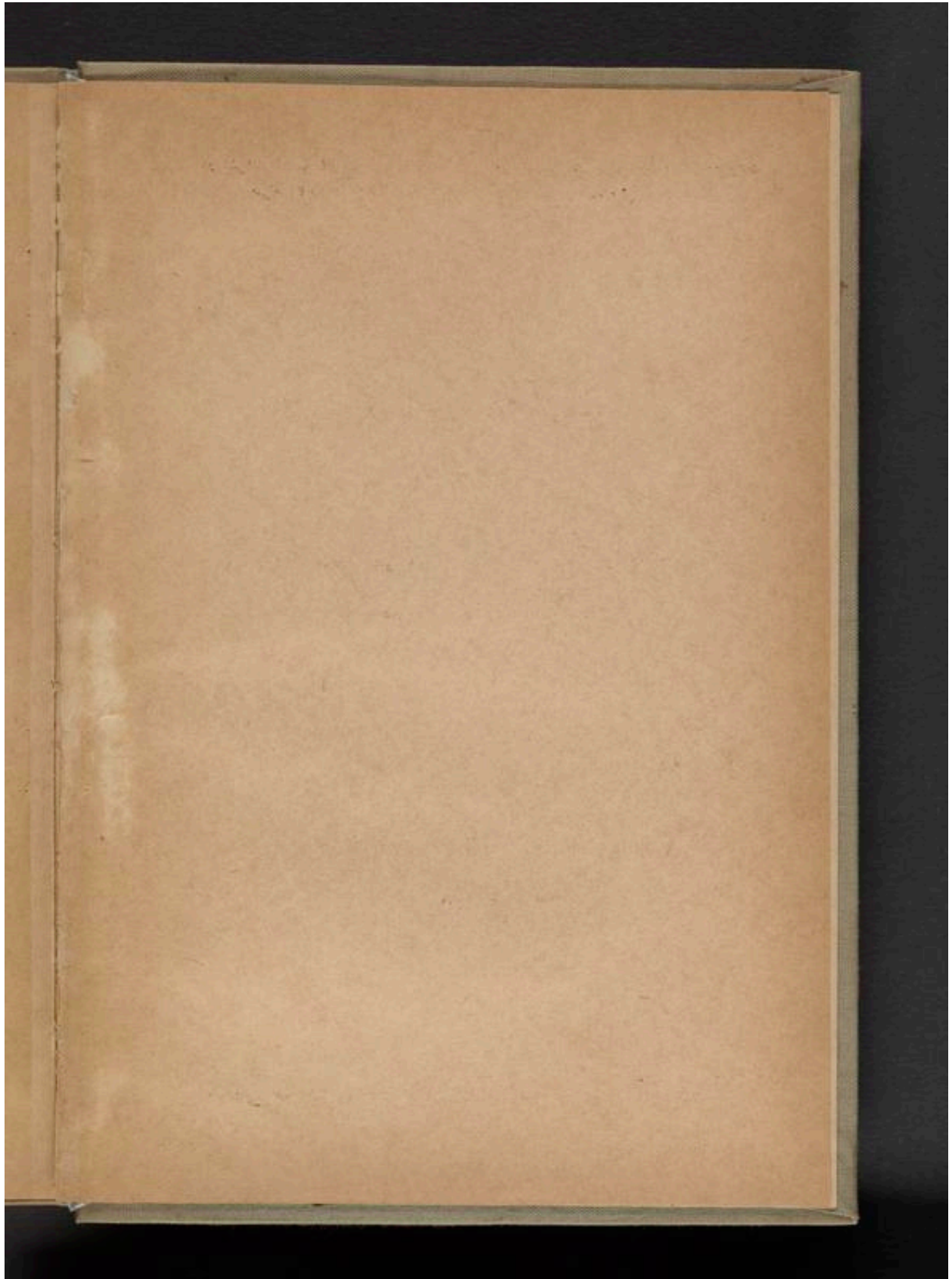
عسرد و زائى و بارك زائى

تاليف

ميرزا عطا محمد

تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد

تاريخ طبع ۱۳۳۱ شمسى



نوای معارك

ناره نوای معارك

مؤلف: میرزا عطا محمد

در کتابخانه مؤرخه کابل در مجموعه نسخ خطی کتابی موجود است بنام
 "نوای معارك" یا "ناره نوای معارك" که در ۲۶۲ صفحه از طرف مولانا
 میرزا عطا محمد نامی به تاریخ نیست و پنجم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱
 هجری قمری تألیف شده و کتابت آنرا خلف مؤلف میرزا محمد حسن تقریباً
 سه ماه بعد به تاریخ ۱۶ رمضان سال مذکور به پایان رسانیده است.

اگر چه راجع به سقوط الرئیس و سوانح مؤلف معلومات زیاد در دست نیست
 از روی تذکرات مختصر ویرا آشنده می گمانیم که از خود متن کتاب دستگیری
 می کند چنین می نماید که میرزا عطا محمد موصوف جوانی و بیشتر ایام زندگانی
 خود در شکار پور گذرانیده و این وقت هائی بود که شکار پور و سند جزء خاک
 های متوحه افغانستان عرصه و زرائی و بارک زائی محسوب میشدند و میران سند
 حاج گذار دولت های افغانستان بودند و نجر پکات انگلیس ها تازه به سند
 سرایت نموده بود و مؤلف کتاب علی العموم جزء ملازمین حاکم افغانی در شکار پور
 زندگانی داشت. برادران بارک زائی قندهاری بخصوص سردار رحمدل خان
 و سردار شیردل خان مؤلف نوای معارك بیشتر لطف و حسن نظر داشتند چنانچه
 نامبرده به معرفت ملا مومن غلجائی لایب و بیست کار سردار شیردل خان به مهده
 (مختار کاری) سردار موصوف هم عزت فرر حاصل کرد و مدت دو سال این وظیفه
 را به عهده داشت و مورد اعتماد و اعتبار زیاد قرار گرفت به اندازهائی که معاش
 سیاه و عملة سردار شیردل خان همه بدست میرزا عطا محمد خان اجرا میشد.

شبههائی نیست که مؤلف بین شکار پور و قندهار و هرات و کابل و پشاور مسافرت ها کرده
 به معیت سرداران افغانی و در عملگری های آنها در حرکت بوده و در برخی
 جنگ های داخلی سدوزائی و بارک زائی مانند جنگ شهر آده کامران پسر شاه محمود
 سدوزائی و سرداران بارک زائی قندهاری در سال ۱۲۳۸ هجری قمری شامل بوده

(ب)

و مدتی هم در شهر قندهار اقامت داشت و پیوسته با دداشت‌ها می‌گرفت تا بالاخره در اثر
اشاره يك نفر انگلیس موسوم به (اسیونك) كه او را كلكتر شكاری پور خوانده است
به تحریر كتاب شروع کرده و در او آخر جمادی الثاني سال ۱۲۷۱ هجری قمری
موفقه خود را به پایان رسانیده است *

به شهادت يك صفحه یادداشت كه خارج متن كتاب به امضای مولف (میرزا عطاء محمد)
بنام بیخ ۲۹ ربیع الاول سال ۱۲۷۲ هجری قمری در صفحه اخیر ثبت است گفته
میتوانیم كه مولف این اثر در ادب و اشعار فارسی بطرز نادر خود ممارست خوبی
داشته و لی پسرش میرزا محمد حسن خان كه سر قاپای مولف پدر را بقلم خود تحریر
نموده در نقل از مرتكب اشتباهات املائی فراوانی شده و در بسیاری موارد نامفهمیده
كلمات را نقل کرده است و به این علت متن چندان روان نیست * خود مولف علاوه
بر فارسی به السنه پشتو و بلوچی و سنڌی هم آشنائی داشته و جای به جای بعضی جملاتی
به این زبان هم در متن استعمال کرده است *

تازه نوای معارك از نقطه نظر ثبت وقایع تاریخی دوره جدید و معاصر افغانستان
اهمیت بسزائی دارد زیرا متأسفانه ماخذ قلمی ما مربوط به عصر سدوزائی و بارك
زائی انگشت شمار و محدود است و چون مولف شخصاً جزء وقایع می زیسته و در جریان
وقایع با چشم دیده و در یادهاست از ديك به عصر خود و عصر خود را نوشته نوشته
های او اطمینان بخش و قابل اعتبار است. واقعات این كتاب تا جائی كه از ارتباط
به عصر سدوزائی ما دارد مختصر و روی دادهای دوره بارك زائی مفصل تر میباشد
و پیش آمدهای مربوط به تهاجمات اول فرنگی در افغانستان و شاه شجاع سدوزائی
بخصوص وقایع سند و شكاری پور كه محل رهايش بیشتر اوقات مولف محسوب میشود
مشرح دگر یافته و به تعلقات میران سند بادر از های شاهان و امرا و سرداران افغانی
روشنی خوبی می اندازد. یکی دیگر از معیارات این كتاب این است كه مولف آن نام

(ج)

افغانستان را قطعا استعمال نکرد و همه جا افغانستان را به نام (خراسان) و اهالی آن را به اسم (خراسانیان) یاد میکنند چنانچه راجع به یادداشت‌های خود در صفحه ۹ متن میگوید: «که وقوعات خراسان و مقدمات شاه شجاع الملك را تسوید کردم» شهادت او و امثال او نشان میدهد که این اسم و صفت با سوانق چندین قرنه تا او آخر قرن ۱۳ هجری هنوز در مملکت ما مورد استعمال داشت.

چون انجمن تاریخ در قطار و ظایق مر جوعه خود یکی هم نشر متون مربوط به تاریخ افغانستان را قرار داد و متون و اسناد خطی در دسترس نویسندگان و متنبین قرار داده شد، تفاوت در مورد جال و روی دادهای تاریخی بخصوص در تاریخ جدید و معاصر افغانستان اشکال فراوان دارد و بنا علیه به نشر این اثر و امثال آن مانند: کبر نامه مکتوب عنوانی امیر امین الله خان لوگمیری در ضمن کتاب (در زوایای تاریخ معاصر افغانستان) اقدام شد و ما خود دیگری مانند: پادشاهان مهاجرین افغانستان و وقایع شاه شجاع درانی، کشتن امارت (مربوط به دوره میر شیر علیخان و غیره به تدریج چاپ خواهد شد.

چون چاپ این کتاب ماخذ سواد برداری یاک نویس 'مقاله' تصبیح حتی در بعضی موارد (تجسیه) پر و فخوانی بکار دارد و مخارجی برای تهیه آن و کلبشه و اجرت طبع و غیره ایجاد میکند از نقطه نظر صرفه جوئی وقت و پول چنین مناسب دیدیم که اگر طبع مستقیم و مستقل آنها فوراً امکان پذیر نباشد در تیس انتخاب کنیم که قسمت قسمت در مجله آر یا نا نشر شود و در عین زمان نشر علیحده و مستقل هم بعمل آید. بدین ترتیب کتاب نوای معارف از شماره ۹۱۰ سال ۸۰ مجله آر یا نا به بعد هشت هشت صفحه نشر شد تا در شماره ۱۱۸ سال ۱۰۰۰ به پایان رسید و موازی با شماره های مجله آر یا نا نسخه علیحده هم طبع گردید که امروزه مطابع خواهند گن گرامی میرسد.

۲۰ عزیزان احمد علی کوزاد

فهرست مندرجات

۱	مقدمه و تمهید مؤلف
۸	کشته شدن عظامحمدخان بازکنراشی از دست سردار سمنگینخان بامیرانی
۱۰	گرفتار شدن شاهشجاع الماک در لاهور و از دست دادن کوه نور
۱۲	جلوس محمودشاه بر تخت سلطنت و وزارت سیدن اشرف اولی فتحخان
۱۳	قوت بهاکن زوجه اشرف الوزرا
۱۴	تماشا نمودن و کتلی امیران سنه پشاور
۱۸	رفتن وزیرفتحخان به هرات و گرفتار نمودن حاجی فرورالدین شاه
۲۰	جنگ و وزیرفتحخان بامیرزا عیسی علی
۲۱	رفتن شهزاده کامران از قندهار به هرات و کورساجین وزیرفتحخان
۲۲	گرفتار شدن وزیرفتحخان بدست کامران
۲۳	آمدن شهزاده جهانگیر بطرف کابل و جنگ با سردار دوست محمدخان
۲۶	آمدن شهزاده کامران از هرات و جنگ با سردار دوست محمدخان
۲۸	آمدن سردار محمدعظیمخان از کشمیر و جنگین باشاه شجاع
۳۱	و هزیمت یافتن شاه
۳۳	بعد از یست شاه شجاع سعی کردن امیران سنه در کشیدن شهزاده محمد تیمور
۳۴	آمدن شاهشجاع الماک در شکارپور و عهد و پیمان بستن با امیران سنه
۳۷	مراجعت اولیای دولت از حیدرآباد و خیرپور به شکارپور و مجسم آوردن لشکر
۳۸	اطوار ظالمانه شاه در شکارپور
۴۱	رفتن سیدمحمد کاظم شاه نزد سردار محمدعظیمخان در کابل و کشیدن اولیای دولت از شکارپور
۴۳	آمدن سردار محمدعظیمخان به سنه و گفتگو بین اولیای دولت و امیران آنها
۴۴	کشیدن امیران سنه امنای دولت از شکارپور
۴۶	رفتن شاهشجاع از شکارپور به سنه و رشقت دادن ساهو کاران
۴۸	آمدن بعضی خوانین سردار محمدعظیمخان عضو اولیای دولت و تصدیق قولشان
۵۱	مصالحه کردن امیران سنه با سردار محمدعظیمخان
۵۲	ملاقات امیران با سردار محمدعظیمخان
۵۳	آمدن محمدعظیمخان در شکارپور و وصول مالیات
۵۶	آمدن کامران برای تسخیر قندهار و مقابله سرداران قندهار
۵۸	کشته شدن مهولی خان از دست جهانگیر و باقی شدن امرای هرات
۶۱	جنگ کردن سرداران قندهار امرا و خوانین هرات و فریب خوردن زرمحمدخان
۶۳	رفتن سردار شیرعلی خان بملاقات محمدخان کوهی
۶۴	فریب باری محمدخان کوهی
۶۸	مراجعت سرداران قندهار از هرات بی ایل مقصود و عارت کردن شهزاده سلطانی
۷۱	رفتن سردار شیردل خان بطرف کابل و گرفتار کردن حساسات خان

(۵)

- ۷۴ رفتن سردار رحمت‌خان از شکارپور جانب قندهار
- ۷۸ آمدن میر احمد شاه غازی درسته و دعوت مسلمان بهجهاد
- ۸۰ مقابله یار محمدخان یار کران با سید میر احمد شاه غازی
- ۸۱ قتل موای احمد علی بواسطه سلطان محمدخان و پیر محمدخان
- ۸۴ نشستن میر مراد علیخان به سیدولایت سند بجای میر کریم علیخان
- ۸۶ وفات نواب ولی محمدخان لغاری مشیرامیران حیدر آباد
- ۸۹ رفتن و کتلای اولیای دولت به عزا پرستی مرحوم میر مراد علیخان پیش خلفانش
ترک گفتن کتال پیر دازان امیران سند مذککهای متعلقه شکارپور را و شمشکایت
- ۹۱ عرای شکار پور نزد شاه
- ۹۲ مامور ساختن سمندرخان بجهت مقابله با امیران شیرپور
- ۹۴ جنگ امیران شیرپور با سمندرخان و هزیمت یافتن لشکر امیران شیرپور
- ۹۸ ماتم داری بلوچان کشته شده در جنگ سمندرخان
- ۱۰۰ آمدن امیران سند به اراده مقابله و واقعه در بدیخی
- ۱۰۲ رفتن اولیای دولت شکارپور جانب قندهار
- ۱۰۴ مقابله سرداران قندهار و امیر دوست محمدخان با اولیای دولت و هزیمت شاه
- ۱۰۵ افتادن اسباب و سامان اولیای دولت به دست سرداران قندهار
- ۱۰۶ رفتن اولیای دولت در قلعه ساوخان و آمدن خلف شهزاده کامران
- ۱۰۷ نامه شهزاده کامران برای اولیای دولت
- ۱۰۸ رونق افزائی اولیای دولت در مکان روجهان
- ۱۱۰ رسیدن اولیای دولت در امام کانه و عهد التفات میر اسمعیل شاه
- ۱۱۲ فرستادن و کتلای دولت پیش امیران سند
- ۱۱۳ مایوس شدن اولیای دولت از امیران سند
- ۱۱۴ رفتن افواج انگلیس بطرف خراسان
- ۱۱۷ آمدن لشکر انگلیس از کراچی و شورش و فساد بلوچان
- ۱۲۱ عزیمت سرداران قندهار و توقف فوج در قندهار و دستگیر شدن غلام حیدرخان
- ۱۲۴ رفتن افواج انگلیس بطرف دار السلطنت کابل و بر آمدن
دوست محمدخان بزم مقابله
- ۱۲۷ مراجعت افواج انگلیس از کابل و مقابل شدن با امیر مجراب خان
- ۱۲۹ زد و برد بلوچان کوهستان و پراهمی در حین روانگی افواج بطرف خراسان
- ۱۳۱ رفتن کیتان اینیل از شاه پور بطرف چتر
- رفتن انگلیسها بطرف قلعه کپهان و بنا کردن چهاونی و کشته شدن آنها
- ۱۳۲ از دست بلوچان مری و هزیمت آنها
- ۱۳۶ رفتن راس بیلساجد طرف شال کوت
- ۱۳۸ آمدن امیر دوست محمدخان از بخارا
- رفتن امیر بی نظیر (دوست محمدخان) به قلعه عبدالرحمان خان
و پنهانی خبر دادن عبدالرحمان به انگلیسها
- ۱۴۲

(۵)

- ۱۴۴ آمدن امیر بی نظیر در کابل و رفتن نزد صاحبان هایشان
- ۱۴۷ مسکنان بموجب فرمان ملکه انگلستان فرمان قرمای هندوستان کردند
- ۱۴۹ جنگ عیدالله خان اچکزانی با افواج انگلیس و شهبه شدن مذکور
- ۱۵۳ رفتن غازیان به قلعه مسکنان و جنگیدن با افواج انگلیس
- عیدالله خان و امین الله خان بعد از با توده روز ده هزار لشکر تهیه و در نزدیک قلعه بتای جنگ گذاشتند
- ۱۵۵ آمدن سردار محمد اکبر خان از بهار به کابل و ملاقات با مسکنان و کشته شدن مسکنان
- بعد کشته شدن مسکنان با تنجر فایم مقام او گردید و بالاخر او هم از دست سردار محمد اکبر خان از کابل کشیده شد
- ۱۶۰ روانه کردن شمس الدین خان طرف غزنین جهت گرفتن ساختن انگریزان
- ۱۶۲ رفتن سردار محمد اکبر خان طرف جلال آباد و محاصره کردن انگلیسها
- بعد قتل انگلیسها سردار محمد اکبر خان توقف خود را در جلال آباد مقرون بصلاح ندانست
- ۱۶۸ آمدن انگلیسها به کابل دفعه دوم و سوختن بازار چهار سطح بازار
- ۱۷۰ استیلا یافتن جنرال نات به غزنین
- ۱۷۳ آمدن دفعه ثانی انگلیسها به کابل و سوختن عمارات و بردن دروازه غزنین
- ۱۷۷ رهائی یافتن دوست محمد خان از قید فرنگیک بزور بازوی سردار محمد اکبر خان
- ۱۷۹ رفتن امیر بی نظیر از جلال آباد طرف کابل و مشورت کردن با سرداران کابل
- ۱۸۵ آمدن سرداران قندهار از ایران و رفتن فوج انگریز
- ۱۸۷ رفتن انگلیسها به هرات نزد شاهزاده کامران
- ۱۸۹ آمدن انگلیسها در مملکت سند
- ۱۹۱ آمدن انگلیسها از ولایت خراسان بی حصول متعارف اتفاق انداختن مابین امیران سند
- ۱۹۴ رفتن جنرال سرچارلس پتر به کوت دیچی و فرستادن میجر اترم در تعاقب میرستم خان
- ۱۹۷ آمدن خداپادشاهان بامیزنی دورانی به شکار پیور و مقابله با شیخ غلام حیدر خان
- ۱۹۸ رفتن دیوان چهل از شکار پیور و جنگ کردن با سیاه غلام حیدر خان در کهری سین
- ۲۰۴ جنگیدن امیران حیدر آباد سند با صاحبان انگریز
- ۲۰۹ مقابله میرشیر محمد خان با فوج انگریز و هزیمت مذکور
- ۲۱۳ رفتن میرمحمد خان
- ۲۱۴ نواختن قانون خدمات میر صاحب میرعلی مرادخان نسبت به انگلیس
- ۲۱۷ منتهم ساختن مدعیان میر صاحب را بکشیدن ورق مصحف از عهد نامه
- ۲۱۹ نیک بهرامی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر نسبت شیخ مذکور
- ۲۲۱ اعلان انگلیسها در مقدمه دریافت جعل سازی ورق کسنام الله
- گرفتن انگلیسها مملکهای میر علی مراد خان را و معزول کردن میر
- ۲۲۲ موصوف را از هنده ریاست
- ۲۲۴ اشتها نامه انگلیسها را جمع به میر علی مراد خان
- ۲۲۵ مایوس ماندن میر صاحب از مملکت موروثی
- ۲۲۷ فوت پیرمیان علی گوهر صاحب و شیخ علی حسن خان

نواي معارك

بسم الله الرحمن الرحيم

سياس بي قياس كه احتشام افهام و سپاه اوهام سرير آريان كشور دانش و كمان
در تخمير اقليم تماش هرچندي بيای نوسن ادراك در عرصه بلاغت دويدند بجز هزيمت
فنيتم نيافتند ، وشكر سعادت لباس كه چا بك سواران عرصه بينش وافضال در ميدان
صفائش بسند فصاحت و توهم تر كشتا ز بسبار نمودند بشير كوي و اماندگي و حيراني نياختند ،
مرباد شاه علي الاطلاق را كه در ملك بي نيازي كوس لمن الملك نواخته درخور ولايق است
كه مهارز ارادتش سپاه ظلمت ليل و نهار را بدوده تبغ صبح منهزم گرداند ، خداوندي
كه از روي صنع كامله و حكمت شامله وجود مخلوقان را از عدم بر فرس وجود سوار
نموده قامت استعداد هريك را از جاخانه عنايات بيغايات با سلاح گونا گونا گون كمالان
صوري و معنوي آراسته چنانچه دیده را جوشن نظر و بينائي پوشانده و كمان گوش را
به تر كش راست شناواني بر تاپ ساخته و الواي زبان را در ميدان دهان بسكلام نطق
و بيان بر افراخته و تبغ دل را بجواهر اسرار حقايق و معاني آراسته و يد را سپرد اودومش
آموخته ، و پای را كفش كنجعت چابك روي و خوش رفتاري پوشانده كه از طی طریق
نيكو كاري بازنماند ناهدي كه بدون سيوف عنايتش ابواب فتح فيروزي بر چهره حال
ممر كه آريان عالم و غا نكشايد خازني كه تاسير حمايتش نگرود از شمشير اندازي
اعدائي هرگز اعضاي راحت احدی بر شم كاري مبتلا نگرود مالك المللكي كه تارقم
توتی الملك من تشاء از ديوانخانه عاطفتش بنام يكي از خاكيان نكشارش نگرود هرگز
از وصال معشوقه مملكت و حكمراني هم آغوش نشود و اگر توقيع و تبغ نزع الملك
من تشاء از مستوقبان جلالش بنام نعت نشينان اقليم سلطه و كامراني شرف نفاذ نيايد
هر آينه دو باره دستياب ولايت خلافت نگرديده آواره دشت ادبار و حيراني بوده
دم بدم در بيچ و تاپ قم و الم بوده باشد ، جزيري است كه هسركاه منشور سعادت ماتور

از جراند تعزمن نشاء باسم کسی از سعادت مندان ازلی صدور یابد هر آینه پیوسته بظلال
فاخره عزت و برتری سرفرازی یافته از جام جهان نمای جنبید اعتبار و عزت جرعه نوش
باده حرمت و اقتدار گردد . غیوری است که گردن فرازان استنکاد را بحکم نفل من تشاء
قلاده خواری و ذلت در کسردن راحتش انداخته خوار و بیمقدار سازد . غفوری است که
بهمقتضای کریمه ربنا فقیر ذنوبنا و مسکفرهنا سیئاتنا عساکر عصیان و سیئات را بافواج
رحمت بیغایت منہزم گردانیده . نظم .

چو خورشید فعلش نمایان شود گشته هجده خفاش پنهان شود
کریم است و بخشنده هر گناه بود برگشته لطف او عذر خواه
ز جودش بود مدعا روستقید نرفت از درش هیچکس ناامید

جل جلاله عم تو اله اعظم شاه در بیان نعت او رنگ آرای نبوت و سروری صدر نشین
مسند رسالت و پیغمبری اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین .
نعت و ثنای بی انتهای که جیوش عقل و هوش سروران کامل مباران داناتی و ذکا در تلویح
تنبیض هر قدر که بیای فسر و خیال ترددات بسیار نمودند بجز واماندگی قدمی بیش
نرفتند و جنود فهم و ادراک مهتران اقلیم بلاغت و بینائی در توضیح تنبیس هر چند به قوت
حافظه و وهم داد مردانگی و جولانگری دادند سواى شکست فاحش نقشی دیگر نزدند
خاصه آن سروری را سزد که از کارخانه عنایت ایزد یگانه خلعت فاخره کریمه لولاک
لما خلقت الافلاک بر قامت استمداد آن شفیع قیامت برهانی است ساطع بیت .

گسرد جود او نیشد واسعه تا ابد بودی جهان بیواسعه

شامعی است که از دیوانخانه عنایت نامتناهی طفرای فرای (وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
بر شفاعت عالم و عالیشان دلیلی است قاطع که در بازار محشر بجز نقد شفاعتس متاع نجات
و رستگاری نخواهد خرید . قفله سالار است که بجز رهبری خضر سعادتش و اماندگان
صحرای سلاک و گمراهی بسر منزل اقلیم هدایت و نیکوکاری نتوانند رسید . پشت
و پناهی است که مستغرقان طوفان دریای عصیان و شرمساری را بدستبازی صلاح عنایت
و عطای از جزر و مد قلمز رستخیز بساحل شفاعت کامیاب گرداند . بیت -

نگین ختم رسالت محمد عربی امیدگام بدو نیک امید مختار
اگر تو واسطه روی موی او بودی خدای خلق نگفتی قسم به لیل و نهار

صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

در بیان توصیف و ثنای تیران اعظم بسرج امامت و سروری مآه نسا بیان
 فلک هدایت و رهبری اعنی جناب اصحاب کسبیار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین)
 الوف تجیبات زا کنیات که افواج بحر مواج فارسان مضار علم و دانائی درضی
 مسافت توصیف و بیانش نبداد اندیشه و قلم تیز رقم هر قدر که راه رفتند بسر منزل
 انتهای نرسیدند، و صنوف تعظیمات و تکریمات که دسته دسته عدا کریکه تازان عرصه
 فراست و بینائی در ادای تعریفش بیای خیال و فکسر بسیار دو بستند بنیر کسبگری
 گامزن بیان نشدند، مرشهر یاران حق و یقین و سریر آرایان خلافت دین متین را لایق
 و سزاوار است که هر یک رکن در کین قصر امامت و سروری و مفتاح ابواب حصار خلافت
 و بیغبری میباشد که از کارخانه عنایت اسم یزلی خلاق فاخره هریک بطراز
 (محمد رسول الله و الذین معاه شداء علی الکسفا رجحاً بنهم) معطرز و منقش ، و از دفتر
 خانه عاطفت نامتماهی رقم هریک به طفرای غرای (الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا
 بالحق و تواصوا بالصبر) موشح و مزین و در حدیث است (اصحاب کالنجوم یا هم
 اقتدیتم اندیتیم) بمعنی همه بسکدل و یک تن اند چو احوال مبین دو که یک قالب اند،
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

در بیان شهسواران میدان و غاچا یک سواران عرصه دشت کر بلا شافغان روز مجشر
 اعنی جناب امامین الشهدین رضی الله تعالی عنهما تنائیکه عسا کر اندیشه و قیاس فرمان
 روایان ولایت خیرت و هوشیاری در دستگیر اقلیم ادایش هر قدر که بیای و هم و اندیشه
 در میدان جو لاسگری نمودند راه بسر منزل مدعائی نبردند و نتجائیکه جیوش ذی شعوران
 آگه دل در عرصه ثنای بیانش گرم رو شدند بانتهای ادایش نرسیدند خاصه آن شهسواران
 میدان کر بلا و نقشندگان کارخانه شریعت بیضا نوردیده (مازغ البصر و معاطنی) سرور
 سینه البوده فی القری را درخور و سزاوار است ، نظم ،

نویاوه نهال ریاض بیبیر اند	دردانه یگانه زهرای از هر اند
دراندو کوشواره عرش معظم اند	نوراندو نوردیده خورشید انور اند
در ارتفاع منزلت از جمله کائنات	بالا تر اند در شرف از حصر برتر اند
از خلعت علوم نبوت مزین اند	وز نسکبت نسیم ولایت معطر اند
معصوم مطلق اند و جگر گوشه رسول	یاک از همه معاصی طیب مطهر اند
از افتخار احکام لحنی مشرف اند	وز امتیاز دمک دمی مفخر اند

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

متحرک ساختن سلسله التماس در خدمت با برکت نوازندگان قانون بلاغت و سخن وری
 و نغمه طرازان ساز فصاحت و نسکته پیروزی در باب عبوب پوشی این ذره بیه مقدار بر فارسان
 مضار بصارت و بینائی و بسکه تازان عرصه فراست و دانائی که بر رهبری خضر ادراک و
 دانش بسر منزل مدعاریسیده اند ظاهر و هویدا است که انهمام جیوش نفس و عصیان از استمداد
 عسا کر پیروزی مآثر عبادت حق جل و علی شانه تیسر می پذیرد، و انکسار جنود ضلالت
 و طغیان از استعانت سپاه نصرت انتباه اطاعت و متابعت حضرت رسالت پناهی مجدد معطنی

صلی الله علیه وآله وسلم منجمل میگردد ، بناه علی هذا بر را کبسان سینه آدمیت که بشریف شریف (ولقد کرمانی آدم) ممتاز و سرفرازند لازم و متعتم است که او قات حیات مستعار را پتر کتاز کوجه بازار بوالهوسی نکندرانده با کتساب بندگی و عبودیت حق سبحانه تعالی جلشانه و عم نواله و متابعت محمدی (ص) کوشیده و متاعیکه موجب رستگاری حقنی بوده باشد بسمی دلال اعمال صالحه از بازار دنیای بیوقا که (الدنیا مرزعة الاخره) میباشد خریداری نمایند که فردا در چهارسوق بازار معشر از بی برگی و بی متاعی عمل نیکو گونه خجالت و زردروئی نکشند و از استیلا مسا کر عصبان و شطاکاری در میدان روز جزا هزیت انفعالی نغورند دسمدی .

« ای نهی دست رفته در بازار
 « برگه هیشی بگور خویش فرصت
 « ای که بنیاه رفت و در خوا بی
 « نرسست بر نیآوری دستار
 « کس نیارد زیس تویش فرصت
 « مگس این پنچروز در بی بی »

فی الجمله این را کب سینه جهالت و نادانی و فارس فرس هیچمدانی بقضای خیال بشری از ترک تاز این داستان ها اوقات عمر عزیز خود را ضایع نمودن و از تفرقه طرازی این مقامات خارجی قانون مسخرگی و ریشخندی بر خود کوی کردن است و بگو شمالی نوازندگان کمانچه این فن تن در دادند از آنجا که گوشه کسیران برده اصول سخن وری و آهنگ نوازان چنگ نکتہ پروری که همیشه در مقام برده بوشی مغالف نوابان سخن طرازی ثابت قدم میباشد چشم آن دارم که هرگاه این تفرقه هیچ بوج که چندان خوش کلامی ندارد بگوش عاطفت نبوش اسغای فرمایند و با جرعه چند از می افداح این اوراق بظلمه سرکشند توقع که از عنایت سرخوشی شاه عنایت و عطای بظلمای عطائی نیرداخته معذور دارند که .

« فکر هر کس بقدر همت او است و از کوزه همان برون تراود که دروست »

چون این جرعه نوش باده بی کمالی اگر چه روزی چند در میخانه خدمت و ملازمت مضبوران صهبای ریاست و حکمرانی بسر آورده خصوصاً در ملک شکارپور در ایام بهارستان جوانی در اکتساب هنر انشاء بردازی سبار و هر حاکمی که سرشار رحیق حکومت و کامرانی میکردید این درد آشام قدح خاکساری از می تقرب و ملازمی هر یکی آنها جرعه نوش باده منشی گری شده از مبنای ضمیر که مهبط اسرار حقایق و معانی است صهبای فرح افزای انشاء در ساغر قرطاس تحریر می انداختم و جواهر زواهر املا در سلک رشته تسطیر منتظم می نمودم و نیز او قاتی چند بحسب قسمت آبخورد که (قید الماء اشد من قید الحديد) است سبار بوستان مسافر ولایت خراسان هرات خلدآبان و فندهار و کابل و پشاور گردیده بعضی تسویدات از وقوعان خراسان و مقدمت شاه شجاع الملك که بقضای تنزع الملك من اهلک از منسلکت سلطنت آواره شده بود و غیره و فروعات که بچشم خود دیده بودیم هر آینه نکاشته کسک خیال گردیدیم بود همچنان متفرق و پراکنده افتاده بودند لیکن از بس اندیشه های معاش روزگار که روندگان طریق حیات و زندگی را اولاً انتظام این سلسله معاش ضرور بلکه متعتم است وقت فرصت بدست نمی افتاد که

تسویبات مذکور را مجبوره و در سلك تجریر منتظم نموده شود در حال هم اگر چه چندان
داجمی و معشوقه رفاه هم آغوش نبوده و بر طبق مضمون :

« پریشان میکند اندک قبی طبع سفتور را که يك موبهر تشویش دماغ خامه بس باشد ،
لیکن حسب الفرموده عالیجناب رفیع جایگاه عنوان رساله دانش وری دیباچه بسلاحت و
خرد وری امیر امراء العظام نادره الاایام جناب اسبویك صاحب بهادر کلسکتر
شکنار پور که باری سخن شناس معنی فهم بود اتفاق تجریر تسویبات مذکور افتاده و
دیگر التماس بخدمت صدر نشینان او رنگ سخن وری و سریر آرایان دولت حکمرانی
آننگه اگر چه الحق مر سخن حق تلغست با وجودیکه از اظهار مطلب نفس الامر از
حسن و قبح در عبارات لحاظ بسیار نموده ایم که مبادا آزرده کسی طبیعت پر رگان
شود اما اگر در جانی حکدام نرای مخالف بی ادبی از قانون قلم سرزده باشد
امید که از راه عنایت و عطای به عفو عطا برداشته در مقام خشم و خفگی نیایند که
در نزد بزرگان والامتش عضو معتذر امر ادناست بهر صورت خوب و خراب عزل و
نصب ادبار و اقبال هم و شادی روزگار دنیای بیوقا هم در گذر است و بر طبق مضمون
بیت :

« عالم همه سر بسر خیال است خیال هر نوع خیال اگر کنی میگذرد ،
« نانیست انگری رة هست ند هتد این مرتبه از هت بدست ندهند ،
« تا شمع صفت بشوختن تن ندهی سر رشته روشنی بدست ندهند ،
چون سر مستان باده عرفان تمام مال و اسباب جهان دنیا را بوجود پیشیزی تصور ندارند
که بنگه داشته اتقبا برداشته اشقیات هر که طالب اوست ذلیل ، اهل عبرت را این دایله ،
قل متاع الدنيا قليل .

در بیان نواختن کوس سلطه هر يك از سلاطین نامدار و عواقب بلند اقتدار از ابتدای
باد شاه لغایت عزل سلطه محمود شاه خلف شاه تیمور شاه علیه الرحمه و التفیران برای
اخبار جوان و دانش و پیش مغض و مستور نماند که در سته یکهزار و یکصد و شصت هجری
بندگان خلد آشیان نادر شاه باد شاه بوجوب حکم صاحبان قضا و قدر از تخت حیات
سلطنت برخاسته بسیار بوستان سرای آخرت گردید . بعد بندگان احمد شاه باد شاه
جلوس فرمای تخت سلطنت و شهر باری بوجوب فرمان آن شهریار سلطه کونین گردید .
تا مدت بیست و چهار سال لغایت سته یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری کلچین
ریاض دولت سلطنت و کامرانسی بوده بعد از تند باد اجل بر گشت و بار نعل حیات
احمد شاه باد شاه فرو ریخت بدار السلطنته (کل شی بر جمع الی اسله) رخ نهاد شدند
بندگان تیمورشاه بادشاه از اشاره عنایت باد شاه اقلیم لم بزل ولا يزال جرعه نوش
باده سر بر سلطنت خراسان جنت نشان گردید . تا مدت بیست و یکسال لغایت سته
یکهزار دو صد و پنج هجری سرخوش شاه باده سلطنت و کامرانی بوده آخر از دست
ساقی اجل جرعه از مسی وصال چشید . من بعد آن بندگان زمان شاه باد شاه
زینت امسزای او رنگت باد شامی گردید . تا مدت ده سال لغایت سته
یکهزار و دویصد و پانزده هجری شاه زمان شاه هم آغوش شاه سلطه بوده به آرایش

خطوخال چهره عروس سلطنت پرداخت وفتیکه شاهمدوح بطور دولت سلطنت چندامرای
سردار پاینده خان و غیره سران الوسان را بقتل رسانیده بعه ازبسی اتفاقی اولوسات
رخنه زوال دواساس سلطنت زمانشاه افتاده وبعده کشته شدن سردار پاینده خان وزیرفتح خان
خلف سردار مذکور طرف ایران زمین رفته بندگان شاه محمودشاه را آورده بصلاح
وصواب اتفاق الوسات شاه محمودشاه مستقر سریردولت خلافت گردیده زمانشاه پادشاه را
تمامی امرای ازتحت سلطنت انداخته واسیر و دستگیر نموده از نوك بیشتر می بمارتش
ازسافر دیده اش برزمین کوری ریخته تا بنای ساختند و محمودشاه دفعه اول مدت سه سال
لقایت سه بک هزار دودسو هزده هجری رایات عالیات جاه و جلال در هرصه سلطنت
برافراخته بود ازنا محمودی بخت الوای سلطه محمود شاه سرنگون شده بندگان
شاه شیخ الملک جلوس فرمای تحت سلطنته گردیده تا مدت هفت سال لقایت سه
بک هزار دودسو بیست و پنج هجری شاه شیخ الملک کوس دولت سلطنت مینواخت
چنانچه شاه شیخ الملک درسه بک هزار دودسو بیست و یک هجری اول مرتبه باوزیر
شیرمحمدخان باحشم وسامان پادشاهی بجهت گرفتن مالیات سند ازامیران سند رونق افزای
ملک شکارپور ودر باغ شهزاده منزل انداز گردیده که دران سال تولد شاهزاده
محمدتیورشاه درباغ مذکور بمده آب ورنک خوبی گردیده که درشکارپور نوبت
نوازی وچراغ بندی سه روز متواتر نمودند بعد ازدو سه ماه امیران سند ادای مالیات
سند نموده و تعایف نسیه پیشکش ساخته شاهمدوح را ازحسن خدمات و فرمان برداری
واطاعت خود بسیار خشنود ساختند بعه شاه شیخ الملک ازراه درجات و دوربنو نهضت
فرمای وگلچین ریاض سلطنت و کامرانی کابل گردیده نامدت چهار سال در کابل
سرخوش باده هیش و فرمان فرمائی بوده بعه امیران سند البته در ادای مالیات مقرر
تکامل ورزیدند باز درسه بک هزار دودسو بیست و پنج هجری شاه شیخ الملک از کابل
متوجه پشاور ودرحین نزول اجلال پشاور وزیر شیرمحمدخان را جهة تسخیر کشمیر
جنت نظیر مع حشم مامور نمود و خود بدولت ایام زمستان درپشاور بانقض آورده درموسم
بهار باز بهار افزای کابل گردیده و عالیجا سادات پناه زبده العلماء میرواعظ که باشمعواب
وزیر شیرمحمد خان به نیابت کابل مقرر بود چون سیدمعظم الیه که سر حلقه علماء
وعرفای بود لشکهای مردم از خاص و عام حلقه مریدی سید موصوف در گوش جان داشتند
وشاه شیخ الملک همیشه از او خایف بود در آنوقت آتش جنگ و جدال بین اهل سنی و شیعه
شعله ور گردیده بسیاری از طرفین مقتول شده آخر شاه موصوف بزالل تدبیرات انظفای
نوایره جنگ جدال نموده در اول موسم زمستان از کابل نهضت فرمای احمدشاهی
و در باب هلاکت میرواعظ بوم اهل تشیع فهمایش نموده بود چون شاهمدوح داخل
قندهار گردیده مابین شیعه و سنی باز جنگ عظیم واقع شده آخر میرواعظ شربت شهادت
نوش نموده مردم شیعه سر او را حسین وار در نیزه علم ساخته یزید کردار آن طرف احمدشاهی
وجانب شاه شیخ الملک فرستادند بعه شاه موصوف از احمدشاهی مسع وزیر اکرم خان
وسردار فتح خان درسه بک هزار دودسو بیست و پنج هجری رونق افزای شکارپور
و در باغ بدل خان نزول اجلال فرمودند امیران سند باز کتاب اخلاص و فرمان برداری

کشاده باب باب انقباد و اطاعت نزد پادشاه ممدوح خوانده چیزی ادای مالیات و بیشکش های
لایقه نظر گذار شاه و وزیران و امرای شاه نموده و عالیجناب نواب و لیس محمد خان نغاری
که بیشتر بسی نظیر . . . امیران و والیان حیدرآباد بود تا ادای مالیه بطریق برقیل بر کتاب
پادشاه نادیره غازی خان حاضر بود و نواب مذکور در دیره غازی خان تمام و کمال ادای
مالیات نموده و از پیشگاه سرکار اشرف بخلع فاخره سرفرازی یافته و تقدیر خیرین
بست آورده راجع بسکنان مالوفه سندوسردار فتح خان در عرض راه دیره غازی خان با اولیای
دولت در مقام مخالفت آمده از آنجا بعه عمله و قلمه خود از راه بوری روانه احمدشاهی گردیده
و امنای دولت بقطع منازل تشریف فرمای پشاور شدند و وزیر شیرمحمد خان بکه بموجب
امر جلیل القدر اولیای دولت مامور کشمیر بوده خطه کشمیر بی نظیر از عالیجناب سردار
عبدالله خان السکوزی گرفته به سردار عطا محمد خان بامیرئی عطای نمود و خود وزیر
شیر محمدخان بعد انتظام مهم کشمیر پیش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده و از
شهید شدن مرحوم میر واعظ که نائبش در کابل بود بسیار اشکبار گردیده و این حرکت
نصواب شهید شدن مرحوم میر واعظ از دست شیعه گمان دیده و دانسته از شاه ممدوح دانسته
و در ساعت جمع آوری عساکر نموده بزم مقابله شاه شجاع الملک از کابل روانه پشاور
و در مقام تکمال تو تو پشاور رسیده بمقابله و مجادله شاه ممدوح بر داخه از قضا فنادر
لا يزال وزیر شیرمحمدخان و برادرش و خوجه محمد خان و شهنواز خان و غیره امرای در
جنگ کشته شدند پادشاه شجاع الملک هم آغوشی شاهد فتح و فیروزی گردیده چند ایام
در پشاور مسکوت نموده درین اثنا وزیر فتح خان بندگان محمود شاه را باز بر تخت سلطنه
جلوس داد و اجتماع قشونات و ایلات و الوسات نموده از احمدشاهی روانه کابل و از کابل
عازم پشاور و چون در مسکن غنیه رسید و پادشاه شجاع الملک معر که آرای مقابله گردیده
چنانچه مابین شاه موصوف و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد از طرف شاه
ممدوح وزیر اکرم خان و عالی جاه غفور خان فوغلزی و غیره امرای خاص بقتل رسیدند
و تسیم نصرت و فتح در پرچم لوای اقبال وزیر فتح خان از عنایت ایزدی بوزیدن آمده شاه
موصوف از میدان معارک گوی جنگ را باخته پس بجز معرکه فرار گردیده و حرم محترم
برداشته از دریای انک عبور نموده بقطع منازل برابر متوجه لاهور گردیده پیش خالصه سنگک
ملاجای خود ساخت چند مدن در آنجا آسایش پذیر شده و خالصه سنگک در تعارف و تلافی
از هر قسم و رسم از شاه ممدوح خود را معاف و مقصر نداشته فقط .

در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بار کزئی برادر

یار محمد خان از دست سردار سمندر خان باهیزئی در پشاور

و باز آمدن شاه شجاع الملک از لاهور بموجب صلاح و مشورت عالیجاه

سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور گرفتار شدن

شاه در پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان

از قرار صلاح ناظم مذکور و مجبوس شدن شه

در کشمیر سه ۱۲۰۶

شاهین فتم شکسته رقم در قضای این مدعی چنین بال افشان بیان می کرد که
اولاً ملک پشاور در تصرف عالیجاهان عطا محمد خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان
و سید محمد خان و پیر محمد خان بار کزئی برادر ان وزیر فتح خان بودم سردار عطا محمد خان
الکوزئی ناظم کشمیر عالیجاهان سردار سمندر خان جهان داد خان باهیزئی را از کشمیر
مامور نموده بود که رفته ملک پشاور را از دست عالیجاهان مذکور برادران وزیر
فتح خان گرفته در قبضه حکم و عمل خود آورم در پشاور بجهت عساکر رسیده سرکسرم
معارفه و معاهده با سرداران پشاور گردیده عالیجاه عطا محمد خان بار کزئی کشته شده
و دیگر برادرانش فرار اختیار نمودند ملک پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان
افتاده جرعه نوش یاده فتح و فیروزی شدند درین اثنا عزائم سردار عطا محمد خان
الکوزئی ناظم کشمیر به پیشگاه بندگیان شاه شجاع الملک در لاهور رسید بدین مضمون
که همیشه در ایالت عالیجات شهریاری اولیای دولت در مبادین معاندین با شعاعت نصر من الله
و فتح فریب جلوه گریاه از انجا که آوارگی سرکار اشرف از دست مخالفین و رفتن در لاهور
بر دل صداقت منزل ما عوا خوهان دولت نهایت ناگوار آمد میخواهم جان ناتوان خود را
در کباب اولیای دولت فدای نموده انتقام از معاندین سرکار اقدس گرفته شود و تاج
دولت سلطنت بر فرق هابون زینت پذیر گردد امتیای دولت از لاهور زود تشریف فرمای
پشاور شوند که ملک پشاور در تصرف و احاطه ماست بعد کابل فندهار از دست مخالفین
دولت گرفته خواهد شد .

اولیای دولت فریفته نوشتجات سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر گردیده از لاهور
بر آمده داخل پشاور شده چند ایام در پشاور خیال بلوهای پادشاهی می بخت درین اثنا نوشته
سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر برای عالیجاهان سردار سمندر خان و جهان داد خان رسید
که شجاع الملک پدر من کشته . او را بهرقسم و تدبیری اسیر و دستگیر نموده بطرف
کشمیر بفرستند عالیجاهان مذکور روزی مجلس آرائی نموده در آن مجلس خاص با پادشاه
شجاع الملک خربوزه های شیرین تناول می نمودند و از روی ظرافت و استهزا پوست های
خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند آخر رفته رفته شاه ممدوح را گرفته اسیر نمودند
و از تخت سلطنت فرو آورده و نظر بند نموده روانه کشمیر ساختند که سردار عطا محمد خان ناظم
کشمیر شاه موسوفرا در بالاحصار مجبوس ساخت .

وزیر فتح خان بعد کشته شدن عظامحمد خان باز گزینی برادرش مع جمعیت فئونات از کابل
برآمده بقطع منازل داخل پشاور گردیده و سردار سید در خان و جها نداد خان که سابق در پشاور
بودند هر چند با وزیر فتح خان مر سکب جنگ و فساد شده اند لیکن هزیمت را غنیمت دانسته قرار
اختیار نمودند و وزیر فتح خان مظفر و منصور گردیده ملک پشاور در تصرف خود آورده چند روز به
تجهیز و سامان لشکر پرداخته از راه . . . حدود خالصه که عازم کشمیر گردیده و با
عظامحمد خان الکوژی ناظم کشمیر مقابله نموده شهر کشمیر را فتح نموده و عظامحمد خان
در بالا حصار رفته بدست خود خود را معیوس ساخت / آخر سردار عظامحمد خان از روز یک
بنظامت کشمیر مقرر شده بود هر چه که دولت کشمیر پیدا می نمود از آن جواهرات گوناگون
خرید نموده در صندوقه ننگاه مبداشت و به قابل مر جواهر صافه جواهر باطله برابر بوزن
و درازی موبه مواز استاد گاران درست گشتانیده در صندوقه دیگر ننگه داشت مبر کرد .
در روز محاصره بالا حصار همان صندوقه جواهر جوته بهمراي خود برداشته و از بالا حصار
فرود آمده رفته سلام وزیر فتح خان نموده وزیر مذکور نهایت خوشوقت گردیده بعد شمع
خلوت مابین روشن کردند سردار عظامحمد خان بوزیر مخاطب شده که شهر کشمیر بدست
وزیر آمده باقی سرمن مانده اگر سرانگاز است اینک سر و او اگر دولت کشمیر از ایام
نظامت کشمیر مطلوب دارند پس این صندوقه جواهرات که از قرار قسم کلام الله از
دولت کشمیر همین جواهرات خرید نموده ایم .

وزیر مدوح چون صندوقه جواهرات از سردار عظامحمد خان گرفته کشاده گوناگون
جواهرات صد ذرق و برق ملاحظه نموده چون کسل شکفته مینج و مسرور گردیده و
صندوقه جواهرات مذکور بدست آورده سردار عظامحمد خان را رشعت داد و از کشمیر
بیرون کشید و سردار محمد عظیم خان برادر خود را بنظامت کشمیر مقرر نمود و مردم
کشمیر بعد مهری محمد عظیم خان زبان خود را با این ترانه عظیمی مجید تو برداشتی .
بلای عظیمی تو بگماشتی . (۱) مترنم و آشنای ساختن روز دوم وزیر موسوف جواهر
شناسان را طلبانیده جواهرات مذکور نشان داد مشمس و معلوم گردید که جواهر جوته
و باطله میباشد بر فریب بازی سردار عظامحمد خان دست افسوس میسائید و عظامحمد خان را
نمی یافت و از گوشه پامر که بریدیم بریدیم / وزیر مدوح شاه شجاع الملك را در
بالاحصار کشمیر کشیده | مطلق العنان / نمود که شاه روانه لاهور گردید وزیر فتح خان معه
حشم از کشمیر معاونت نموده روانه کابل گردید و | بندگن محمود شاه باز دقه تمانی
ابتدای سنه یکهزار و دوسده بیست و پنج هجری لغایه سنه یکهزار و دوسده سی و شش هجری
مدت یازده سال از محمودی طالع سریر آرای دولت سلطنت خراسان بوده وزیر فتح خان
چون ایاز سر بطله اطاعت و فرمان برداری شاه محمود شاه داشت .

۸۳۱۵ | ۸۲۱۵

۸۳۱۶ | ۸۲۱۶

این بیت اسلاً چنین است که در فوای عوام و بعضی تواریخ نیز مسطور است .

عطای محمد زما برده بلای عظیمی فرستاده (اداره)

(در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملك در لاهور بدست خالصه سنگه
و گرفتن جواهر کوه نور خالصه سنگه از شاه ممدوح و فراری شدن
شاه از حبس لاهور از راه نقب و رسیدن در لودیانه)

شاه قلم جواهر رقم از زندان چاه ممدوح برآمده در عصر مدعی چنین تیوری بیان نمود .
که وقتیکه شاه شجاع الملك از حبس کشید و رهائی یافته با ممدوح ملجای در لاهور
آمده خالصه رنجیت سنگه بطمع اخذ جواهر کوه نور چشم از حقوق و مراعات مهمان داری
یونجه شاه ممدوح را نظر بند و محبوس ساخت نامنت بسیار در حبس گرفتار بود آخر
بهار شدت و غناب رسانی که ملازمان خالصه سنگه شاه را در آفتاب نور نشانده باز یافت
جواهر مذکور می نمودند و شاه از تاب آفتاب هم چیزی بر روی نسکرده هرگز افزار دادن
جواهر کوه نور نسکرده و آخر شاهزاده محمد تیمور که خورد سال بود چه کبد از آن خالصه
سنگه او را برام قسر آن در آفتاب بای برهنه و سر برهنه شایده از رویان بر برمی آوردند و هم
بالا میفرستادند شاهزاده از بسکه تا زین اندام بود از بس سوختگی آفتاب بی و سرش میسوخت
و فریاد های میسکر و درنگش از تاب غایت متفر گردید شاه ممدوح هر گاه این چنین حالت
شاهزاده فرزند دل بند خود دیده لاچار جواهر کوه که نور دیده است هفتش بود حواله خالصه
سنگه نور باز هم رهائی شاه ممدوح از حبس نسکر دیده و شب و روز دست دای بهزار
عجز و زاری بدر گناه ایزد بازی چنان آسای فراز داشت از آنجا که سائل عجز و نیاز از در گناه
حق جلو اعلی شانه معروم نسکرده آخر بر مبری خسرا دراک و دانش تیوری بسکار برده
اولاً حرم محترم خود از لاهور کشیده روانه لودیانه نمود چنانچه احدی و فردی از مستحفظین
برایش معنی و خوف نیافته و بی بر آمدند بعد کشیدن حرم محترم شاه ممدوح در فکر رفتن خود
گردیده در عمارتی که نظر بند بود متصل آن خانه بسکی همسایه بود شاه با و ساز کاری
نموده و مبلغ گزینی با داده راه نقب از خانه او گرفت تا همیشگی بتدریج که کسی واقف حال
نشود از اندرون عمارت خود نقب زده از خانه همسایه کشیده و چون نقب تیار گردید چند
روز پیش از نقب همسایه آن خانه معقبال اطفال خانرا گذاشته و دروازه را مقل ساخته جای
دیگر فرار گرفت و شاه ممدوح از لودیانه سید میرا بوالحسن شاه امیر خاص خود را مع
اسبان نیز رفتار صبا کردار طلبیده بیرون قلعه لاهور بر موری که میرای باوان لاهور
بود حکم ایستادن اسبان داده بود سید مذکور بموجب همان انجام معبود بوقت شب تا ر یک
معه اسبان و چند سواران جرار کرار آمده بیرون قلعه بقابل موری قلعه لاهور استاده شدند
از آنجا که معافظین چو کی خالصه سنگه بموجب قاعده استوری صبح و شام مشرف سلام شاه
هر روزه گردیده و شاه را دیده رفته بجای چو کی خود می نشستند و در شب تشریف بردن
شاه از حبس به دوسه پیش خدمتان خود قهمایش نموده بود که به رفتن سر کار اشرف بسکی
از شما بیان بر پلنگ که معمل استراحت سر کار است بقوانند و دیگر پیشخدمتان بر دروازه
نشینند هر گاه بوقت صبح معافظین چو کی بدستور اصلی بجهت سلام سر کار اشرف بیایند

آنها را مانع گردیده اندرون نگذارند و بگویند که سرکار اشرف تمام شب در طبیعت
 الخوش بوده و آرام نکرده و حالا با بوقت چشم بیدارش بغواب رفته هر گاه از خواب
 استراحت بیدار گردیده آنوقت آمده دولت سلام سر کار اشرف حاصل نمایند سر کار
 اشرف بعد قهپایش نوعی که مدکور شده سه چهار بیش خدمت خود در آنها گذاشته بوقت شب
 از راه نقب بر آمده و از موری قلعه لاهور بهر قسم جان نازنین خود بیرون کشیده و براسیان
 باد رفتار سوار گردیده با تفاق سید میرا و الحسن شاه و سواران جرار رخ نهاد دارالامان
 لودپانه و با استعمال تمام هراسان که میباید در عقیم کسی از ملازمان خالصه سنگه برسد سالماً
 خود را در لودپانه رسانیده شکر حیات تازه نمود و پیش خدمتان شاه ممدوح که بجایش مامور
 بودند بوجوب قهپایش و تعلیم شاه عمل نمودند بوقت صبح محافظین چو کی برای سلام شاه
 آمدند پیش خدمتان به آنها مانع شدند و قدر الخوش مزاج مقدس شاه پیش نمودند محافظین
 بی لشکر و وایس آمده بجای و مکان های مالوفه خود نشسته سنی شاه رجب پیش خدمت شاه
 که بجای شاه بر یلنک شاه بغواب رفته بود بعد از سماع از خواب برخاسته و متکی کلان
 بر یلنک شاه انداخته و چو در سبید بر آن موار نموده خود بکدام بهانه از عمارت شاه بیرون
 آمده در شهر لاهور رفته در جای پنهان گردید و چون یک دو ساعت گذشت محافظین چو کی
 دیدند که کسی از پیش خدمت شاه از بیرون پس نیامدند و از بالا خانه شاه هیچ سانی و ندانی
 بگوش نمیرسد متحیر مانده سر اسبه شدند هر گاه بر بالا خانه رفتند آمده آهسته رفته
 از دروازه نگاه کردند دیدند که بر یلنک شاه چادر سفید افتاده و کسی بصورت آدمی بغواب
 رفته است و چون یک ملاحظه نمودند که جنبش نفس از چادر برآمد آمدن این واقعه
 مانده تعجب کنان قدم پیش نهادند چون نزدیک یلنک رفته یک ملاحظه نمودند
 و چادر را بالا کردند دیدند که متشکای خدا سر یلنک افتاده و بوی شاه هم نیست
 پس سرا سبه با طرف و آن طرف زبر و بالا دیدند اثری از شاه نیافتند و در سطح الا خانه
 شکاف را ملاحظه کردند چون زبر آمدند نقب را دیدند دانستند که شاه ازین نقب
 بدر رفته هر چند تلاش نمودند بی بقصد بر داند عث سرگر دانی های کشیده رفته این
 ما چرا را بشمع خالصه سنگه رسانیدند در پای ششم و عصبه خالصه سنگه در لاطم آمده
 محافظین چو کی ز اسعت حکم بر قید داده و در شهر لاهور کوچه بسکوه منادی های
 برخاستند و بر دروازه های لاهور فغان گردیده و فوج های لشکر هر طرف مامور شدند لیکن
 «عقا شکار کس شود دام باز چین» شاه شیخ الملك چون عفا ممدوم شده
 در دارالامان لودپانه آشیانه پذیر گردید و مساجد انباشان انگلند بهادر بد نظر
 بلند موسی مقدم شاه ممدوح بسیار عزیز دانسته انواع تعارفان و مهمانداری شاه نمودند
 بلکه ماه بیا ماه موجب مقرر نموده عطای میگردانید چنانچه مدت چند سال شاه ممدوح
 و اوستکان در لودپانه بر نعت آورده کی استراحت پذیر و از غم روزگار آزاد بوده
 لیکن اخبار پادشاه سلطنت از سرش نبرفت و همیشه نقش سفیر ولایت خراسان بر سگین
 خیال خود می کند و این خلوای شیرین سلطنت در مطبخ آرزوی پائش نرم نمید بیسرات
 می نعت لیکن «یفعل الله ما یشاء و بکم ما یرید»

در بیان جلوس بندگان محمود شاه بر تخت سلطنت و سر فراز شدن
اشرف الوزراء بخلاص وزارت و ایام کسامرانی به عیش و عشرت بسر بردن

1809

محمود قلم خوش رقم که سریر آرای سخن طرازیست چون ایاز فقرات نویس این
مدعای میشود که بعد زوال سلطنت شاه شجاع الملک در سنه پنجاه و دو صد و بیست و پنج هجری
بندگان محمود شاه بنقضای توترا الملک من تشا جلوس فرمای تحت سلطنت گذار دیده
اشرف الوزراء وزیر فتح خان از محمودی طالع حاقه ایازی محمود شاه در گوش جان انداخته
بخلاص وزارت سر فرازی یافت چنانچه .

چو بخت دولت محمود شاه معظم شد ایاز خاس فتح خان وزیر اعظم شد
اشرف الوزراء از روی اقبال محمودی با تنظیم مجموعه امورات سلطنت بجوی میر داشت
و از تاج آفتاب اقبال محمودی وزیر مدوح نظامان ملک سنده و بیابان و بلوچستان و دیرجیت
و کشمیر و روسای خراسان همه ذره وار مطیع و فرمان برادر و مال گذار بودند که سال
بسال و کلای سده و غیره به پیشگاه سلطانی حاضر و ادای مالیات مقرر می نمودند و فقرات
دلگشای جود و نوال و عبارت رنگینی شجاعت و دلآوری اشرف الوزراء و وزیر فتح خان
چه شرح داده شود پیش همت نوالش حاتم باین همه سعادت که شهره آفاقست خبایزه کش
انفعال و شرمساری و رستم داستان در هر سه شجاعتش و بیادری چون هزار داستان نغمه
طرازه استان آفرین خوابی اشرف الوزراء برورد دولت سلطنت همیشه جرحه و ش یاد عیش
و عشرت و به انشای تاج گنار خان بری و تان اولین کشمیر شیخ امروز بزم آرام نظم نشاط
و خرمی بوده در همین نشاط و سرشاری دست بخشش و نوال چون ایزه باد ریش می نمود ایران
ایرانی و شالیهای کشمیری گران قیمت با امرای و خواجین خاص و عام انعام و عطای می نمود
/ و در شهر کابل بر کشتار رود یک برج از عمارت عالی منقش باب طلای و لاجورد استادان
مائی کردار تیار نموده بودند که نقاشان چین انکشت تعبیر بدندان مگر قنده و زرق برق
رنگ آمیزهای چشم بیننده خیره می گردید و مشتمل بر هفت طبقه حوایش مربع مسدس
دست نموده فوارهای ترتیب داده بودند و بجوی صنعت کرده بودند که آب از دریا
در حوض های بالای برج میرسیب / و مقابله هر حوض در میان هر سطح آئینه ها را نصب کرده
بودند آب از فوارهای می چید در میان آئینه سر میزد و آئینه گونا گوناگون رنگ های می
نمود / و اشرف الوزراء و وزیر فتح خان روزی در آن برج جشن جشنی نموده بود که این
خاکسار عاجز بر حاضر بود چون تعریف جشن مد کرد را اگر مفصل بیان نمایم یک جز و علامده
خواهد شد / یکطرف نمه شرشره فوارهای حوایش بلند آواز و در هر طرف صدای نغمه
سراسر می رنگین که در فصح سرنگون می شدند و فیه میس کردند و در آن وقت این ایات
بها طر خاکسار رسیده ایات :

Barje-
waqif

carafe

قدح کرد روزی زمینا سوال که ای از تو روشن دل و جسد و حال
صفای دلت صبح السوار را ز خیال قدمت سرو کشتار ساز

چگر نشسته حسرت قلقلت
 اگر این نماز است قهقه چراست
 صراحی زقیرت جشن سناز شد
 که ای چشم از نور عبرت تپی
 همه چشمی و نیستی دیده در
 بسمل شو خضر حقیقت نما
 که داده است بر قتل غایب صلاح
 ازین غم بدل خون نگریم چرا
 بسکی فاطم از رمز ماو منسیر
 ز طاق سورا یا فت آینه
 دران آینه صورت خویش دید
 غرض در آن مجلس همیشه اساس
 نمده سازهای گوناگون از ستارها و کمانچهها و بوسلیک
 و مردنک و طبله و نیها خوش صدای .

نظر بر کین گناه رنگ ملت
 و اگر لپو باشد سجود کراست
 ز خون چگر شعله برردا ز شد
 ندا ری زاوشاع د هر آگهی
 همه کوشی و از جپسان بیغبر
 نه زبید برآه طسریقت خطا
 که گفت است خون مصلی مباح
 بر او ضایع دنیا نغندم چرا
 سو آموز نیرنگک علم و فنی
 صفاد و بمل طبع بسی کینه
 گر قنار شد هر قدر پیش دید
 غرض در آن مجلس همیشه اساس
 نمده سازهای گوناگون از ستارها و کمانچهها و بوسلیک
 و مردنک و طبله و نیها خوش صدای .

بشو از نر چون شکایت میکند
 و چنگک ها و ریاب های و نمود
 چیست مبدائی صدای چنگک و نمود

انت ری انت حسری یا و دود
 بلند و دروای بودند و لولیان گلزارخان کشمیر جنت نظیر جده آب و رنگ چون هزار دستان
 در آن بوستان مجلس در خواندن و رقصیدن و ادای آذونیاز سرگرم بودند و قروشهای فالین
 پشیمه گوناگون گسترده و شمع های کافوری رنگارنگ در آن محفل روشن در میان شمعهای
 بقدر مفاصله ده انگشت آتش بازی را ترتیب داده بودند هر گاه شمع سوخته بر آتش
 بازی میرسید تمام مجلس بگلکهای آتش بازی روشن میگردید/ یا لوا فقه اگر جمشید
 زنده می بود بر این جشن حسرت میرد/ چراغ بندی که در میان باغ بنای آمده بودند فلک
 باین همه چراغان انجم نجوم حسرت بر زمین حیرت می انداخت و در رختان آتش بازی
 ار هر قسم که درست نموده بودند بوقت آتش دادن عجب تماشا در چشم نظاره گبان
 بنظر می آمده حاصل وزیر فتح خان از مسبودی طالع اوقان حیات خود را بکمال عیش
 و عشرت بسر می آورد فقط .

دربیان فوتیدن مسماات بها گل منکوحه اشرف الوزراء که از ارباب نشاط
 کشمیر بود و شادی نمودن وزیر در پشاور از قاضی خیلان پشاور
 و گذاشتن او را و بار دیگر گرفتن زنی از ارباب نشاط کشمیر بنور و صاحب
 خانه ساختن او را

عسرو قلم شیرین رقم فرهاد وارد کیندن بستون این مدهای چنین بیان می نماید که
 اشرف الوزراء وزیر فتح خان از کمال عشق مسماة بها گل از ارباب نشاط کشمیر در سلك

از دواج خود آورده بوده و باو بسیار محبت و دایری داشت و از او دو فرزند متولد گردیده
 یکی منسی سر بلند خان و دیگر شاه پندخان از قضا کردگار در حین تولد شاه پندخان
 مسلمات مذکور سر حیات در تاقاب تراب کشیده اشرف الوزرا از سوز و گداز مفارقت او
 مجنون وار سعزای نورد لیلی جمال جبرانی او بوده بعد مرور چند ایام تدارک هم بهتری
 موفوره داشت درسته بنگهزار دوسدس و یک هجری در ایام زمستان با اتفاق شاه محمود خان
 از کابل بر آمده رونق افزای پشاور گردید در آنجا دختری جمیله که خورشید خاوری
 از حسن دلاویزش اقتباس نور نماید و قمر باین همه دلبری مستفاد از جمال بلا انگیز او شود
 از دو ده مان قاضی خیلان پشاور که از قدم بار باب دول قرب و منزل دارند بدست آورده
 در شب اول گوهر ناسفته اش بسوزن الماس جفا سفته و آب تاب از عیبه بنگارنش از گلین
 وجودش ریخته باز پضاة پدر فرستاد و منزل سر و او را از بهر جهان آزادی بخشید و باز
 در آن روز های ارباب نشاط او کشید دختری آورده نه دختری بل ماه آسمان خوبی
 و خورشید اوج محبوب و شیرین باین همه حسن که داشت چون با پیش آفتاب منصور و لیلی
 باین شورش جمال چون لیل پیش نهار همانا گلمسته که از بس لطافتش آب از چهره گل
 رفته و از نهایت ترا کشش شاخ گلین خار خار حسرت شده اشرف الوزرا نادیده بهفتضای
 نسه تنها عشق از دیدار خبر د

بسا کبابین دولت از گداز خبر د
 شیفته جمال با کمال اوشده و بزور او را در مشکوی اقبال برده صاحب خانه ساخته کلهای پیش و عشرت
 از بوستان صحبت اومی چید و هر روزه مجلس آرای و شمع ای و نوش و تماشای لولیان روشن
 بوده میر اسمعیل شاه و کبیل ناظمین حیدر آباد و خاوری ام شبر محمد خان و کبیل و الیان
 خیر یور بجهت مبارکبادی نزد اشرف الوزرا رفتند و هدیه استگینی پیشکش نمود نسه
 اشرف الوزرا نهایت خوش شده و تماشای لولیان بو کبیلای مذکور معه اکل و شرب عطای
 نمود و هم خلائع فاخره عوض مبارکبادی مرحمت فرموده فقط .

دربیان تماشای نمودن و کبیلای امیران سنده در پشاور و عاشق شدن

میر اسمعیل شاه بسر مسماة لطیفی کهنچینی و بعد از چند ایام
 گرفته رفتن مسماة مذکور از خدمت میر اسمعیل شاه طرف رسول
 نگر و نامه نوشتن طرف او بکمال سوز و گداز و در جوابش
 این خاکسار از طرف مسماة مذکور کستا خانه بجهت
 گرمی بازار محبت عشق نوشته و نامه از طرف
 میر اسمعیل شاه

تازه گل بهار روحانی نمره گلزار جاودانی شکر لب شیرین شامش عذرا حدم لیلی
 شیم عنبر موی نسترن بوی دلبرجانی سرمایه زندگانی اعتراف لطیفی جان پیوسته در مجلس
 دلر بای بالا نشینی بوده نمره ای عاشق باشد از روزی که غمگنک عشق نواز کمان ابروی

نارن بر هفت دلم رسیده چند ایام ماوشا در عالم اتحاد مانند حسن و نظر و نغمه و اثر جویای دیدار و ملاقات یکدیگر بودیم و چون روح و تن و نسیم و گدازش راه موافقت می بیندیم لیکن ارقضای طبع بوفعمون خوی سپهر ستیز جوی چنین اتفاق افتاده که بنا بر چهره کشای امری از امور از سر آورده مقاربت و حضورم از من مهجور بی دماغ گردیده دور و جدا شده اند ازین سبب روز و شب گرفتار در دوداغ آتش بی رحمانه سوز آلام هجران و فراق میباشم و فرهاد جانم نیشه اندوه بر بیستون دل میزنم و همچون سبزه فرارم سرا سر گردا سحر ای بیخودی و اشعارم و هراس قطرات سرشک از سحاب دیده بره زرقه بیقراری افشاند میگویم «بی وجودت بکنفس ای دوست نتوان زیستن نیست ممکن جسم را بی جوهر جان نزیستن» ای ایس موافق وی جلوس مشفق کجائی که تا از بیاض افقیم دیده بسواد قطره و مسافرت نقل بودی کردن محمود دلم پای بند زنجیر مرغوله کما کسل ایاز حضورت گشته و وجود واقع جیانم سیند وار در «چهر سوز که از آرزوی عذرای جمال جهان آرای تست ایات،

باز آ که بی تو نیست مرا تاب زندگی بکشا بروی آرزویم باب زندگی
در کنار وان عمر زنا را چهر تو چیزی بجسا نماند ز اسباب زندگی
بی جذبه وصال تو ای مایه حیات بردیده ام حرام بود خواب زندگی

خدا ای شاهد حالت که از مفارقت و دوری آن دلربای چون مجمع بی کتاب و شبته نی بی شراب و معاشی بی آب و دیده بر آب و دل حیران و سینه بریان از آنجا مردل حیرین منزل که بیواست آن بار جانی خوی گرفته تسلی پذیر و آرام کبر بجز خیال وصال آن پدر منیر نمیگردد نمید که از عتابت لطف زود وقت رسی این مشتاق مهجور و عاشق را جور گردیده پر لال اتصال انطفای نوایره آتش اضطراب و بیقراری نماید که آینه تاب مفارقت آن نور دیده عاشق در جانم نماند من از تو دور ندانم که خواب راحت چیست . چگونه هست شکیب و چگونه هست فراز زیاد بجز سوز و گدا ز چه نویسم

(جواب نامه من انشاء خاکسار)

محبوس دایره جسم و جسد میرا سینه پیل شاه از غیرت ساعقه پیش کناران ما پر خدر بوده بداند فریضه اخلاص فریضه شفا از نظر گذشت سوزش حالت و گذارش خود که از مهاجرت ما معروض نبوده بددی ای کم حوصله کشادز بانا این چه آئین ختم کناری است که بنیاد نهاده و این چه رسم ناهموار است که در پیش گرفته عاشق شدن و از خود دم زدن شمع را ندیده که تمام سوخته آه زده پروانه را تا ماشای سگری کسه جان داده آواز نکشیده سعدی،

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بنا موز کنان سوخته را جان شدو آواز نیامد

و بمنزله آتش زبان کشیدن و چون خاک ملول شدن و مثل آب بهم پیچیدن و مانند باد غبار انگیزدن از چه رواست اگر عاشق به خود میر و دم میا رود هم سوز و ناله مکش

نشیدی که در گلستان کفایت سعدی آن بهته بقل شیراز
عاشقان کشته گمان معشوق اند بر نیایند ز کشته گمان آواز

سنگت فخر مانورده و آسبای عشق بسیر نکشته و به تیر مرگیان ما سینه
 ندیده و بغض جفای ما بهلر شکسته و شمه سفته سو لطف کردم و لیراه
 آمده و سخنان لاطایل و مقدمات بحاصل آغاز میگفتن باشی که بر اسب اختیار خود
 سوار و بوارق حسن جهان سوز در خرمن هستی تومی اندازم و به نوایره بی مهوری خالسان
 وجود تو می سوزم .

عاشق شوی و میل باسود گئی گشتی اندیشه دوردار که این کار نازک است
 بنیل یشاخ هر گئی آهسته بیایند دریاغ عشق خارز گشتوار نازک است
 نادانا چه دانسته که عشق نام گیلی است . در بهار یادهی است در دیار نیست مگر
 آتشی است جهان سوز که شراره بلند در مانوس عالم زده و خو باه ایست سرگت غیز
 که ذایقه حیات هر کسی ز امرارت اندود نموده العشق نار بهرق ماسوی العیب .

گر طبع داری ازین جام مرصع می آید در باقوت بتو که موهبات بیاید دست
 تا ایسه سوی محبت بهشامش نرسد آنکه خاک در میخانه بر خسار نرفت
 نادانا منزل عشق دور و دیمور افتراق ناقابل عبور از بحر است ایضا گشتار دشوار
 و راه بقایت لیریج اشراو بهتر است که قدم خود را ازین بادیه هولناک بساز گشتی و هیت
 خود را در چهار موجة بلا انگیز که عبارت از چهار ابروی مامیباشد نیاندازی .

آری ز چهار ابروی سخت جان کشیدن گشتی ز چهار موجة مشکل بساجل آید
 و اگر پس شدت بنا امکانی رسیده و نتچار گرفتار نتیجه خون ریز بلا انگیز حسن ما
 آمدی پس صبر کن و لغوا مساز و راز خود را بیرون مده و قدم جرات فراتر از دایرة
 ادب منه و خاطر جمع دار که به عقب هر قتل عشاق در صف جلوه ظهور نیز نم ترا هم از
 مقتولان خنجر خون خوار نگاه آیدار تو انم کرده و به تکرار از الفت مادم نونی و این
 حرف بجناب زبان نرایی والا خوبی نخواهی دید خبر شرط باشد .

عاشقی چیست بنکو بنده جانان بودن دل بستدگری دادن و حیران بودن
 زیاد تهدید نرفت .

از آنجا که میراسماعیل شاه بلباس رنگین حسن دانش و کمال آراستگی تمام داشت
بعد مطالعه جواب مذکور نهایت حظی برد و سرشوش پادۀ عشق گردیده و این کمترین را
بر بیان تحسین آفرین خوانی نمود و هم صلۀ عطای نمود از آنجا که دیده حقایق ارباب
بصیرت از غفارتۀ استنباط چگونگی حال بعری تواند نمود و از حقیقت حال برگی به کشته
صفات نظمی توانند رسید .

بر کک درختان سبز در نظر هوشیار هر روزش دفتر است معرفت کردگار

غرض که باز چنگک سرگذشت اشرف الوزراء وزیر فتح خان در نوای بیان آورده
میشود که در سنه یک هزار و دویست و سی و دو هجری وزیر مدوح بندگیان شاه محمود شاه را
در پشاور گذاشته خود معشتم و امیر دوست محمد خان روانۀ کشمیر گردیده که سردار
محمد عظیم خان ناظم کشمیر بهوای کشمیر در مقام بغی و متمردی آمده بود اشرف
الوزراء بقطع منازل در کشمیر رسیده سردار محمد عظیم خان را عظیم گوش مالسی داده
فرمان بردار نبود و مالیات کشمیر از او گرفته و زمام نظامت کشمیر باز بدست آورده
مراجعت قرمائی پشاور و بندگیان شاه محمود شاه ایام زمستان در پشاور گذرانیده پیش
از ورود وزیر موصوف در موسم بهار عازم کابل و باستشمام گلهای عیش و نشاط کابل
مشام آرزوی را معطر و معشیر داشت و شاهزاده کامران در احمد شاهی جرعه نوش پادۀ
دوات کامرانی بوده و حاجی فیروزالدین شاه در دارالسلطنۀ هرات معشکف حریم کعبۀ
مسرت و انبساط بوده که درین اثنا در ماه ربیع الثانی سدر شاهزاده میرزا عباس علی نایب
مشهد مقدس معلی معسلمان مجاریه و جروش به عسرم تحسیر هرات از مشهد مقدس بر آمده
حاجی فیروزالدین شاه بدریافت این معنی احرام کعبه مسرت و انبساط شکسته چون موج
در اضطراب و بیخوناب آمده تمام سرگذشت عزم و ارادۀ شاهزاده میرزا عباس علی شاه
بقلم آورده طرف بندگیان شاه محمود شاه و شاهزاده کامران بدست چایاران بسرق
شتاب روانۀ قندهار و کابل بوده و استمداد و کمک طلب کرده که زود کمک برسد والا
ملک هرات از دست تصرف ما خواهد رفت شاه محمود شاه که در کابل به نظارت گلهای
کوناگون عیش و نشاط سرگرم بود بجز در دریافت این شیر و حشمت اثر گلهای عشرتش
در چشم راحتش خار بنظر آمده و سرعاً همین احوال را طسرف اشرف الوزراء وزیر
فتح خان که در پشاور بعد معاونت کشمیر رونق افسزای بود بدست چایاران سریع السیر
فرستاده اشرف الوزراء مذکور به مجرد استشمام رائحة این احوال انتظام بعضی مهمات پشاور
که در نظر داشته همچنین مهمل گذاشته بجناب استعجال از پشاور معشتم روانۀ کابل گردیده
و بقدم بوسی شاه محمود شاه مشرف شد در جزو روز تدارک سامان گرفته از حضور شاه مدوح
بعسول خلاص رخصت بسر فرازی خدمت فاخره روانۀ احمد شاهی گردیده و بطی مراحل فوراً داخل
احمد شاهی گردیده بسلام شاهزاده کامران کامیاب شد در ساعت به خلاق فاخره سرفرازی
یافت و در چند روز جمع آوری فتنات از طایفه درانی بارگشتی و فوغلزنی و نورزنی و بامیزنی

واجبگونی و غلظتی و انگیزی و خللونی و هوشنگی و اندری و غیره طوایف نموده و مبلغات سی لکبه ریبه عوض تنخواه بسپاره داده سران دسر کردگان را بخلاص فاشره سرفراز ساخته معیت جمعیت پنجاه شصت هزار لشکر شائسته مسلح مکمل خوش اسباب و آلات معاریات از توب ها و شهبین خانه و زنبورک و شغال و غیره از احمد شاه سی عازم هرات گردیده و اشرف الوزراء از بسکه شجاع و سخی بود در عرض راه هرات دست چود و کرم بکشاد بطوائین عالی مقام و امراء ذوالاحترام و هر خاص و عام در هر منزل بخلاص فاشره و بخشش متشکانه سرفراز و خوشوقت می نمود تا رفتن هرات بیست و چهار لکبه نوبیه فقط بخشش اشرف الوزراء بقیه مجاسبه آمده و تیبیکه اشرف الوزراء داخل هرات گردیده حاجی فیروزالدین شاه از مقدمه اشرف الوزراء نهایت در مقام عرفات ایبک کوی خوشی و نشاط آمده در باغ شاهزاده ابوالقاسم که در نزت و صفائی با فردوس بریندمه موافقت میزد حکم اقامت وزیر معروض داد و در مراسم اعزاز و اکرام و مهمانداری اشرف الوزراء دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته و آنرا قاناً از اعزاز نسایم عنایت شاهانه و شکفته گی از هارات خاطر اشرف الوزراء میبرداخت و ساعت بساعت از می خوشگوار اشفاقات خسروانه بسرشاری دماغ وزیر موصوف می کوشید اینکن خود از آن غافل و بیخبر که فلک نیزینک طراز در انتظام سلطه چه لعبت بازی است و منشی کارخانه قضا و قسدر در انشاء رسم چه تدبیر است .

در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات بجهت خوردن

ضیافت و گرفتار نمودن حاجی فیروز الدین شاه و بساسیری

فرستادن او را جانب قندهار

دیر قلم خوش رقم انشاء این مدعی را بر صحیفه بیان چنین نگار ش مبدهد که اشرف الوزراء وزیر فتح خان بعد ورود هرات در ظاهر احرام کعبه عبودیت و خدمتگذاری حاجی فیروز الدین شاه بسته در مقام عرفات بندگی و فرمان برداری ایبک کوی و در باطن روی گردان قلعه صداقت و اخلاص بوده در فکر و تدبیر تسخیر قلعه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین شاه بود از آنجا که قلعه هرات در استحکامی و منات نشطر ندارد بلکه چون سد سکتندریست که اکثر مخالفین باجوج طینتینان را هرگز بر آن دست رس نیست مگر از اندرون قلعه کدام آتش دغا بازی شده و نگرده والا ممکن نیست که به آسانی به تسخیر قلعه هرات کسی پردازد با وجودیکه حاجی فیروز الدین شاه پردرواز های قلعه هرات چو کسی مقرر نموده همین حکم داده بود که احمدی از لشکر اشرف الوزراء باصلاح اندرون قلعه مذکور نگذارند و اگر بی سلاح در آید مضایقه ندارد اشرف الوزراء ازین ماجرای واقف شده و بصورت این احتیاط و تیقد بر مرآت ضمیر اشرف الوزراء انعکاس پذیرفته بده باخوان کرمان خود و امرای همرا از هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان و غیره خسوانین هم خوان شمع افروز مشورت و مصلحت در مجاس و مشاوره فی الامر گردیده چنین تجویز فرار دادند

که حیوانات زنده نهنگ در پای جنگ سنگان سنگان بی اسلحه از هر دروازه هرات
 اندرون قلعه هرات رفته در کناروان سرای ها متوقف شوند و از بازار هرات از هر قسم
 اسلحه خریدار مستعد آماده باشند و در وقت کار آمده حاضر شوند بعد از سه روز اشرف
 الوزرا حسب طلب حاجی فیروز الدین شاه به جهت شباهت خوری مع سه چهار صد سینه و قلعه
 خود و برادران و امرا اندرون قلعه هرات رفته حاجی فیروز الدین شاه در باغ شالا مبار
 که اندرون قلعه هرات است اساس صباقت و مهمان داری برپای آورده فروش پشمینه رنگارنگ
 گسترانیده و شمع های کافوری روشن ساخته و چراغان بندی نموده و اولیان یری و شان
 خوش خوان مسته به يك ادای ناز و کرشمه و اشاره ایروی ستان و نیز مستر گمان
 عزیز هزار ها دل شوریدگان عالم نظاره را مجروح ساختی و به پشمای بر دی مجلس
 پلباس های رنگین و مزین بزبور های سنگین در آن مجلس خالد اساس حاضر آمده
 بودند هر گاه اشرف الوزرا داخل مجلس صباقت گردید اولاً مجمعه های یری از کباب
 و شیشه های پراز شراب کهنه حاضر آوردند بعد قانون های نوش بلند آواز کرد پده و شمع
 محال آرائی روشن شده و اطعمه گوناگون در عنوان ها با بالاپوش های زردیت و کعبه اب
 حاضر آوردند بعد تناول غذای سازهای گوناگون و سننار و چنگ و مردننگ و طبله و غیره
 در آن مجلس در نوای آمدند و اولیان شیرین کنار شهر آشوب در خواندن و نغمه آمیزند
 ع - چنان بردند صبر از دل که ترکمان خوان بقمارا .

اشرف الوزرا از معاشنه این تماشا نهایت غمناک مسرت و غرمی گردیده اولاً مینای
 صهبای دم بدم بسرنگونی اقبال حاجی فیروز الدین شاه پلبذیرین فتح بخت می برداخت
 و فتح دست بدست چون آسبای قلمک در گردش بود که بزم نشینان از بس پاده خوری بر فرش
 بیبهری و بیبوشی نقش فالین شدند که یکبارگی از مینای ضمیر و زیر قفل گیر کبیر حاجی
 فیروز الدین شاه بر آمده در جبین بزم نشاط چنگ چنگ در نوای آمده عمده اشرف الوزرا
 که سابق در شهر هرات آماده نشسته بودند و منتظر این نغمه بودند هر گاه ازین نغمه چنگ
 آگه شدند با اتفاق سردار دوست محمد خان جلوه نیز بر قلعه ارگک هرات گردیده در
 طرفه المین قلعه ارگک را گرفتند و در یکدم ساقی اجل می خوشگوار حیات چندین مبارزین
 بخریب شمشیر و تفنگ از شیشه زندگانی پناک معات ریخته و مبارز آزاده حق در میدان
 چندین سرهارا گوی فنا ساخته در آنوقت در شهر هرات شور و غوغای و ستغیز برپای شده
 حاجی فیروز الدین شاه از نوای چنگک عیش در چنگک بیش وزیر مینلا و از نغمه مینای
 عشرت سرنگون فتح مسرت و از تماشای اولیان گذارخان یری و شان عرق انفعال برجبین
 حال آورده چون شمع در سوز و گداز حیرانی و از آواز های خوش سازهای آه اندوه
 و ملال از گوشه دل می کشید و از ادای ناز نواز بدر گاه ایزد بی نیاز نموده دست افسوس
 میساختید و لب مسرت بدندان میخالتید و می سرانید .

از آن غافل صفا ایام ستمگر چه دارد با من دلخسته در سر

نیبدم واقف از تمهید ایام که میسازد چنین صبح مرا شام

جهان را مقتضای حال اینست که با کسی که چنان گشای چنین است

بدینقرار اسیری حاجی فیروز الدین شاه در سینه یکپاره رود و سی و سه هجری مقدمه

در هرات صورت وقوع گرفت .

در بیان رفتن اشرف الوزرا وزیر فتح خان بنا بر جنه گم میرزا عباس علی شاه

و هزیمت یافتن طرفین و رسیدن وزیر فتح خان در هرات خلدا آبات

وزیر قلم متکین رقم که ناظم مهام ولایت سهندانی است در تحریر این مدعی چنین بیان مینماید که چون اشرف الوزرا وزیر فتح خان باین حمله وری و ترویر رخنه انداخته کعبه خاندان حاجی فیروزالدین شاه گردیده تمامی خزاین و دقاین از جواهرات و الماسه نقشه و زر و زیور و غیره متاع کران مابهرچه در دستادین سلطنتش بود همه را بدست بقای خود آورده بعد از چند ایام حاجی فیروزالدین شاه راعه حرم محترم پاسیری و دستگیری در کجاوه های انداخته پاراشتران نموده با سواران چوکی روانه نندهار بحضور شاهزاده کما مران نموده اگرچه از ارتکاب چنین حرکت وزیر فتح خان نسبت بخاندان حاجی فیروزالدین شاه میرغضبان پیش روی خیال غیرت شاهزاده کامران درعین غضب آمده و شمشیر های برهنه انتقام بدست گرفته در فکرو روانگی هرات گردیده که انتقام حاجی فیروزالدین شاه را از وزیر فتح خان بگیرد که درین اثنا خبر رسیده که شاهزاده میرزا عباس علی فاجار نائب مشهد مقنس بجمعیت لشکر بسیار و سا مان معا ربه پیشمار داخل سرحد هرات گردیده شاهزاده کامران از دریافت این اخبار وحشت آثار روا نگی هرات موقوف داشته چند ایام توقف اختیار نموده اشرف الوزرا وزیر فتح خان که در هرات دائر بود با استدراک حرکت شاهزاده میرزا عباس علی فاجار مع جمعیت عساکر و اسباب مجاربه مستعد مقابله میرزا عباس علی و مکالید ایواب فلعتهرات و محافظت آن سیرد و کلای امیران سنده هریک زنده نجای میراسمهیل شاه و کبیل امیران حیدر آباد و شرافت پناه حاجی شیر محمد خان و کبیل امیران شیرپور نموده و آنها را مجل اختیار خود دا نسته بعده روانه مقابله میرزا عباس علی گردیده و چون نزدیک پلکه پلکه رسیدند اولاً از طرفین او کلای معتبر که بقعه طرازان مقام خیر و آهنگک نوازان قانون دفع شر میباشند تعیین شدند هر چند و کلای مذکور چنانکه مصالحه و مسافحه در مجمل طرفین بعد طرز عاقلانه در نوای در آورند لیکن از ناسازگاری فک آهنگک موافق بسازگاری نیامده بلکه نوای مخالف جنگ بر آمده و از نعمات اشراب اتواب نغمه خونریزی از طرفین بلند گردید در این حالت شیر پیشه جلالت و بهادری و عزیر کوه شجاعت و دلآوری سردار شیردل خان از لوی شیردلی پروای توپ و تفنگک نیکرده بلکه گوره خرید داشته بجمعیت دوهزار جوان خوشی اسبه؟ کنار آورده از عهده خود پروانه وار بر شمع شمع توپخانه فاجار جلوه ریز گردیده توپخانه بدست خود آورده بعد گرفتن توپ خانه لشکر فاجار چون دود با هم ریخته که از بس دود توپخانه شش جهات هم بنظر نمی آمده در هم و برهم گردیدند درعین این هنگامه رزم از فضای انهی کوه تفنگک بر خاسته وزیر فتح خان خورده مجروح گردیده و از میدان جنگک عنوان تاب گردیده رخ نهاد هرات و شاهزاده میرزا عباس علی بجای خود مع ششم سحرای نورد هزیمت اشرف الوزرا در عرصه دوازده پاس خود را از میدان گاه جنگک با قلبی سپاه در فلعتهرات رسانیده و مفتاح ایواب نغمه مذکور که بدست و کلای شده بوده در همانوقت

ابواب هرات بزوی وزیر ممدوح حکم کردند از اینجا که ملک هرات سخت ملکی است و از ترک تاز جماعه اوزبک مردم فروش غلاسی ندارد و از اهل شکست گاهی دوباره در قلعه هرات راه دخول نیافته و همیشه لشکر هزیمت یافته با سبیری اوزبک و ترکمن میروند لیکن اشرف الوزرا بسبب سیرد منکالید قلعه هرات بوستلای امیران سنده از چنگک ترک تاز اوزبک و ترکمن امان یافته سالها در اندرون قلعه مذکور باز جای کامرانی و حکمرانی یافتند . بعد این خدمت و کلاهی امیران سنده در حضور اشرف الوزرا بسیار معزز و محترم و مقرب گردیدند و عجب ترسکه ایست که وقتیکه مسا کر طرفین از میدان گناه چنگک اسباب جنگ و غیام گنگون و غیره سامان گذاشته چنگک فرار در نوای آوردند بعد مدتی چون نبرد گناه از غیاب و نبود معلوم گردید درین انبای عیسی خان کوهی خرسواره و ... هزاره که همیشه کوه نشین و صحرائی نوردند و بر دمی باشند در میدان گناه چنگک رسیده تمام اسباب از غیام گنگون و غیره در چنگک غنیمت خود آورده باز خران نموده بردند چون زهر چنگک آنها چشیدند و می خوشگوار غنیمت اینها نوشیدند . عجب کار خانه الهی جل شانیه میباشد اینهمه نزاع مابین مخلوقات محض به آرزوی نفس و فرجام و دنیاوی بیوقاست فقط و این مقدمه درسته بکتهزار و دوسه و سی و چهار هجری صورت وقوع یافته .

در بیان رفتن شاهزاده کامران از قندهار طرف هرات

و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و اکر ساختن او را
توسن فام مشکین رقم در طی منازل این مسافه ای چنین نیز گناه بیان می رود که هر گاه این نوای مخالف از قانون هزیمت و وزیر فتح خان بگوش شاهزاده کامران رسیده از غیرت در بیخ و تاب آمده در چند روز تهیه و سامان گرفته و جمع آوری قتلوات کرده معه امرا هر یک شاه بستاند خان الکوژی و یار محمد خان و عبدالصمد خان یار کوزی و غیره خوانین از قندهار تشریف فرمای هرات و خوانین مذاکرات با وزیر فتح خان در مقام مصالحت و عناد ثابت قدم بودند و همیشه آرزوی عداوت و طویل نمودن موافقی با وزیر ممدوح می نواختند لیکن قادر نمی شدند و منتظر وقت بودند هر گاه شاهزاده کامران بقطع منازل رونق افزای هرات گردید سردار دوست محمد خان پیش از نزول اجلال شاهزاده کامران با اشرف الوزرا و وزیر فتح خان بر جواهرات غنیمت حاجی فیروز الدین شاه طبل ساز کاری نواخته معه عمده لشکر خود از هرات بر آمده روانه کشمیر گردید که در نزد سردار محمد عظیم خان رفته خود را بدست خود گرفتار و نظربند نمود و اشرف الوزرا و وزیر فتح خان معه برادران خود هر یک سردار بردل خان و سردار کهنبل خان و سردار شیردل خان مشرف استیلام شاهزاده کامران گردیدند و مغانج ابواب قلعه هرات بغدادی آداب و نیاز تسلیم شاهزاده ممدوح نمودند و با وارش خلاع فاخره سر فرازی یافتند اگر چه اشرف الوزرا تسخیر قلعه هرات از دست حاجی فیروز الدین شاه و گرفتاری او بموجب حسکم و صلاح شاهزاده معظم الیه نموده بود که منزل تسخیر سلطنت هرات همیشه در مر آه خیال خاطر شاهزاده ممدوح جاوه ناز و مباد با وجودیکه اشرف الوزرا را مطابق حکم شاهزاده کامران مرشکب این

امر گردیده بود لیکن چوب حکم حاکم دوسر دارد و تلون مزاجی سلاطین رسمی است قدیم بسبب گوناگون بی عزتی و بداموسی خاندان حاجی فیروز الدین شاه غبار آزرده گئی بر آئینه صدر شاهزاده کامران نشسته بود و میر تقی‌خان خیاب شاهزاده ممدوح شمشیرهای انتقام در دست داشته - از آنجا که دتای بیوفای دار مسکافات است هر چه بیکاری همان دروی حاصل گندم، گندم و حاصل چوب جواست .

مزد نیکی عاقبت یادش بدکاری بدست اجرتی از بهر هر کاری مهیا کرده‌اند فی الجمله چندایام شاهزاده موصوف از روی مصلحت وقت به فرخ دلجوئی و اعزاز و اکرام تقویت بخش دماغ اشرف الوزرا و برادر رانش گردیده تا آنکه زانکه مغایه و رعب به سبب کاری و از شات شاهزاده کامران از مرآت شمشیر وزیر و برادر رانش بر طرف و هر امده صورت اطمینان مشاهده می نمودند و از بس اشغافات شاهانه در لباس فرحت و خرمی نمی گنجیدند و بر حسن خدمات خود مباحات و افتخار می نمودند با وجودیکه بعضی امراء و خوانین در حین شمع افروزی بزم خلوت از قانون صداقت و اخلاص و انوعای مخالفت و عناد شاهزاده کامران و امیرانش گوشزد و زیر نمودند . از آنجا که اشرف الوزرا مست پادشاه غرور و بی پروائی بوده و به خدمات و جانفشانیهای خود مبنای از پنجه نغمه راست فولی مصلحت امیران و خوانین صداقت آئین بگوش خیال نمی آورد و در مقام خود بسندی و خود بینی ثابت قدم چون خود بسندی دایمل نادانی است اشرف الوزرا از جلا فضا و فساد و غافل و بیخبر که ساطور انتقام در دست دارد و از فساد منتقم حقیقی بی خبر که چگونگی نوح نشتر در چشم بشارتش میزند و آب نوردیده از بزم بصیرتش میریزد .

دربیان گرفتار شدن وزیر فتحخان بدست شاهزاده کامران

و کشیدن چشم وزیر مذکور و فرار شدن برادران

وزیر نوح نشتر قلم تیزرقم چنین رکک زن چشم مدعی میشود که بعد از چند روز شاهزاده کامران در باغ شاهی که بیرون قلعه هرات است اساس جشن بزم آرائی برپای نمود اولیان گلرخان بعد از بیانی و رعنائی در آن مجلس حاضر آمدند و نوازندگان ساز عیش و عشرت موجود شدند و مجمعه های کباب و شیشه پر شراب مهیا نمودند و بناچار نمایشی تاج سرگرم گردیده بعد حکم بر احضار وزیر و برادرانش داده اشرف الوزرا معمه برادران هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان بموجب حکم شاهزاده کامران در باغ آمده بی پروا قسم نهاد مجلس جشن گردیده دم بدم افواج شراب میزدند و کباب و رامی خوردند و معمه نمایشی تاج اولیان بری و شان خوش خوان شده و از بس باده خوردی طافح (۱) گردیده چنانچه طاهرهوش وزیر مذکور از آشپزخانه دماغ پریده مست و مدعوش در آن مجلس افتاده - شاهزاده کامران اگر چه بیشتر ساز گرفتاری وزیر ممدوح با حریفان همراز کوک ساخته بود و در وقت بیخوشی وزیر مذکور حریفان بزم نشینان بموجب اشاره شاهزاده کامران از جای جسته و وزیر را گرفته دست و پای وزیر بکمتد بسته بعد بعد گونه

(۱) پسگرم قا یعنی بد مست

نوك نشتر می بسازتش از ساغر دیده اش بر خاک ریخته سردار پردل خان را پاینده برد ای
 درجیس بردند و سرداد کشته دل خان از روی کوه دای از مجلس دار گبیر بر آمده روی در
 فرار نهاد و سردار شپردل خان که در خیم های خود بالشکر فروکش بود از شعله افروزی
 این واقعه هایل به کبار کی در اشکوش شراره نقره افتاده لیکن از شیردلی مستعد محاربه
 گردیده و باعانه جوانان پهلو ان خود حملات دلبرانه بسپاروده لیکن صورت نفریق لشکر
 خود دیده یای استقرار در میدان رزم نگرفته طوعا و کرها عنان تاب گر دیده تاب مقاومت
 نگرفته و روی فرار بجانب قلعه کرش ملک خود نهاد شاهزاده کامران بهد کوری وزیر
 مذکور و گرفتاری پردل خان شادان و فرخان از باغ برآمده داخل انه روم قلعه هرات
 شده بر تخت سلطنت هرات جلوس فرمای و منادی دور دور حکمرانی و جلوس سلطنت خود
 در شهر هرات کشانید و بهدلا سانی امن و امان رها پای ساکتین هرات از خاس و عام پرداخت
 چون نوعیکه اشرف الوزراء وزیر فتح خان طاعر وجود حاجی فیروز الدین شاه پد ام جله وری
 سید مندهای خود نموده بود خود هم در چند اوقات معدوده در همان سید سید سر پنجه شاهین
 انتقام شاهزاده کامران گردیده از آنجا که دنیا دار مسکافات است و شعله فضا و فورا تبیغ
 انتقام در دست و بر چهار سو با زار مسکافات منتظر ایستاده بر طبق مضمون بیت .
 جهان دار مسکا فانت دارد طبع آینه بهر رنگی که کر دی صورت خود را چنان بینی

در بیان آمدن شاهزاده جهان گیر خلف شاهزاده کامران طرف کابل

و جنسک نمودن با سردار دوست محمد خان و هر بعت با قین

شهرزاده مذکور

سید قلم خوش رقم در سید طائران این مدعی چنین دام بیان می گشت که چون
 شاهزاده کامران بهد کوری و اسیری وزیر فتح خان مستقر سریر سلطنت هرات
 گردیده .

رقم های مبارک کبادی از انتقام وزیر مذکور و جلوس بر تخت سلطنت هرات خلد ایست
 به پیشگاه بتدگان محمود شاه والد ماجد خود و غیره خواهران دولت رقم زده منشیان
 عطار رقم نموده ارسال ساخت و التماس طلب شاه محمود شاه جانب هرات کرد و شاهزاده
 جهانگیر خلف خود را که در قندهار بود به سردار عطا محمد خان الکوژی حکم رفتن کابل
 داد و شاهزاده سلطان علی سابق در کابل صدراعظمین حکمرانی بود چون شهرزاده جهانگیر
 معتمد و سامان رزم در قلعه ناسی که در نزدیک کابل است منزل انداز گردیده شاهزاده

سلطان علی توان مقابله و معاهده در خود ندیده کابل را گذاشته روانه سمت پشاور گردیده
 و شاهزاده جهانگیر بی درنگه مقابله و جنگ داخل کابل گردیده و جرعه نوش
 پادشاه حکمرانی شده و بدنگان محمود شاه حسب التماس کامران از احمدشاه هم تشریف
 فرمای جانب هرات بعد رسیدن محمود شاه در هرات شاهزاده کامران خانم سلطنت هرات
 بانگشت اقتدار محمود شاه بد نماید خود داده معیت جمعیت حشم معه وزیر فتح خان
 و سردار پردل خان از هرات برآمد بطی منازل داخل قندهار گردید سردار دوست محمدخان
 که در کشمیر پیش سردار محمد عظیم خان نظر بند بود غیر اسفای این واقعه کوری اشرف
 الوزرا به موجب مصلحت سردار محمد عظیم خان بنا بر گرفتن انتقام اشرف الوزرا به تکمال
 درد و سوز گدازان کشمیر برآمد قور بقطع منازل وارد پشاور گردیده و از آنجا برادران
 خود در اهریک عالیجا خان یار محمد خان و سلطان محمد خان و وزیر محمد خان و سعید محمد خان
 باهم متفق نموده با چهار هزار سوار جرار خوش اسبه از پشاور عازم کابل و در هرس راه
 شاهزاده سلطان علی که از کابل فراری شده بود با سردار دوست محمد خان ملانی گردیده
 سردار معنوح شاهزاده مذکور را با تعلق خود گرفته را جمع کابل شدند چون نزدیک کابل
 رسیدند سردار عظیم محمد خان الکوژی که وزیر شاهزاده جهانگیر در کابل بود نهایت
 وسرور قایل ذو قنوسون بود صورت مذاکرات را بسلیس موافقت آراسته
 بطریق اسفای همراء سردار دوست محمد خان سلسله اتحاد و اتفاق را در حرکت و کتاب
 لطایف العیال را کشاده جملات نیرنگ طرازی و کلمات قنوسازی خواندن گرفت و مراسله بر حیل
 بدین مقصود طرف سردار دوست محمد خان نوشته فرستاده که ما از شریف فرمائی ایشان نهایت
 خوش شمیم و این چنین وقت را از غدای عزوجل میخواستیم الحمد لله که یار زوی دل خود
 کامیاب گردیدیم بر جهان و جهانیان ظاهر و باهر است که شاهزاده کامران بسیار طحالم
 و خدا نازم که از دستم گازی او هر کس وضع شریف سفیر و کبیر داستان طر از اند
 اشرف الوزرا وزیر فتح خان چه قدر خدمت و جفا نقشانی های ندمرد
 با وجود این همه بیافشانی ها بناو چه کرد رفته رفته خلعت کوری چشم باو پوشانید پس
 دیگران را چه توقع خوبی و بهبودگی است مابیان همیشه از شهزاده کامران در هراس و تناس
 بکام دل بر نمی آریم مدیر اندیشه و فکر ما همین تمیر نبوده است که ما و شما باهم متفق گردیده
 و مابین عهد و پیمان به موجب قسم کلام الله مؤتی ساخته شاهزاده سلطان علی را پادشاه
 مقرر نموده بر تخت سلطنت جلوس داده شود و شاهزاده جهانگیر که در کابل میباشند
 بدست اختیار ماست او را گرفته دستگیر ساخته دریا لاجصار نظر بند خسوا هم نمود
 بعد فکر تخریب بنیاد شاهزاده کامران کرده انتقام اشرف الوزرا و وزیر فتح خان
 از او کشیده خواهد شد. لیکن بشرطیکه قامت استعدا دم بخلاص وزارت سرفرازی باید

سردار دوست محمدخان و برادرانش هرگاه از نوشته سردار عطاء محمد خان و فب شدند از روی مصلحت وقت شامد وزارت سردار عطاء محمدخان در آفوش اقبال خود جاداده بموجب قسم کلام الله هم اتفاق شدند و سردار عطاء محمدخان با شهزاده جهانگیر بجای خود مشورت نموده دام حبابه و فریب بازی بجهت گرفتاری سردار دوست محمدخان و برادرانش در راه مدعی گسترده شاهزاده جهانگیر را از حرکت مقابله سردار موصوف منع مطلق نموده بود که هر گاهی که بناخن خلاص شود حاجت دندان نیست دشمن که بعین و فریب گرفتار شود احتیاج جنگ و جدال نیست و تدبیری که جهت گرفتاری سردار ممدوح و برادرانش نموده بود تماماً در خلوت که خالی از اقبال بود به شهزاده جهانگیر حالی نموده بایش استراحت بریز سرش گذاشته اطمینان او نمود/ سردار عطاء محمد خان خود از میدان کارخانه فضا و قسرها نقلی که چه نحو دام در راهش انداخته اند هرگاه سردار دوست محمدخان و برادرانش بموجب عهد انعام و قسم کلام الله با شهزاده سلطان علی بطاهر جمع معتمد داخل کابل گردیده احدی از شهزاده جهانگیر و سردار عطاء محمدخان متعرض و مزاحم حال سردار دوست محمدخان و برادرانش نگردیده ظهور این معنی علاوه تشفی بخش خاطر سردار دوست محمدخان شده و در شهر کابل بیج عبارت اشرف الوزرا وزیر فتح خان اقامت گرفته روز دیگر سردار عطاء محمدخان کمان نرور و فریب بازی را از گوش تابگوش زده نموده و نیز حبله وری در چله انداخته مستعد زدن نشانه مجوزه گردیده لیکن سردار دوست محمدخان بجزد رسیدن کابل بومی از قلیته تشنگ حبله وری و فریب بازی سردار عطاء محمدخان برده بود سردار عطاء محمد خان چنان نموده بود که در سرای خود خروارهای باروت در زیر زمین مدفون ساخته مطمح نظر داشت که سردار دوست محمد خان و برادرانش را بطریق ضیافت و مهمانداری طلبانیده در سرای محل باروت مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود در وقت تناول طعام باروت را آتش داده خواهد شد که احدی از سردار ممدوح و برادرانش ازین آتش جان سلامت نخواهد برد/ چون سردار دوست محمدخان که سابق ازین معنی اطلاع یافته بود دعوت سردار عطاء محمدخان را که عین عداوت بود قبول نگردید بیفامش فرستاد که اولاً ایشان تشریف فرمای گردیده مشرف سلام شهزاده سلطان علی شوند که عطای خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت بسیار ضیافت های بکدیگر نوش جان خواهیم نمود و سردار دوست محمدخان از خدنگ حبله وری عطاء محمدخان به شهزاده سلطان علی اطلاع داده بنای گرفتاری او ساخته بودند. هرگاه سردار عطاء محمد خان بامید نوازش خلعت وزارت مشرف استیسلام شهزاده سلطان علی گردیده ساعتی شمع افروز خلوت گردیده بعد شهزاده ممدوح حکم عطای خلعت داده سردار پیر محمدخان برادر سردار دوست محمدخان که در میان عهد پیمان و قسم کلام الله نبود بقچه خلعت سنگین معجزة مرصع آورده پیش سردار عطاء محمد خان گذاشته و بدست خود خلعت وزارت را به سردار عطاء محمدخان پوشانیده عندلیب زبان را در گلزار مبارک بادی مترنم ساختند. و وقت زدن جفا مرصع در سر عطاء محمدخان

سردار پیرمحمدخان اورا از سر گرفته پس زمین برد و رفتای را آواز داد سردار عطاءمحمد خان را با خلعت و وزارت یا کند ذات سته چین گرفتند بر زمین انداختند. عده خنجر آبدار که خود کتبه رشه شمع بر بشارش منقطع ساخته و در جیب گرفتار نمودنش در صورت این واقعه در شهر کابل نوایره آتش شور و شعله و در گردیده سردار دوست محمد خان در شهر منادی امین و امان گردانیده با عطفای نوایره شور و شریک داشت و جمع آوری لشکر نموده روح نهاد بالا حصار کابل شد که شهزاده جهانگیر را اسیر و دستگیر نماید و بالا حصار را چون نقطه بر کنار سخت معارضه نمود و امن چهل روز در این شهزاده جهانگیر سردار دوست محمد خان چنگک جنگ در روی بوده آخر سردار دوست محمد خان برج قلعه بالا حصار را تقب زنی نموده در آن خروار های باروت انداخته آتش زدند که برج مذکور چون کمانه بادی بر هوا پدید آمد منهدم شدن برج مذکور شهزاده جهانگیر جهان را بر خود تار یک داشته در نصف شب از دریچه بالا حصار بر آمده روی در فراز نهاد و سردار دوست محمدخان جرعه آبش با شمشیر و فروری گردید قاره های شادیا چنان بلند آواز نمود که صدایش در گنبد گردون پیوسته و چندان توان از اساس جشن بریای بود و همراست چنگک مبارزین اشعین را با سنگین قطعی صلاح غزوه و پیشش های متکانه ترین کلام نمود از آنجا که سردار عطاء محمدخان مقتضای (من عمل صالحاً قلنسه) (ومن اساء فعلها) در بدی نفس خود گرفتار آمده چاره را خیزد بهادرت خود را از تنه باد بیت ناصواب خاموش ساخت و بادی را در سینه جیب گرفتار نمود نغم بدی گاشتن و چشم بکی داشتن کنار خردمندان بست بعدی هر آنکه نغم بدی گشت و چشم بکی داشت در مایع بیهمه بخت و خیال باطل بست از آنجا که کوری اشرف الوزراء وزیر فتح خان اگر چه از تقدیر از اسیر و شومی اعمالش بود لیکن سردار عطاء محمدخان درین امر بسیار سعی و مشورت کتبه بود که از دست سردار دوست محمدخان در این دارد با انتقام رسیده

1826
Incandes 04

1826

در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات

و جنگ نمودن با سردار دوست محمدخان و هزیمت یافتن او و کشتن

وزیر فتح خان را بگوناگون عذاب و باز رفتن جا اب هرات

شهر یار قلم که سریر آرای افقیم سخن و ریست در میدان مدعی چنین لوی بیان می افرازد که چون شهزاده کامران بندگیان شاه محمود شاه و الهامه خود را به رفتن سلطنت هرات جلوس داده خود بجمعت عسا که از هرات بقطع مراحل و منازل روانی افزای قندهار گردیده از شریفین خبر و حشت اثر کوری و گرفتاری سردار عطاء محمدخان و مقروری شهزاده جهانگیر خلف خود در اضطرار و بیقراری آمده بجمعت هشتاد هزار لشکر و اسباب مجاربه از انواب و غیره از احمدشاهی بزم مقابله سردار دوست محمدخان روانه کابل گردیده و سردار پیردل خان که در حضور شاهزاده کامران در جیب مبتلانی بود بهر یافت حریفان از قندهار گرفته رفت هر چند تلاش گرفتاری او بسیار نمودند لیکن

توجهت باز نیامد، چون بسبب گریختن سردار بردل خان بر اشرف الوزرا، وزیر فتح خان
سخت بهره و چوکی مقرر شده آخر شاهزاده کامران وزیر مذکور را بهمراکب خود
طرف کابل برده و چون شاهزاده مدوح در منزل بینی ایدام منزل انداز گردیده بده
بخوانین هریک یار محمدخان و عطاء محمدخان النکوزانی و عبدالعزیز خان یار کزاشی
و قهره امرای خود را حکم اعضاء بری وزیر فتح خان داده بسبب همیشه مابین خوانین
وامرای مذکور و سردار دوست محمد خان و برادرانش طسریق مخالفت و عناد ابدلاید
واقع بوده باشد خوانین مذکور بوجوب حکم شاهزاده کامران اعضاء وزیر مذکور را
هریک جداگانه بریدند، عبدالعزیزخان که خود بینی بریده بود بر بینی خود هم پیش بینی نسکرده
بینی وزیر مذکور برید، باین همه عذابها وزیر فتح خان را کشتند چون سردار دوست محمدخان
که در کابل بود بدریافت اینچنین مرگت وزیر موسوف در جوش و غروش آمده بجمعیت
لشکر سه چهار هزار بزم مقابله شاهزاده کامران از کابل روانه گردیده در عرض راه
مابین کابل خود را بر حشم شاهزاده کامران رسانید، لیکن لشکر سردار مدوح قدری
قبل از شاهزاده معظم الیه سیار، لشکر سردار موسوف به عینت سمیت موفوره شاهزاده
کامران در هراس بلنگه مستعد قرار گردیدند، سردار دوست محمدخان بشاهسده این
حالت لشکر خود بسر خود بر لشکر خود چوکی و پیوه میداد که میداد فسراری شوند
ازینجا که سردار مدوح بقتضای العزت شده اولاً تدبیری ساخته مراسلات خود را
باسم جمیع خوانین شاهزاده کامران باین مضمون نوشته فرستاد، چون مراسلات آغالباجان
که در خصوص معذرت اشرف الوزرا، وزیر فتح خان و اعضاء بری اشرف الوزرا، بوجوب حکم
شاهزاده کامران نظام خدا ترس درین حرکت نامواب نسبت بو وزیر مدوح که از ایشان
سادر شده، اراغبندار ایشان بیرون و محض زور نظام کامران بوده بر آن عالیجاهان
هیچ حرف نیست تقدیرات قدر چنین بوده نهایت فرار داد گرفتاری شاهزاده کامران
که نوشته بودند بایقای آن پردازند که وقت همین است والا هر چه بادا باد فتح و نصرت
بر بسیاری و کسی حشم نیست و بر طبق مضمون گریه (کم من فئمة فئمة غلبت فئمة کثیرة)
بافن الله) دلیل است ساطع و در صورت ایقای فرار داد باعث از دیاد محبت و انعام خواهد
بود، فقط سردار دوست محمد خان مراسلات مذکور بمضمون صدر نوشته بدست هر کاره
جانب خوانین و امرای شاهزاده کامران ابلاغ داشته و از قضای کرد کار هر کاره
سردار مدوح بدست چوکی شاهزاده محتشم الیه معه کافلان گرفتار آمده و او را معه
مراسلات بحضور شاهزاده کامران حاضر نمودند، چون شاهزاده مدوح از مضمون
مراسلات واقف گردید از خوانین و امرای خود متشکی شده و در هراس بوده که میداد
از دست خوانین خود گرفتار شوم آخر شبی سردار دوست محمدخان معه یانصد سوار جراز
و چهار عرابه توب بربک کوه بالارفته تا کپهائی شلک اتواب متواتر نموده که بنگبارگی
در لشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده براسیه شدند، بعد ساعتی خوب شدن داری بوده
مستعد و آماده مقابله گردیدند و تفرقه جنگ بلند آواز ساخته و شلک اتواب کردند
و مورجل جنگ شروع نمودند تا آنکه شهبسوار عرصه فلک اعنی آفتاب غالب از نردان
روز در غیاب شام منزل انداز گردیده آتش جنگ از طرفین اطلاق پذیرفت چون شب

شاهزاده کامران در ظاهر باخوانین خود سلاح و مشورت شبخونی نمود و در سلطان
از بس خیال واده برشته احتیاط از دست داده از خوف امرای خود که مبادا گرفتار
نوده بدست سردار دوست محمد خان بدهند شبشب پس خیز معرکه فرار گردیده از راه
هزاره برابر رخ نهاد مسرات و چون زاغ شب از خوف شتار زرین چنگ آفتاب روی
در فرار نهاد روز روشن گردید سردار دوست محمد خان از ماجرای گریز شاهزاده
کامران باخبر شده هرگز با اختیار نیاورده که آیا چون شد که شهزاده مدوح باین همه
جهت لشکر بی چنگ چنگ فرار نواخته باشد تا آنکه بواسطه فرستاده صدیق ملین خبر
ساخت بمه سردار موصوف در لشکر گاه شاهزاده رفته دید که میدان مضاف صاف
افتاده و چیزی که اسباب از خیم و غیره در آن میدان افتاده بود همه را بدست بقای
آورده مظهر و منصور بر گردیده شلک اتواب فتح معنی نمود و تقاریرهای قیروزی بلند آواز
ساخت و قشع نامیان بهارات رنگین و استعارات دلگیزین جانب کابل و بسراداران
خود هر یک سردار کهنندل خان و شردل خان و رحمدل خان و مهردل خان که در قلمه
معروف بودند نوشته فرستاد و خود مراجعت فرمای کابل گردیده سرداران مددوح
بعد ورود فتح نامیان ابواب فتح و مسرت بر چهره حال فرخنده قال خود کشاده جمع آوری
لشکر نموده آمده داخل قلعار شدند و از موافق کامرانی احمدشاهی شیرین کام
گردیدند و تقاره دور دور ریاست و حکمرانی سردار درهنگ خراسان بلند آواز گردیده
روز بروز چراغ حکومت سرداران در شبستان خراسان روشن گردید و فوج این واقعه
مطابق سنه ۱۲۳۴ هـ میباشد.

تاریخ

۱۲۳۴-۳۵

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و طلبانیدن بندگان
شاه شجاع الملک را از لودیانه و داخل شدن شاه در پشاور و جنگ نمودن
با سردار محمد عظیم خان و هزیمت یافتن شاه در رسیدن شهزاده محمد تیمور شاه

در شکار پیور

سردار قلم عظیم الوقار که ناظم کشمیر ولایت سمن وری است در تنظیم ولایت
مدعی چنین میردازد که سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر بسبب سوز و گداز مقدمه
اشرف الوزرا وزیر فتح خان سلاح کار خود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک
دیده و در میزان فکر خود نتیجه و کلا و هرائض خود را مشتمل کوناکون شرایط
خدمتگذاری و فرمان برداری و عهدیه بیان مرتق نوشته به پیشگاه شاه مددوح جانب لودیانه
روانه نمود شاه موسوف اگر چه در دارالامان لودیانه زیر سایه عاطفت سرکار انگلیسه
بهادر قورخ ابال اوقات حیات مستعار بکمال انبساط و غرمی بسر می آورد لیکن معشوقه
سلطنت و شهر یاری نه چنان معشوقی است که کسی عدا زود مال او با او امتناع ورزد شاه
مددوح را همیشه صورت شاه سلطنت و فرمانروائی در فرات شول رخسار بود با وجودیکه
بر قول و فعل طایفه بار کزائی چندان اعتبار نداشت لیکن از کمال تعشق معشوقه سلطنت
بغواوی بیت

رشته در کدام انگه دوست میبرد هر جا که خاطر خواه است
 بمرحبت خواهش و معروضات سردار محمد عظیم خان درسته بگزارد و در صورتی که چاره
 معجزی نماند همه قدری سواران و پیاده و چند هزاره توب از لودیان بر آمده بقطع منازل
 رونق افزای دیره غازی خان گردید در آنوقت سردار سردار محمد خان با میرزائی نظامت دیره غازی خان
 هم روز اولیای دولت مرتکب بی ادبی مقاله گردید لیکن تاب مقاومت نیاورده از روی
 مصلحت وقت فرار اختیار نمود و امنای دولت چند ایام در دیره غازی خان مانده با نظام مهمام
 دولت و جمع آوری سوار و پیاده و سامان جنگ میبرد احوال در این اثنا سردار پردل خان
 که از قبل شهزاده کامران از قندهار فراری شده بود مشرف غلبه بوسی اولیای دولت
 گردیده بفلاح فاخره سرفرازی یافت و سرکار اشرف از آمدن سردار پردل خان نهایت
 هم آغوش شاه فرحت و انبساط گردیده بعد از چند مدت سرکار اشرف عالیجاه محمد زمان خان
 خلف سردار اسدخان را بحکومت دیره غازی خان سرفراز ساخته خود بدولت تشریف فرمای
 سمت بشاور و شهزاده محمد تیمور خلف خود را روانه شکار پور نمود و میر صاحبان سنده
 هریک عالیجاهان میراکرم علی خان و میر مراد علیخان نظمان حیدر آباد و عالیجاهان
 میر سهراب خان و میر حسن خان و الیان خیر پور با استعراک حال عزیمت و اراده سرکار
 اشرف که با استدعای و صلاح دید سرداران خراسان هریک سردار محمد عظیم خان
 و سردار دوست محمد خان و غیره برادرانش بهدای دولت سلطنت روانه خراسان میباشند از آنجا
 که میر صاحبان سنده نظیر حقیقت اندیش و لحاظ روز باد شاهی خود را پیش انداخته
 عراض مشعر بر گو اکنون تعارف و خدمتگذاری و استدعای روانه کی شهزاده محمد تیمور
 جانب شکار پور بود سرکار اشرف عرض نمود هر گاه شهزاده موصوف بوجب استدعای
 میر صاحبان سنده از دیره غازی خان بر آمده بقطع منازل داخل قلعه سبزل سرحد
 میر صاحبان سنده گردیده معتبران امیران مدوح بجهت استقبال و بجا آوری خدمان شهزاده
 موصوف مامور شده و عالیجاهان مقصود خان و حاج محمد خان بار کزائی در آن ایام بیچار
 گزاران حکومت شکار پور بودند هر گاه عالیجاهان مذکور از آمدن شهزاده مذکور آگاه
 شدند گیلزار حکومت شکار پور در چشم آنها غار مغبلان گردید و چون مسوح در با
 در بیج تاب واضطرار آمدند بلکه مانند سینه در میجر بقراری وطن ساختند فر الجمله جمع
 خواین به داران شکار پور هریک عالیجاه جمعه خان بار کزائی و سعادت مند خان
 الکوژائی و خیر الله خان و مدد خان قورقزائی و سلطان خان با بری و شاهو کاران شکار پور
 هریک سینه تمدن مل و سیواستکه و گلاب رای و غیره پنجابیها بین خود جمع گردیدند
 در خصوص آمدن شهزاده مدوح مشورت های کردند و قلم آسادم بدم در مداد تدبیرات نمودند
 میفوردند لیکن فتره از فقرات مدعی مافی الضمیر بر صفت مصلحت ننگارش داده نمیتوانستند
 رفته رفته تمثال این معنی را در آئینه سنجش جلوه گر نمودند که درین بابت با میر صاحبان
 سنده مشورت باید نمود و انکشاف این عقود مشککه موقوف بر رای خردنمای میر صاحبان
 سنده باید گذاشت بیستم که مدبر اندیشه و عقل باله میر صاحبان چه فتوای میدهند هر گاه
 آمدن شهزاده کامروای و الاتپاز با استصواب و صلاح امیران سنده میباشد پس تدبیرات
 مایان همه در خاک باید کرد و اگر نحو دیگر است پس صلاح و استعداد میر صاحبان

دفع و رفع شهزاده آسان خواهد شد. چون خوانین یته داران و شاهوان شکار یور بر این
 مصلحت هم اتفاق و هم داستان گردیده عالیجاه جمه خان بار کنزائی را کسه در مراتب
 عقل و دانائی خود را سرآمد روزگار میدانست پیش میر صاحبان شیر یور قسر رساندند که
 تا معلوم نماید که اراده میر صاحبان چیست ؟ از آنجا که آمدن شهزاده محمد تیمور در اصل
 بوجوب صلاح امیران شده بود عالیجاه جمه خان در حین ملاقات میر صاحبان چندین طومار
 و رساله تدبیرات مدعی خود خوانده و از هر قسم سخنان بیان نمود لیکن قائمه نشده بلکه
 میر صاحبان عالیجاه جمه خان را با اتفاق معتبران خود به حضور شهزاده موسوف روانه نمودند
 که در مکان کپو نکئی رفته مشرف سلام شهزاده و الا تبار گردیده مقربان شهزاده عالی
 تبار بسیار بدلا ساری و استیانت عالیجاه مد کور برداخته بعد حصول سلام شهزاده عالیجاه جمه خان
 تمامی سرگذشت را طرف عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان و جمیع خوانین یته داران
 و شاهو کتاران نوشته فرستاده که آمدن شهزاده و الا تبار محض مصلحت و صلاح امیران
 شده میباشد. در این صورت ترک شکار یور نمودن و از معشوقه چکرانی شکار یور مفارقت
 اختیار نمودن سببتر و مقرون مصلحتهاست. عالیجاهان مد کور بعد رسیدن نوشته عالیجاه
 جمه خان داغ حکمرانی شکار یور بردل گذاشته سینه سوزان داشت و بزبان دست افشوس
 چون مگس سائیده بر فرق حسرت زبان عالیجاه تاج محمد خان روانه است خراسان و مقصود خان
 بمفاصله چهار گروه از شکار یور در اورنگ آباد رفته بر اورنگ حسرت نشسته بعد از
 چند روز شهزاده محمد تیمور مه سید میرا و الحسن شاه و دلاور خان پیش خدمت به دعوت دوسه
 سواره و بیاده داخل شکار یور گردیده و از طرف امیران شیر یور عالیجاه حمزه خان تال پرو دیوان
 ذل پست رای بچپته خدمتگذاری و دلجوئی و دلاسانی رعایای شکار یور بر کلاه شهزاده
 موسوف حاضر بودند و مبلغ هفت روپیه یومیه متصرف میزدند و در حین جلوس فرمائی شهزاده
 مدوح بر مسند حکومت شکار یور تمامی خوانین یته دار و شاهو کتاران آمده دولت استیلام
 شهزاده مدوح حاصل نمودند و از دفتر خانه عاطقت شهزاده فرمان جهان طاع دلاسانی
 و استیانت بنام رعایای شکار یور و هر خاص و عام شرف صدور یافت و در شهر شکار یور
 منادی امن امان در هر کجوه و برزن گردانیدند. شهزاده و الا تبار که هین موسم بهار گلزار
 جوانش بود و اذقان خود را به گلچینی ریاض عیش و عشرت و کنامرانی سر می آورد و روز بروز
 گلچیره رخش طراوت تازه میگرفت و در روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید و
 در باغ های شکار یور هم آغوش شاهد نماشای ونای نوش بود تا مدت هفت هشت ماه
 مطلق العنان بود از مشرتاق حکمرانی شکار یور و گلزار خان بزی و شان شکار یور حظ هائی
 میبرد که در این اثنا شیر وحشت اثر عزیمت اولیای دولت از پشاور رسیده که شکر عیش
 در کامش چون زهر تلخ گردیده و از انتظار اولیای دولت چشم براه و هر نفس نفس های
 سرد از دل میکشید و ابادی دعا بدرگناه ایزد کبریاء برداشته از ورود اخبار اخبار
 ای دلبر اولت آمین آمین میخواند.

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و جنگ نمودن
 با شاه شجاع الملك در پشاور و هزیمت شاه و چند روز توقف شاه در دره
 خیبر از آنجا آمدن در شکار پور از راه های بیراهی برهنه مولی
 سید ولی شاه

هزارستان نام خوش رقم در غم طرازی این داستان در بوستان چنان چنین خوشنوی
 میگردد که هرگاه سرکار اشرف از دیره غازیقان برآمده بتقطع منزل رونق افزای
 پشاور گردید و بر تخت سلطنت جلوس نموده بانتظام امورات جهانگیری میرداخت سردار
 محمد عظیم خان از دارالهیئت کشمیر بسی نظیر معه جمعیت خزان و حشم روانه پشاور
 گردیده و عالیجناب عبدالبیارخان برادر خود را در کشمیر گذاشته و سردار موسوف از می
 دولت کشمیر چنان سرتاری داشت که در وقت سواری فقط سی چهل اسب بایراق طلا
 و جل های زربلت و کلمنکسی های مرصع در جلو سردار موسوف میرفتند و از خیام های
 گیسگون پشتیبان و غیره اسباب وسامان که به همراه سردار مبعوض بود تعداد آن از تحریر
 و تقریر خارج و همین اراده داشت که همه دولت وسامان نظیر گذار اولیای دولت نموده
 بخلاف وزارت سرفرزای خواهم یافت و در خدمت اولیای دولت در همه باب جاهشانی نموده
 حلقه بگوش و بند و بفرمان خواهیم بود لیکن از معشیت حق پیشتر که دعوتان اضا و قهر چه
 نقل های کینه و بدسوار کی در زمین دل های طرفین میرویزاند و مبارز اراده حق چه چیزها
 برای مینماید هرگاه سردار محمد عظیم خان نزدیک یک دو منزل سواری پشاور رسیده و مردم
 خوانین در سرکار اشرف عرض نمودند که پاس عزت و حرمت سردار محمد عظیم خان
 در نظر سرکار اشرف داشتن و چندی از امراء برای استقبالش فرستادن بعد از اشفاق
 خسروانه و عنایات شاهانه نخواهد بود چونکه سردار موسوف از نظر الطاف سرکار
 اشرف بخلاف فاشرة وزارت دولت سلطنت سرفرزای خواهد یافت در صورت اقبال این
 الناس ما هواخواهان دولت بسکی بکنامی و بلند همی سرکار اشرف و دیگر خوشنودی
 خاطر و سرافرازی سردار موسوف خواهد شد و در امور دولت سلطنت مجوز این نسو
 کارهای مقرون مصلحت است از آنجا که سرکار اشرف همیشه جرحه نوش با دة خود پسندهی
 بود حرف مصلحت و خبر اندیشی دیگری از امراء کسوش نینداد بهامسرا خود
 جواب داده که هرگاه سردار محمد عظیم خان خود را از خدمت گذاران و جان فشانان سرکار
 اشرف میدان پس استقبالش چه احتیاج خانه دولت سلطنت همه از خود اوست باید که
 با همه اسباب دولت کشمیر برابر خود را به آستان ملک بیان رسانیده دولت عتبه بوسی
 حاصل نماید بعد نوازش او اختیار سرکار اشرف میباشد هر چند خوانین در زیناب بارها
 عرض کردند لیکن بدرجه اجابت و اقبال نرسیده از توسن سرکش استبداد خود فرو نیامد
 در این صورت دانسته سردار محمد عظیم خان شده که اول بسم الله غلط بنویسند بی سرو
 سامان و در ابتدا کبار که تا حال جلوس فرمای تخت سلطنت ننگر دیده چنین روش کم التفاتی
 میفرمایند و در همین سلطنت که سخنان فرور است چه نحو گل هائی از اهتزاز نسائهم بی مهوری

سرکار اشرف نسبت ما هوا خواهان منبسم خواهد شد. رفته رفته از آهنگ تو از آن سار
 قضا و قسدر از طرفین قانون ناماز گناری و عباد در نوای آمده سردار محمد عظیم خان
 عالیجاه مهر علی خان میراخور خود را بجمعیت لشکر در مقابل سرکار اشرف مامور نمود
 چون موسم بهار بود اکثر امیان عمله فعله سرکار اشرف بجهت خلیل خوری در دهات
 کرد و نواح پشاور رفته بودند هر گناه اولیای دولت ازین شراره فساد آگه شدند لاجار
 بجمعیت ممدوده موجوده سوار و پیاده از بالا حصار پشاور فرود آمده رفته در میدان جنگ
 پای پردلی افشرده جنگ جنگ را در نوای آورده و پیادگان یکن در اضطراب اتواب
 و تنگک ها در جستی و چالاکی برق شتاب بودند لیکن از بقی آسمانی خبری نداشتند که
 شمه افروزان قضا و قدر در عین شعله افروزی جنگ شراره آتش در رود خانه سرکار
 اشرف افتاده و دبه های بارون را شعله آتش گرفته بنحوی سداه ساطع گردیده که
 کویا از فلک رعد بر زمین رسیده و از بس دود بارود راه شش جهان بنظر نمی آمده و اکثر
 پیاده گان شاه چون کماند بادی بر باد رفتند. مهر علی خان میراخور این حالت دیده بود [و
 سداهای دبه های بارود شنیده متعجب مانده که آیا این چه طلسم بازی است و بای خود را
 از کار زار دست گرفته چون بعد سوختن آتش خانه بارود شاه بر اسب خود سوار و فیل
 کرد از رخ نهاد دره خیبر گردیده بعد از ساعتی که غبار دود فرو نشست میراخور مدکور
 دید که میدان جنگ صاف افتاده بعد رفته تو بیخانه شاه و غیره سامان بدست بقمای خود
 آورده و در تعاقب سرکار اشرف مبنقی راه رفته و اسبان خود را دوانبه لیکن برگردش
 نرسید پس ردید و سرکار چون بقی شتابان خود را در کوهستان خیبر رسانیده چندانام
 در کوهستان خیبر توقف گرفته هر چند سردار محمد عظیم خان بجهت بدست آوردن شاه
 بطایفه خیبریان تلاش نموده نداشت هر گاه سردار موصوف از دره خیبر عبور نموده داخل
 کابل گردیده بعد از دو سه ماه خیبر رسید که ختمه کشمیر جنت نظیر را خالصه و بیعت سنگه
 فتح نمود و عبدالجبار خان فراری شده داخل کابل گردید. سردار محمد عظیم خان ازین
 معنی در عظیم غم و االم مبتلا گردیده دست افسوس می سائید. و چون مکس بر سر ندامت خود
 میزد و از دست جبر جبار خان فریادهای میکرد که ای جبار اینچه جبر کردی که ملک
 کشمیر از دست دادی لیکن با تقدیر رب تقدیر چه تقدیر (بفعل الله ما یشاء و بعمکم ما یرید)
 چون خالصه سنگه این تمامی ملک های کشمیر و پشاور و غیره که گرفته بود بشرب شمشیر که
 چندین هزارهای فوج لشکر خود را در میدان معارک بر باد داده و شرح جنگهای خالصه سنگه
 دفتری علی بنده میخواهد. غرض ولایت کشمیر در نزعت و صفائی بی نظیر و مجل عیش و تماشائی
 میباشد دیده مردم تماشای بین از نظاره آن معجز حیرت میشوند. بهشت برین را با اوچه
 مشابیهت و روضه جنت را با اوچه نسبت

پوشم کسم نیازی ملک کشمیر
 که سد فر دوس پیشش خوشه چین است
 لیکن دولت کشمیر عجیب تاثیر دارد در مرغانه خاکم راه یافته خانمان او را بر باد داده
 چندین تاظمین کشمیر قراب و بر باد گردیده خرابی بنیاد سردار محمد عظیم خان از دولت
 کشمیر بعمل آمده و بنیاد سلطنته خالصه و بیعت سنگه که
 در عقل نه می آمد از دولت دخل کشمیر منسجم ساخته بر بنیاد رفت

دربیان آنکه بعد هزیمت شاه شجاع الملک از پشاور میر صاحبان
 سنده در کشیدن شاهزاده محمد تیمور از شکار پور بسیار سعی شدند و
 جمعه خان بار کنزائی را بر بای نمودند که با شاهزاده مدوح
 جنگ نموده فراری شده و آمدن در شکار پور

تبع قسم نیز رقم در معرکه آرائی این مدعی چنین جلوه بیان مینماید که هرگاه
 سرکار اشرف از مده میرعلی خان میر آخور هزیمت یافته در کومستان خیر پور رفته
 متواری گردید و این شهر هزیمت شاه در تمام اکناف عالم شهرت گرفته لیکن چند روز
 خیر سرکار اشرف محقق معلوم نمیشد که کجا هستند؟ میر صاحبان سنده بدر یافت
 این خیر یک مرتبه دست طبع و توقع از خلافت سلطه شاه سته و چشم اخلاص را پوشیده
 جانب شاهزاده محمد تیمور که در شکار پور سرخوش باو نشاط کامرانی بود عرایض خود
 باین مضمون نوشته فرستادند که از تدبیرات الهی مقدمه خلافت سرکار همایون باین
 قسم دردم بر هم گردیده که احوال کماهو حقه او بای دولت معلوم نیست که کیا نزول
 ابلال دارند و طایفه یار کنزائی در قرب و جوار شکار پور بلکه در عین شکار پور تونف
 دارند و او شان منظر چنین وقت بودند میداد از روی سنجیدگی و کینه وری با ملازمان شاهزاده
 در مقام سرکشی در این چشم زخم رسانند و فردا ما اخلاص کیشان در حضور امنای دولت
 محل عتاب و غضب شویم و فقرات نویسی شرحه ری کردیم که چرا صلاح خیر ندادند بنگر
 و رای خیر نمای ما را شرهان همین میرسد که ملازمان شاهزاده اگر از شکار پور
 تشریف فرمای طرف دیگر شوند عین قرین مصلحت و در این امر محض خیر دولت
 ملازمان شاهزاده منصور و بطرف غالبان جمعه خان و منصور خان نوشته فرستادند که
 مقدمه سلطه شاه شجاع الملک باین قسم که بطلب دولت سلطه آرسیده از جنگ سردار
 محمد عظیم خان جنگ مدعی خود یعنی خون هزیمت رنگین ساخته جنگ فرار نواخته
 است سرانجام معلوم نمیشد که کیا روئی افروزی میباشد در حال توفیق شاهزاده در ملک
 شکار پور مقرون مصلحت دور اندیش نیست از روی صلاح میباشد که ملازمان شاهزاده
 از شکار پور منزل اند از طرف دیگر شود کینه بهتر است ایشان هم متحرک این
 سله گردیده اگر بستان اعلیت و انسانیت رفتن ملازمان شاهزاده گردد زعی احسن
 و الا به تضای مضبوط

چون زاغلیت نکرده کار ما صورت پذیرد چنان ابرو را کلید مغزین مقصود کسین
 زیاده اختیار دارند فقط از آنجا که عالیجا خان موسوف بعد مطاعه این مرادله در
 کشرین شاهزاده مدوح از شکار پور هر چند تمهیدات جمله وری در پیش نمودند لیکن

نوائی مصارک (۱۰۰۰ خط) سردار محمد و محمد عظیم (میر سیدان و بیگم علی پور) ۱۰۰۰-۲۹

بعضی ملازمان شاهزاده پیش از رفتن در فتنه ما بین ملازمان شاهزاده و عالیجاهان جمع خان و مقصود خان نوایره آتش جنگ شعله ور گردیده از طرفین چند نفر سیه بان کشته شدند آخر عالیجاه جمع خان بارکزیانی از روی مصلحت فرار اختیار نموده رفته در اورنگ آباد با اتفاق عالیجاه مقصود خان هم مقصود توقف کرده اگر چه میر صاحبان سند و بجهت کتبیدن ملازمان شاهزاده از شکار پور تیرهای در کمان تدابیر خود انداخته بزور بازوی شعور و دانش تا کوش کشیدند لیکن بر هدف مدعی نغورده ملازمان شاهزاده ششیر مردانگی بر کمر همت بسته در جواب با صواب جانب میر صاحبان سند و فرمان جهان قطع باین مضمون نوشته فرستاده که از شرایط صداقت اخلاص کیش و هواخواهی که آن عالیجاهان خواص غیر خواه دولت ابد مدت میباشد بسیار تعجب گردیده امروز روز امتحان نقص و عیار از کمال عبارات بونه صداقت اخلاص میباشد هم از قانون مغایف نوایان دخل اندیش آگاه شدن است ملازمان شاهزاده با نظهار صداقت اخلاص آن عالیجاهان نشسته خاطر جمع میباشد و این چه خیال محال اندیش در سر صداقت اثر گرفته که جمع خان بارکزیانی را انگشت به . . . داده بر پای کرده اند که با ملازمان شاهزاده متحرک سلسله بی ادبی و فساد میگرد و آن عالیجاهان چشم نماش می بینند و استبداد نمیکنند، اینچه مرون وجه اخلاص و از کدام نیک مسلمانسی و قرب جوار تصور نموده شود.

مکن مکن که . . . نیکو معضران چنین نکنند

و تا خبر سرکار اشرف شاه با ما محقق معایم نگردد رفتن ملازمان شاهزاده از شکار پور محال و اگر بفریب دنیای بیوفای دروازه بی اعتبار دست فتنه و فساد کوتاه ندارند اختیار دارند بیت .
هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد . . . مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد
میر صاحبان سند و چون از مضمون جواب شاهزاده والا تبار مطلع شدند سر خیال بجهت عاقبت اندیش فرو برده دوست تحول در حلقه ابواب بردباری زده طریق اصطبار در پیش گرفتند و هر روز يك نغمه تازه از قانون اطایف الجیل بقریه مرا پیش مینواختند تا مدت چهل پنجاه روز ما بین شاهزاده و میر صاحبان سند و در بزم گفتگوی نیکوگویی و شکایات بلند آواز بود در این صورت عالیجاهان مولا دادخان و خیر الله خان و مدو خان فوکلزائی آمده در خدمت شاهزاده والا تبار حاضر شدند و چند کسان سیاه از مردمان شهر از قسم جـ ولای و مویجان و قصابان و غیره اصناف کسرا جمع نموده از نظر شاهزاده گذرانیدند و لاف و کبریا از خنده سنگنداری و جان نشانی میزدند و قسم ها می خوردند که در دفع رفع مخالفین دولت خود ها را مداف و متصرف خواهیم کرد و جان را نثار راه خدمات سرکار اشرف خواهیم نمود و سوم حصه از پندایش مالیات سائر شکار پور شاهزاده مذکور میگرفتند و دلجوئی شاهزاده می نمودند و شاهزاده چشم انتظار بر راه سرکار اشرف داشت و از صدور اخبار آمین آمین میخواند ۱۱۱۱

دربیان نزول اجلال شاه شجاع الملک در شکار پور و بجای تشریف
بردن شاه پیش میر صاحبان سندھ و عهد و پیمان آوردن

با امیران سندھ و باز تشریف آوردن در شکار پور

نوسن قلم مشکین رقم در قطع منازل این مدعی چنین تیز رو بیان میکرد که هرگاه
سرکار همایون از دره خیبر پور برآمده رخ نهاد دیرة غازیخان گردیده چون نزدیک
دیرة مذکور رسیده عالیجاه مجدد زمانخان که ناظم دیرہ بود بدریافت خیبرزیست اولیای
دولت جمع آوری لشکر نموده مستعد مقابله و مجاربه گردید از آنجا که اولیای دولت نظر
بر صورت حال آوارگی خود اقامت مقابله انگریزها رخ تاب شده روانة شکار پور و
برهبری سید میان ولی شاه سکنة شکار پور از راه رو جهان و کشور ابطی منازل وارد
شکار پور شدند بعضی معاندین که فک و وار دغده داشتند از برنو مقدم آفتاب سرکار
اشرف خفاش وار در آشیانة هراس پنهان شدند و بروز مجال پرواز و تردد نداشتند سرکار
اشرف بعد نزول اجلال شکار پور در عرصة چند روز از هست و نیست مالیات و تمامی امورات
واقف گردیده دانست که ازین درآمدهایان سائر شکار پور حفظ اخراجات خوانجی سرکار اشرف
هم نخواهد شد و انتظام امورات دولت سلطنت بدون خوائش متعذر و هم توقف سرکار
معلی در شکار پور بجز سازگاری و موافقت میر صاحبان سندھ صورت پذیر نخواهد شد
اولاً شرط ورود شکار پور دستخطهای مبارک مشعر بر نزول اجلال خود و مراسم صداقت و اخلاص
و غیر خواهی و شرم ناموس داری به مشنون مرغوب که را فم دستخطهای مذکور این
خاکسار بود نوشته جانب میر صاحبان فرستاده و بعد از چند روز از روی مصلحت وقت خود اولیای
دولت به بهانه زیارت فیض بشارت مخدوم حضرت لعل شهباز قدس الله سره العزیز بسواری
کشتی ها از ناله سندھ شکار پور در عین موسم طمبانی معاً چند خوانین وعده و فعه تشریف
فرمای بسند امیران سندھ گردیده هرگاه سرکار اشرف اعلی زیر فعه ... عبور فرمودند
مستحفظین فعه مذکور تفنگهای بر کشتی سرکار همایون زدند لیکن غیر خیبر کشتان
زورق های سرکار اشرف چون برق بروی دریای فعه ... گسختند و رفته در مکان
دو سه لشکر انداز گردیده میر صاحبان خیبر پور چون لشکر اندازی سرکار اشرف
شنیدند عالیجاهان امیران هر یک میر سهراب خان و میر رستم خان و میر مبارک خان و دیگر
صاحبزاده گان سرمتاً از خیبر پور سوار گردیده در مکان دوه مشرف سلام سرکار اشرف
اعلی گردیدند و آداب عبودیت و اخلاص را بجا آورده تعارف نفیسه از هر قسم پیش کش
نمودند و در تعارف مهمانداری اولیای دولت دقبه از دقتی نامرعی نگذاشتند به مد نظر
اینکه صدر نشینان دولت و اقبال که جرعة از جام جهان نای عقل و خرد نوشیده اند
شخص عزیز کرده از نعمت خاندان عظیم الشان باشد او را چشم حقارت ملاحظه نمیکند
چه جائی که پادشاه باشد امیران مدوح بد نظر بلند ناموسی خود در بجا آوری مراسم

میزبانی اولیای دولت قصبوری نگردند سرکار اشرف میرصاحبان مدوح را در خلوت
خاص شرف احضار داده و به صلاح تقرب سرفراز ساخته و از گردش روزگار بخدار
پار شرم نام ناموس بر دوش اخلاص نبوش و همت میرصاحبان انداخته و فقرات رنگین
بند ناموسی و تنگ داری برصاحب خاطر امیران مدوح نگارش داده بخواهند
بسم الله مجریها و مریها ان ربی انور المرجم شریف فرمای حیدرآباد که در عرصه
دوازده یاس لشکر انداز حیدرآباد گردیده در آن وقت امیران حیدرآباد هریک عالیجاه
میر کریم علی خان و عالیجاه میر مراد علی خان بقربین شاط برشکار یور شریف رده بودند
هر گناه از اسرار اولیای دولت واقعه حیدرآباد بشنیدند ذائقه شکار یور در گام
امیران مدوح ناکوار افتاده سرقتاً ترک شکار که بار دخواه است نموده و توسن
خیالات را در میدان تفکرات دوانده دوانده وارد حیدرآباد شدند و از غفلت گمار
پردازان خود نهایت در جوش خشم شدند که از آمدن شاه هرگز خبری و اصلاح ندادند
اگر خدا نخواستند حکدام غنیم دیگر میبود چه فساد ها می انگیزیدند نمرض بعد این همه
سختان طوعاً و کرهاً به تعارف و تسلاقی اولیای دولت پرداختند و بوجوب مسلم فکر
و دورانیش کتاب لطیف الحیل پیش معلمان اولیای دولت گذاشته باب با صداقت اخلاص
و خدمتگذاری و جان فشانی های مطالعه نمودند تاویسکه عمای طبع اولیای دولت فریفته
حطام تعلق شیرین زبانی های خود نمودند سرکار اشرف اعلمی در صورت مشاهدت چنین
صورت صداقت اخلاص امیران مدوح نهایت سرخوش بادد نشاط گردیده امیران را
بتواضحات شاهانه و عنایات خسروانه امیدوار ساخته سلسله عهد و پیمان را در تحرك آورده
امیران موصوف هر چند از نظام سلسله عهد و پیمان بپلوتپی کردند و بسیار داستان حبله واری
خواندند لیکن به پیش اولیای دولت پیش نرفتند و امیران را کما موعده قیام گرفت تا
عهد و پیمان با سرکار اشرف ننگد هرگز رفتن سرکار از حیدرآباد نخواهد شد و چند
روز ما بین سرکار اشرف و امیران حیدرآباد در عهدنامه میاخته معرفت آخر لایا امیران
موصوف منهد عهد و پیمان گردیدند بوجوب قسم کلام الله همین عهد نمودند که دشمن
سرکار اشرف اول دشمن مامت و دشمن ما دشمن سرکار و غیر و شر و تنگ و ناموس دولتمین
حکم واحد دارد و برخلاف آن گوشیدند گویا پشت به کلام الله دادن خانه دولت و اقبال
خود را خراب و بر باد کردست و در استمداد اولیای دولت از عرقم و رسم حتی الامکان
خودها را مقصر نخواهم داشت چون بعد این عهد و پیمان سرکار اشرف از حیدرآباد مراجعت
فرمای خبر یور و در وقت روانگی اولیای دولت امیران حیدرآباد مبالغ بیست و پنج هزار
روپیه نقد و دیگر تعالیف قبیله پیشکش سرکار اشرف نمودند و چند ملک ها چنانچه مجال
گویزچی و فقه کرن و کهری باسین و سوم حصه مجال روپاه بجهة مساعد معاش سرکار
اشرف واگذار شدند و هم مراسلات خود را در خصوص ادای مالیات مقرر در سهات
متعلقه شکار یور جانب میر صاحبان خبر یور نوشتند که عامه بانه بوجوب انقطاع رحانید
باشند و بهر حال رضاجوئی سرکار اشرف خواهد نمود هر گاه امنای دولت بعد مراجعت

حیدر آباد تشریف فرمای خرد - مگر بربر بود دیده میر صاحبان و بجای آوری خدمات
 و مهنداداری و اعزاز و اکرام سرکار اشرف اعلی بهیج وجه قصوری نکرده و امنای دولت
 بوجوب دستور عهد و پیمان ایران حیدر آباد بجز صاحبان خیر بود اسم تشکاف عهد و پیمان
 نبود از آنجا که میر صاحب میر صاحب خرد که داناتی زمان در پرتو سال و شیب و فراز
 روزگار مدار دیده و سردی بگر می زمانه چشمه بود از نمودن عهد و پیمان با اولیای دولت
 جواب صاف دادند و عرض کردند که عهد و پیمان امیران حیدر آباد که نموده است کافی
 است احتیاج جداگانه ندارد هر گاه امیران حیدر آباد با بنفای عهد و پیمان بر داخند
 پس مقصدی را در پشت امام اقامت نمودن ضرور است و اگر اوشان وفای عهد و پیمان نکرده
 پس ما پیمان را منسوخ انگارند هر چند اولیای دولت در این خصوص مبالغه بسیار نمود لیکن
 فایده نشد بلکه میر صاحب میر صاحب خان و امیر خیر و بر عدم رساند عرش امیران
 حیدر آباد افسوس میکرد و میگفت که مہام بنادشاهی مشکل و از مہر کتہ امیران حیدر آباد
 هرگز ایفای عهد و پیمان نپوشد رفت عث خود را بدنام و قسم کلام الله مبتلای
 نموده اند دیده شود که چه گنہگانی از ناسائت کردشات روزگار دار منبسم شوند اولیای
 دولت از عهد و پیمان میر صاحبان خیر بود مایوس و لب به خاموشی مراجعت فرمای شکار پور
 شدند .

دربیان مراجعت فرمائی اولیای دولت از حیدر آباد و خیر پور و رسیدن

در شکار پور و گرفتن سامان و جمع آوری لشکر و نمودن قواعد پانین

و در بحر فکر و تشویش شتاوری نمودن امیران سند ه

قاری قلم خوش رقم در قرائت سورة این مد عای چنین خوش الحان میکرد که
 هر گاه سرکار اشرف بد عهد و پیمان قسم کلام الله و تفسیر آیات تشک و نسا موس و
 احادیث خیر و شر با امیران حیدر آباد بیان نمود و وقتی افرای شکار پور گردیده حسب
 صلاح امیران ممدوح قلم نگه داشت لشکر سوار و پیاده جاری نمود و از هر طرف و جواب
 مرجع سبب سوار و پیاده گردیده و از خراسان چند خوانین هر یک عالیجنابان نور محمد خان
 الیکوزای و بلوچ خان اچکزای و عبدالرحمان خان و عبدالعزیز خان با رگزای پتو بریده
 و غیره خوانین معہ جمعیت سوار و پیاده در شکار پور آمدند مشرف سلام سرکار اشرف
 شدند و از امیران میر افضل خان اسحاقی و خوانین غلام شاه هر یک عالیجنابان شیر پنهان
 جوانشیر و بیات و قرلباش و عرب و تاجک و غیره عرایش مشعر بسرخه منسکداری و رسوخ
 اخلاص کیشی با شرایط عهد و پیمان به پیشگاه امنای دولت عرض میکردند و استد های
 تحریک زایات عالیجات بسخت خراسان می نمودند سرکار اشرف نیز در فکر و تمهید سامان
 استعداد و آمادگی خراسان بود و لیکن در هر امور امورات کلی و جزوی مصلحت مشورت با امیران
 سند ه میفرمود و از هر احوالات خام و پخته مافی الضمیر خود امیران سند ه را مطلع و با

شیر مساخت و سلاح سواب مبطهید نامدت دو سال اولیای دولت در شکارپور شیرین کام
 شهید کامرانی بودند در این عرصه سامان جنگ از اتواب و تفنگ ها و جراثیل (۱) و
 سارونغا، همه را صورت انتظام داده و جمع آوری لشکر سوار و پیاده بهرسانید. در
 هفتاد دو بار قواعد پلان و شلتک های اتواب و تفنگ های بیرون دروازه هزاری مقرر نموده
 بود هرگاه بوقت سحر صدای اتواب رعد نوای به آن لب در یای بنگوش موش امیران
 سنده مبرسند موج صفت در پیچ و تاب اضطرار و بیقراری آمده حباب وار حیران و سرگردان
 دریای بی کران نشویش و فکرمی بودند و میگفتند که چنین بیاد شاه نامدار در قرب و
 جوار خود نشاید دیده و دانسته خود را در رنج و آلام انداختند و این تیشهٔ نفلت و شعلای
 کناری بدست خود بپاهای خرد زدیم تا بپنجم که عاقبت کنار کجا سر کشد و در شطرنج
 بازی شاه چه رخ نماید و قبل این فساد در هندوستان کدام خرابی بردارد و اسب این فتنه
 تا کجا نازد و سواران و پیادگان شاه که جمع نموده است بوزیر کدام ند بیر از عرصه
 شکارپور کشیده شود که هنوز خود به دولت شاه در ششدر حیرانی روزگار خود مات است
 هر وقت تدبیری صائب باید نمود که مان شاه از عساکر خراسان رخ نماید و سمت این
 بدناموس در صورت عهد و پیمان مایان نه نشیند و عقلامی گفته اند که سه چیز را کم نباید
 دانست اول معاصمت اعدا اگر در ظاهرش بوقوع نیاید صد چندان از کینش بوقوع خواهد
 رسید و دوم شراری که در نیم نفس عالم را بسوزاند سوم بیاریست که در اندک کش اگر
 مدامه نکند رفته رفته تسلط یابد و معمورهٔ حیانش زیر وزیر سازد. فی الجمله امیران سنده
 بقضای نیاز رنجید و نه لعل بشکند بجهت کشیدن اولیای دولت خساره دولت و اخراجات
 بر خود هموار نموده رقم مدعی را در خصوص طلبا بدین سردار معتمد عظیم خان از خراسان
 معتمد ششم از دفتر خانه دانش خود بنام وکلای خود نگارش دادند و انتظام مجموعهٔ دولت
 راست خود را از دست ندادند.

در بیان اطوار ظالمانه شاه در شکارپور و بعد فوت سعادت مند خان
 الکو زائی خانهٔ او را غارت نمودن و متاع گران مایه ازو بدست
 یغمای آوردن و بحال منسوبان آنها گوناگون عذاب دادن و فرس

ظلم را در میدان شهوت پرستی مطلق العنان تاختن و غیره و قووعات شنیعه
 شهنهٔ قلم که فقرات نویس خیر و شر که عبارت از عدل و ظلم است در دار گستر این
 ما جرای چنین آواز بیان میدهد که هرگاه سرکار اشرف چند مدت که از گلزار

(۱) جراثیل - غالباً جزائر بوده و کتاب دران سهو کرده خواهد بود زیرا جزائر

یک نوع سلاح جنگ است که بتدوی کلان گفته میشود. د خلیل ه

حکومت شکار بور گلهای کامرانی و عیش و عشرت بکام دل چیده و از مراند گو ناگون
 نعمتهای شیرین کام گردیده بعد سیار ریاض معاشرت کاری شده توسن سرکش ظلم را
 در میدان آرزوی نفس تا فرجام میدوانید و جرعه از جامستم آشامید هر جا که سراغ دختری
 با کره مطهره می یافت اشهب ظلم مبتلاخت و جانی که چراغ دولت را فروخته بعدد پروانه وار
 خود را رسائیده بتاخت و تاراج آن می یزداخت اولاً خانة عالیجاه سعادت خان اسکوزائی
 و نائیش عبدالعزیز خان بعدو خان عالیجاه مذکور آوازه دولت او را شنیده حکماً و جبراً بجز
 تاراج آورده دولت بسیار از تنگد و جنس از قسم طلا و زبورات مرصع و مینا کاری
 و جواهرات گران قیمت و اسلحه از شمشیر جوهر دار کردی و ایرانی و تفنگک های جواهر
 و رادی و خیم گلدگون کشیری و مشک و پشمینه شالهای عمد و ظروف نقره و مسین
 و غیره اثاث البیت او را همه در دست بخدای آورده و جهت پیدا کردن دولت عالیجاه
 مذکور بعد این همه بخدای فرهاد وار نشسته با دست آورده در کتبهن برستون خانة سعادت خان
 در هر دیوار و زمین که گمان داشت تصرف نمیکرده بکن بکن بود تا اینکه تمام زمین خانة عالیجاه
 مذکور را کیندو از یافت دولت شیرین کام گردیده بعد پس مانده گمان عالیجاه مذکور
 از ساجده ایام در قید سخت مبتلا بودند و تفنگک جزائر بر شاه مستورات بچاره گذاشته
 در آفتاب استاده میکردند انواع انواع عقوبت بحال آن عاجزان می نمودند و بجهة جستجوی
 عبدالعزیز خان تلاشی بسیار کردند که بدست آید لیکن نامبرده بدست اولیای دولت نیامده
 آخر مبلغ هفت هزار روپیه عوض جرمانه از پس ماندگان عالیجاه مذکور باز یافت
 نموده بعد رهایی دادمن بعد آن مبلغ دولت روپیه عوض کوه نور که خاصه راجت سنگه
 در حین قید اولیای دولت از کماشنگان ساهو کاران شکار پوری واقعه امر ترس باولای
 دولت... بود از ساهو کاران طلب نمود چنانچه چند بازوی متعبر ساهو کاران هر یک سبت
 نندن مل و سبت گلاب رای و غیره در صندوق خانه پیش قدیر خان صندوق دار نظر بند
 گنجانیده دم پدم شعله خشم بر فروخته تاب و دمهشت بر ساهو کاران می انداخت که زود
 مبلغان مذکور داخل صندوق خانة سرکار نمایند و در صورت عذر احوال در حق ایشان
 خوبی و مهربودگی نخواهد شد و آب و آبروی و عزت خود نریزند ساهو کاران عرض
 میر سائیدند که مایان خود داخل صندوق خانة سرکار میباشیم احتیاج اد خال مبلغان
 نیست لیکن شاه عدل و انصاف فرماید شاه تیسم فرموده سر رشته مطلب خود را از دست
 نمداد تا اینکه چند ایام مابین سرکار اشرف و طایفة ساهو کاران گشتگوی میرفت
 چون فحده سرکار اشرف بود که بوقت سحر بر اسب خاصه سوار گردیده بجهة هوا خوری
 تشریف بیرون شهر تا ناله سند میروند روزی که برای هوا خوری رفته در ناله سند
 کجاوه های پوش دار غرامانی دید و اسب را دوانید معلوم نمود که این کجاوه های
 مستوران عالیجاه جمه خان فوغزائی میباشد که از ترس شاه بیرون جانب قره بیجاچی

میرفته شاه هما نوقت با ایچاه نیکو خان خواجه حکم داد که در میان هورات رفته ملاطفه نماید
 که کدام دختری یا کسریه جمیله لایق هم آغوشی سرکار باشد زود با خبر سازند خواجه
 مذکور چون در میان هورات رفته های وهوی و فریاد و فغان از قانون وجود زنان خاست
 آخر دختری عالیجاه جمعه شان که نامزد شده بود دید چه دختری بلکه اختر آسمان خوبی
 بود بیت دل آرامی که مد وقت کمالش بتیلم کسب کردی از جمالش سر بر حسن را زیبا
 نگاری پر او رنگه رعوت کلمه ناری سرکار اشرف چون چنین تعریف حسن دختر شنید
 در ساعت زمام شتران کچاره های حکما بدست خواجه مذکور داده کشان کشان آورده
 داخل اندرون شهر شکر پور نمودند و عالیجا هان مولا دادخان و مدد خان و غیر الله خان
 فوفزائی را به پیشگاه اشرف بار اعطای داده بابت تزویج دختر مذکور فرمایش نمود
 که او و ما را حواله ایچاه هان مذکور نموده هر چند عالیجا هان مذکور بسبب تا مودی
 دختر مذکور به حضور اولیای دولت فریاد و فغان نمودند لیکن مؤثر نگردید. بعد از چند
 روز تبرکسان را به خانه دختری فرستاده به موجب رسم و آئین شاهانه تزویج نموده
 در دولت خانه خود آوردند باز در روزی فوت حکیمان مباحثت را کیشیده تبر اندازی
 باومی نمود..... فی الجملة بسبب این چنین ظلمها و نظرها نمودن ساهو کساران را و زور بردن
 دختران پاکیزه از خانه های مردم در شهر شکر پور تفرقه واقع شده و رعایای غریبی
 شکار پور بهمانه این رفتار های ظلم فرعونی چون رود نیل در مملکت امطار و ویرانی
 آمدند و عرایض مشعر بر ظلم اربابای دولت بحضور میر صاحبان شده عرض نمودند و استبداد
 موسوی از بد بیضا و عسای عدالت و غرور رسمی خواستند میر صاحبان ستم بعد در یافت
 چنین رفتار های ظلم و تادی شاه عالیجاه و اب و اولیای صاحبان مشرک سر امیران حیدر آباد
 و عالیجاه حیدر خان تالیر از طرف امیران خیر پور جهت رستگاری ساهو کساران و باز
 داشتن از امور و شایعه مأمور خدمت اولیای دولت شدند و در حین استیلاء سرکار اشرف
 در خلوت سلطان نوش آمیزیش انگیز را بسع اربابای دولت رسانیده و چند روز ما بین
 سرکار اشرف و کولای امیران شده معرکه آرائی این قبل و قال میرفت و این مسئله
 مشکله رستگاری ساهو کساران حل نمی نگردید آخر رفته رفته از خزانه معلوم دانستی حل این
 مسئله نمودند که مبلغ يك ك روپیه عوض دعوی جواهر کوه نور و بابت مال مقصود خان
 و جمعه خان بارگزی از ساهو کساران حصول نموده غایب خزانة سرکار اشرف نمودند و موجب
 نجات و رستگاری ساهو کساران شدند و مراسم از شاه جانب خاصه مشکله در باب حصول
 مبلغ مذکور بابت کوه نوری ساهو کساران نویسانیده دادند بعد و سول مبلغان سرکار
 اشرف ساهوان را بطالع فاخره سر افرازاننده بد لاسای و استیانت آنان پر داخه رقم
 استیانت از دفتر خانه عاطفت بنام ساهو کساران و غیره رعایای خناس و عام نکارش
 دادند لیکن مار گزیده از ریمان میتر سه ساهو کساران و رعایای شکار پور از
 ظلم سرکار اشرف هبته در هراس و جهت رفتن شاه از شکار پور امین امین میخواندند

لیکن گل امر مرهون باوقافهاست اولیای دولت مدت دو سال از ابتدای سنه یکهزار و دوصد و سی چهار هجری مطابق سنه یکهزار و دوصد و سی شش هجری در شکار پور دایر بوده تا اینکه امیران سنده و کلاهی خود را جانب خراسان پیش سردار محمد عظیم خان فرستاده تجویز اخراج شاه از شکار پور بعمل آمده فقط .

شاهی که بر رعیت خود میکشند - تم مستی بود که ازین خود خورد کباب
نمانند سنگار بسد روزگار بنامند بر او لعنت یا بسد بار
لعنت الله علی الظالمین برهانی است قطع زیاد زیاد است .

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق

دعوت پیش سردار محمد عظیم خان در کابل و بوعده های عظیم او را
خوش نموده معه حشم عظیم همراه خود آذره - اولیای دولت را
از شکار پور کشیدند

صرف قلم جواهر رقم زر کامل عباری این مدعی را در مکتال بیان چنین سنجش
مینماید که امیران سنده بعد استدراک اینچنین روشهای ظلم سرکار اشرف و مشاهده
شاهد جمعیت او که روز بروز بشاطنکی فوت به آرایش سیاه خط و خال سامان زیب تازمه
گرفته مرود مانند شاهان در کسوی مدعی پیچیده در آویخته آینه - تدبیر در پیش روی
خیال پز انوی فکر و اندیشه گذاشته صورت اخراج اولیای دولت را از شکار پور
میدیدند که بجهت صورت کشیدن شاه صورت وقوع یابد رفته رفته تمثال طلبانین سردار
محمد عظیم خان از خراسان در مرآن مدعی خود مشاهده نموده غالباً سید محمد کاظم شاه
و کابل خود را طرف کابل نزد سردار محمد عظیم خان فرستادند و هم عرایض خود را عبارات
رنگین بوساطت و کابل باین مضمون نوشتند مضمون مدعی که آمانی دولت را خیال
تسخیر ولایت خراسان و استیصال معاندان بسیار در ملک شکار پور روز بروز جمعیت لشکر
و سامان مبارزه و مجادله گرفته مرود بعد استیقام اساس جمعیت تشریف فرمای خراسان
خواهد شد و امرای خراسان تمامی با اولیای دولت عدم مصلحت و عدم اتفاق بنظر می آیند هر گاه
پای سرکار اشرف در خراسان رسد همانوقت بی سرکار از خراسان کشیدن مشکل
و دشوار خواهد شد و بنابراین ما و اشرف الوزراء از قدیم سلسله محبت و اخلاص کیشی در
انتظام نظر بران مراسم غیر خواهی و بهبود خاندان عظیم الشان از همه جهات ملحوظ
خاطر صداقت مظاهر داریم پس رای غیر نمای ما مواخواتان متفق بران است که خود
بدولت سردار معه حشم رونق افزای شکار پور گردد که با اتفاق یکدیگر انتظام مجموعه
جمعیت اولیای دولت کشیده شود از راهی که آمده است همان راه را ادامه نموده شود و هم
مبلغان کالی عرض اخراجات و مالیات سید و خدمت سردار نمود خواهد شد هر گاه و کابل

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق دعوت پیش سردار محمد عظیم خان در کابل و بوعده های عظیم او را خوش نموده معه حشم عظیم همراه خود آذره - اولیای دولت را از شکار پور کشیدند

مذکور باین همه معاکات و مدارجات روانه کنایه گردد سرکار اشرف بدر یافت این
 خبر فقرات نویسنده تشویش و حیرانی گردید و جوش اندیشه بر حصار وجودش استیلا آورده
 و از بس تشویش چون سحاب بیقرار شده - جانب امیران سنده نگارش نمود که اگر چه
 صورت خوب و زشت و تمثال نیک و بد خود را هر کس در آئینه مدعای خود خوب ببیند
 لیکن بسبب برستاندن و کبلی پیش سردار محمد عظیم خان سرکار اشرف را عظیم تعجب
 دست داد که با وجودیکه مثل سرکار پادشاه نامدار در پناه و قرب و جوار نشسته
 فرستادن و کبلی پیش محمد عظیم خان و طلبا بدین او از چه مصلحت و از چه اراده در میران
 هتل سنجیده اند هر گاه کدام مخالف اطراف در نواختن قانون مخالفت آن عالیجاغان
 سر کشیده باشد بفضل الهی و اقبال عرومال گوشای آن مخالف نوایان ساز ناسازگاری
 بیک اشاره گوشای انگشت تدابیر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد و ازین قسم چند نوی
 نواهای بلند ناموس و عاقبت اندیشی از قانون قم خوش رقم در مجلس فهمایش امیران
 سنده در نوای آورده - لیکن در گوش سماعت نیاوردند سوالی دیگر جوابی دیگر مینوشتند
 که ما عوا خواهان خلاصه خبر اندیش سرکار اشرف میناوشیم رفتن و کبلی مایان جانب
 خراسان از روی مصلحت بعضی مطالب ضروریست اولاً و کلاً صاحبان انگلیسی بهادر
 در حیدر آباد آمده اند و عجب تقاضا ساز از قانون مدعای خود می نوازند که ممکن آن
 ناممکن است از روی انگله دور اندیش و مصلحت وقت سردار محمد عظیم خان را از
 خراسان طلبانیده ایم که تا برای انگلستان نیک معلوم شود که امیران سنده و اولیای
 خراسان با هم یک اتفاق دارند و دیگر ایشانکه پارتینک سرکار اشرف بر گردن ما
 هواخواهان است انشاء الله تعالی بسوی سر فروشی ما هواخواهان مشوقه دولت و سلطنته
 هم آغوش اولیای دولت گردد که عین سرخ روئی و بلند ناموس ما اخلاص کیشان است
 دیگر هیچیک خیال ما هواخواهان نیست و نخواهد بود سرکار اشرف از پنهانی با لکل
 خاطر مبارک مطمن فرماید عهدی که بسته ایم بسته همان عهدیست میناوشیم با وصف این
 همه عرایض معروضه امیران سنده صورت اطینشان در مرآت خیال سرکار اشرف جلوه
 ندای نکر دیده بلکه یقین دانسته که طلبانیدن محمد عظیم خان مدعی برای کشیدن سرکار
 اشرف خواهد بود دم بدم مثل قلم در سینه چاه - مداد اندیشه غوطه خورده - فقرات
 حیرانی مینوشت و از کلبن خیال گوناگون گشای رنگارنگ منجید و در بحر این
 اندیشه هر چند بیروز با زوی شور و دانی شناور میگردانید از کنار مدعای خود نشانی
 نمی یافت و حیران این ماجرای بود خون جگر میغورد و دم نبرد و از آمدن سردار
 محمد عظیم خان در عظیم فزوم اندیشه افتاده و منظر ناشی این شطرنج از روی سرکار
 گردید.

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب استدعای امیران

سند ه و وقوع کشتگو مابین اولیای دولت و امیران، سند ه و سردار
محمد عظیم خان و از تدبیران امیران سند ه اولیای دولت بغیر و عاقبت متوجه
..... و سردار محمد عظیم خان عزیمت فرمای خراسان و امیران سند ه ملوس
فرمای مسند ریاست سند ه

شاه فقم که شاهسوار نوسن سفین و ریست رخ نهاد این داستان گردیده بار این همه
وقوعات بر فقل مدعای انداخته به منزل مدعای رسانیده میشود که هر گاه سید محمد کاظم شاه
از جانب امیران سند ه بطریق رسالت روانه کابل کردند از گلستان ملاقات سردار
محمد عظیم گلهای مراد به کام دل فراهم چند و کبیل موسوف د سنه گلهای رنگین
از کتبر در نظر سردار مدوح جلوه تازه داده راغب شکار پور نموده سردار موسوف
نیز فریفته رنگ و بوی گلهای از کتبر گردیده همه برا دران سرداران هر یک سردار
دوست محمدخان و سردار شیر دل خان و امرای عالیشان جمعیت عسا که چهل پنجاه هزار
خویش دسته جوانان زره پوش که نهنک دریای چنگ بودند همه و کبیل امیران سند ه
از کابل بر آمده از راه احمد شاه بطریق منازل وارد مکنان... سرحد و الی فلات گردیده
سرکار اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان در مکنان . . . نهایت در عراس
آمده دستخط های مبارک بجهة دریافت نفس و عیار از اسلح و صداقت بطرف امرای
و خوانین که هر کس سردار مدوح بودند بطریق اغفاء نوشته فرستاد که سردار
محمد عظیم خان چون آهوی بدشت ختن مراد آمده و بر طبق مضمون ه
سید مقصودی که من در آسمان میخواستم در زمین اکنون بدام بخت مقصودم افتاد

در حال صلاح آن امرای که خود را از خویشان و هوا خواهان سرکار اشرف
میشاوند چیست که مقدم نزدیک آمده است هر چه که ما فرالضیر آتعالی بجا مانده باشد
زود بعرض رسانید که دانسته سرکار اشرف گردد و خوانین مذکور در جواب بدو بیع عراض
بعرض رسانیدند که ما این از حلقه بگوشان و غده متبکله داران و جان فشانان سرکار اشرف
میباشیم و برای دوات سلطنت سرکار نشنه اب بلکه بعقوبت صفت از بس انتظار مقارفت
یوسف لقای سرکار اشرف چشم بینور گردیده که بعد از مدت نسیم این پیراهن یوسف
سلطنت اولیای دوات بشام آرزوی رسیده که روشنی افزای دیده مدعایم گردیده خدا خواسته
هر گاه سردار محمد عظیم خان با سرکار اشرف در میدان مقابله چنگ چنگ در نوای
آورد انشاء الله تعالی در عین نواختن چنگ چنگ آهنگ خارجی از قانون ناسازگاری
بر آورده خود عارا از سردار محمد عظیم خان جدا ساخته آمده ملحق و کتاب سرکار اشرف
خواهیم شد و این شکار که هارت از محمد عظیم خان میباید بیاید خود بدام سیاه می آید
اورا گرفتار ساخته بر سرکار اشرف خواهیم داد چون چنین عراض خوانین مذکور
به پیشگاه اولیای دولت رسید باری شاهد جمعیت هم آفرش سرکار اشرف گردیده و صورت
اطمینان از مرآت آرزویش رختنای شده در ساعت همین احوال خوانین مذکور در جز

تحریر و تعبیر آورده جانب امیران سنده فرستاده و هم اعلام نمود که حال اسدک
استقامت آغا لیبجاهان بسکراست چونکه دستور دیرینه افغانان خراسان است هرچسای نبرکه
چراغ دولت افروخته بینند پروانه وار هجوم می آرند و در مجلسی که سفره شبرین مسکنت
گسترده با بنده مسکس وارد جوع میگزیند هرگاه خواهی خراسان صورت اتفاق بر کار
اشرف و آن عالیجاهان در آئینه خیال ملا حظہ نمودند همانوقت بی جنگ آمده بر کاب
نصرت مه آّب ملحق خواهد شد و این شاهد فتح و فیروزی هم آغوش اولیای دولت خواهد
گردید و نقش نیکبختی و علوهمنی آغا لیبجاهان تا بد یادگار عمره روزگار خواهد ماند
و این آفتاب ارتفاع ناموس آغا لیبجاهان دوشهر و تمام اکتاف عالم جاوه نمائی خواهد
گرفت منفعت این دولت بلند ناموس نصیب حال آغا لیبجاهان خواهد شد از آنجا که امیران
سنده در اصل لباس کشیدن امنای دولت از شکار بود بقیاض ادبیت و صلاح موافق انعام
استعداد اولیای دولت بنگر آسیدیر پیوده و به مقرض فکر صائبه بریده و برشته و سوزن
تجریز و جبهه دوخته بودند با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی هرگز در دل
امیران سنده سرایت نیکسکرد و اصلا ملتفت نوشتنیات اولیای دولت نمیشدند و درین حصول
مدعای خود بیش از پیش میگوشتند تا اینکه میر صاحبان حیدر آباد و میر صاحبان خیرپور
از روی خیر و دفع شر باده مدعای را در شبیه اتفاق بین خود بندنوده امیران حیدر آباد
هریک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و دیگر امیران و امیران خیرپور
هریک عالیجاه میر سہاب خسان و میر رستم خان و غیره امیران معاً تشولات موفور و آلات
معاربان اتواب و تفنگهای و شمشیرهای و سپرهای کلان که در سایه آن شیرماده با شیر
بچه های خواب کنند و خیام گلگون و لواهای بوقلمون و غیره سامان رزم و زوم از حیدر
آباد و خیرپور بنا بر مقابله و مصالحه سردار محمد عظیم خان برآمده به قطع منازل مشورت
کنان عبور دریای نموده وارد اردو کانه و چندابام در آنجا توقف گرفته بسنده سلسله
عزیمت را بحرکت آورده در مکان قلمرحوم محمدشاهی عباسی منزل انداز گسردیده
خیام گلگون در آنجا مضرب نموده نوب خانه تدابیر خود را آتش دادند آنچه که
باروت خانه از فن و دانش خود عا در سنده و قباغه استمداد داشوری و حیله سازی خود داشتند
همه را سرف این معرکه آرائی می نمودند فقط

(در بیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانه امنای

دولت را از شکار پور کشیده بطرف خود طلبا نیدند

فون قلم مشکن رقم در نواختن تمامت این مدعای در محفل بیان چنین بلند آواز
میگردد که درسته یکپزار دوسد و سشش هم سردار محمد عظیم خان بوجوب
استدعای امیران سنده بقطع منازل منزل انداز مکان بهاک گردیده همانوقت قبا بین امیران سنده
و سردار موصوف برویه اخراجت مپوده مایات مقررہ که از خبر انجام داری آن
هر استاک بوده گفتگوی واقع و ارغنون تا ساز گاری از طرفین در نوای آمده سردار
مدوج معطابق انجام عوض مبلغان اخراجات که از هر منزل از کابل تا شکار پور یک یک

لك رویه مقرر در انجام نموده بودند مل مالیات مقرر از امیران سنده در خواست نمود
چون از قرار منزل مبلغان باین اخراجات در نظر امیران سنده بسیار آمده و هم صورت
این ماجرای که ما بین سردار محمد عظیم خان و سرخیلان حبوش زمزمه بی اتفافی از چنگک
نامواقت در نوای و چنگک موافقت و اتفاق در بزم آرزوی او از بی دولت بنوازد چون
امیران موصوف از زمزمه مذکور آگاه شدند این نوای خوش نمای را همین مراد خود دانستند
پیشکار تارستان انجام مپهوده را بدست بی پروائی گشت و شمالی پیچ و تاب داده گسیختند
و در خواندن مقام دیک که عبارت از مشردی است آمدند و از دادن اخراجات مپهوده مالیات
مقرر میندر و قدر قلبی دادنی کردند سردار ممدوح هرگز باقیال آن نپرداخته در فکر
مبارک آرائی گردید چون امیران سنده ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند و زمزمه
چنگک بنای چنگک بگوش شنیدند بعد از روی مصلحت و کبیل مقرر خود را مضموعه عرایض
به پیشگاه سرکار اشرف در شکار پور فرستادند و بیکمال همز و ملحق که روش روزگار است
بمرض رسانیدند که برای جهان آرای روشن ست که طلبانیدن سردار محمد عظیم خان
در خراسان از روی مصلحت ملک داری و نشان دهی و کلائی اجلائی سرکار انگلیسیه
بهادر صورت وقوع یافته بود و حالا و کلائی اجلائی سرکار ممدوح بر انتظام مهم مراسم
خود گناه رواه انگلستان گردیدند در حال سردار محمد عظیم خان درین منادین طبع
چنان کشاده دارد اگر گنجهای روی زمین داران انداخته شود هرگز بری ندارد
و خیال مپهوده مال مقابله در سر گرفته است با وجودیکه سورت اتفاق و اتفاق امرائی و خوانین
بر مرآت ضمیر که انتفاع پذیر اشرفات عالم نفس است انعکاس پذیرست با وصف این همه
احوال مایان از روی مصلحت و عاقبت اندیشی پاس احاطه مراسم دوستی مرحوم اشرف الوزرا
و وزیر فتح خان در مقاومت مقابله با سردار ممدوح نهایت چشم پوشی مینماییم و طریق تعدیل
زبرد باری را از دست خودهای نمیدهم که بفریب دنیای بیوقه کشت و خون مستلین طرفین
نگردد اینکن سردار محمد عظیم خان باغجوی دولت کشه بر و لشکر خراسان می نازد و ترسن
آرزوی خود را در میدان سرکشی می نازد از انجا آنکه چون بر تو چراغ عمر صیدی تا پایان رسد
با ضم شرمه چنگک آغاز کند با وجودیکه منزل سرکار اشرف بادشاه نامدار شجاع پیش امام
خود داشته باشیم از سردار محمد عظیم خان چه خیال داریم او را بد یعنی بر داشته است
که چنین خیال مپهوده مه آل نموده است این چه آثار طوع آفتاب و مراد از مشرق دولت
و اقبال اولیای دولت است امید داریم که سرکار اشرف فوراً از شکار پور مضموعه سامان نهضت
فرمای بنزل قبه محمد شاه عباسی شوند که این قاشق خرن جان ناتوان خود را بر کباب
سرکار اشرف بنار خواهیم نمود و سعادت ابدی حاصل نماییم سرکار اشرف بعد از ملاحظه
معروضات امیران سند پور و از شنیدن سخنان و کبیل چند روز با ممدوح اندیشه در رای خود
مشورت مینکند رد آخر طوعاً و کرهاً از روی مصلحت دور اندیشی اولاً حرم معترم خود
را مضموعه اسباب نقد و جنس نقیسه رواه ملک امیران سنده به آن لب در بیای نموده و در
دستخط مبارک چندین آیات بینات چنگک و ناموس و احادیث حجت و غیرت نوشته جانب
امیران موصوف فرستاده و بعد از چند روز باز شهزاده محمد تیمور خلف الصدیق خود را
مامور نمود و همین مضمون دستخط مبارک رقم زده کبک خیال منتهبان گردیده که سابق

حرم محترم بدوخت خانة آنعالیجاهان فرستاده شد حالا قوه باسرة عظمت و کاممگاری
و غیره ناصبة دولت و بختیاری شاهزاده محمد تیمور را روانه نمودیم از آنجا که آنعالیجاهان
همان بمقتضای ذات و صفات بلوچیه در مراتب تنگک دار و غلظت همتی شهره آفاق اند که
هر کس وضع و شرف از حسن تنگک داری و جوان مردی آنعالیجاهان داستان طراز و انصافه
روز گزار دارند نظر بران اولاً حرم محترم دوماً شاهزاده کاممگار روانه نموده شد
این همه بار ناموس بر کردن آنعالیجاهان است باید که نهال این ناموس را که (اسلها تایت
و فرعها فی السبا) دارد بزلاله مت و بلند ناموسی پرورش داده سباز بوستان تنگک داری
که (اوم ذات العباد الی ام یخلق مثلها فی البلاد) است ، خواسته شد و درسی زرد
رونی گنهای بی تنگی وید ناموسی نخواهند کوشید که روز گزار دنیای بیوقا در گذر است
نهالین بزم و نهالین ساقی نهالین بیبانه میباند همین حرف مروت در جهان افسانه میباند
هر گاه درینخصوص چشم پوشی نمودند و سمرت حرم محترم و شاهزاده جوان بخت مرعی نداشتند
پس از سر گزار اشرف هر قسم و رسم خواهد گذشت . هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد .
مرد را باید که از مرانگی خود نماند . سر گزار اشرف از چندین کس و ره همدای
و فوجات روز گزار غدار بر آمده است . این هم اندر عاقبتی بسالای غمهای
دکتر . ایسکن در صورت بی تنگی و دون همتی آنعالیجاهان نام زشت
تا اید یاد گزار هر سه روز گزار خواهد ماند و معطل طمن و لمن هر خاص و عام در تمام اکتف
عالم خواهد شد . بلکه هر کس از اطراف و جوانب از او باب و رعبه هوس تشنه ملک و جان و مال
آنعالیجاهان خواهد نمود . من آنچه شرح بلاغت بانو میگویم توام خواستهم بند گیر و خواه ملال
یا وصف این همه نصایح و مواعظه اولیای دولت هیچ در دل امیران سنده سرایت نکرده بیش از پیش
در اخراج سر گزار اشرف از شکار پور و کوشیدند و هرگز به تنگک داری و اموس نبردانختند
و نقش عهد و پیمان را وا داشتند .

در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکار پور بموجب استدعای

و مصلحت امیران سنده و در خصیت دادن ساهو کاران با از شکار پور
و گرفتن مبلغ س هزار رویه عرض رخصتانه از ساهو کاران و قریب بازی امیران
نسبت اولیای دولت

آموی قلم سبه چشم در حوالی ختن مدعای چنین چشم کرد ان نیز روی بیان میرود
که در سته یک هزار و دویست و شش هجری هر گاه انی دولت حسب القواض امیران
سند ه از شکار پور اراده روانگی جانب امیران مسدود نمودند اولاً ساهو کاران
شکار پور هر یک سبت تندن مل و سبت سبوا سنگه و سبت کلاب رای و غیره سبت ها را
حکم احضار داده در حین احضار به آنها امر نمود که سر گزار اشرف را معامله مقابله
سردار محمد عظیم خان در پیش است از روی مصلحت و حسب القواض امیران سند ه عزم
باجرم است و از کارخانه قضا و قدر کسی را شیرو آگهی نیست که از آئینه مشیت حق
چه نحو تمثال عکس پذیر گردد و شمار عیای شکار پور چند مدت در سایه عاطفت سر گزار

بسر آورده اند و باسر کار اشرف بدنام شده اند مبادا فردا در نتیجه ستم و کسیر و دار
 سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند در آنوقت بددعای وشکوه از سر کار اشرف نمایند
 خوب نیست وقت مبدین است اگر صلاح رفیق از شکار پور و خواهر ماندن در نظر خیر خود
 داشته باشند به سر کار اشرف عرض نمایند ساهو کاران کلان بعد تا مل و فکر صلاح کار خود
 در رفتن از شکار پور دیده مطابق رخصت امنای دولت معاً خانه کوچ روانه لومری آن
 لب دریا گردیده در عین رخصت مبلغ سی هزار روپیه از ساهو کاران سر کار اشرف گرفته
 و در زمان نقل مکان ساهو کاران چندین نقصان های رسیدند اینکسن در آنوقت بجز
 سوختن و ساختن ساهو کاران دیگر علاجی نماند روانه شدند سر کار اشرف بعد رفتن
 ساهو کاران جمعیت سواران و پیادگان از شکار پور بر آمده و از معشوقه کامرانی
 شکار پور وداع ساخته (عذا فراق پیشی وینک) گفته بیرون شهر در عید کله منزل
 انداز گردیده چند روز در عید کله ماند در بین آنها باز وکیل امیران سند و نزد سر کار
 اشرف حاضر آمده با تناس سرعاً بلذیر به تحریک رایات عالیات پرداخت سر کار
 اشرف اعلی ضرورتاً از عیدگاه شکار پور معاً جمعیت کوچ فرموده در کبری پارسین منزل
 انداز گردیده در آنجا باز عرایض امیران موصوف به پیشکام اشرف اعلی رسید باین
 مضمون که وکلای سردار محمد عظیم خان نزد مایان آمده اند و جوان رنگین معاکات
 گسترده آرزوی تناول مواثی بر فوائد مصالحه دارند ازینطرف عم وکلای هر یک جناب
 عرفان معاذ العارفتین پیر میان غلام محی الدین صاحب سرهندی و سیادت بناه زبده
 نجیبای شیخ الزمان سید اسماعیل شاه به تقویض مطالبات مافی الذمیر از طرف سردار مدوح مامور
 اند هر گاه سردار موصوف آرزوی پیروی وینک اندیشی خود در مقام سلوک آمده و اطاعت
 و فرمان برداری سر کار اشرف قبول نموده عین مدعای والا بر خلاف آن رفتاری پیش
 گرفته پس جان را نثار خدمت سر کار اشرف خواهم نمود با فضل سر کار اشرف در
 عرض راه اقامت پذیر بوده تعیل حرکت روا ندارد عقدی که بناخن ندا پیر انکشاف
 باید حاجت دندان نیست کاری کسه بشیرین کامی بدست آید چه جای تملیخکامیست
 سر کار اشرف با استدراک مضمون عرایض امیران محتشم الیه رساله تعیل کشاده فقرات
 تجر و حیرانی مطالعه می نمود و با خوانین و امرای خود شمع مشورت و صلاح در بزم مدعای
 خود می فروخت تا آنکه بتوقف و تحریک منازل پرداخته در عرصه چند روز در منزل قبه
 محمد شاهی عباسی در اردوی امیران سند و رونق افزا گردیده امیران موصوف بدریافت
 این خبر عالیجاها نواب و لی محمد خان لغاری رسید محمد کاشم شاه بقدر مسافت
 اندک طوعاً و کرهاً بجهت استقبال اولیای دولت فرستادند و مشعل اردوی خود بموضعه
 قدر قبل جای توقف دادند و مراسم تعارف و مهمانداری بشهریکه شایان شان سر کار
 اشرف اعلی بود بجای تابوردند روز دوم امیران سند و تحریک میر کرم علی خان و میر
 مراد علی خان و ایوان حیدر آباد با عملة خواص خود برای استیلام اولیای دولت آمدند
 و دسته دسته کلمهای سه و مرعبا از بوستان خوش آمد رفتی چند در نظر سر کار اشرف
 اعلی جلوه تازه دادند و باهتزاز نسیم اخلاص کیش و خدمتگذاری نتیجه خاطر سر کار

اشرف اعلی را متبسم نموده شاهد اطمینان هم آغوش سرکار اشرف ساخته راجع خیرام
های خود شداد سرکار اشرف اعلی نیز چندین گنلهای موافقه و تصایح که رنگه و بوی
نیکبختی و بلند ناموس داشته در سردستار و کلاه اقتضای امیران موصوف زده بعد از ساعتی
منشی خوشخبرام خود را نزد سرکار اشرف فرستادند و او انشای مدعی را به پیشگاه
اشرف اعلی بر فرطاس التماس نیکبختی داد که مضمون صداقت و اخلاص و فقرات رنگین
اتفاق امرا و خوانین خراسان را که هم اتفاق سردار محمد عظیم خان میباشد همه معلوم
که آیات نویس صداقت و خدمتگذاری و احادیث طراز موافقت و جان فشانی سرکار
اشرف اعلی هستند البته درین نزدیکی عرایض مشعر بر صداقت و اخلاص خوانین مذکور
نزد سرکار اشرف اعلی رسیده باشد میر صاحبان بجهت معاینه و مطالعه عرایض مذکور
نزد سرکار اشرف التماس دارند تا آنکه بصورت اتفاق و اتفاق خوانین مذکور از امر آن
مضمون عرایض مذکور جلوه نمائی کرد که تا به چه حد نزد سرکار اشرف اعلی رسوخ
اخلاص و صداقت کبشی دارند امانی دولت بی تاامل عرایض خوانین خراسان از دفتر خانه
کتابخانه حواله منشی امیران نموده امیران مدوح بعد مطالعه عرایض مذکور حصول
مطالب ما قسی الضمیر خود دانسته بپوشه و بدست معتبری بسوساطت و کسبای خود
نزد سردار محمد عظیم خان فرستاد و هم نوشتند که خوانین خراسان که هم کتاب ایشان
میباشند همین صورت دارند که در ظاهر بایشان تمه موافقت میخوانند و در باطن باولای
دولت قانون میزنند چنانچه از مضمون عرایض خوانین خود حسن و قبح و خیر و شر
خود معلوم مینمایند بعد عزم رزم ماخیز اندیشان مجوز دارند با وجود این همه صورت
مناقت خوانین خراسان ما خواهران ما خواهیم که چهرة عاقبت آنها با ما از سبب آلام
ناموافق مجروح گردد و چشم زخم برسد بهتر است که طریقه سلوک و اتحاد قدیم از دست
نداده هوای زباده طلبی اخذ مالیت و اخراجات مجوز ندارند و شمع آرزوی نفس
را در کاشانه حرص و ازین فروزند که انحصار شوم و انحصار مجروح و مقتضای خیر الامور
اوسطها عمل نمایند و کلاهی امیران مدوح شاه وارد رفته کتائی زلف معشوقه مدعی
خود با سردار محمد عظیم خان آویزان بودند.

(در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بحضور)

اولیای دولت و تصدیق شدن قول امیران پیش سردار

محمد عظیم خان بسبب آمدن خوانین و مقرر نمودن

چوکی امیران بر سواع جهت معانعت خوانین

خراسان که در حضور شاه بدانند

امیر رقم سحر رقم کسه چون هاروت و ماروت در سبه جاه با بلمداد همیشه آویزان
سفن طرازی است چنین جادوی مدعی بیان مینمایند کسه هرگاه امیران سند ه باین
سحر کاری عرایض خوانین خراسان از اولیای دولت گرفته و نوشته پیش سردار
محمد عظیم خان بسوساطت و کسبای فرستادند و منتظر صدور این جواب بسودند

که درین اثنا عا لجاها خاوخان الکوژی از لشکر سردار محمد عظیم خان آبهه چاهار صد
 فراری شده آمده مشرف عتبه بوسی سرکار اشرف گردیده و بطلاع فاخره سرفرازی یافت
 از انجا که از آمدن عا لجاها مذکور به پیشگاه اشرف اعلی موجب تصدیق قول امیران در پیش
 سردار ممدوح شده و هم متعاقب متواتر دسته دسته لشکر از سردار موسوف جدا گردیده
 آمده ملحق رکاب اولیای دولت میشدند سردار معتمد الیه بعاینه این حالت لشکر خود
 البته فقران نویس آورد و حیرانی گردیده جمیع خوانین و امرای خود را پیش خود طلبانیده
 شمع خلوت را روشن نموده و قطعات هرايش که امیران از اولیای دولت به بهانه مطالعه
 گرفته فرستاده بودند به هریک امیران و خوانین خود نشان داده تا بسم کشتن با مرای
 و خوانین مخاطب شده که شاه شجاع الملک از ملک هندوستان همین بازی ماهر کنی یاد
 گرفته که هرايش از طرف شما خوانین نوشته و مهربهای هریک زده امیران ستمه را فریفته
 میخواهد که باین حيله سازی رخته انداز اساس جمعیت ماشود این شکفت و هرايش بدست
 هریک خوانین داد آنها بعاینه هرايش خود عطسه ندامت از دماغ حسامت خود زده
 پایکدیکر نگماه ها کرده و بیخام های خود رفته دست افسوس می سائیدند و آب حسرت
 بدندان ندامت می خائیدند و می گفتند که این آش افروخته باد تزویر امیران ستمه و این
 غبار فتنه انگیزه تدابیر آناهات و این آب آورده از حوی حيله وری او شان است زود است
 که جوهر صداقت اخلاص و ایفای عهد و پیمان با اولیای دولت بشصه شود جلور می سازند
 خوانین خراسان بعد معاینه این صورت قلم و قلم خود را از نوشتن و رفتن پیش امینای
 دولت موقوف و کوتاه داشتند و مرفون متواحسان سردار محمد عظیم خان شدند با وجودیکه
 نامی منسوبان و خان و مان خوانین و امرای مذکور در خراسان واقعه کتابی قندهار بدست
 سردار ممدوح بود اگر در خورد چنین حرکات لطف طراز پاداش سزای خوانین و امرای
 مذکور میبرد اخت جای داشت لیکن سردار مرضرف از روی فکر صاه و اماند بشه باقه و مصلحت
 وقت با خوانین مذکور چون کن شکفته فرجان و شادان گماهی چمن خشم و کین و ملال
 هرگز بر چنین خود نینداخته با امرأ و خوانین خود سورة عیس نخوانند که مبادا یا عت
 تشویب و اندیشه خوانین مذکور گردد بلکه پیش از پیش از اعتزاز نسایم التفات و مهربانی
 موجب شکفتگی از هار اولیای خوانین خود میگردیدند فرا جمله امیران ممدوح باین
 حسن اطایف که مذکور شده سردار محمد عظیم خان را از نوسن سرکش خیال چنک و جدال
 فرود آورده خودعا را بر ستمدهای مافی الضمیر خرد سوار کردند بموینت انخرجات معروده
 و مالیات مقرر با سردار ممدوح نمودند بعد از آن چوکی های لشکر خود را بسو جب
 صلاح سردار موسوف بر شوارع تعین نمودند و حکم قطعاً دادند که هر گناه احدی سوار
 خواهم پیاده از لشکر سردار محمد عظیم خان فرار گردیده بمضور اولیای دولت برودنگدارند
 و از قتل و قتال آن صرافه نکنند که دو باره احدی از لشکر سردار ممدوح هوس رفتن
 به پیش پادشاه نکنند چوکی لشکر امیران چاندین کسان سواران و پیاده کسان از لشکر
 مفروقه سردار موسوف بقتل رسانیدند هر گناه صورت این واقعه بر مرآت ضمیر اولیای

نویس عا لجاها (۱۰۰۰ جلد) ب سردار محمد عظیم خان در پیشگاه اشرف اعلی در تاریخ ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ هجری قمری

دولت عکس پذیر گردیده چون آئینه آبدیده درهم برهم گردیده چنانچه امیران موصوف
اعلام نموده که این چه رفتار اخلاص شعار است که در پیش گرفته اند کسه ... چو کی
آنگاه با جهان سدره خوانین خراسان گردیده بسکنت و خون لشکر خراسان که در پیش
سرکار اشرف اعلی می آیند میرد از اند اینچه صداقت و اینچه اخلاص و چه آئین است بلکه
جای تعجب و حیرانیست امیران موصوف در جواب دست در حلقه اعتنا رزده ابواب نفاق
و چایلوسی کشاده عرض امنای دولت رسانیدند که روز بروز بدلی چو کی ها میشود و مردم
بلوچان و حوشان از خود و بیگانه خیری ندارند ازین جهت مرتکب چنین رفتارها
می شوند من بعد ازین بسر خیلان لشکر فیمایش خواهد شد که بار دیگر بقتل و قتل افغانان
خراسان نتوانند پرداخت چون امیران موصوف در ظاهر ساز ساز کاری با اولیای دولت
مینواختند و در باطن نفقه دلکشی موافقت با سردار مدد و میخواستند و در پی حصول
شاهد مدعی خود بودند و در ساعت در آئینه خیال مثال مدعی خود می دیدند و عجب تر
نقده آسکه روزی در لشکر امیران زمزمه از قانون اقوام مردم افتاد که تیریشه شجاعت
و جلالت سردار شبردل خان معاً جمعیت سواران جرار خویش آئینه زور پوش بطریق چپاول
از سردار مدد عظیم خن مامور که چون سهاز بلند پرواز خواهد افتاد از شدن این نفقه
نامتاق در لشکر امیران عظیم نفقه افتاد که دست و پای احتیاط کم نموده بران و اجازت
مؤکلان خود تمامی لشکر سرانیه سوار گردیده بحره زنگان در مقابل سردار شبردل خان
روانه شدند و فقط امیران موصوف با چند نفر عمده و قله خواص خود تنها در خیم ها حیران
مانده و بری و فونی و حماقت لشکر خود تقریر میکنند و گمان اندیشه بروز با زوی عاقبت
اندیشی کشیده سهام گوناگون و خیالات بر هدف عاقبت کنار خود میزدند که آیا چو کی این
مقدمه خواهد شد و از امنای دولت هم در هراس که مبادا مقدمه نبرد دیگر چه کشتی
گردد که اولیای دولت وقت فرصت یافته بر سر ایان کنان تمام باشد چو ریز گردد و الا مان
والامان ورود زبان داشتند هر چند عالیجاه اور حیدرخان الکوژی که امیر کبیر و مرد
شجاع بود عرض سرکار اشرف رسانید که عجب میدان صاف و امیران بی انصاف که شب
وروز در فریب بازی سرکار اشرف با هم میباشند من تنها در خیم های خود شسته اند
مثال حال وقت فرست بدست نخواهد آمد.

اگر از سرکار اشرف امر گردد که امیران را چنانکه آورده چنانکه خود را ببنای مدعی
و رنگینی ساخته شود امنای دولت باین معنی من نماده مانع گردید که هرگز دهان
خود را با اینچنین نفقه ناگوار که از علوم منی دور است آلوده ننماییم بود که در دفتر خانه
مشیت حق چه نوشته خواهد بود مبادا از آن سوراخه و ازین سومانده شویم مرد آخر بین
میبارک بنده است . هنوز اولیای دولت با خوانین خود درین گفتگویی بودند که لشکر
حماقت اثر امیران موصوف اسپان را دو انبده دو انبده پس آمدند و باوه گزنی میشوند
تا آسکه بیالعهای زمره گون زده بعد آرام گرفتند و آوازه چپاول سردار موصوف دروغ
ببفروغ شده بعد معارفت لشکر باری آب اهلینان بر آتش دل بیقراری امیران افتاده
و غبار شوش کسه از باد اندیشه ها در ضمائر امیران انگیزفته بود فرو نشست و سر خیلان

ل. مگر خود را از روی خشم سرزنش می نمودند و حیف صید حیف می گفتند بلکه بسیاری سرخیلان لشکر خود را بسبب این حرکت ناصواب که رسیده بود پلائی ولی بجزر گشتند از نظر عاطفت خود انداختند چون عنایت حق سبحانه تعالی امیران را ازین آتش فتنه در امان خویش نگهداشته والا از حماقت لشکر در گرفتاری امیران موصوف چیزی باقی نمانده بود. بیت
 دشمن چه گفته چو مهربان باشد دوست در غل خودش ننگاه دارند هم اوشت

در بیان مصالحه نمودن امیران سند با سردار محمد عظیم خان

دعبور کشانیدن شاه را از دریای به آن لب دریای

امیر قلم خوش رقم که جلوس فرمای مسند - خندان است در تحریر این مدعای چنین جلوه بیان میدهد که در سنه یکم هزار و دوهصد و سی و شش هجری ۱۲۳۶ امیران سنده به در اندیشه وزیر تدبیر خود و باستظهار اولیای دولت شاه عثمان اسپ سرکش عزیمت سردار محمد عظیم خان از مالیه ستانی و اخراجان معهود کثیر تافته بر غیر الامور او - عطفا راضی ساخته او را رخ نهاد سلوک و اتحاد نمودند و شاه از بساط شطرنج بازی امیران سنده پیاده وار در ششدر حیرانی مات گردیده قبل کردار با ربونه رفتن خود انداخته آمد سرد از سینه بی کینه خود میکشید و بر صداقت و اخلاص و بلند ناموس امیران مدوح دست انبوس میسایید هر گاه امیران موصوف چون اساس نصر مدعای مافی الضمیر خودهارا با مصالحه تدبیرات به همراه سردار مدوح مستحکم نموده بعد در تجویز ملاقات جسمانی سردار موصوف شدند و ابواب وصل و رسائل بر چهره حال بنکدیکر مفتوح ساختند لیکن سردار معظم الیه بسبب بر اعتباری امرا و خوانین خود دل نهاد ملاقات نگردیده با امیران موصوف نوشته فرستاد که تا اولیای دولت به آن لب دریای منزل انداز نشود هر آینه فیما بین شرح ملاقات در بزم آرزوی بنکدیکر روشن پذیر نخواهد شد و عکس صورت ملاقات در آئینه خیال نخواهد دید امیران موصوف چون ازین چنین نوشته سردار معظم الیه واقف شده در ساعت و کلای خود را به پیشگاه اشرف واقف منزل فیه محمد شاه عباسی فرستادند و التماس کردند که ما هواخواهان را آداب حرف عزا برسی که رسم عالم اسباب است از مرحوم وزیر فتح خان با سردار محمد عظیم خان از جمله ضروریات است لیکن سردار موصوف از اندیشه و خیال سرکار اشرف اعلی دل نهاد ملاقات نمی شود هر گاه امنای دولت از راه نوازش شاهانه و عنایت خسروانه عبور دریای فرموده منزل انداز آن لب دریای گردد عین لطف سرکار اشرف خواهد بود و بعد ملاقات سردار مدوح و ادای فاتحه معدرت مرحوم وزیر فتح خان اولاً با تنظیم مجموعه امورات اولیای دولت خواهیم پرداخت و انشاء الله تعالی این زندگی کلفت و کینه دیرینه که بر مرآت ضمائر دولتمن نشسته است بمبطل کاری تدبیرات صائبه مضاف نموده چهره شاهد دولت سلطه بکام دل امنای دولت روح نمای خواهد شد و بعد از این سردار عظیم الوقار و برادرانش و جمیع خوانین و امرای خرامان در همه باب فرمان بردار و تابع فرمان اولیای دولت خواهد

بود از آنجا که اولیای دولت سابق از اراده امیران مطلع بودند که این همه اطایف الجبل
بجهت کشتیدن سرکار اشرف مینمایند طوعاً و کسراً از منزل قبّه مذکور نقل فرموده
و این منزل انداز لدو گانه از آنجا هم امیران مامی شده بهرقسم سرکار اشرف را
راغب عبور دریای نمودند اولیای دولت از بس غلغله چون موج درخروش و بیج و تلب
آمده لابد عبور دریای نموده به آن لب دریای منزل انداز و از خنده طرازی امیران
موصوف حباب وار خیران این ماجرای مانده و از بدهدی امیران تأسف می نمود .

تربیان ملاقات امیران با سردار محمد عظیم خان

وضیافت نمودن بایکدی بگر

دریای قلم صاف رقم در تحریر این مدعی چنین موج زن بیان میشود که هر گاه اولیای
دولت در سینه صدر بدستاری ملاح عاقبت اندیشی بوجوب کشاکش ناخدا ی بیوفای
امیران موصوف همه جمعیت موجوده خود در ذوار بق اراده شسته عبور دریای نموده
لشکر انداز آن لب دریای گردیده امیران مدوح با سردار محمد عظیم خان بقا طر جمع
شعب افروز مجلس ضیافت و ملاقات گردیده با تنظیم مبیوعه امورات خود پرداخته اولاً
بسبب فتنه خوانی مرحوم وزیر قسح خان سردار معظم الیه ضیافت و مهمانداری امیران
مدوح نموده و در آن صحرای انواع انواع اطعمه و اقسام اقسام الخدی درخوانها ترتیب
دادند و خیام گلگون پشینه کشمیری با فراخته و فروش رنگین پشینه گسترده
و شعب های کافوری بر افروخته بده امیران موصوف را حاضر آورده خوان اطعام الوان
پیش روی امیران گذاشتند چون امیران مدوح اولاً بشاهده خیام گلگون و فروش
بوقلمون مهر حیرت گردیدند بده به تناول طعام میل فرمودند و اکثر ما کولات را
نمی شناختند که این چه طعام است بلکه این چنین طعام در خوان خیال هم ندیده بودند
بعد از تناول طعام نهایت شیرین کام گردیده چون هزار داستان نغمه سنج داستان
شکر گذاری و ثنا خوانی گردیده و مدتی تماشا ی اولیان گلرخان بریوشان کشمیر دیده
و قدمات حیرت دلکشای شنیده خوشوقت شدند و قانون محبت آرائی کوه ساخته از توابع
دلکشای ملاقات بیکدی بگر حظی بردند بده آهنک و فن نمودند امیران موصوف بختام
خود تشریف آورده روز دوم امیران موصوف بضيافت و مهمانداری سردار محمد عظیم خان
پرداختند و اساس مجلس آرائی بریای نموده خیام گلگون و فروش بوقلمون زده و گسترده
و چندین قدم طعام از طباطب خان ولایتی تیار گشته بده خصوصاً ماهی را که لطیف ترین
غذای اهل سند میباشد و بر طبق مضمون ، شست قلب از کتان را ماهی از مهمان برد
بعد آب و رنگ بفته در خوان های اطعام رنگین در مجلس سردار موصوف حاضر
آوردند سردار و برادرانش و جمیع امرا از اکمل ماهی مردم در دریای انداز غوطه
میبوردند و از شناوری تعریفش بکنندار انتهایش رسیده سیر نمیشدند بعد تناول ما کولات
طیله خواندن در قصبیدن اولیان بر تمسکین ملاح آکین در معطل بلند آواز گردیده
تآمدتسی بازار ساز و نواز و نواز اولیان گرم مانده هر چند امیران موصوف در بزم
آرائی ضیافت قصوری نکرند لیکن بر طبق مضمون .

آن مغان کجا وان عارض جانان کجا هر دو تا باند اما این کجا و آن کجا؟
 از آنجا که شرافت و بزم آرائی امیران را با شرافت و مجلس آرائی سردار موسوف چه
 نسبت بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا؟ فی الجمله امیران موسوف با سردار
 معشتم الیه عدم خون محبت و بگرنگی گردیده و مابین خود عهد و پیمان موثق ساخته
 و تحایف نسبه و ارمان لطفه از هر قسم بنادق میرغائی جوهردار کنار ببر بوره و شمشیر
 های جوهردار با ساز طلا و مرصع و افشسته سنگین فریب انگیزه رویه خواهد شد با سردار
 موسوف و برادرش و امراء غالب مقام پیشکش نموده و مبالغه دوازده لکه رویه عوض اخراجات
 لشکر و مالیات مقرره علاوه بر سردار مندوح دادنی کرد و بغلایه فاخره سرفرزای بافته و وکلای
 خود را مامور نمود و از خدمت سردار معظم الیه شرف ترخیص حاصل نموده از بس شوق
 خضر وار (عذا فراق بینی و بیک) بر زبان محبت ترجمان خود روانه امیران حیدرآباد
 برحمتی های غاس مرکوب گردیده بادوار در میان دریای روانه حیدرآباد و امیران
 خیربور بجمع خیر بور و سرکار اشرف برکنار دریای از لاطام امواج روز کنار
 فدار و صدقات اخلاص امیران نامعداد موج صفت در پیچ و تاب حیرت و در دریای حسرت و
 حیرانی مردم غوطه میخورد و لیکن از کنار مطلب خود نشانی نیافت آخر چون خضر کشتی
 مدعای خود شکسته بکمال مایوسی و ناامیدی از کنار دریای روانه و بکنان درازه منزل
 انداز گردیده ببلات جناب عرفان مآب زبده المالکین فدوة العارفین فقیر میان قبول
 محمد صاحب نیز گردیده چند روز در اینجا اقامت پذیرد و بیا هیان بجهة ایصال تنخواه خود
 باوایای دولت مرکتب فساد شدند بعد هزار تفکامی تنخواه سیاه سوار و پیاده متعبه
 خرد داده و چند مرابه توپ بطریق امانت بعالیجاه میر دستم خان و السی خیربور تفویض
 نموده از اینجا از راه جبلبیر رخ نهاد لودیانه و در عرض راه بسبب مسافت ریگستان و نایابی
 آب و کاه و دانسته بسیار صعوبات کشیده و زهر سر تفکامی های چاشنی بعد از چند ماه
 بقطع منازل روتق افزای لودیانه گردیده بسریر استراحت و آرام جلوس فرمای گردیده
 از ملاقات منسوبان و متعلقان خوشوقت شد.

در بیان بعد مصالحه امیران سنده ، آمدن سردار محمد عظیم خان

در شکار بود و وصول مالیات از امیران و روانه شدن طرف خراسان

نقاس قلم مائی رقم که مصور تألیف سخن طراز است تصویر این مسدهای را چنین
 نگارش میده که در سعصدر بعد تشریف فرمائی امنای دولت جانب لودیانه و روانگی
 امیران سند بکنان مائرفه عالیجاه سردار بلند القدار محمد عظیم خان رونق افزای
 شکار بود و در باغ شاه منزل انداز گردیده شب در روز در تازی و توش و تماشای لولیان
 شهر آشوب و شیرین کنار کشید بر نظیر محو و مست جام می عیش و عشرت بود بعد از چند روز
 مبالغه اخراجات و مالیات از امیران موسوف عاید خزانه خود نموده و برای طلبانیدن
 ساهو کاران که فراری بودند بسیار استنات نامه ها نوشته فرستاد لیکن ساهو کاران
 پدار مدار برداشته از لایط عاقبت اندیش و ترس جان و عزت خود از آمدن خود در شکار بود

منذور بهار نوی میکردند و در جواب استنات نامه های عرایش خود را به عبارات مرغوب
 بهر ض مانده بهوش دلی سردار مدوح میرداختند و گداشتگان معتبر و هو شبار بجهت
 خدمتگذاری سردار معظم ابه مامور نمودند تا اینکه سردار موصوف معه ششم
 از شکارپور برای کچی تشریف فرمای خراسان و بسبب قلت آب دسترسته لشکر چه اگانه
 ازدشت بدشواری گذشتند با این هم بسیاری از مردم لشکر و اسبان ضایع شدند و زمام
 نظامت ملک شکار پور سردار مدوح به ایجا سردار شیربیشه جلالدت و شجاعت سردار
 شیردل خان مقوض نموده از جانب او عالیجاه رفیع جاینگاه عدالت دستنگاه نایب مسلا
 مومن خان غلزنائی به نیابت عهده نظامت شکار پور مامور گردید. هر چند فعااید جوان
 مردی و علوهشی و عدالت کنتری نایب مدوح از مدح شمزای فصیح اللسان و بلخ البیان برین
 کرم الاخلاق کثیر الاشفاق رغبت پرور، عدالت کنتز منبع سعادت، مظهر شجاعت بوده
 در عین جلوس حکومت شکار پور نایب مذکور مردم بلوچان فطاح الطریقان شقاوت نشان
 در ناخ و تاراج رعایای و مردم مترددین الی دروازه شکار پور صرته نمیکردند. نایب مدوح
 از روی فیرت ابائی و شجاعت مردانگی با وجود بیکه ماه سبم و ایام گرم که ماهی در مجروریای
 مسوخت و روز در دهن داشت با اینهمه به عهده خود در نه قی بد کاران افزاده و چون باز بلندرواز
 خود را بر سر بد کاران رسانیده ایرجان بد کاران صید سر بنجه افتد از خود مینمود. بعضی از مفسدان
 رهزنان را در اینجا مقول ساخته سرهای آنها را بریده و برخی را زنده اسیر نموده می آورد. چنان قانون
 سیاست و حکمرانی در نوای آورده بود که دوباره زهرمه زدی برد بد کاران گوشزد هر خاص
 و عام نمیکردید و شاهد امن و امان هم آغوش خلق الله رعایای گردیده مترددین شوارخ
 بی دغدغه مفاطر جمع آمدورفت شهر بشهری فریه بقریه می نمودند نامدن هفت هشت ماه
 نایب معظم البته جرعه نوش با ذمه حکومت شکار پور بوده از روی عدالت و انصاف بر طبق
 مضمون کرمیه (ان الله یا مر یا عدل و بحکم بین الناس بالحق) عمل نموده با تنظیم
 مجموعه امور ان خلق الله رعایای شکار پور میرداخت که هر کس وضع و شریف از حسن
 عدالت و انصاف و رعیت پروری نایب مدوح مینون و شکر گذار بودند بعد از آن سردار
 بلند افتد از سردار رحمدل خان از فندعار بنا بر حکومت شکار پور تشریف فرمای گردیدند و نایب
 مدوح درد آشام فتح عزل شده متوجه خراسان و در عین روانگی این نواذنه قسانون
 سفنوری را نیز تسکلف رفتن جانب خراسان نموده لیکن در آن اوقات بسبب عدم رغبت
 والدین که رضا جرنئی اوشان سعادت دو جهانی و خوشنودی پردانی است اتفاق رفتن
 خاکسار نیتاد بعد از چند ماه بوجوب طلب نایب موصوف و حصول رضا مندی والدین رواه
 خراسان گردیدم هر چند پندگهان سردار رحمدل خان بجهت ملازمی و توقف در شکار پور
 به خاکسار بسیار فرمود لیکن عالیحضرت رفیع منزلت میرزا عظمه خان قندهاری که
 بلباس رنگین بلالت و سفنوری و بجلبه فصاحت و نیکه پروری آراسته و بیراسته بود با اتفاق
 سردار مدوح بر عهده میرزائی مامور بود روزی بغا کسار انشای مطلب خود را به سجده
 بیان نکارش داد که امروز از باب حکومت و کامرانی اکثر تنگ چشم و دست داد
 و دهش در آستین انصاف کشیده دارند هر گاه توفیق شما در شکار پور گردیده پس کار
 روزگار من چندان رواج نخواهد گزنت و این زحمت مشاقت خراسان و اخراجات که

نموده ایم همه بر من نقصان و بی‌په‌ود خواهند شد. اگر چه در زمان علی الاطلاق کریم ذوالاشفاق
است لیکن برای نفس تا فرجام خار راه دیگری شدن و بای بر روزی دیگری گذاشتن
از قانون مروت و عفت بسیار دور است - آخر خاکسار حسب السلسله میرزای ممدوح و
بقتضای قسمت آبخورد که - فدایا! اند من فید العبد است ترک شکار بود نموده
روان قندهار دوسه صد نفر سیاه پیاده از روحیه و هندوستانی و ملکینه که از شاه شجاع الملک
از نوکری مانده بودند بوجوب خواست سردار شیردل خان با اتفاق عبدالصمد خان پیشخدمت
سردار ممدوح روان قندهار بودند خاکسار هم با اتفاق آنها بقطع منازل داخل قندهار
و در خدمت نایب موصوف مشرف شدیم اوشان از روی بزرگ منشی و مسافر تواری و قدر دانی
بگوناگون نوازشها و عطیاتی بعطای برداشته همانم بعدام فرستاده و دلاکان اهل حمام
از مالش زدن کبسه و سنگ بای و حجامت قصور نکردند و دم بدم صحت حمام میکنند
تا آنکه تمام اعضا که از مسافت چرکین و کوفته مانده شده بودند از بس شست و شوی
و کبسه مالی بنوعی پاک و صاف نمودند که گویا نونوله شدیم و اثری از ماندگی منازل
در جام نمانده و ساعتی در جام کن آرام گرفتیم که بخاران حمام بر طرف گردیده و شربت
های قندیزی با بدمشک نوش نمودیم و شلعت فاخره که از نایب ممدوح عطای شده بود نوشیدیم
و در خدمت نایب موصوف حاضر آمدیم و شبافت را برای خاکسار نموده بود و این چنین
طعام های گوناگون در خوان حاضر آوردند که تعریف آن از تحریر خارج است تا چند
مدت از خوان احسان نایب ملا مؤمن خان شیرین کام و هر روزه جهت تفریح بساتین
و زیارات اولیاء الله میرفتیم و با هر کسی مرده اعزّه خراسان راه معرفت پیدا نمودیم و گمانیکه
اهل کمال و از باب رقم و دند مانند رقم بر بیاض تقرب جای داده فقرات نویسی میمانداری
بودند هر گاه خوان رنگین صحبت می کردند از شنیدن مواعید سخنان شیرین آنها
نهایت شیرین کام میشدیم و طبع آزمائی میکردیم نه مثل این ملک سنده هر گاه نان
گندمی نیست زبان مردمی چه شد درین ملک نه آن گندمی و بزبان مردمی نان ایشان
جواری و زبان شان جواری و از علم و کمال عاری و با حسد و کینه بریاری فراموشیه
نایب ممدوح که بجهت نیابت و مختار کاری پندگمان سردار شیردل خان مامور بود
زعام مختار کاری سردار موصوف تفویض خاکسار نمود که بفضل رب تعالی با تنظیم
جمیع امورات مختار کاری میبرد اختم و عالیجاه شاه فرودوان مروت و انسانیت مطلع
فصیده مرحمت و عنایت بستمیده اخلاق کریم الا شفاق میرزا احمدخان که سابق بجهت
مختار کاری سردار موصوف مامور بود هر گاه بجهت مختار کاری بوساطت نایب ممدوح
تعلق بخاکسار گرفت از آنجا که دنیای بیوفای مجل حسد و جای عقد میباشد لیکن عالیجاه
میرزا احمدخان از روی نیک ذاتی و نیابت خود گاه با خاکسار طریقۀ حسد را که بدترین
عملی از عمل های ناصواب است پیش نوردید و چون برجین نور آکین خود نینساخته
بلکه طایر دل خاکسار فریفته دانه و دام مهربانی و شیرین زبانی خود نموده نامدت
دوسال در ایام عمل مختار کاری با شهادت و مراعات و رضاجوئی خاکسار میبردایت اگر چه

روی اهل حسد وفاق همیشه مانند روی قلم سیاه و در سپاه مداد قلم و حسرت مردم
قوطه میخورد و همیشه فقرات نویسی تعصب و حیرانی میباشد لیکن آخرین بر مبرزای مدوح
و رحمت خدای بر او و پدر بزرگوار او یاد که در محل حسد با خاکسار طریقه شفقت
و محبت و زبده این همه از معرفت و کمال اوست هر چند روزگار بیوناً همچون برق
در گذراست لیکن از مردان نیکوکار همین قصه‌های مردی و نیکوکاری و بدکار مرصه
روزگار میانند و بر طبق مضمون :

نه این بزم و نه این ساقی نه این بیبانه میباند همین حرف مروت در جهان افسانه میباند
و از حسن خویشی و نیک اخلاقی و علو معنی نایب مدوح و عالیجاه آورد بسده سعادت
و کامکاری طره بازخان برادرزاده نایب موصوف چه انشا نمایم .
این نه بگری است که پایان و کشتاری دارد

خدای شاهد حالت که در ایام مختار کاری مبلغ دو لیکه و چهل هزار رویه
در تنخواه سیاه و عمده سردار شیردل خان بدست خود صرف نمودیم لیکن نایب مدوح گامی
نیرسیده که مبلغان را چه نحو خرج نمودند و به که دادند و خاکسار را محل اعتبار کلی
میدانستند و خاکسار هم بیقتضای ؟

نیست در دولت رهی نثار است را تیر کج هرگز نباید بر نشان
از روی امانت و دیانت که شبهه مجاهدین طریق حق شناس رسد اوست راست
رو طریقه مختار کاری بوده دیناری بجای صرف نکرده و قدر یک خر مهره خیانت را
روا نداشتیم و بقوای مضمون ؟

هر که پوشید دیده اخلاص از حق نیک ؟ چشم امیدش زبیل یأس تا بینا شود ؟
عمل نمودیم تا مدت دو سال در قندهار بخدمت نایب موصوف و سردار بلند افتخار
سردار شیردل خان بمهده مختار کاری روزگار خود را بسر آوردیم بعد بسبب آمدن
بندگان شهزاده کامران از هرات بزم تسخیر قندهار اتفاق رفتن سردار صاحبان قندهار
بنابر مقابله شاهزاده مدوح انشاده و خاکسار هم در فریبت این سفر هم رکاب سردار
صاحبان بوده بمهده خود معامور بودیم و آنچه که توقعات جنگ و جدال و غیره سردار
صاحبان در سفر هرات رختنای گردیده منصل رقم زده کتک بیان میگردد .

در بیان آمدن شاهزاده کامران بزم تسخیر قندهار و داخل شدن

در قلعه فراه در رفتن سرداران قندهار بنابر مقابله شاهزاده مدوح

و گرفتن قلعه مذکور را

مزار داستان قلم خوش رقم بر شاخسار این مدعا چنین خوش الحان بیان میکرد
که در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق ماه جمادی الثانی سردار صاحبان
قندهار در قندهار سیار گلزار استراحت و جرمه نوش باره فراغت و آرام بودند

والاعوام رعایای مستاجرین را تکلیف مالایطاق میرسانیدند خصوصاً عالیجاه خدایند نظر خان
 مامای سرداران که زمام مختار کاری قندهار با دست اقتدار او بود از خدا ترس دست تعدی
 و ظلم بحال رعایای و تاجران دراز داشت و رعایای و مستاجرین از دست جور و ستم او
 دست تفرین بزرگه خدای جل شانه فرار داشتند از آنجا که احساس ظلم بر روی آب
 میباشد که یک آمه مظلوم از پای درآید و بر طبق مضمون :

چو آوری دای را از مکافاتش میش این که از مرمد آهش کار سدش تیر می آید
 چون در این انسانی خیر رسیده که شهزاده کامران بزم تسخیر قندهار مأمه عساکر
 وساعان محاربه و مجادله از دار السلطنه هرات برآمده و شاهزاده جهانگیر خلیف خود را
 مأمه عالیجاه و کبیل خان که مامای شاهزاده جهانگیر بود و مهولی خان پیش خدمت خود را
 در هرات گذاشته بقطع منازل داخل قلعه قزاق در آنجا براهی لشکر ایلات والوسات
 میبرد از آنجا عالیجاه گنبدار خان بامیرائی که با شاهزاده کامران سیار گنبدار
 مخالفت بود همین احوال ورود شاهزاده بمدوح در قلعه قزاق جانب سردار صاحبان قندهار
 نوشته فرستاد که شاهزاده را عزم تسخیر قندهار بالجزم است و روز بروز جمع آوری
 لشکر مینمایند هنوز چندان استقلال نگرفته :

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو بر شد نشاید گذشتن به بیل

هرگاه بدفع شاهزاده موصوف بردازند وقت بهتر از حالا نخواهد بود. سردار صاحبان
 بمجرد استمداد این خبر در قلعه فکر محبوس گردیده در صدد تجهیز سامان مقابله
 و جمع آوری لشکر شده در عرصه اندک جمع آوری فشووات و سامان نموده هر یک سردار
 که پندل خان و سردار یردل خان و سردار شیردل خان مأمه خوانین عالیجاه عبدالله خان
 اچکزائی و ابی ملامؤمن خان غلزائی و رمضان خان هونکی و هوت خان غلزائی و یونس خان
 بارگزائی و تاج محمد خان بارگزائی و میرزا احمد خان عمه باشی و غیره بجمعیت
 سه هزار سواره جرار خوش اسب زره پوش و سیکهزار و پنجاه نفر پیاده رو حمله و نجیب
 و فتنه مندوستانی و هفت هزاره توپ جلوی از قندهار برآمده رخ نهاد قلعه قزاق و عالیجاه
 سردار شیردل خان را مأمه ابی گل محمد خان بجمعیت معآمده در قندهار گذاشتند
 و سردار رحمدل خان در انوقت در شکر سرخوش باده حکومت شکر یور بود هرگاه
 سردار صاحبان بمدوح بطی منازل در منزل غرما لک منزل انداز گردیدند و در آنجا
 خبر رسید که شاهزاده کامران خلیف خود شهزاده سلطان علی را در قلعه قزاق گذاشته
 خود بطریق استعمال معاونت فرمای دار السلطنه هرات گردیده سردار صاحبان باشتماع
 این خبر فرحت از چون گل شکفته نغمه سنج مسرت و ابتهاج گردیده و در ساعت کوچ
 منزل نموده روانه قلعه قزاق هرگاه نزدیک قلعه مذکور رسیدند شاهزاده سلطان علی تاب
 مقاومت نیاورده سی مقابله و مجادله فرار بر فرار اختیار نموده سردار صاحبان تجویز
 صف آرائی لشکر خود نمودند سردار شیردل خان مأمه عمده لشکر خود که همه جوانان
 شایسته زره پوش بودند پیش فراول گردیده و سردار یردل خان مأمه فتنون خود در صف

قلب سردار کهندل خان در صف آخرین ترتیب گرفته رخ نهاد قلعه فراه و در معرض راه
 نامی اربابان و کند خدایان قلعه مذکور بجهت استقبال سردار صاحبان آمده مشرف
 سلام شدند و سر اطاعت و فرمان برداری بر کتاب نصرت ماب انقیاد سردار صاحبان
 گذاشتند و بصلاح فایزیه سرفرازی یافتند سردار صاحبان بیرون قلعه فراه
 خیم گسلگون مضرب ساخته فردکش گردیدند و عالیجناب میرزا ابوالقاسم خان را با دویز
 قلعه مامور نمودند و در شهر قلعه فراه منادی امن و آمان گردانیدند و به استنالت و دلایلی
 رعیت پرداختند. بعد از چند روز قلم تحصیل مالیت جاری نمودند و فتح حاجات احتوای
 معاونت شاهزاده کامران جانب هرات و قراری ضمن شاهزاده سلطان علی از قلعه فراه
 و تسخیر نمودن قلعه مذکور به مشیون رنگینی جانب کابل بخدمت امیر دوست محمد خان
 و قندهار و شکر پور و غیره رفیق کنگل جوهر سنگ منشیان لالت نریمان گردیدند
 و چند روز با نظام مهم مالی و ملکی آن سر زمین پرداخته بعد در مجلس مشورت
 قانون عزیت هرات بین خودها می نواختند و این خوان در مطبخ خیال می بستند اراده
 سردار کهندل خان و بردل خان عین بود که قلعه فراه را در تحت تصرف حکم خود
 آورده و رعایای قلعه مذکور مطیع فرمان خود ساخته و حاکم از طرف خودها در قلعه
 مذکور مقرر نموده و چند نفر از روسای بطریق برعیان گرفته بندوست بخته نموده و معاونت
 فرمای قندهار شوم که قلعه هرات در استواری چون سد سنگ در پست باین مشت لشکر
 تسخیر آن بسیار دشوار و ناممکن است سردار شیردل خان که بشیر ذلی خود مقرر و بود
 هرگز این سخنان برادران و امیران خود بگوش اصفا نیا ورده چنگک مدعی خود را
 در بزم برادران دروای آورده این تمه سرانید که اینچنین وقت غنیمت بدست نخواهد آمد
 شاهزاده کامران بالفعل از تحت سلطنت هرات آواره و استاء الله تعالی رود صید سر بنیه
 افتداری مایان خواهد شد و تا هرات در تعاقبش رفته انقام اشرف الوزرا و وزیر فتح خان از او
 خواهم گرفت دشمن هروقت که دست دهد در دفع آن فرصت و تاخیر نباید کرد تا آنکه
 تمامی سرداران طوعاً و کرهاً رضاجوی سردار شیردل خان مقدم دانسته و حاکم خود را
 در قلعه فراه گذاشته عزیت فرمای جانب هرات شدند.

در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از دست شاهزاده جهانگیر

و باغی شدن امرای هرات و کشیدن شاهزاده مذکور را از هرات و جلوس

داعن حاجی فیروز الدین شاه را بر تخت و باز عزل شاه مذکور و نصب

شاه محمود شاه و نگذاشتن شاهزاده کامران را در قلعه هرات

شیردل قلم شیرین رقم در میدان این معنای چنین ترك لازیمان میباشد که درسته صدر
 هر گاه شاهزاده کامران قلعه هرات را تمویض شاهزاده جهانگیر خلف خود و وکیل خان
 و مهولی خان پیش خدمت خود نموده بزم تسخیر قندهار رونق اتزای قلعه فراه گردیدند
 در این اثنا مابین وکیل خان و مهولی خان آتش عناد شعله ور گردید چنانچه شاهزاده

جهانگیر به موجب مصلحت و کیل خان خالوی خود صورت حیات از سفینه زندگیاں محو
 ساخت از آنجا که دنیا دار مکانه است بعد از چند روز عالمیجان مصطفی خان زوری
 و دوست محمد خان ابدالزاشی و دیگر امراء با هم متفق شده شهزاده جهانگیر و وکیل خان
 را از تخت جهانگیری هرات معزول ساخته اخراج نمودند بعد حاجی فیروزالدین شاه را
 بر سر سلطنت هرات جلوس دادند چند روز حاجی موصوف به وزارت کعبه تخت سلطنت هرات
 پرداخته و امراء و رعایای هرات همه مستحکم حرم کعبه طاعت و فرمان برداری او بودند
 بعد از چند روز امرای هرات احرام کعبه عبودیت و بندگی حاجی موصوف شکسته و ختاب
 گردیدند و بعد بر وزیر تدبیر و مصلحت وقت بندهگان محمود شاه را براسب اقتدار
 سوار نموده به تخت سلطنت فرود آوردند و خود امرای مذکور قبل و ارباب کسند مسات
 و مانند پیاده چپ و راست در دائره خدمتگذاری مینویسند که نعمت بکنیم ما از شطرنج
 بازی روزگاری گذار این همه منزل و حسب باد شهبان بر تخت سلطنت هرات صورت وقوع
 گرفت چون شاهزاده کامران هرگاه در قلعه فرام ازین وقوع هرات واقف شده اولاً
 از محو صورت هستی مپولی خان پیش خدمت خاص محو حسرت و انوس گردیده و محو
 خیال و عزیمت سفر فرستد ما را از صمیمه خاطر خود نموده باستعمال
 تمام معادوت فرمای هرات خلا آیات گردید هرگاه شاهزاده کامران قطع منزل منزل
 انداز بیرون قلعه هرات گردیده امراء و خواجین هرات ابواب قلعه هرات برخ شاهزاده
 کامران مسدود ساخته نگذاشتند که قدم نهادند بیرون قلعه هرات کرد تا مدت چند
 ایام بیرون قلعه مذکور در باغ شاه بسیار خیابان جیرانی و گلهای اندوه و حسرت مینویسند
 و از مفارقت معشوقه سلطنت هرات لاله وار داغ داغ حزن و بیقراری هر چند طرف امرای
 هرات ابواب رسل و سایل مفتوح ساخته بسکن هرگز ابواب قلعه هرات بر چهره شمش
 نگذاشتند تا آنکه شی ارشدهای موجب صلاح و رعیت مطایفه برداری که بیرون قلعه
 هرات مدینه خلاصه دارند از محله آنها سرداران با بر دیوار قلعه گذاشته هوس جلوه
 ریزی نمودند در این اثنا چون مستوفین قلعه مذکور ناخبر شدند بیرویه وار خود را
 رسانیده شمع چنگ را بر افروخته و بسیاری از لشکر شاهزاده موصوف ضرب شمشیر و تفنگ
 از ترس بان حیات بر زمین مات انداختند که تاب مقاومت نیبوردند در این ایام
 گذاشته فراری شدند و در باغ عزیمت داخل شدند هر چند شاهزاده کامران با امراء
 و خواجین قلعه هرات بسیار ایمان جبهه وری خود را در میدان تمهیدات و تدبیرات دوام
 بسکن گری مراد از میدان مدعی نبرد امرای مذکور به حضور شاهزاده موصوف نوشته
 فرستادند که سرداران قلعه را از فرام در تعاقب شاهزاده می آیند و هرگز مقابله دارند
 اولاً رفته بقایه سرداران موصوف بردارند اگر بفتح و فیروزی کامیاب گردیدند بعد
 مقابله ابواب قلعه هرات در بیخ داشته نخواهد شد حاصل که شاهزاده کامران از کامرانی
 هرات بسبب عناد امرای هرات بالکل ما یوس گردیده روزی چند در باغ شاهي انظار
 کشیده و از گلچینی گلزار سلطنت هرات خیارهای حسرت در پای مدعی خورده مانند
 بسلیله الهی اندوه می کشید تا آنکه سردار صاحبان قلعه را در قلعه میرداؤد کس
 نزدیک سواد هرات است منزل انداز شدند و بیستم نوسن خیال مقابله شاهزاده مذکور در میدان
 آرزوی می دوامند ساعت ساعت سنه اراده را در عرصه قلعه تویزات مینشانند

در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعه فراه جانب هرات
 در رسیدن عالیجناب شمان آخند زاده بطریق رسالت امر شاهزاده نزد
 سردار صاحبان در عرض راه و سلسله محاکات مصالحه را در تحرك
 آورده و پس رفتن و کیل مذکور بوصول مدعی

رسول قلم که فقرات نویسی خیر و رفع شر میباشد در تبیین این مدعی چنین بیان
 مینماید که در سنه صفر هرگاه سردار صاحبان موصوف از قلعه فراه در تعاقب شاهزاده
 کامران عزیمت فرمای جانب هرات شدند در منزل خاک سفید عالیجناب شمان آخند زاده
 و کیل شاهزاده ممدوح چون باد در نزد سردار صاحبان ورود آورده رساله مدعی را
 پیش معلم دانش سردار صاحبان مطالعه نموده شرح مطول مدعی و کیل خود را عبارات
 مختصر بیان نموده که الحال شاهزاده موصوف از آتش کینه و بغض بالکمال
 دست سردار و نشئه آب زلال انحصال و اتعاش است که اراده نمود پس
 رساله مودت و اتفاق نسبت سردار صاحبان بجا طر دارد و بفرار از بین
 هرگز مباحثه متازعه و مساوات نخواهد کرد بلکه به تفاسیر آیه کریمه بجهت و بیرون خواهد
 پرداخت که نهال محبت و اتحاد را اصلها ثابت و فرعها فی السماء است .

و از قرار عهدنامه ملک فراه که تعلقه قلعه هرات است در تصرف سردار صاحبان واگذار
 خواهد شد و مبلغ يك لك روپیه عوض مریدی هم خواهد داد و یکی از فرزندان خود در
 خدمت سردار صاحبان مأمور خواهد نمود که همیشه شواهد ماند اما بشرطیکه سردار
 صاحبان عزیمت هرات موقوف داشته مراعات فرمای قندهار شوند هرگاه سردار صاحبان
 از شمان آخند زاده و کیل مذکور بر معنی لفظ مدعی واقف شدند بختیبت رساله انبساط
 و خرمی پرداخته جواهر اسرار معنی مشورت و مصالحت را مابین خود مطالعه نموده گاهی
 حاشیه عهد و پیمان شاهزاده موصوف مطالعه می نمودند و گاهی از رعزت نفس تکرار
 می کردند که امروز شاهزاده کامران از سر بر کامران می آورده و مریوس وقت پشتر
 از حال بدست نخواهد آمد و از رسم لغیب مقرون در گذشته درس لغیب مقرون
 شاهزاده موصوف میخواهند و بدلاهای و کیل مذکور میبرداختند و منزل به منزل بسرعت
 تمام تر جانب هرات میرفتند هرگاه سردار صاحبان منزل انداز بزیارت حضرت خواجه
 اوریا صاحب قدس اله سره العزیز گردیدند در آن منزل اعلیاء دانش و اسباب پیش
 مشوره نموده مختصر مدعی خود را نوشته بدست آخند زاده مذکور داده رخصت دادند
 و بجانب شاهزاده ممدوح نوشته که و کیل در لایحه دستخط معنی رسیدن سفنای که مقرون
 مصالحه و رفع متزعه بود بیان طراز نمود لکن حالی رای شاهزاده معلم خواهد بود
 که مایان و مرجوم اشرف الوزراء وزیر فتح خان چقدر خدمت و جان فشانی می در خانواده
 سدوزائی خصوصاً از والد ماجد ایشان که عبارت از بندگان محمود شاه است نموده این
 نتیجه خدمات همین بود که اشرف الوزراء وزیر فتح خان را بگفته معاندین بگوناگون
 عقوبات هلاک نمودند نظیر بران بر عهد و پیمان ایشان چه اعتبار هرگاه مرد میدان میباشد

بسم الله این گوی و این میدان ، کسه ازین عرصه رخ تاب نگریده استب همت خود را
 در این میدان مبارک بنانند تا به موجب معبر وزیر تقدیر بد و مات از طرف که است .
 شاهزاده کامران چون از نوشته سردار صاحبان و بیان شان آشنه زاده و کینل خود
 مطلع گردیده ، پاده وار در ششدر حیرانی آمده بار بونه اراده خود را بر فرار انداخته
 با سپ خیزان و دوان رخ نهاد قلعه لاش و در مات شاهزاده کامران اکثر خوانین او
 معه لشکر آمده مشرف استیلام سردار صاحبان شدند و به صلاح فشره سر فرازی یافتند
 و باز درین اثنا و کلای بندگمان محمود شاه و امراء هرات معه مهاکات مصالحه بصور
 سردار صاحبان آمده و بیان نمودند که امراء و رعایای خاص و عام از رفتار های ظلم
 و تعدی شاهزاده موسوف در کوره عذاب و ناخوشی بودند از اینجهت او را در اندرون
 قلعه مذکور راه دخول ندادند ، الحال اراده شاه ممدوح و امرای هرات همین است که
 فیما بین طریقه ایجاد و سلسله مودت و وداد صورت استیکام و انتظام پذیرد اسن و انسب
 آنست که سردار کهنل خان را دو قلعه هرات بگذارند کسه با ما ممدوح خان اتفاق
 و شمع افروز مجلس وفاق بوده باشد و آنچه که مالکات هرات خواهد بود آن را قرار
 چهار حصه قسمت کرده دو حصه املاک ازشاه ممدوح و یک حصه از امرایان و یک حصه سردار
 کهنل خان داده خواهد شد و در معامله نیک و عدم معامله اعدائی با امرایان شریک خواهد بود
 سردار صاحبان باین قسمت راضی شدند لکنه قریب باری تصور نموده به حال دانستند که
 در قلعه هرات لشکر قدر قلیل و از جای دیگر هم استیاد برای اهل هرات خواهد رسید
 و قلعه را به آسانی فتح خواهیم نمود و بیکام دل هم آغوش شامد سلطه هرات خوا هم شد
 و کلای امرای هرات را بیجواب ساق پرداخته رخصت دادند و نعم تسخیر قلعه مذکور
 در مرزغه خیال می گاشتنند و از دهاقین قضا و قدر غافل بسیاری گمان مزرعه خود را
 در دیده خرمن ها تیار نموده میخواستند کسه سردار ممدوحه تقدیر گوشه چشمی نمود
 و بگذاشت که بیکداه تصرف مایند .

در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امراء و خوانین هرات

و قریب خوردن زرمحمد خان خلیف عیسی خان کوهی

لوی قلم مشکین رقم که معارک آرای میدان سخن طراز است در عرصه بیان این
 مدعی چنین بر افراشته میشود که در سنه ۱۲۳۸ صدر سرداران قندهار داخل سزوار
 گردیدند در آنجا مراعات عالیجا شد بیک هزاره صحابا معتری بصور سردار صاحبان
 رسیدند باین مضمون که ما از قدیم هوا خواه و اخلاص کیش ساق هم در خدمت بگداری
 مرحوم اشرف الوزراء وزیر قنبح خان هجوه چه قصور نکرده ایم و از مقدم شریف
 سردار صاحبان باین مسلک هرات بسیار خوش شد بسم در حال قلعه هرات خالی
 افتاده بدون مصطفی خان زوری و دوست محمد خان ابدال زانی د بیکگری
 اندرون قلعه مسلک کور نیست و چندان قوت مقابله ندارند هر گاه سردار صاحبان
 بیزودی تشریف فرمای سرزمین هرات شوند عجب میدان خالی افتاده است و ما هم بعه
 جمعیت موجوده خود هر کباب اتفاق سردار صاحبان گردیده جواهر زواهر خسته مان

و جان قشای خود را در سلیک مدعی منظم خواهیم نمود از آنجا که بنیاد بیگ هزاره پیش از ورود سردار صاحبان معآسه هزار لشکر در قلعه هرات بر مصلاقی قمر و کش بوده اولاً با امرای و خوانین هرات آن موافقت و سازگاری در تنزیر مدعی خود می‌بخت و جهت اندرون رفتن قلعه هرات قانون جنگ سازی را در نوای آورده لیکن نواعی حمله سازی او در گوش امرای هرات با موافقت افتاده هرگز او را اندرون قلعه هرات جای ندادند بلکه بسراپش نوشته فرستادند که هر گاه شما با ما این در مقام موافقت و اتحاد میباشد پس اولاً با سرداران قندهار که بجز تسخیر قلعه هرات داخل سرزمین هرات میباشد رفته مقابله نمایند و از بتطرف هم کسک خواهد شد هر گاه به هزمت سرداران موسوف پرداختند بعد در اندرون قلعه مانند مردمک دیده بشما جای خواهیم داد و نوعیکه هر کوز مافی العسیر شما خواهد بود در آن خواهیم کردید . والا این سخنان شما محض بی بنیاد است از آنجا که بنیاد بیگ هزاره بنیاد مقابله سرداران مذکور نداشت و از امرای هرات هم بنیاد کنار خود مستحکم ندیده در آب و گل ما بوسی چون خر فرو رفته بعد از روی مصلحت بوضع ارتفاع بنیاد کناخ محبت و اتحاد سردار صاحبان ممدوح پرداخته راغب تسخیر قلعه هرات گردیده چنانچه سردار صاحبان از منزل میرداؤد کوچ نموده عبور دریای ساخته نزدیک پل مالان منزل انداز شدند و در آن منزل خلف بنیاد بیگ هزاره معه تعایف نفیسه و دوراس اسبان بجهت ملاقات سردار صاحبان آمده مشرف سلام گردیدند تعایف پیشکش نموده سردار صاحبان هم به تعارف مهمانداری خلف مذکور بجهت برداختند و او بسر دار صاحبان شمع افروز بزم خلوت گردید چنانچه چراغ مدعی خود را از شعله التماس و محبت سردار صاحبان برافروخته روز دیگر رفسم رخصتی از دفتر خان قشایمهربانی و وثاقت سردار صاحبان ممدوح حاصل نموده روانه منزل گاه خود روز سوم غایب سردار که نمدل خان بجهت ملاقات بنیاد بیگ هزاره تشریف فرمای گردید با او بنیاد دوستی و عهد و پیمان مستحکم نموده مابین متفق اللفظه و العتو شدند بعد در تجویز و تدبیر وضع بنیاد و محاصره قلعه هرات سعی گردیدند سردار صاحبان طرف مشرق بسفاسه نیم گروه قلعه هرات مستحکم زده در آن دایر شدند و حاجی خان کاکری را حکم دادند که از گرد و نواحی هرات مردم بلاداران فراهم نموده وقت شب تار یک رو بروی هر دروازه هرات بسفاسه تیر تفشک برج های ترتیب داده سیاهبان برجسته با جزالها در آن برجها تعین نمایند که احدی از اندرون قلعه آمد و رفت نکند هر چند در وقت بنای برجهای مذکور چندین مرتبه مابین لشکر هرات و سردار صاحبان مقابله و مجادله روی داده لیکن بهر صورت برجها را بقابله هر دروازه هرات قایم نمودند و سد راه آمد و رفت مردم قلعه شدند و هر که از اندرون قلعه بیرون می آمد سیاهبان از برجهای جزائلی میزدند و بسیاری را هلاک می نمودند اما آنکه امرای هرات نیز تمامی ابواب هرات خاک ریز نموده یک در پیچه از دروازه مشهد مقدس گذاشته بودند که از آن در پیچه آمد و رفت می نمودند و هر شب سواران و پیادگان از قلعه مذکور بسر آمده با سواران چوگر سردار صاحبان گرگ جنگی نموده کشته و کشته با از اندرون قلعه مذکور میرفتند و سواران از لشکر سردار صاحبان تا بدروازه قلعه هرات در تعاقب سواران و پیادگان

تعاقب میگردید و چون از بالای قلعه شکر انوار و جزائر می نمودند سواران سردار صاحبان
 از زمین دروازه واپس می آمدند تا مدت چهل پنجاه روز ما بین لشکر سردار صاحبان و لشکر هرات
 کراک جنگی واقع بوده و در آن سال بحکم ایزد متعال سقوی اربهار بابا پاشی آن سرزمین
 چنان پرداخته بود که از بس آب ولای بیابانه چون خرسنگ فرو میرفت چه جای سواره که
 تحرک نماید سردار صاحبان ایام بارش باران در سنگر توقف داشتند و قدمی بیرون
 نمیگذاشتند و در آن سنگر چنان آبادی دکانکین از میوه فروشان و طباطبانیان
 و رخت فروشان و غیره گشاییده بودند که هرات ثانی در نظر مردم می آمد و عالیجناب
 گنبدار خان که مدعی عالیجناب سالو خان بود بسبب واقف کاری او را بجهت تحصیل
 مالیات دیهات بیرونی قلعه مذکور مامور نمودند که در عرصه اندک چهار لاک رویه
 جمع آوری مالیات نموده و داخل خزانه سردار صاحبان نمود و سردار صاحبان بسبب
 چنین خدمات مالیات ستانی تقد اعزاز و آبروی در جیب مدعی عالیجناب گنبدار خان
 می انداختند و بهرحال بتازه روئی گنبدار عزت و حرمت عالیجناب مذکور میرداختند
 لیکن رفته رفته بیعتضای منعمان طالبان قد سلطانه علیه در غور این مینه خدمت جمع
 آوری مالیات بوقت مراجعت هرات چنان نتیجه یافت که ذکر آن در داستان مراجعت
 هرات بیان نموده خواهد شد که گنبدار عزتش را در طرقت العین بزیاد دادند .

در بیان رفتن سردار شیردل خان برای ملاقات مجدد خان کوهی

و آنگاه شدن از فریب سازی کوهی مذکور و باز آمدن در هرات

ایر قلم سیه رقم که افطار یار لالی سفنان آیدار است بهارستان این مدعی را چنین سرسبز
 ساخته بیان مینماید که بعد ما نعت بارش باران سردار صاحبان از سنگر کوچ نموده در باغ شاهی
 که متصل قلعه هرات است منزل انداز گردیدند و هر روز چو کی های طرفین دست از گریبان جنگ
 وجدال و قتل قتال کوتاه نمیگردیدند در این اثنا میراملان عالیجناب مجدد خان کوهی بخدمت
 سردار صاحبان وارد یافتند در آن مندرج بود که ما همیشه اخلاص کیش و هواخواه خاندان
 عظیم الشان بوده و قدمی بیمنت از سردار صاحبان از خدای عزوجل میجوئیم الحمد لله
 که بسکام دل رسیدیم الحال اراده خاطر این اخلاص کیش همین است که با هم متفق گردیده
 مهم تسخیر قلعه هرات را بانجام رسانیم لیکن دو حرف حجاب راه این مدعی شده اند یکی
 آنکه مدعی است که عالیجناب سالو خان پیش من التجای آورده و اراده ملاقات سردار
 صاحبان دارد و از خصومت سردار صاحبان نهایت در هراس و چون قلم سرگردان فقرات
 نویس و سواس هرگاه یکی از سردار صاحبان بشمع قدم اتفاق ازوم بزم افروز ملاقت
 ما شوند که دفع تیره کی وسوسه و هراس عالیجناب سالو خان بچراغ مسهر بانی و التفات
 آعالیجنابان نموده شود که او هم من بجز این در دایره خدمتگذاری و جانفشانی بصدق
 عقیده و اخلاص ثابت قدم خواهد بود و هرگز باری از دایره فرمان برداری بیرون نخواهد
 گذاشت و دبیر اینکه بنیاد بیک هزاره یا ما بنیاد مخالفت و عناد مستحکم دارد و با فعل
 بنیاد بیک مذکور بنیاد انداز اقامت در نزد آن سردار صاحبان میباشد هرگاه به تخریب
 بنیاد بنیاد بیک مذکور پرداخته او را اسیر و دستگیر نمایند باین که بنیاد معیست و وواد

مستحکم مابین خواهد بود و تا آنکه مرهون احسان سردار صاحبان خواهیم بود بدانجام این
 هر دو مطلب ما هم بجهت لشکر آمده حاضر بر کسب سردار صاحبان خواهیم
 شد و فضل الهی کشایش قتل ابواب قلعه مرات موقوف بیک اشاره مقابله تدبیر
 من است چرا که امرای مرات بدون ما در سگر جای استمداد ندارند اینقدر خوشتر
 داری که در قلعه مذکور نوده اند بعضی امید استمداد و کمک من است
 انشاء الله تعالی بشرط رسیدن مقتضای ابواب قلعه مذکور بدست من خواهد افتاد و فتح قلعه
 مذکور بر جنگ و جدال نصیب سردار صاحبان خواهد شد چون سردار صاحبان از چنین نوشته
 کوهی مذکور مطلع شدند فریفته سندان ترور بنیان او گردیدند مابین خود شمع خلوت را
 روشن کردند و شعله این سخن را بیان نمودند که مردم این سرزمین نهایت دغا باز که در تلبیس
 ایلیس امین راهم درس میدهند مبادا کدام دام حیله وری در زنگنه مدعی مابان انداخته
 طایر وجود مابان را صید سرینجه مدعی خود نماید و درین باب فکر مفصل و تدبیر بر اصل
 باید نمود که فردا دست تنان و عسکرتان را بلیاقوس بدانان نماند تا غایتیم سردار صاحبان
 هنوز راه این مدعی را بیای اندیشه و تدبیر می پسوند که در این ضمن خبر رسید که حاجه
 محمد خان کوهی لک خا که ملک بنیاد بیک هزاره در تحت تصرف خود آورده به تخریب
 بنیاد هزاره مذکور پرداخت بنیاد بیک هزاره که در نزد سردار صاحبان واقعه مرات بود
 بمجرد شنیدن این خبر وحشتناک بنیاد هوش و حواس خود را از دست انداخته و خلف خود را به
 عمله قدر قلیل در خدمت سردار صاحبان گذاشته خود بجهت موجوده از خدمت
 سردار صاحبان مرخص و روانه ملک سناو قه خود شده سرداران ممدوح بعد رفتن
 بنیاد بیک هزاره یاس بنیاد بلند اساس ناموس و سرداری خود ملحوظ نداشته بوجوب نوشته
 کوهی مذکور کوه الوند بدنامی را بر سر خود برداشته از روی مصلحت وقت خلف بنیاد
 بیک هزاره را در بنیاد نظربندی انداختند بعد از آن سردار عزیز بنیاد شجاعت و دلاوری
 سردار شبردل خان بجهت بیکیم هزار لشکر چسرا را خوش اسپان زره پوش شمشیر زن
 بزره باز بجهت ملاقات کوهی مذکور روانه مشهد خورد بزره گردیده هر گاه سردار
 موصوف سرخوش باده ملاقات کوهی مذکور شده مشارالیه مقدم سردار ممدوح از جمله
 مددگاری بخت و طالع قوی خود دانسته انواع انواع مراسم مہمانداری و تعارف بجا
 آورده لیکن از غیبت اطنان نغم اندیشه باطله در زمین خیال خاطر خود گاشته از اراده داشت
 که در حین شمع افروزی مجلس ضیافت بر خوان بیکرنگی بلغمه نرنگی گرفتار و مینلا
 نماید لیکن بیکتر توجی باشی که سابق با سردار ممدوح معرفت داشت بلکه ملازمی
 سردار موصوف هم نموده بود سردار مذکور را از همین اراده باطله کوهی مذکور مطلع
 و یاخبر نموده بود سردار موصوف با اطلاع این معنی از روی شیر دلی مستعد و آماده
 گردیده سیاه خود را مسلح و منکمل نموده دست بشمشیر نهشته چون کوهی مذکور این
 حالت را معاینه نمود دانست که سردار صاحب معری الیه از غیبت بیک اراده مابونی برده
 است بعد دست کوتاه فیکری خود در آستین عاقبت اندیشی باز کشیده در تمهید رفع
 اندیشه سردار موصوف گردید بهر قسم سردار مذکور را در مجلس ضیافت خود آورده
 مابین خود عهد و پیمان نمودند و سالو خان را نیز با سردار صاحبان آشنایی داده

رفع کمورت و کینه دیرینه بودند روز دیگر کوهی مذکور تحایف افسه و اسپان خاصه
 پیشکش سردار موصوف نموده رحمت داده و ابلهجا خدا نظر خان مامای سردار صاحبان
 پیش خود توفع داد و سردار شیردل کوهی مذکور مخاطب گردیده که عساکر میبته
 و ادر گنج برای تخریب بنیاد بیگ هزاره طلبانیده بودیم بمذبح ملک لک خانه بنیاد
 جمعیت بنیاد بیگ هزاره کشیده شده که او جانر قلعه بنسایبان آواره و در بدر میگردد
 و پسرش بود سردار صاحبان نظربند دشمن قوی بنیاد من همین بنیاد بیگ هزاره بوده الحال
 احتیاج طلبانیدن لشکر میبته و اوز گنج بیست با قفل ابلهجا سالو خان را بجهت ممانعت لشکر
 مذکور فرستاده می شود که حرکت لشکر مذکور از آنجا انکرده و امرای قلعه هرات که
 چشم امید بر کمک من دارند بمجرد رسیدن سرزمین هرات فتح قلعه مذکور نصیب سردار
 صاحبان خواهد شد و حالا که فرستادن لوغان طرف میبته و اوز گنج محسن برای طلبانیدن
 لشکر بنا بر مقابله و میاداده سردار صاحبان بود سردار صاحبان از چنین قریب بازی و
 سازسی سالو خان بی نبرد و بسبب استماعی میدستان کوهی ابلهجا خدا نظر خان مامای
 خود را در نزد کوهی مذکور گذاشته بود سردار شیردل خان از مشبه خورد ریزه مراجعت
 فرمای هرات گردیده بعد از چند روز کوهی مذکور را چهار هزار لشکر دو هزار سواره
 اسپان و بیستیم هزار خرسواره جزایلی و یانصد نفر بنیاده افنگچی و چهار عرابه توپخانه
 مامای مذکور بقطع منازل داخل هرات گردیده بر لب دریای متصل بل مالان فرو کش شده
 سردار صاحبان بجهت استقبال کوهی مذکور سردار عظیم الوفا سردار کهندل خان را
 مامور نمودند و هم تدارک ضیافت و مهمانداری کوهی مذکور گرفتند و چشم انتظار براه
 آمدن کوهی مذکور داشتند بعد از چند مدت سردار موصوف پس آمده بیان نمود که محمد خان
 کوهی سبب آمدن پس ماند لشکر خود و توجیه سامان سه چهار روز مهلت طلب نموده بعد
 از آن آمده حاضر کتاب خواهد شد سردار صاحبان سفین کوهی مذکور و میل اعتبار دانسته
 چهار روز طریق اسطبار و رزید و جرحه نوش با دانه انتظار بودند و نامردانستند که کوهی مذکور
 خود میبته و از عشق حال ابله قلعه هرات و فریاد او در کندن بیستون مدعی تسخیر
 هرات جان شیرین میداد و خسرو آرزوی خود را بر سر راه اتفاق امرای هرات جلوس داده
 بقریب بازی و خنده طرازی سردار صاحبان میبته داخل بلکه خیال اندیزی و دستگیری
 سرداران موصوف در دل خفت منزل خود داشت لیکن قدر نشد ..

در بیان قریب بازی محمد خان کوهی و جنگ نمودن با سردار

صاحبان و هزیمت یافتن کوهی مذکور

مبارز قلم تیز و قلم کلاه معمارک آرای سخن طسرازی است در میدان
 این مدعی چنین نرودات بیان می نماید که در سنه ۱۲۳۸ صدر هرگاه محمد خان کوهی
 داخل سرزمین هرات گردیده در مظامر بنواختن طبل اتفاق و کمک سردار صاحبان میبته
 و در باطن قانون ساز کناری و موافقت با امرای هرات در نوای می آورد تا اینکه بعد از
 چهار روز سردار کهندل خان باز بجهت ملاقات و استقبال کوهی مذکور شریف فرمای

گرددید و سردار صاحبان در باغ اسباب ضایعت و مهیا اندازی از اهل دیه گویا کون و فروش
 بودیمون مهیا و موجود ساخته و از تیراب دلاهی تیار ساخته منتظر مقدم کوهی مذکور بودند
 و سردار کهندل خان هنوز نرسیده که کوهی مذکور پیش از رسیدن سردار معده وح
 خرسواره و پیاده ها پیش روی خود ساخته و سواران پس پشت نخود نموده بوجوب ساز گماری
 امرای هرات و خ نهاد اندرون قلعه هرات گردیده و علیچاه خدا نظر خان ماما که با کوهی
 مذکور هم کاب بود بهلاحظه این صورت مجرب حیرت شده مضطربانه معه عیله خود جانو
 اسپان برداشته از لشکر کوهی مذکور جدا گردیدند در این صورت مابین مامای مذکور و
 لشکر کوهی فساد برپای گسردیدند از طرفین چند نفر مقتول و مجروح شده آخر مامای
 مذکور جان خود را کشیده اقدن و خیزان و گریزان خود را در باغ پارسه داغ حیرت نمود
 سردار صاحبان رسیده و کوهی مذکور باین فریب بازی طرف قلعه هرات رفته امرای
 هرات لشکر کوهی را در اندرون قلعه راه نداده بیرون قلعه متصل دیوار حصار جای توقف
 دادند فقط تن تنها بیعه چند نفر خواص محمد خان کوهی را در اندرون قلعه بردند در ایستاد
 از اندرون قلعه اینچنین شک انواب متراثر گردید که در هفتک در غروش و گناوزمین در
 جوش لرزه آمده سردار صاحبان از شک انواب مذکور یکجا رگی در تعبیر آمده حیران
 این ماجرای ماندند و رساله تدبیر و اندیشه را مابین خود گشاده مطالعه می نمودند و انواع
 انواع فقرات بر صریحه مصلحت نگارش مهیا دادند در این انبای گوناگون اشپارات رسیده
 بعضی می گفتند که مصطفی خان زوری در قلعه ارک هرات اسوای بقر و عناد راقراشته
 است و برخی می بایان می نمودند که محمد خان کوهی سردار کهندل خان و مامای خدا نظر خان
 را اسیر و دستگیر نموده همراه خود در اندرون قلعه برده هر گناه اینچنین اخبار از مختلفه
 بسبع سردار صاحبان رسیده هوش و حواس خود باخته فقرات نویس غم و االم گردیده تجویز
 کردند که الحال در باغ نشستن دیده و دانسته خود را در آتش جنگ سوختن است که مبادا
 لشکر کوهی مذکور و لشکر هرات دیوارهای باغات را گرفته مابان را محاصره نمایند معده
 جان کشیدن نتوانیم بهتر است که از بی باغ خود را بیرون کشیم در صورت مجوز این مصلحت
 عالیچاه سردار شبردل خان از زوی شردلی معه عیله خود در ساعت سوار گردیده رفته
 پیش روی لشکر هرات گرفته که هوس بر آمدن باغ نکنند. بنده سردار کهندل را انتظار
 سردار بردل خان از بردلی تمام جمیع اسباب خیم و سبک و خانه و انواب و کما کین
 اردوی بازار و غیره از باغ کشیده معه سوار و پیاده متوجه تخت سفر که واقع هرات است
 گردیده لشکر محمد خان کوهی معه عیله صورت کوچ لشکر سردار صاحبان پیش جانب باغ
 مذکور نمودند عالیچاه سردار شبردل خان که پیش راه آنها گرفته و در دایره جلالت و
 مردانگی ثابت قدم و دستک داشت که لشکر کوهی مذکور قدم پیش نهاد شود مابین لشکر هرات و
 سردار موصرف نائزه آتش جنگ و بدال شعله ور گردید و بسیاری از لشکر کوهی مذکور
 چون برهای کوهی بساطور جلالت و دلاوری حلال نموده در مسلخ قتل و قتال آویزان
 می نمودند هر گاه سردار کهندل خان بجمیع اسباب سالماً از باغ مذکور بر آمده منزل
 انداز تخت سفر گردیده همانوقت سردار شبردل خان از زوی مصلحت از میدان و باغ انواب
 گردیده رخ نهاد دامن کوهستان گردیده و لشکر کوهی بدندان تابی سردار موصوفه تنگتک

زنان در تعاقبش چون سایه افتادند بقیال اینکه سردار موسوف عزیمت خورده میرود چون لشکر کوهی و هرات از دیوارهای باغات بیرون آمدند و میدان صاف رسیدند همانوقت سردار شیردل خان از زوی جلالت و شیردلی معسبیه و عدله بیکبارگی جلو اسبان برداشته خود هارا بر لشکر کوهی مذکور رسانیدند و بسیاری هادی از لشکر کوهی زبر تیغ بی درغ کشیدند و در حین مقابله لشکر کوهی فقط از شتابان آواز مویب بزن بزن جوانان لشکر سردار مدد و وح اسلحه حیات از تن خود دور انداخته جرعه نوش باده بیبوشی من شده جوانان مذکور دست بر پیش دراز آنها انداخته بر زمین میزدند و سرهایش می بریدند و لشکر پیاد گنان کوهی ملك الموت را چشم خیره دیده بچوانان مذکور بکمال عجز و زاری میگفتند که رای خدا ما را نکشد که مسلمانان اهل سنت و جماعت میباشیم. افغانان بزبان افغانی با آنها مخاطب میشدند و ستاسی و ژل برمالوی تواب اری، افغانان همین مر گفتند که کشتن شما برای ما بسیار تواب دارد و سر آنان را بی رحمانه می بریدند و بتراک اسبان خود می بستند تا آنکه لشکر کوهی و هرات شکست فاحش خورده لشکر سردار موسوف مظفر منصور گردیده سرهای لشکر کوهی بر تخت صفر آورده پیش سردار پیردل خان می گذاشتند و از خدمت جنگک معذور گردیده بزبان افغانی به سردار صاحبان اظهار خدمتگذاری و جا نشانی و مردانگی خود را کرده تقاضای افزودی تنه راه میکردند. سردار صاحبان می خندیدند و آفرین آفرین بچوانان می گفتند و هر یک را بفرخور مردانگی و شجاعت با نعام لایقه و خلاقه غریه سرفراز و خوشوقت می نمودند. بعد ساعتی هنوز غبار جنگک از لنگ فبروزه رنگک بر طرفی نشده بود که امرای هرات بجماعت سرار و پیاده اندرون قلعه هرات بر آمده بترافتن طبل جنگک پرداختند سردار شیردل خان با وجود ماند کسی و هلاکت جنگک سابق با هم عنان تابی را عار دانسته عسکریان اسب عدت نخسورا منة غمسه بیام نسران پناه چا نسب لشکر هرات گردانید و در میدان جنگک ترددات دلبرانه و جلالیت بهادران بسیار نمود تا آنکه امرای هرات پیاده وار در ششموز هزیمت مات گردیده فرار اختیار نموده داخل اندرون قلعه هرات شدند و دوباره سرشورش و عناد از گریبان فساد بیرون نکشیدند در این اثنا مبارز آفتاب عالی تائب ترددات نوروتیا نموده منزل انداز مغرب زمین و و شاقان (۱) انجم در چهار سوخ لیل قیام کردند سردار صاحبان از پس ترددات جنگک از میدان و غامغان تائب گردیده بر منزل نخت صفر مستقر و صبح از آنجا کوچ نموده در چین از هرات که مفاصله سه کرده دارد روق افزای شدند و باخوانین خود را هر یک عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی و نایب ملا مومن خان غلزئی و رمضان خان هوتک و حاجی خان کماکری شیخ افروز بزم خدمت گردیده بیان نمودند که مسند خان کوهی چنین نزد دعا بسازی باخته و سالو خان نیز برای گرفتن لشکر عبیده و اور کسج رفته است هر گاه سالو خان با جماع فشروات به آن لب دریای آمده و از این طرف لشکر قلعه هرات خواهد شد پس در میان دو لشکر گرفتار خواهیم شد در آن وقت جان کشیدن از این دو عساکر بسیار مشکلس آن است که از دریای عبور نموده در مسکن میرداژد منزل انداز شویم اگر از آن طرف

(۱) و شاقا یعنی غلام ساده روز و کشتیز و این لفظ ترکی است.

سالو خان آمده پس بقایه او خواهیم پرداخت هرگاه لشکر هرات آمده هرات آینه بناو
چنگ چنگ را در نوای خواهیم آورد و از اندیشه دوا لشکر قارغ البال خواهیم شد
سردار صاحبان و جوانان امرای بدین مصلحت همدستان گردیده روز دوم از چن زار کوچ
نموده از مسکن او به عبور دریای هرات نموده در منزل میرداد آمدند قشروکش شدند
چند روز مسکن پذیر بوده در هر ایام همیشه و تدبیر تسخیر قلمه مذکور شناوری میکردند
و در گرداب انتظار غوطه میخوردند که در این اثنا چار از قندهار معاً نوشته سردار
مهردل خان ورود آورده متدرج بود که عالیجاه سندر خان بامر تسی جمعیت لشکر
بر سر قند هرات آمده سخت محاصره نموده است و نایب گل چند که عزیز فریب اوقت مبادا
فریب بازی نموده زمام ملک قندهار بدست او سپارد در این صورت خرابی گلی روی خواهد
داد یکی از سردار صاحبان زودی عزیمت فرمای اینطرف قندهار گردد که بوقت بدفع
دشمن پرداخته آید والا صورت حال مقدمه ذکر کون بنظر می آید سردار صاحبان بعد
در یافت این خبر وحشت اثر نهایت مشرب گردیده خیال محال تسخیر هرات از سر کشیده
و فکر نمودند که مبادا ازین سو رانده و از آن سو مانده شویم و بر طبق مضمون بیت
بچاره خر آرزوی دم کرد
تا باقیه دم و دو گوش کم کرد
مبادا ملک قندهار هم از دست برود همان دم لاله وار داغ مفارقت هرات بردل
گذاشته بنه جمعیت لشکر خود مراجعت فرمای قندهار و از دغا بازی مجدد خان گوهی
و سالاری سالو خان دست افروز چون منگی میسازند

در بیان مراجعت سردار صاحبان قندهار از هرات بی نیل مقصود

عرض راه غنارت نمودن شهزاده سلطان علی خلیف شهزاده
کامران را و چنگ نمودن بسا او

شهزاد قلم مشکین رقم در طی منازل این مدهای چنین تیزرو بیان میگردد که در سه
بیکهزار و دویست و سی و هشت هجری هرگاه سردار صاحبان این همه فریب بازی از تسخیر
هرات مایوس و مراجعت فرمای قندهار شدند در اول منزل عالیجاه گلدار خان که عم
سالو خان بود او را بسبب عداوت و عناد سالو خان با وجود خدمت عالی ستان هرات و غیره
هوا نسبتاً متبناً نرده در همین سواری سواران سردار صاحبان بوجوب حکم از هر چهار
طرف میر عالیجاه گلدار خان جاویر شده گلدار عزت و تمسکین او را بر باد دادند
کسی از سواران شال از سرش برداشته و کسی شمشیر از کمرش خلاص نموده و کسی
تفنگ چه هسا و کسی قیای و چوغه از پیش بیرون آوردند در یک
بسیر همین و زبیر جا سه از پیش فرود آورده و بنا رویش بر پستان بسته
بر اختر لنگه پیران سوار نموده تا قندهار آوردند بدستیم عالیجاه خدا نظر خان مامور شدند
تا مبالغ کثیر از او حصول نماید و اما مای مذکور در صورت... خدا ترس و درستم گذاری
از حجاج بنوسف هم گذشته عالیجاه گلدار خان را در مجلس خود با احترام داده و بکجای
همراه خود بر خوان طعام خوانید همه حکم بر عقوبات او میداد که او را در شکنجه عذاب
گرفتار نموده از حد بیحد ظلم بر حاش میگرداند نمود باقیه هر چه سلفانی را بدستیم

اینچنین ظالم خدا گرفتار نکند ، غرض باین همه عقوبات گوناگون و عذابها میباید که
 رویه از علیجاه گنبدارخان حصول نبوده او را رعایتی دادند آخر نتیجه شد مان هرات
 همین بود که علیجاه مذکور از سردار صاحبان یافته و شهزاده کاهران بعد فرار هرات
 در قلعه لاش رفته آتش افسوس و اندوه هرات در مطبخ خیال مرینت و در آن شب انتظار
 می سوخت که آیا مقدمه هرات چهگونه خواهد شد و این معشوقه سلطنت هرات هم آفرش
 که خواهد گردید چون فتنی قلم شکن رقم چنین نغمه طرازیان میشود که هرگاه سردار
 صاحبان بدریافت خبر فتنه و هزیمت تسخیر هرات موقوف داشته مراجعت فرمای فتنه هرات
 و بسرعت سربینه دو منزل را یک منزل نموده در این اثنا شهزاده کاهران از مراجعت
 سردار صاحبان باخبر گردیده نهایت خوشوقت شده در ساعت شاهزاده سلطان علی خلف
 خود را معه خوانین هریک عظامحمدخان الیکوزی و جهان دادخان بامیزی معه فدوی لشکر
 مأمور نمود که رفته پیش روی شکست سرداران بگبراند چون شاهزاده سلطان علی
 داخل سبزوار گردیده در اینجا جمع آوری لشکر می نمود هرگاه سرداران مذکور نزدیک
 سبزوار آمدند شاهزاده مدد و عواین مذکور مطلع شدند که سرداران موصوف
 در واقعه هرات نیز شرب مقابله و مقابله با لشکر هرات و محمدخان کوهی نموده با جمعیت
 سامان مبارزه و لشکر بسبب شنیدن خبر وحشت اثر فتنه هرات معاودت نموده اند شاهزاده
 و عواین مذکور باستماع خبر توان مقابله و مجادله سردار صاحبان در خودها ندیده
 از سبزوار برآمده سه سله دوازده گروه رفته در کوهستان روی پوش و متواری گردیدند
 و سرداران مذکور چون داخل سبزوار شدند وقت نصف لیل بود که یک افغان نزد سردار
 صاحبان آمده گفت که شاهزاده سلطان علی معه خوانین و فدوی لشکر معه صندوق های
 خزاین کیمه مملو از طلاست بجهت گرفتن پیش روی سرداران داخل سبزوار گردیده
 جمع آوری لشکر می نمودند لیکن چون از جمعیت لشکر و نوظاه و غیره سردار صاحبان
 واقف شدند تاب مقاومت نیاورده رفته در کوهستان فروکش شده اند سردار صاحبان
 هرگاه نام خزاین و فرار شاهزاده مذکور شنیدند همانوقت سردار شردل خان بجمعیت
 یانصد سوار جرار کرار خوش اسبه بطریق چیاول برهنسوی افغان مذکور چون شهباز نیز
 یرواز بوقت سحر که نسیم سحری غنچه صبح را در نسیم آورده بود خردرا در آن روز زمین
 رسانیده در آنوقت شاهزاده و عواین مذکور معه لشکری همه بغواب آرام رفته بودند
 سردار موصوف اولاً برچوکی سواران آنها که برشوارع مأمور بودند رسیده و از قضای
 کردگار سواران نوم بر حصار جان سواران چوکی استیلای آورده بود که از غفلت خواب
 خبری نداشتند سردار مدد و عواین چوکی مذکور اسیر و دستگیر نموده اسبان و اسلحه
 آنها غارت کرده بعد گرفتاری چوکی مذکور سواران سردار موصوف چون حرکت
 در پی سید شاهزاده و عواین مذکور در میان کوهستان متفرق و منلاشی گردیده آخرچند
 سواران بر شام شاهزاده مذکور افتادند شاهزاده و عواین مذکور پیکارگی چشمها
 از خواب بیداری گشاده دیدند که چه نحو صورت دارد هرگاه سواران چیاول ملاحظه
 نمودند هوش و حواس باخته مضطربانه به چشم خواب آورده بر سر کوه نیای فرار افتادند
 و سواران بالا میرفتند و سواران دست به یغای اسباب شاهزاده مذکور دراز کردند

هر گاه شاهزاده مذکور بر کوه رفته دید که سواران چیاول قلیل است جفا دانسته هماندم
 همه خوانین مذکور از کوه فرود آمده بمقابله سواران مذکور پرداختند چنانچه سواران
 مذکور در غم برهم شدند شاهزاده مذکور بفراسی اسباب وساعان خود پرداخته
 آماده گردید که در این اثنا سر داری شیر دل خان همه لشکر
 در مقابله شاهزاده و خوانین مذکور رسیده آتش جنگ شعله ور گشته دیده
 لشکر شاهزاده مذکور باز روی در فرار نهادند و شاهزاده همه خوانین پای پیاده بر سر کوه
 افتاد و خوانین میرفت هر گاه شاهزاده و خوانین و لشکرش بر بالای کوه رفتند بتات کوه
 باز اتفاق مقابله و مجادله افتاده نامت دو یاس خوب جنگ تنگ زنی مابین طرفین واقع
 شده و سردار هم نتوانست که بر سر کوه حمله کند آخر خوانین شاهزاده مذکور بدانام
 یارون و گوله های عاجز آمده زبان افتاب خود سردار موصوف مخاطب شدند که
 ای سردار!

روی خداین مایان هم درانی و سبال و عزیز شما میباشدیم از تقدیر خدا الحال مایان
 گرفته ایم در حال بشما صلاح ندارد و پس مایان بناید واپس بروید. از ما و شما باین
 کنار کلان برده میباشد سردار موصوف چون دید که شاهزاده و خوانین مذکور بسیار
 عاجز شده اند در عجز کشاده انجای مبتدین و زور من هم بنکوه نمیرسد لاجار بد نظر
 انجای آنان تعارف شاهزاده مذکور گذاشته و از جنگ دست بردار گردیده آنچه که
 خیم و قورش و اسبان و غیره اسباب شاهزاده ممدوح و لشکرش در منزل باقی افتاده بود
 همه را لشکر سردار موصوف بجز بقیه ای آورده واپس داخل سبزوار شدند و چند روز
 در آنجا اقامت گرفتند و عجب تر نه آنکه سواران لشکر که در این چیاول هم کباب
 سردار ممدوح بودند بعضی از آن ها با اتفاق سردار موصوف جنگ جنگ را در نوای
 می آوردند و برخی جنگ بقیه دراز نموده اسباب و سامان شاهزاده موصوف جنگ
 تصرف خود می آوردند و نوازندگان جنگ جنگ را در آنوقت چیزی از بقیه شاهزاده جنگ
 نیامده و دیگر آن که جنگ بقیه مینواختند جنگ خود را از حنای بقیه خوب رنگین ساختند
 هر گاه سردار موصوف بدخواختن جنگ رزم شاهزاده ممدوح رزم فروز منزل سبزوار گردیده
 همانوقت جنگ حکم خود را در نوای آورده که هر که از سیاه متعین چیاول غنیمت شاهزاده
 در جنگ خود آورده است همه را در سر کار ما حاضر نمایند که بوجوب قسمت بر کس
 سیاه متعین چیاول عطائی خواهد شد چون سیاهان با شتاب این نوای جنگ حکم سردار
 موصوف غنیمت را از جنگ تصرف خود بیرون دادن معال دانسته مستعد و آماده نواختن
 جنگ جنگ شدند هر گاه سردار موصوف از غنیمت تهازل کناری سیاه آگاه گردید
 از روی تجویز عاقلانه آنچه که اسبان خوب و خاصه از بقیه شاهزاده مذکور جنگ
 سیاه آمده بودند همه بوجه عطای غنیمت از جنگ آنها بیرون آورده در اصطبل خاص
 بستند و مابق را در جنگ سیاه واگذاشته و کسانی که غنیمت شاهزاده جنگ خود
 نیآورده بودند آنها را از جنگ نوال وجود خود خوش دل ساخت همه از منزل سبزوار
 جنگ تهرک در نوای آورده روانه قلعه فرام گردیده در این اثنا خبر فتنه فرام رسید
 که عاقلانه سبدر خان چند روز بنواختن جنگ جنگ و محاصره فتنه فرام پرداخته و چنانچه

هزار مبلغان به صلاح صواب نائب گل محمد خان از سردار مهربان خان گرفته بچنگ
 تصرف خود آورده روانه مکان مالوفه کرده سردار صاحبان از سماعت این نغمه
 دلکشانی چنگ خوشی و خرمی در بزم آرزوی بنوای آورده قطع منازل داخل قلعه
 فرام شدند و مبلغ دوازده هزار روپیه سردار صاحبان که در حین رفتن جاب هرات
 در دریای فرام غرق شده بودند غواصان و شناوران جمع نموده بکشیدن مبلغان مذکور
 حکم دادند چیزی مبلغان کشیدند و چیزی در قعر دریا فرو رفته سرداران باقیی مبلغان
 مفروقه بوجوب تقسیم حکماً از رعایای قندهار تحصیل کردند بدینجه چنگک عزیمت
 شهزاده کامران در بزم خیال خاطر در نوای آورده مشتعل جاب قلعه لاش شدند و میرزا
 ابوالقاسم خان بجهت جمع آوری سرسات و بجزیره سامان مامور بودند از آنجا که در حین
 تیارگی قلعه لاش نغمه ناخوش بنگوش سردار صاحبان رسیده که از گوشائی نوازندگان
 ساز قضا و قسدر تار عمر سردار محمد عظیم خان از قانون حیات گسسته سردار صاحبان
 بشنیدن این نوای اندوه افزای چنگک ماتم داری در نوای آوردند و عزیمت لاش شگون
 نامیون دانسته و میرزا ابوالقاسم خان را واپس طلبانیده و دوغرایه توب کلان که
 در قلعه فرام افتاده بودند آنها را به زور بارت شکستانیده تنگ تنگ نموده بر شتران بار
 نموده بطریق استعمال تمام روانه قندهار که در عرصه وقت بوم از قلعه هرات بشاز یخ
 بست و پنجم ماه ذیحجه الحرام سه بیکهزار و دوسدوسی و هشت هجری رومی افزای قندهار
 شدند و در حمام ها رفته و بعبوس عشرين نشسته و از طاس آب صحت بر سر خود انداخته
 و کسبه فرحت بر اعضای مانیده و سنگ راحه بیای زده و چرخ منقارت را بیاک و صاف
 نموده از مواند خوان رنگین و فواکهاات شیرین بهره و روشترین کام بوده هم آشوش
 شامه کامران قندهار شدند و چند روز این رساله فر هرات و قریب بازی محمد خان
 کوهی مابین خود مطالعه مینمودند و از هرات افسوس مینوردند .

در بیان رفتن سردار شیردل خان طرف کابل و گرفتار نمودن

حبیب الله خان خلف مرحوم سردار محمد اعظم خان و چنگک نمودن

سردار دوست محمد خان و بدینصورت نمودن تمام دولت مرحوم محمد عظیم خان را

بدست آوردن باز داخل قندهار شدن

مقتضی فم خوش رقم در توانختن این نغمه خوش العنان می گردد که در سنه صدر هر کاه
 سردار صاحبان در عرصه شش ماه از هرات مراجعت نموده داخل قندهار گردیدند بدین
 یکی از سرداران بجهت عزیمتی مرحوم سردار محمد عظیم خان در فکر رفتن کابل شده
 که درین اثناست مراسله در ایجاب حبیب الله خان خلف مرحوم سردار صاحبان قندهار ورود
 آورده در آن متدرج بود که سردار دوست محمد خان بقریب دلبای دوروزه پس اعتبار

مجنون وار فریفته چنان ابله مال و اسباب مرحوم بستم گردیده با ما در مقام عناد و معرکه
آرائی است و بجهت دفع این فتنه و فساد جنگی از آن سردار صاحبان بسزودی متوجه
اینطرف کابل شود گشته آتش عناد روز بروز اشعل پذیر است سردار صاحبان بعد
در یافت این مضمون مابین خود رساله مشورت را مطالعه نموده رفته رفته فهرست رساله
شجاعت و جوان مردی سردار شبردل خان معتمد بیکمزار سوار جزار شیرین قلعه جلالت و جنگ
در آخر مه صفر سنه یکم هزار و دویست و سی و سه هجری رساله کابل گردیده بعد ورود کابل
سردار موسوف اولاً با سردار دوست محمد خان هیدم خوان اتفاق گردیده و عهد و پیمان
ساخته بیکدیگر شدند بعد از روی مصلحت مابین خود گفتگویی زیر گری نموده آمده
بعد ایجاب حبیب الله خان خلف مرحوم مذکور بجای خود سلسله انجاد و اتفاق را صورت
انتظام داده در صورت دوستی و اتحاد او را گرفتار ساخته تمام مال و اسباب او دولت کشمیر
بجنگ آورده علیجاه حبیب الله خان جنگ امیری رساله قطعه ایجاب غدا نظر خان
ماما نموده گشته در ایجا بجنگ حبس گرفتار بوده اشهد و خود سردار شبردل خان
در کابل متوقف گردیده بجز دولت کشمیر خیال ریاست کابل و گرفتاری سردار
دوست محمد خان هم در سر گرفته چنانچه روزی سردار شبردل خان مجلس شجاعت برای
سردار دوست محمد خان ترتیب داده طلب سردار مدوح نمود چون سردار دوست محمد خان
از آفت شجاعت مذکور بی خبر بود هر گاه معتمد خواص خود داخل مجلس گردیده
بعضی از امرا مجلس تقه گرفتاری بگوش سردار مدوح رسانیدند هماندم ترک مجلس
نموده برخاسته روانه بجای خود گردید در بنای شجاعت مقابله و مجادله سردار شبردل خان
ساعتی گردیده تا چند مدت نمایین سرداران مدوح صافت جنگ و جدال بر پای بود
تا آنکه سردار بردل خان از چنین شجاعت معرکه آرائی آگاه شده از فتنه وار سرعت
سربه خود را بر خران شجاعت جنگ و جدال سرداران رسانیده بچند موافق مواعظه و نصایح
رفع لغت کسامی تفق سرداران مدوح مینمود اینکن سردار شبردل خان موافق مواعظه را
ناگوار دانسته بیکبارگی بیانه آب جنگ را از سردار دوست محمد خان دریغ نداشته
آتش مقابله را شعله ور ساخت و بسیاری لشکریان از طرفین بر باد قتل و قتل رفتند
آخر سردار دوست محمد خان از خاک میدان و فتنه انان تب گردیده داخل اندرون شهر کابل
گردیده سردار شبردل خان مدغان تابی سردار دوست محمد خان معتمد چند نفر خواص
خود در اندرون کابل رفته دست اتحاد در معاق سردار دوست محمد خان انداخته از شجاعتهای
بیکدیگر مخاطب گردیده از موافق خوان بیکرنگی و برادری خود های شریف کلام
گردیدند و در چنین موافقت و بیکو جودی بیان گدل شکفته خندان میشدند گویا تبار
گشته و فساد بر دامن حال سردار صاحبان مدوح نشسته بود چند ایام سردار شبردل خان
و سردار بردل خان در کابل به بوستان سرای سردار دوست محمد خان به تماشای گوناگون
گلهای کابل که گفته اند

گدل بیکابل باده در شیراز رنگین میشود زلف دوا بران کبر در فتنه بر چین شود

چون ولایت کابل را حق تعالی از شه فرد دیوان ولایات آفریده است سردار صاحبان
 تجارت بخش دیده فرحت و انبساط بودند و از اقسام اطعمه و انواع انواع فواکه کهنات
 محبت لاکلام بیکدیگر شریین کام بوده طرفین به کام دل رسیدند سردار شیردل خان
 شهنیت کشمیر مرحوم سردار محمدعظیم خان عظیم و به دست دانسته شهنیت ریاست کابل
 در تحت تصرف سردار دوست محمدخان بد نظر انگاه یک وجودی شهنیت تصویریه از گلزار
 خدمت سردار دوست محمدخان دسته دسته گلهای مهر و محبت دست آورده به حصول گلهای
 و خلعت از دارالفردوس کابل رخ نهاد قندهار گردیدند و سردار دوست محمدخان
 در دارالسلطنه کابل مستقر سربر ریاست و کامرانی گردیده آنچه که منکوحات و غیر
 منکوحات از طائفة ارباب طرب از مرحوم بودند همه را گل رخصت دست داده مطلق العنان
 نموده مگر یک زوج از مرحوم سردار محمدعظیم خان در حیاة نسکاح خود آورده و عالیجاه
 حبیب الله خان را از قلمه عالیجاه خدا نظر خان ماما طلبانیده و صورت دیوانگی و بهوشی
 اودیده که بسبب رفتن دولت کشمیر و خزاین بدرش دیوانه گردیده بود مراعات سرداران
 و برادران برداخته عن تنوسن چهار سگردی بدست اختیار آورده که ولایت ولایت اوقات
 عمر ناپایدار را بگدائی بمرمسی آورد و در وقت کامرانی دوازده هزار لشکر دریس
 عالیجاه حبیب الله خان سوار میشدند و در حین سواری اسپ گرسی زرین مرصع در زیر پای
 عالیجاه مذکور میگذاشتند که بر آن پای گذاشته بر اسپ و کاب سوار می گردید
 و عاقبت کار او بگدائی سرکشیده از آنجا که بر نقش و نگار بیهوده دستگام تلفات
 دنیای بیوفای هیچ اعتبار نیست خصوصاً رایجة این اخبار بشام هر خس و عام رسیده باشد
 که دولت کشمیر و بال جان است بخانه هر کس راه یافته زود خانه عاقبت او را خراب
 نموده سردار محمدعظیم خان که دولت کشمیر بیجور و نمدی جسم نموده بود بعد وفاتش
 در طرقة العین بر باد رفته بدست پشای سردار شیردل خان افتاد و خانه او را هم بر باد داد
 و بزودی از دارالفنا بدار بقاشافت و از دولت کشمیر بهره نیافت و پسران سردار شیردل خان
 هم دیوانه و کچنگول گدائی در گردن دارند ولایت ولایت میگردند حال دنیای دنی
 این است .

زاهدی خواب رفت در فکری	دید دنیا چو دختر بسکری
کرد از وی سوال کای دختر	بسکر چونی باین همه شوهر
گفت دنیا که من بگویم راست	که مرا هر که مرد بود خواست
هر که نامرد بود خواست مرا	این بکارت از او بیست مرا

چون دنیا بگذاشته انتهای برداشته اشقیاست هر که طالب اوست ذلیل و اهل خیرت را
 این دلیل فل متاع الدنيا قليل .

دربیان رفتن سردار رحمدلخان از شکار یور جانب قندهار و مقرر نمودن

عالیجاه عبدالمنصور خان بمهده حکومت شکار یور و گرفتن شکار یور
امیران سند و کشیدن عهد المنصور خان از شکار یور .

مشاطه قلم مشکین رقم درچهره آرائی عروس این مدعی خط و خال و سه
و عازة عبارات چنین زینت افزای بیان میشود که هرگاه درسته بیکهزار و دوصد و سی
و نه هجری عالیجاه سردار شبردل خان از کابل بموصول شاهد مدعی خود مرا جهت
نموده داخل قندهار گردیده بعد از گذشتن يك دو ماه سردار رحمدلخان برادر خود
را که در شکار یور هم آغوش معشوقه حکومت بود طلب قندهار نموده سردار موصوف
بموجب طلب سردار شبردل خان تشریف فرمای قندهار گردیده و عالیجاه عبدالمنصور خان
خبر یور خود را بمهده نیابت حکومت شکار یور مامور نمود بعد گذشتن چهار ماه آوازه
آمد آمد افواج خالصه سکنه جوم تسخیر شکار یور منتشر عالم گردیده بلکه عالیجاه
موسیو نوریه و نظیره فرانسس بجهت مسا کسر داخل دیره غازیضان شده امیران سند
بدریافت این معنی فقرات نویس نشویش و تجویز گردیده بمقتضای عدو شود سبب خبر
اگر خدا خواهد ، در این صورت گرفتن شکار یور عین مدعی خود دانسته عالیجاه
نواب ولی محمد خان لغاری را که مشیر و نظیر امیران سند بود مامور نمودند که طائفة
افغانان را از شکار یور اخراج نموده ملک شکار یور را در قبضه اقتدار خود
آوردند . نواب منصور اولاً از ادمسکانه نوشته جان خود را متوا تسلیم
بطرف عالیجاه عبدالمنصور خان بعهین مضمون فرستاده که ارادة آمدن افواج خالصه
سپهنگه بنا بر تسخیر ملک شکار یور مصمم و حالاً که ملک شکار یور در قریب و جوار مسابگی
مایان است خدا نخواسته اگر ملک شکار یور تصرف خدا صه سپهنگه گردیده پس خوب
نیست از مسابگی خالصه مذکور برای مایان چندین شکوفه های خراب متبسم خواهد شد
نظر بران علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد گفته خرد مندان است با فعل اهل
خراسان را قدرت مقایله خالصه سپهنگه نبیباشد سردار صاحبان در خراسان احم گوسفندان
انصری و برنج های پشوری وانگور صاحبی و غلبلی و کشمش و خر بوزه ها و سرده ها
و تریبوزهای شربین و نار های بر دانه و قالوده هانوش جان میفر مایند و آب یخ مینوشند
ازین سبب لشکر بروند بر حصار وجود سردار صاحبان استیلا آورده که اسلاً گرمی
غیرت اسلامی در شریان جان ندارند تا لشکر از خراسان بیاید بسیار سفر میجو آمدند
و ملک شکار یور از دست خواهد رفت مثنی که بعد از جنگه بیاد آید بگردن خود باید زد
افضل همین است که ملک شکار یور دست تصرف مایان سیارند که باز اهل اسلام میباشدیم
هرگاه سردار صاحبان ملک های دیگر سلطنت از خالصه سپهنگه گرفتند و بر اعدای دین
مظفر و منصور شدند پس ملک شکار یور دور نیست دولت خاص ایشان است . الحال
مهربانی نموده بزودی بلا توقف بکدم تشریف فرمای خراسان شوند که یرده کار طرفین
در این است بخیر و عاقبت رفته با سردار صاحبان همدم خوان گوشت و یلو های وفوا کجات
شربین شربین کام گردیده سحت حمام حاصل نمایند و اگر بنحود بکارا ده مطلع نظیر

دارند پس این گوی و این میدان و عیث خود را و ما را در فکر دور و دراز نبیند زنده که
 هفت بودند در دهه علیجاه عبدا منصور خان هر گناه از چمن نوشته جان نواب هو سونق
 معظم گردیده مانند دود بر خود پیچیده حیران این عاجزای شده و هیچ چاره این کار
 نتوانست کرده لا علاج در فکر ندارد که روانگی خود جانب خراسان گردیده و در جواب
 بطرف امیران ستم و نواب مذکور نوشته فرستاد که لشکر خالصه سپهنگه قدر قابل
 و در حدود دیره فا زبان بجهت انتظام امور خود در آن سرزمین دایرست و اراده
 ملک شکار بود ندارد و اکثر ملکهای متعلقه شکار بود همه با حاکم تصرف ایشان
 است فقط چهار دیوار شکار بود خانه بود که الحال بران هم ندان طمع شود و از
 نیز نموده اند و باطاعت قیت اندیش اندازند و چشم اخلاص از اهل خراسان پوشیده
 و بهانه خالصه سپهنگه پیش نهاد خاطر خود نموده با بین حاکم وری ملک شکار بود را
 بدست تصرف خود می آرند مکن مکن که بگو مضران چنین نکنند .

و دوستی و ایقان خراسان فریب دنیای بی اعتبار از دست ندهند و از تصرف شکار بود
 هیچ نتیجه خوبی و بهبودی نخواهد بدست که بدنامی بسیار دارد لیکن امیران ستم بقضای
 الملك این غلبه شرار از مهبوطه سلطنت خراسان درهم بر هم دیده و آواز آمد آمد
 لشکر خالصه سپهنگه سیردهای خود نموده علیجاه نواب ولی عهد خان معتمد قری لشکر
 و چند سرکرد گمان بتایر تسخیر شکار بود درسته یک هزار و دو صد سوار و نه هجری مأمور
 نمودند چنانچه نواب مذکور آمده در باغ شاهی و قلع شکار بود منزل انداز گردیده
 و علیجاه جمعه خان بیارگزش را پیش خود طلبانید و شب و فراز نشان داده و از
 کتاب اطراف الجبل مثل نوش ویش خوانده حکم داد که علیجاه عبدا منصور خان را زود
 بجهان دم از شکار بود روانه خراسان نماید و ما ایله سایر شکار بود مطابق تاریخ صدور حکم
 پروانه سرکار ما را علیجاه مذکور باز یافت نموده زود برسانند و الا در حق شما خوبی نخواهد شد
 و بیشک این حیلان از شما باز یافت نموده خواهد شد علیجاه جمعه خان از اینچنین سخنان
 دهشت آمیز نواب مدح دل از دست داده صورت وای و بلا آه آه سرد از دل کشیده
 پیش ما علیجاه عبدا منصور خان آمده در باب رفتن لشکار بود و دادن ایله سایر مطابق
 حکم پروانه به علیجاه موصوف گفتگوی سخت و درشت نموده لیکن علیجاه عبدا منصور خان
 از رفتن خراسان مدعی نکرده و از ایات سایر جواب صاف نداده بلکه چند روز مهلت طلب
 گردیده که درستی ایامی شات سردار صاحبان عمل آید لیکن علیجاه جمعه خان که چشم
 خشم آورده نواب معظم الیه دیده بود از لحاظ تقصیرت خود مطبوع آه و آخ کوه ساخته
 مردم در پیش علیجاه عبدا منصور خان غم می و وای وای می سرانید و می گفت که من
 در میانه چه گناه و چه تقصیر آورده ام که نواب مذکور بر من زهر غصه و نمکی از هزار زبان
 میریزد و آبروی میگیرد و شما بجای خود طلب می پروائی می زنید این چه حال و چه خیال است
 هنوز علیجاه جمعه خان همین چنگک گفتگویی می نواخت که در این اثنا مسعودی دلاور
 خدمتگذار نواب مذکور با چند نفر کلاه ایران لوبله روی سبز خوی جامه سار کین چشم
 رنگین بر افشکین حکم شکار بود چشک زنان پری رخسار شکار بود معتمدی در این شهر برو برو
 گمان داخل شهر شدند و در قصر سیت چهارام در باغچه سردار بر مسند حکمرانی آرام گزید

و در پیرهن گرمی و خوش حالی چون غنچه‌ها گشایدند و در ساعت مزادی حکم حکم امیران
 سند در هر کوچه و بازار شهر گردانیدند و جای بجای بر مصالح سایر و کوتوالی و هشت دروازه
 آدمیان خود را مقرر نمودند و مکالمه ای باب شهر بدست خود کردند. روز دوم خدمتکار
 مذکور مستعد شهر گردی شده ریش را شانه فرحت داد و در سر افتخار فرق کشیده پیرهن
 مدخل و کلاه مدخل و تنبان گلبندن بایک وجب بقیه کساری در لنگان سیه قام پوشیده و لوانگی
 زری کتار مستعمل بیکر نازنین بسته و شمشیر آویزان ساخته معه سواران چرک پوشان به
 تماشا و به نظاره شهر در هر کوچه و بازار تفرج کستان و بری رخاں دیوسبرت شکارپور
 دیده محرابرت می شدند و به یکدیگر تکیه های کرده و چشمک های زده می گفتند واه شکارپور
 واه شکارپور و دیگر سخن بهوده بیان کنان از هر کوچه کسر کستان می رفتند. مردم
 شهر بعایت این حالت خدمتکار مذکور و سوارانش حیران و چندین ر باعبات می خواندند
 و دست افسوس می ساختند و می گفتند که ملک شکارپور معجل حکم و سلاطین خراسان و امراء
 عالیقام بوده الحال با این درجه رسیده که از رسائی هوش کار پردازان امیران ستم زمام
 حکومت شکارپور بدست چنین خدمتکاران مرزه گوی افتاده است فی الجمله روز سوم
 عالیجاه عبدالمنصور خان بوجوب مصلحت عالیجاه جمعه خان بجهت ملاقات نواب موصوف در
 باغ شاهی رفته نواب مذکور مقدم او را عزیز دانسته بسیار تعارف و تملقات او نموده او را
 مرخص ساخت. عالیجاه مذکور تمام فرمایشات سردار صاحبان که هنوز ناتمام بودند بسیار
 اشتران و در گامی ها انداخته از شکارپور روانه کهری باسین و چند روز بجهت درستی
 فرمایشات ناتمام بوجوب فرموده نواب موصوف در کهری مذکور متوقف گردید. خیاطان و
 غیره صنعت گران بوجوب حکم نواب مذکور در کهری مذکور رفته فرمایشات ناتمام را
 تمام می نمودند چیزی تمام شده و چیزی ناتمام بودند که باز حکم نواب معز الیه در باب
 روانه کی عالیجاه عبدالمنصور خان از کهری باسین صادر شده عالیجاه مذکور لا علاج
 از آنجا هم کوچ نموده منزل بمنزل روانه خراسان گردیده و از مفارقت معشوقه شکارپور که
 از سالهای سال یاد افروا و البان خراسان بود دیده گردید و سینه بر بان جا دران و افسوس
 کستان می رفت.

چنگک قلم خوش آهنگک نغمه این مدهای را چنین در نوای بیان می آرد. که جدر وانگی
 عالیجاه عبدالمنصور خان عالیجاه نواب ولی محمدخان بر حسن رای خرد بپرای و فکروسای
 هوش خود بابل زبان را در گلزار نصیبین و آفرین خوانی بر شاخسار بیان مترنم می ساخت
 و می گفت که این چنین ملک شکارپور که معشوقه قدیم اهلایان سلطنت خراسان بود بی فتنه
 و فساد بدست انقیاد خود آوردیم و بر تفسیر این چنین ملک ما چندین اخراجات لشکر کشی
 و نقض لشکر کشی می شود تا بدست تصرف می آید.

فقط با آب و تاب سخنان حکمت بیان ملک را بدست آوردیم مجلس نشینان نواب ممدوح
 باصفای این سخنان زبان مدح و ثنای چون هزار داستان بدستان طرازی هر گونه تر بفان
 می کشادند و طبیعت لطیف نواب موصوف را در نشاط می آوردند و عیب نوابی بود اگر لطایف
 اوصافش فصل بیان نمایم قلم سیه رقم سر بسودای می کشد فی الجمله بعد از چند روز نواب
 مذکور با اتفاق عالیجاه فتح محمدخان کوری و اعتمادی رئیس محمد کهنور خدمتکار امرای

امیران خیر بور بانظام امورات مالیه سایر شکار پور برداشته بقرار هفت حصه مقسوم
 نمودند چهار حصه از امیران حیدر آباد و سه حصه از امیران خیر بور مقرر نمودند و از طرفین
 امیران کمار کنتان و حاجان جداگانه مقرر شدند و حسن انصافیت حاجان شکار پور که در
 هر ماه ماه حیات حکومت شان در برج زوال می رفت چه انشاء نمایم اکثر جاهل و از خرد
 بیگانه و در فسق و فجور بیگانه پری رخا شکار پور دوسبرت دیده مجنون وار صحرانو رد
 لیلی جمال پری رویان دوسبرت ان شکار پور بودند همیشه بدرد سرخمار زنا کاری مبتلای.
 آخر بعد از چند ماه طلوع ماه سیادت دستگاه امیر امراء نادرة الامام سید محمد کناظم شاه
 از طرف مغرب عنایت امیران حیدر آباد بر شهر حکومت شکار پور کرد بده و از امیران
 خیر بور فقیر هالم خان میری که حکما یونان داش و پیش از مه لجه آن مه جز آیتد ما مور
 گردیده فقیر مد کور بزودی برفسر رفیع اساس حکومت شکار پور نشسته و صورت پری و خان
 شکار پور دیده مجنون گردیده و بیابان های زمردگون با شراب آمیز زده تمام از روز یا وه
 گوئی می نمود و در طریق فقر و دریشی دل ریشی نموده سخنان بی معرفت بیان می نمود و چون
 آسیای در هر کوچه و بازار روز شب در گردش و عیش می نمود هر کجای میز کوچه که کدام
 حریف زنیکه بازی می دید او را است دن نمی داد و بلکه آنها را سخت دشنام می داد که
 مبادا زبور حسن از محبتان کشیده بروند خود شبته و فریفته حسن کلمر خان شکار پور بوده
 دیگری را روای نداشت که پای درین گلزار حسن بگذازد و در یوم منله همدوان بر ناله
 سنده گاه سوار و گاه پیاده غبار کسپای پری رویان افتخار سروروی خود دانسته بر ناله
 مذکور در مبله حاضر می شد و بی محابا در میان عورتان عور و پور شیده خود را داخل می نمود
 و بداجویی آنها می برداشت و بعضی عورتان خنده کنتان از او حجاب می نمودند و بعضی متفر
 می شدند فقیر مد کور به بیته این حالت در زمان سنده می عورتان مخاطب می گردید که از
 فقیر چرا می گردید و چرا پنهان می شوید چرا که از شما یان بیسکر در اینجا از فقیر عالم
 جان و سر خواهد بود چون ازین نام چندین اختراعات فقیر مد کور می باشند اگر تشریح
 داده شود هر آینه مجبوره عزایات خواهد شد و از عا لیباه زیده نیاید سید محمد کناظم شاه چه
 بیان نمایم - سفت پاکوی از مدحت ما مستغنی است دست مشاطه چه با حسن خداداد کننده
 در نجابت ذات و حسن صفات بیگانه روز گماره و قدر اهل کمال و شریف بسا می دانست و خود
 هم در کمال و حسن صورت معنی ظفر نداشت و دست نوازش چون ابر بهار در زیرش عجب جوان
 و عاقل زیبا صورت شریف کلام خسرر معنی شناس بود و بانظام امورات ریاست شکار پور
 بقوی می برداشت که هر کس وضع و شریف از حسن اخلاق کر بیایه او ممنون و ثنا خوان
 بوده مگر آدمیان ممله اش اکثر بادی آتش خوئی که اصلاً آب مروت در دیده حیساندا شدند
 و بر اندک سخن چون غبار آشفته می شدند فی الجمله از سرانین این شمه مطرب خامه را
 باز داشته بتوانن طبل جهاد جناب عرفان مآب میرمیران احمد شاه غازی برداشته میشود.

دربیان آمدن احمد شاه غازی در سستو دعوت نمودن طایفه مسلمین خاص

وعام بجهاد و بعهده روانه شدن او طرف خراسان

واعظ قلم خوش رقم در تفسیر آیات جهاد بر منبر بیان چنین خوش العنان می کرد که در سته بکپزار و دوسه و چهل هجری جناب هر فغان مآب ز بسده سادات عظام غلامه خاندان کرام رافع را بابت اسلام قاطع بنیاد کفر و اطلاق میر احمد شاه غازی بقتضای حصول سعادت سرمدی و بنامید حیات ابدی بر طبق مضمون آیه کریمه که در باب تکبیر و امر جهاد نزول یافته است عمل نموده از مکان بر بی ضلع هندوستان اوای عزیت جهاد کفار سکه بر عرصه خاطر رعیت مظاهر برافراشته بامش جماعه مسلمین مجاهدین صادق تشریف فرمای ملک سند گردیده با امیران سده و سادات عظام و عدای کرام و امرای اعیانه و متابع ذوالاحترام و مرخاس و عام از طایفه اهل اسلام دعوی جهاد کرد لیکن احدی و فردی از ملک سند اعلی وادنا بسبب دون همتی و شهوت پرستی دلتها سعادت جهاد نشدند بلکه معاينه بگشت جماعه مجاهدین بی سر و سامان حمل بر فریب بازی جناب مدوح نموده گاهی از قانون زبان اعتراض نموده و هابی نسبت جناب مدوح مینواختند گاهی نوای جاسوسی صاحبان انگلیس بهادر از افرغتون دل بر می آوردند و اصلا بر اقامت جهاد جناب موصوف اعتقاد و اعتبار نمی کردند که ازین بگشت مجاهدین چه بند و چه کشاید و چگونه نظام مهمام جهاد خواهند داد و محض فریب بازی و خنده طرازی میدانستند چون جناب مدوح چند ایام بساکن مخزن معارف اسبه معدن لطایف قدسیه پیر میان صیغه افه توقف پذیر گردیده و در آنجا بندوبست نشاندن اهل قوافل که عبارت از پرده نشینان طهارت و عصمت است نموده از آنجا تشریف فرمای شکار پور که در اوقت عالیجاه سیادت پناه سید محمد کاظم شاه محسنی جلوس فرمای بر مستحکومت شکار پور بوده ناظم مذکور در شمع افروز بر ملاقات جناب سید مدوح گردیده از مواید پرفراید بهبهم و بیحیوه نهایت شیرین کام شدند و در حین اختلاط و مجلس آرائی جناب مدوح مطابق حکم نص قرآنی و احادیث قدسی ناظم مذکور را رافع جهاد کفار کفار نموده و مابین خود عهد انجام موثق بودند چنانچه ناظم مذکور همین انجام خود که وقت جهاد آمده با مجاهدین دین حاضر خواهم شد لیکن الفت معشرفه حکمرانی شکار پور دامن گیر ناظم مذکور بوده با وجود صدور چنین دعوت نامه ها ناظم مذکور متوجه سعادت جهاد نگردیده ابواب رسل و رسائل مشعر بر اقوال جهاد مفتوح داشت و نرفت و در جنگ سکه بر باد رفت که ذکر آن در داستان جنگ سکه مندرج است چون جناب سید مدوح از شکار پور عازم خراسان گردیده اولاً در ملک کچه رسید و والی قلات را و سایر رؤسای آن سرزمین از خاص و عام از قانون اسلام زمره دعوت جهاد بگوش رسانیده لیکن هر کس این آهنگ خوش نوای را خارج از عقل ناقص خود دانست هرگز این شبه دلکشای را بگوش موش نیاورده علاوه رباب استهزا و خنده کی می نواختند و جنگ اذ دل برزننگ خود بر قول مجال در مجلس مشورت در نوای می آوردند چون جناب مدوح از ملک کچهی سازهت را کسوک ساخته متوجه قندهار و ادراک ملاقات سردار صاحبان قندهار نموده به قندهار در جهاد شیرین پیش کام

سعادت فرجام سردار صاحبان گردیده و هم سایر امرای عالیقام و سادان عظام و علمای کرام و مشایخ ذوالاحترام و هر خاص و عام دعوت جهاد نمود علمای فتهار در صورت دعوت جهاد عداوت دانسته بایند صاحب مدوح معر که آزادی مسئله و مسایل گردیده و باستناد عساکر علومات منطقی و معانی و اصول و فروع و صرف نحو و فقه و تفسیر و احادیث و غیره علوم در پی شکست لشکر عزیمت جهاد سید مدوح شدند تا چند ایام مابین علمای فتهار و سید موصوف مباحثه میرفت لیکن جناب سید مدوح نیز علمای متبهر همراه آورده بودند در صورت گفتگویی علمای فتهار اتوا شدند که شکست افواج بحر امواج عزیمت جهاد سید صاحب نایند بعد سید موصوف از فتهار تشریف فرمای ست کابل گردیده در انبای راه با مؤمنین را سفین و مسلمین صادقین از صفار و کبار خارج از حد شمار ملاقات کرده هر کس را دعوت جهاد می نمود هر گاه وارد کابل گردیده اهالی کابل از سادات عظام و علماء کرام و مشایخ ذوالاحترام و روسای عالیقام و سایر خواص و عوام بیکمال محبت و نهایت و دت آمده ملاقات جناب سید مدوح نمودند در آن ایام فیما بین سرداران کابل مقدمه نقل قتال و جنگ جدال واقع بود سید مدوح جهت ادغام این شرارت و انطفاقی این نوا بر آتش فساد مابین سرداران مذکور بسیار سعی و تلاش نموده لیکن مؤثر نشد بعد از چهل و پنج روز سید مدوح از کابل روانه طرف پشاور و در عرصه راه با مؤمنین راستین که ملاقات می نمودند از تبلیغ این باده دلکشای فرح افزای دعوت جهاد و سرشار و تحریک می نمودند و فتنه سید مدوح روح افزای پشاور گردید در آنجا ملاقات صفار و کبار اهل ایرار نموده و به نسایم خوش شایم دعوت جهاد شکستگی بخش غنچه مراد سعادت زاد آنها گردیده سه روز اقامت پذیر گردیده تشریف فرمای موضع آتش نگر که مفاصله ده گروه بسمت اوطان یوسف زانی ها از پشاور واقع شده است چند روز در آنجا مکنت پذیر گردیده مؤمنین آن دیار و مسلمین آن اقطار را بسوی اقامت جهاد و از راه کفر و فساد ترغیب نمود از آنجا که بقدرت کماله رب قدیر جمعی کثیر و جم غفیر از مؤمنین را سفین اطراف و اکناف به بیت ادای سعادت و ادراک این عبادت بحضور سید مدوح فراهم آمدند بعد از آن از موضع مذکور کوچ نموده بموضع خشکی رسیدند و از آنجا بموضع نو شهره آمده چند روز توقف کردند که در این اثنا لشکر خالصه سنگه بمقدار شش هفت هزار بر سر کرده کسی لوده سنگه این عم خالصه را نیت سنگه بموضع آکور رسیده هر چند در میان جنود نصرت آمود مجاهدین و لشکر سپهک دریای مسور انده حایل بود لیکن جماعه مجاهدین از روی محبت اسلامی و غیرت ایسانی بوقت شب که آن شب و ا قدر سعادت خود دانسته از دریا عبور نموده در ماه جدادی الاول سه یک هزار و دوصد و چهل دو هجری بر سر لشکر سپهک رسیده به مقابله پرداختند غازیان بسیار از لشکر خالصه سنگه بسوی فاطمه مدار جهنم رسانیدند و بسیاری مجروح ساختند و اشپای نغسه از از جنس اسبان و اشتران واسلمه واقشه یغهای آوردند بعد از چند روز عساکر فیروزی مدآثر مجاهدین از دریای اباسین عبور نموده برفریه خضرو دناخت آورده جمعی را از لشکر سنگه زیر تیغ یدریغ کشیدند و جمعی را بطریق دستگیری آوردند و در آن نوبت اموال خطیر و غنایم کثیر از نفود و اجناس اینقدر بخت عوام الناس آمده که از تحریر و تفریر بیرون

است لشکر خالصه سنگه بسر کرده کی لوده سنگه در این هر دو نوبت شجاعت مومنین جلالت و مجاهدین
 ظاهر و باهر دیده مغلوب گردید آخر الامر از قدم گناه خود رخت اقامت برداشتند و در مقام
 دیگر فروکش شده گردا کرد لشکر خود سنگرزانه چون جمهور مؤمنین و حاضرین از اسادات
 عظام و علمای اعلام و مشایخ ذوالاحترام و اسرای عالمقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام
 که بر کتاب جناب سید ممدوح حاضر بودند بر این معنی اتفاق کردند که اقامت جهاد و ازالة
 کفر و فساد مطابق وجه مشروع بدون نصب امام صورت پذیر نخواهد شد بناء علیه بتاريخ
 دوازدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و چهل و دو هجری بیعت امامت بردست جناب
 سید ممدوح بجای آورده خطبه بنام سید موصوف خواندند و من بعد آن مومنین صادقین و
 مجاهدین راستین پیش از پیش در تحصیل سعادت جهاد کمر همت بسته زبان صدق ترجمان
 این شمه می سرافکند .

ما سبک روحان با بعد شهادت زنده ایم پیش ما ذکر جنات جاودان باشد کران

دربیان مقابله نمودن عالیجاه یار محمدخان بار کنزئی ناظم پشاور

با جناب سید میر احمد شاه غازی، و کشته شدن بار کنزئی مذکور و گرفتن

پشاور سید ممدوح از دست برادران یار محمد خان مذکور .

مچند قدم صدق رقم در جهاد این مریه چنین معر که آرای بیان می گردد که هرگاه
 جناب سید ممدوح را جمعیت لشکر ظفر بیسکر مجاهدین دین و مومنین صادقین بسیار از حد
 بی شمار گردیده عالیجاه سردار یار محمد خان بار کنزئی ناظم پشاور که بعد مقابله سید
 مذکور به لقب یار سنگه ملقب گردیده از معاینه جمعیت لشکر جناب ممدوح بقضای
 (خناس الندی بیوسوس فی صدور الناس) و ساوس شیطان را در خاطر خود راه داده
 از روی شقاوت انسانی در پیج و تاب آمده جمعیت مسلمانی را در پیس پشت خود انداخته بموجب
 حکم خالصه سنگه جمع آوری لشکر نموده جانب و سفزئی ها رفته با جناب سید ممدوح آتش مقابله
 و مقاتله بضمون کریمه (خسر الدنیا و الاخره) بر افروخته از دست مجاهدین دین درین
 آتش جنگ راه درک الاسفل پیش گرفته افسوس ازین مسلمانی که سراط المستقیم هدایت
 ایمانی را از دست داده بعد حکم خالصه سنگه دیده و دانسته خود را در جاه سلاط انداخته
 آنچه آئین وجه ملت وجه اسلام ، بی تکلیف که جای تحسین است چون بعد کشته شدن
 عالیجاه یار محمد خان لشکرش روی در فرار نهاد جناب سید ممدوح بقضای اذاجاه الحق
 زهق الباطل . چون جناب ممدوح بر طریق حق ثابت قدم بود مظفر و منصور گردیده عالیجاه
 مذکور بموجب حکم خالصه سنگه بر باطل بود بسزای اعمال خود رسید .

چون جناب سید ممدوح بعد قتل عالیجاه مذکور شکست لشکرش سه چهار هزار
 لشکر جرار کرار مجاهدین که هر یک پروانه شمع دین مبین توان گفت بار کتاب نصرت
 ماب خود بر داشته سرعت داخل پشاور گردیده بسالاحصار را چون نقطه پر کار سخت
 محاصره نموده عالیجاهان سلطان محمدخان و پیر محمدخان برادران عالیجاه یار محمدخان
 مع جمعیت لشکر در بالاحصار پشاور اقامت داشتند هر چند مستعد مقابله جناب ممدوح شدند

ایکین از جهة دوامر پهلوی خود را از مقابل سید موصوف نهی نموده معارک آرای نشدند اول اینکه از قتل عالیجاه یار محمد خان برادر خود در ماتم داری غم و الم گرفتار بودند دویمسای مهام دین داری جهاد بوده وهم معاينه حال پارسنگه برادر خود را که باین لقب اشتها در تمام اکتاف عالم گرفته بود شنیده حران ما جرای عاقبت کنار خود بودند آخر الامر طافت مقابله میاهدین ندیده از بالا حصار بی مقابله فرار برقرار اختیار نمودند و در موضع عالیجاه ارباب فیض الله خان که از پشاور درسه کروه مفاصه دارد رفته منزل انداز شدند. از آنجا که ارباب مذکور در خدمت جناب سید ممدوح حسن عقیده وطریقه کمال روح ارادت مندی داشت عالیجاهان مذکور بواسطت ارباب مشار الیه با جناب سید ممدوح متحرک سلسله مصالحه گردیده حلقه اطاعت وفرمان برداری جناب موصوف در گوش جان خود انداخته راعب دولت ملاقات سید صاحب شدند. آخر ارباب مذکور بدعوت ضیافت جناب سید ممدوح برداخته هرگاه جناب موصوف بدعون ضیافت در موضع ارباب مذکور تشریف فرمای گردیده شمع افروز بزم خوان رنگین اطعام شده در آنوقت عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان برهبری ارباب مذکور در مجلس آمده ارمایده سلام جناب سید موصوف شریک گام گردیده از کرده خود نام و پشیمان و در مقام عذر خواه آمده عفو تقصیر گذشته خواستند و قسم های کلام الله یاد کردند که بعد ازین میان باولایای دین دولت هرگز مرتکب فتنه و فساد نخواهیم شد و در همه باب مطیع و فرمان بردار بوده در مقابله اعدای دین جان ناتوان خودهارا بسرکاپ نصران ماب دین متین فدای نموده بیعت و دو جهانی حاصل خواهیم نمود از آنجا که جناب سید ممدوح را در اصل خیال تخریب جاهل مسلمان و تسخیر ملک پشاور نبود لیکن بعد انقیاد و فرمان برداری جناب سید معظم الیه از ملک پشاور را بدستور اصلی بدست عالیجاهان مذکور تفویض نموده و ما بین خود همین انجام بودند که امورات شرعیه که اعظم رکن و کین نصر اسلام است باولایای دولت دین تعلق دارد و معاملات ملکی از مالیه ستانی و حکمرانی عالیجاهان مذکور تعلق گرفت چنانچه باین عهد انجام جناب سید ممدوح خوش گردیده جناب مولوی احمد علی صاحب را در موضع مذکور بجهت انتظام مهام شریعت بیضا گذاشته خود تشریف فرمای او طین جهاد مسلمان میاهدین یوسفزی و در آنجا رسیده انتظام میدوخته جهاد ساهی و به ترغیب مومنین سادقین میاهدین را سخن بنا بر حصول سعادت جهاد می برداخت که بسیاری از میاهدین از اطراف و اکناف با عهد شهادت جمع آمدند.

دربیان کشتن مولوی احمد علی را عالیجاهان سلطان محمد خان

و پیر محمد خان در پشاور بفریب ضیافت

شمع قلم روشن رقم در مجلس افروزی این مدهای چنین شعله افروز بیان می کرد که در سنه یک هزار و دویست و چهل و دوی هجری جناب سید میان احمد شاه غازی ملکش پشاور بدستور اصلی تفویض عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان نموده عزیمت فرمائی

جناب یوسف زنی ها گردیده مدت دو ماه حکمک پشاور بدست عالیجاهان مذکور و انتظام
مهام شریعت فرا و ملت بیضای آن سرزمین بیاب مولوی میان احمد علی صاحب لعل
داشت لیکن عالیجاهان مذکور بضم صداوت و کینه جناب سید ممدوح در زمین خاطر گذشته
و نهال نفاق را از چاشنی تیار آورده شقاوت آب داده در شور و زمین قلب پرورش
می دادند و منتظر وقت بودند تا رفته رفته آتش گرفتاری مولوی مذکور به هیبت جسد و آتش
حق در مطبخ خیال بخت در صورت دوستی و کمال اراده عتبت مولوی مذکور را مده
ارباب فیض الله خان بنا بر دعوت شایسته در بالا حصار پشاور صورت اعطاء داده شمع
مجلس آرا روشن ساختند و انواع انواع موافق طعام رنگین در خوان شقاوت شان حاضر
ساختند بعد نوش جان غذای خوان رنگین صحبت و اختلاط از هر قسم در بزم آرزوی بکلیه بگر
گسترده از مواید نکات عبیه و غریبه شیرین کلام شدند لیکن مولوی موصوفه از طبخ
اجل غفل که چه آتش در مطبخ خانه تقدیر ازلی بخت و بخواهد شده هنوز بازار صحبت گرم بود
که همیشه جای خوری که رسم سلاطین روزگار قدیم است در مجلس نود مولوی مذکور
حاضر آوردند و در همین جای خوری جناب مولوی و ارباب فیض الله خان را باین همه مزاحمت
و تیکوئی که در حین مقدمه پشاور بدالیجاهان مذکور نبوده بود بخت بضرر ششیر
قطعه مقبول ساخته درجه شهادت انداختند و از زوی شقاوت جزای ابدی (ومن ایقتل
موتاً متعداً فجزائه جهنم خالداً فیها) حاصل نمودند و بر انتقام کشت عالیجاها بارشکه
به سبب سید ممدوح عرش وقت شدند چون این خبر و حجت اثر هر گاه بسمع سید موصوفه رسیده
بسیار از دغا بازی عالیجاهان مذکور مشش و پریشان خاطر گردیده دست افسوس بهنسم
می سائید و در فکر انتقام مولوی مذکور گردیده که درین اثنا خلاصه شیر شهنشکه بجهت
لشکر و افرو و آلات مجاریات متکثره بدقالبه جناب سید ممدوح تبران جنگ و جدال را
در اشتعال آورده هزارهای از لشکر خاصه سنگه سیوف قاطعه میاهدین هزار جهنم
رفتند و بسیاری از میاهدین شربت شهادت (سهم بهم) چشیدند و در قرب و جوار رب العباد
آرمیدند و جناب سید ممدوح و جناب مولوی محمد اسمعیل صاحب که پیش امام و ناظم مهنام
جهاد بودند باید خرید متاع زندگانی جاودانی تقدیبات مستعار و در میدان جهاد
یاخته جره نوش باده حیات شهادت گردیده براد دل خود کامیاب گردیدند خوشا بپوال
کسانیکه که نقد حیات مستعار بر خرید متاع حیات جاودانی صرف نمودند و جان ناتوان را
در راه حق باختند و بدقتضای مضمون کربیه (و نجاهدون فی سبیل الله یا موالکم و انفسکم
ذالکم غیر لکم انکنتم تملون لیفر لکم ذنوبکم و بدالکم جنات تجری
من تحتها الانهار و مما کون طیبه فسی جنات عدن ذالک الفوز العظیم)
عمل نمودند اگر چه بعد شهادت سید ممدوح چندین روایات مشهر عالم گردیدند بعضی
کسان می گفتند که در فلان کوه اقامت دارد و برخی می گفتند که باز اجتماع قشونات
میاهدین بفلان مکان می نماید از آنجا که در حیات زندگانی جناب ممدوح هیچ یک خلاف
نیست کسی را که از شهادت حیات ابدی حاصل گردیده چه احتیاج این حیات مستعار فانی
است آفرین هزار آفرین بزاقتام و علومتی جناب سید ممدوح که با یکدست میاهدین
که فکر هر کس در این امر نارسا بود چه کارهائی کرد با وجودیکه در حین حیات خود

برای هر کس از طایفه مسلمین خاص و عام باین مضمون دعوت نامه نوشته فرستاد لیکن در گوش هفت نبوش هیچکس مؤثر نیفتاد. مضمون دعوت نامه سیدمیان احمدشاه افغانی که برای دعوت عامه مسلمین مؤمنین نوشته بود، برالواج خواطر اسادات کرام و مشاهیر علماء عظم و جواهر مشایخ ذوالاحترام و اراکین عالیقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام و کافه اهل دین و جماعه ارباب صدق و یقین بطریق دعوت عامه نکارش کرده می شود که ای مومنان پاک وای مسلمانان چست وچلاک شکر منم علی الاطلاق بجا آرید و حقوق مالک بالاشعاع بجا آرید و بر جمعیت اسلامی کار فرمائید و غیرت ایمانی بروی کار آرید و این جان ناتوان و نهاد مست بیجان بقداوند حقیقی و خاوند تحقیقی بسپارید که متاع زنده گانی قانی بوضوح راحت جاودانی بدو روئید و در تحصیل رضا جوئی حضرت رب العزت بکمال تلاوت و تکیه عزیمت بکوشید و لباس صبر و استقامت در میدان شجاعت و شهادت بیوشید و آب چشمشیر بران مثل آب زلال بنوشید بالجملة محبت اهل و عیال و الفت اخوان و اوطان پس پشت انداخته جان و مال در رضا جوئی ایود متعال دریاخته و اطاعت رب ذوالجلال قبله همت ساخته و علم دین متین برافسراخته و کوس تائید شرع مهین نواخته مردانه وار در مرکز جهاد کفزار فجار نگون ساز در آئید و کوی سعادت دوجاهانی و راحت جاودانی بقوت ایمانی از میدان شجاعت و جلالت برآئید و در مصاف قتل و قتال و معارک جنگ و میدان امن کوه متین در مقابله اعدای دین ثابت القلب و راسخ القدم باشید و شکستن رونق اهل کفر و عناد و بریاد دادن نمایش از باب شرک و فساد بمثابته و اندن عکس تپاک با بر تافتن خسی و خاشاک بشمارید و پس فرانی یاد آرید این تنصرت الله و بنصر کیم و بید افندا منکم در دل جلالت منزل ملاحظه کنید و آیه فزانی . کان حسق علینا نصر المؤمنین و کم من فئه قلبه غلبه فئه کثیرت باذن الله به این صدق سرچمان بفروانید و مضمون . فاذهب انت و ربک فقا لا اناهنا فقه و نولاطه کتالیم بجاولت و جنوده مثل فقهین سابقین بر زبان حدت نشان مرانید کنگر نه شهادت بر جهره عروس عبودیت و اطاعت علیه سرخ روئی دنیا و آخرت حاصل کنید و انکشت وفا و اشد بجنای خون اهل کفر و فـ درنگین کرده عروس وار در محضر داور دادار جلوتر شوید و چون همین رفتار و کردار و گفتار و این تبت همت و عزیمت درست مثل شیر غران و پیل مست دمان در مقابل اهل کفر و طغیان خواهند رسید ضروری بالضرور بر طبق مضمون لازم التوسوق وان عندنا لهم القلوبون مظفر و منصور خواهند شد و از الوات آتام مطهر گردیدم و از عذاب جهنم نجات یافته بیدارج عالیله و مراتب شامخه در ریاض جنان و روح ریضان در جوار ملک العنان خواهند رسید و در سلك عباده عزیزین و جماعه سابقین از بندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلك خواهند گردید و علاوه برین آنکه اینها نید در مناصب بشمار و معاملات خارج از حد محصار در باب سریانجام دادن این امر عظیم و مهم فعیم از بردن غیب باشارات ربانی مأمور و ازمسکن لاویحایه باشارات ربانی مبشر است و چونسکه الهام غیبی بسکلام لاریبی مصمم گردد پس در نظر مؤمنین و راستین و مخلصین کامل الاعتقاد بنشای نور علی نور جلوه گر شود اگر تقاضای درین باب بعمل خواهد آمد و پس چنانکه دار دنیا منکوب شده آید و در آخرت

سارک

جناب اہم در در کات جہیم گرفتار خواہد گردید و در عرض ایشان دیگر سعادت مندان
ازلی و مقبولان لم یزلی در سلك جود ربانی منسلک خواہند شد قال اللہ تبارک و تعالی
و سبیل قوم غیر کسم ولا نضروہ شبا و اوش علی کلی شیء . فدیر بالجملة ازین زندگانی
قانی روزی گذشتنی و گذاشتنی است .

و در مسکبه حساب و کتاب و سوال و جواب در حضرت رب الارباب حاضر شدنی است اهل تقاعد
و تامل در معرکہ حساب و کتاب بکدام زبان جواب خواہد داد و در حضور ملک
علی الاطلاق و مالک با استحقاق بکدام روی حاضر خواہد شد و از گرفت و گیر آن رب قدیر
بکدام جاہ و تدویر رعاش خواہد یافت . و ما علینا الا البلاغ الدین و السلام علی من اتبع الهدی
و خود از نام و اصنام این چنین دعوت نامہا با آہم احدی و فردی از ملک سند و کچہا و
فلات اوقند ہار و کابل از خواص و عوام اہل اسلام با جناب سید ممدوح در میدان جہاد گوی
موانقت استعانت نرند بلکہ بہ تیر طعن از کمان نفاق ہر مدف اہانت نسبت جناب سید
ممدوح نرند و غنہ و عا بی می سرائند .

انہ حکمتت کہ در فرقہ مسلمانان کسی نرند کہ آزار دیگری نکند
ہزار طایفه بیش است ذات ہندو را کہ ہج طایفه انکار دیگری نکند

و علاوہ چندین سخنان اثر اشدہ از خود تراشیدہ نسبت جناب سید ممدوح میگفتند این
عجب مسلمانی است جای افسوس و حیرانی است باقی آفرین ہزار آفرین طایفہ صادقہ
یوسف زنی را کہ چون یوسف از چاہ ظلمت نفاق انخوان زمان بر آمدہ مر یک صغیر و کبیر
خود ہارا مانند زال خرید ران یوسف جہاد منسلک نمودہ در مصر مدعی با جناب سید ممدوح
خلعت شہادت حاصل نمودہ و وسعہ بی نسکی وی ہاری بر چہرہ زلفہای حدیث اہلبی خود
نگذاشتند و بہ بوی پیرا ہن یوسف شہادت چشم یعقوب دنیا و آخرت خود را روشن نمودند .

دربیان قلب کرم عالیجہ میر کرم علیخان والی حیدر آباد و نشستن

بندگان بمسند مراد کامران عالیجہ میر مراد علیخان ناپرو انتقال مرحوم
خلد آشیان میر سہراب خان والسی خیر پور و انکہ بختن مبارقتہ و نفاق
سایین امیران خیر پور

غلغٹہ فلم مشکین رقم کہ توانی خوان سخن طرازی است در شاہکار این مدعی چنین
شمہ طرازی بیان می شود کہ در سنہ یکہزار و دوسد و چہل چہار ہجری (مہدی ص) از
فضای کردگار عالیجہ میر کرم علیخان والی حیدر آباد دنیا بیوفا را گذاشتہ قلب
کرم اختیار نمودہ و ہدایہ آکلہ راحلہ از دنیا بی اعتبار کردہ اگرچہ روزی چند از قلب
کرم در حیدر آباد ہاد مغالہ شرو شور بو زیدن آمدہ لیکن مرحوم میر کرم علیخان از رنگت
و بوی گلہای اولاد ہاری بودہ عالیجہ میر مراد علیخان برادرش از روی رای و کمال
ہوش و دانائی شعلہ آتش فساد را سر کشیدن ندادہ بزلال تدبیرات قابضہ خاموش نمودہ و
تمام مال و ملکش در بنیہ افتداز خود آوردہ و باحدی دیگر نگذاشت کہہ انگشت
مداخلت در مال و ملک مرحوم میر موصوف بگذارد و پس ماندگان و متسوبان مرحوم

مذکور عالیجاه میر مراد علیخان از حسن مراعات از حسن مننون و مشکور داشته بهرحال رضا جوئی آنها می نمود و با انتظام مجبوره امورات ملک داری بقوی می برداشت کسه از ثبیط و هوشبازی عالیجاه میر ممدوح هیچک رخنه در اساس سلطنته سند نیفتاده و با از تقدیر رب قدیر درسته بیکهزار و دوسه و چهل شش هجری بندگمان خلد آشیان مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمة و القدر ان بهقتضای داخل در بیعت قصرش نشانه کسرد و بود ، مطابق بیست هفتم ماه صفر سفر آخرت اختیار نموده از یام قصر حیات بر زمین مبات افتاد (انشاء و انشایه راجعون) عیب مرحوم میر ممدوح کامل صفات و دانای زمان بود بلکه اسم اعظم در جبین نور آکین خود داشت در ملک داری و غریب پروری و قدر شناسی و اشراف نوازی و مسافر پروری شرب التیال عالم توان گفت بعد قضیه تا مرضیه مرحوم میر میرور مابین اولادش غبار فتنه و فساد برانگیخته و نواثر آتش نفاق و عناد شعله ور گردیده عالیجاه میر مبارک خان که فصیح اللسان بلوغ اللسان نسبه جامعه ذوقنون بوده از روی حکمت عملی عالیجاه میر رستم خان را که صاحب دستار ریاست بوده بجای خود بریای نموده در مقابله عالیجاه میر علی مراد خان صاحب سلطه ششور و شسر بحر گت آورده و خود را بعه فرزندان مبارک میر محمدخان و میر محمد علیخان و میر فضل محمدخان و میر علی محمدخان بخیال تصرف نوا له چرب دنیا بیوقا بر شوآن بیکرنگی عالیجاه میر علی مراد خان متفق ساخته فرزندان خود را در ملازمی میر صاحب میر علی مرادخان مقرر نمود و ملک عرض جاگیرات ملازمی فرزندان خود از میر علی مراد خان صاحب گرفته متصرف خود آورده و بساط شطرنج بازی گسترده در بر دومات شاه مدهای خود گردید . گاهی بوزیری میر صاحب ممدوح خود را نسبت مبداد و گاهی بیاده وار در خدمتگذاری مبدودید و جمع آوری سیاه بلوچان ملازم خود و میر صاحب ممدوح نموده قبل های سرسات را در مصارف سیاه بیهوده بر باد می داد و شب و روز زمره اسلحه سیر شمشیر و تفنگ سیاه در خربور در هر کچه و بر زن بلند و سیاه مذکور از بس خوردن زور پنه واقعه های چرب از مطبخ خانه میر صاحب ممدوح و زدن بیاله های زمره رنگ مستعد نواختن چنگک چنگک بیهوده کومی و در وقت احتضار کچهری جانب سیر خیلان و غیره خاصو عدم رخ نهاد گردیده از قانون زبان عجب لغات استهزا آمیزی سر آئیده و خندهای می نمود تا مدت چند ماه اسب آرزوی خود را در میدان مدعا با میر صاحب میر علی مراد خان میناشت و از روی نفاق و حکمت عملی آهسته آهسته دندان طمع خود را چون موش نیز نموده فراضه زور و اسلحه بار بند طلا و نهر پوره از بنادیق و شمشیر های جواهر دار و اقمشه نقیسه از صندوق خانه استطاعت میر صاحب میر علی مرادخان کشیده در سوراخ دهان خود فرو می برد از آنجا که در آنوقت عالیجاه میر علی مراد خان صاحب باقتضای بهار شباب جوانی سرخوش نشه باده بی بر دانی و از چنین نشب و فراز روز کار آگاه نبود لیکن از روی آگاه دلسی روزی چند مابین خود پیش معلم و مدرس اتفاق رساله محبت و وقایع مطالعه می نمودند و از خوان موافقت بانگشتهای موافقت واقعه های موافقت می برداشتند و شمع بیکرنگی در بزم بیکجهتی می افروختند لیکن بعد از چند ایام میر صاحب میر علی مراد خان از روی کمال دانش و دستانی هوش در یافت که عالیجاه میر مبارک خان در صورت اتفاقا د طریقته مخالفت را

در پیش گرفته اند تا آنکه از کسانش گردش روزگار شیرازه مجموعۀ موافقت اتحاد
طرفین از انتظام اتفاق افتاده میر صاحب میر علی مراد خان مع احوال و اقبال و مبرهای
محترم از خبر بود تشریف فرمای قلعه آمد آباد که در آنجا رفته اقامت گرفت و داد
مردانگی و عمت خود را از دست داد و در صورت رفتن میر صاحب ممدوح جانب قلعه آمد
آباد آتش فتنه و فساد پیش از پیش شعله ور گردیده هر چند میر صاحب میر رستم خان که
معاصر سید و صاحب دستار بود در اقلای نواثره فساد کسوشش و سعی می نمود لیکن
حرارت کینه قلبی از طرفین از جانب تقدیر از آن هرگز بر طرف نمی گردید. اگر روزی
چند خاموش می شد باز از آنجا که در فتنه مشتاقان در انتظار می آمدند تا آنکه در این اندیشه
و رفتار و گفتار کینه و مخالفت غالباً از مرحوم میر مبارک خان در سینه بیکدیگر روئید و در نتیجه
هجری تمام متاع دولت و ملک و اقله و نه اقله و ولادت خود گذاشته از دارقنا بدار ایلنا
ارتحال فرموده در حین جرات هر قدر که کشته و جوشید و دم بی گزینی کردید فایده ناپید
و حسرت برد و بعد رحلت مرحوم میر مبارک خان قانون فتنه و فتنی مبین اخلاف مرحوم
مذکور و میر صاحب میر علی مراد خان پیش از پیش در نوای آمده گرفته رفته از آنکه
های مخالف ریاست بند از گوشه ای قلعه طرازان فتنه و فتنه از هم در هم افتاد که
تقه خسرا می شد موافقین معنی از قانون فتنه در نوای آورده خوانده اند از آنجا که (بنت)
دولت همه را اتفاق خیزد بی دولت از اتفاق خیزد

در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری مشیر بی نظیر

امیران حیدر آباد آمدن عالیجاه بهادر خان که کمر دین مختار کاری

لاری کاه و نظامت شکار پور و معروفی عالیجاه سید محمد کابله شاه و آمدن بدین مکان
شاه شجاع الملک

خسر و قلم شیرین رقم فرهاد دار بر بستون این مدعی چنین تیشه بیدین می زند که در
سنة بیکهزار و دویصد و چهل و هفت هجری مرحوم عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری که مشیر
بی نظیر امیران حیدر آباد بود بزرگم عظم و نسق ملک چاند را که بدست اختیار او بود و
در سالی هوش ناز را سر آمد از باب هوش می دانست و عدت فقرات نویسی نداد
ملک داری با سوده به موجب حکم معاشراک معشار اختیار ملک حیات
از دست داده از عهد حکمرانی معزول گردیده از آنجا که معزول حیات نواب مذکور الهیه
و ختم اتفاق در اساس اتفاق میر صاحبان شد بوقوع آمده عالیجاه میر مراد علی خان ولی
حیدر آباد با وجود این همه غرائب و فتنه این که از تعداد شرر بیرون بشود و نهایت
سخت دل دوست نشکند بود مرحوم نواب مذکور که بر حسب کمالی حکمرانی ملک معهود
و از هر چهار طرف از دست و دشمن بر فتن و آمدن قوا و خیر گیری می نمود عالیجاه میر
مراد علی خان به حسب اخراجات فسادان معزول شد و بیکر دین و بیان بقدمود که اباب ولی محمد خان
تمام مالیه ملک چاند که در اخراجات فسادان بر باد میدهد ازین سردای چه باید کرد و بعد
وقات نواب مذکور میر صاحب ممدوح از اخراجات فساد باری اطمینان حاصل نمود و عالیجاه

بهادر خان کپور که از حقه تریاق همیشه ورم در گردن چشم داشتت معه عالیجاه
 سیدو خان در اسب امیران بر مختار کناری ملک چاندو که شکارپور نامور شدند و عالیجاه
 سید محمد کاظم شاه که چند سال از مراد خان حکومت شکارپور شیرین کاسی حاصل
 نموده بود از کم انگارین میرزا حبیب میرزا علی خان زهر مرل کشیده به لشکر می از شکار پور
 روانه گردید و در شب روانگی سید مد کور از شکارپور عیب واقعه صادر شده که از فک
 فرورز رنگ اینقدر ستاره بر زمین افتاده که عبرت افزای دلمه عالم و عالیان گردیده
 و هر خاص و عوام متعجب این واقعه بودند که آیا چه حادثه روی خواهد داد چون مد از چند ماه
 پند گمان شاه شیخ عبدالملک حسب الهوا هاشم عالیجاه میرزا علی خان والی حیدر آباد که از روی
 مصلحت وقت طلبانیده بود درسته بیکپزارو دودو و چهل و هشت «جری از اوردیانه» بقطع
 منازل روستای افزای شکارپور هر چند میرزا جهان خیرپور در آملن شاه ممدوح بسیار اراض
 ایسکن از لحاظ برافری عالیجاه میرزا علی خان حراز کر بیان آفرمانی کشیده نمی توانستند
 تا آنکه عالیجاه سید محمد کاظم شاه از طرف والی حیدر آباد بوجوب حکم مؤکل بجهت
 استقبال شاه ممدوح تا بلده منزل نامور گردیده و از امیران خیرپور عالیجاه فتح محمد خان
 غوری روانه شده که شاه موصوف را خدمت کتبان تکمال اعزاز آورده داخل شکار پور
 نموده و عالیجاه میرزا نسکی خان از میرزا جهان خیرپور و میرزا جهان خان بوالین حیدر آباد
 پیش از تشریف فرمائی اولیای دولت در شکارپور رسیده بدلا سای و استمالت رعایای
 شکارپور میرداخته ایسکن روزیکه عالیجاهان امیران مد کور داخل شکارپور می شدند مردم
 تماشا بین بیرون دروازه ایسکی امینده از مقدم امیران موصوف طارده میگردیدند سواران
 هر کس امیران مد کور خلق اله شکارپور را دیده ایسکان خود را در جست و خیز آورده
 چون ترک سواران در میدان می ناخندند میرزا دوایین ایسکان از چند کسان سواران کلهاان
 از سر بر زمین افتادند و بعضی ما خودتش زمین شدند مردم تماشا بین معاینه این حالت افتادن
 کلهاان و سواران شکون امیون گرفتند از آنجا که از امیران سید و اولیای دولت مابین
 خود همین اقیام بود که بعد از مرور چهل روز اولیای دولت چهل هزار رویه عوض اخراجات
 از امیران موصوف گرفته تشریف فرمای خراسان خواهند شد چون انضای معاد گردیده
 و مبلغان مهبود عاید سر کار اشرف گردیدند لیکن بسبب ایام گرم زیاد نمود تعریک اولیای
 دولت از شکارپور نشده مدت چهار ماه در باغ شهزاده واقعه شکارپور منزل انداز بوده
 و به نچیز سامان جمع آوری سوار و پیاده و آلات معاریات از انواب و تفنگ های میرداخت
 عالیجاهان میرزا نسکی خان و میرزا جهان خان نازمان روانگی اولیای دولت در شکارپور
 متوقف و انتظار می کشیدند که کسی شاه ممدوح روانه خواهد شد چون عالیجاهان مد کور
 دیدند که با وجود گذشتن معاد گرفتن مبلغان هنوز امنای دولت تشریف فرمای خراسان
 نمیشود آیا چه خیال سر کار اشرف در دل دارد عالیجاهان مد کور مردم بیرون قدم در سه راه
 مداد اندیشه غوطه میخورند و فتره از فقرات مدعیان خود نمی نوشتند آخر از توقف خود
 بسیار عاجز شدند و به تنگ آمدند فی الجمله به تیویزی از حضور اولیای دولت شرف ارتعاس
 یافته و سر فرازی خلاص حاصل نموده مانند مرغ که از قفس آزاد شود بال افشان در اوج
 مدعی گردیده رخ نهاد آشیانه مکان مالوفه و شکر یاد شاه علی الاطلاق بهای آوردند

و ندوانه را ادای نموده و عالیجاه سید محمد کاظم شاه که در آنوقت ناظم شکار پور بود در خدمت گذاری اولیای دولت حاضر بوده و انتظام مبدیة امور از سوانی هوش خود بهرین میرداخت و امنای دولت را ابتدا بر فرزانه مستعد خراسان نمود لیکن اولیای دولت چاری میلان خرج و شتران بجهت بار برداری و بازوی عالیجاه سیدر خان دورانی که پیش والیان حیدرآباد بود از عالیجاه میر مرادعلی خان درخواست نموده عالیجاه میرمدوح از دادن بازوی سیدر خان عذری ننکرده بحضور اولیای دولت فرستاده داد و این تمه از قانون زبان سرانیدن گرفت که در سرکار ما بسیاری سیدرهای آتشین مراج می باشند ازین سیدر پروائی نداریم و هم در استمداد خرج و ازدادن شتران دارمدار می گردیند که پیشگاه اشرف عرض رسانید که شتران لایق بار برداری منازل خراسان در این ملک سید هم نبرند اگر اسباب را از این ملک در گادی انداخته واقعة ملک کچی منزل انداز شوند در آنجا بسیاری شتران سرکار اشرف موجود خواهد شد اولیای دولت از چنین انبیا میرمدوح نهایت در تعجب آمده به عالیجاه سید کاظم شاه که حاضر سلام بود مخاطب گردیده که اسباب و سامان دولت سلطنته گاه در گادی حاضر شده مگر عالیجاه میر مرادعلی خان این کلام رنگین از راه صداقت و اخلاص خود عرض میکند و باز روی استهزا بیان داده فی الجمله مدت بیکنیم ماه ما این شاه و امیرمدوح بر خرج و شتران که گوی میرفت لیکن بسبب که شتران برای چرا در صحرائی عدم رفته بودند و بهیچوجه از صحرائی باز ننگردیدند ازین معنی اولیای دولت از بس خارخار شتران در انتظار و کف تلککام از دهان میرمدوح و در صحرائی تفکر و حیرانی می گردید و میگفت که الحال چگونه بهار اشتر از دست میرمدوح گرفته شود چند روز خارخار این معنی چنان گذر خاطر اولیای دولت بود که ناگهانی شیر وحشت اثر واقعه هائلیه انتقال مرحوم میر مرادعلی خان بنکوش امنای دولت و هر خاص و عام رسیده که در سینه بیکهزار و دویصد و چهل و هشت هجری دست مراد از جنات مستعار شده و متاع زندگانی فانی را بر شتران ممان بار نموده منزل انداز سرای آشرف گردیده . انالله وانا الیه را جمون چون اولیای دولت با ستماع این واقعه هائلیه میرمدوح نهایت غمناک و اندوه گبین گردیده افسوس میخورد و بیان می کرد که مرحوم میرمدوح باری دیرینه سال و ذی هوش و باران دیده شب و قرا از روزگار بوده و وقت راقضا هرگز نمیکرد الحال خلفاش سبب ایام بهار جوانی و باز پروردگی که زرد روی خزان گلداز واقعات روزگار را هرگز ندیده اند دیده شود که با سرکار اشرف کدام راه هرب سلوک و یا تر گستان عدم سلوک اختیار خواهد نمود افسوس دانا مردن و نادان زیستن و بلبل زبان بر شاخسار این ایات مترنم می نمود .

بوقت نزع شدیم که گفت افلاطون هزار حیف که نادان باند و داناترند
 چه جای مجلس عیش است این سرای دودر از این جهان همه یاران مجلس آزارند
 بجای بلبلستان نشست زانغ بیباغ دمید خار بیوستان بهار گلها رفت
 این تمه می سرانید و دست افسوس میسائید .

در بیان رفتن و کلای اولیای دولت بنا بر عزا یرسی عالیجاه مرحوم میر
مراد علی خان پیش خلفانش هر يك میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان
و دادن خلاج فاخره و قهپمایش نمودن به آنها .

منشی باشی قلم خوش رقم در تحریر بردست خط این مدعی چنین فقرات بیان مینگارد که
در سنه یک هزاره در صد و پنجاه و هشت مجری فرگانه عالیجاه میر مراد علی خان بمراد
انتهای عمر خود رسیده اولیای دولت عالیجاه فضائل دستگناه قضی محمد حسن با اتفاق عالیجاه
سید محمد کاظم شاه معه خلاج فاخره و دست خط مبارک مشعر بر القاب مرحوم پدرش
جانب عالیجاهان میر نور محمد خان که ولی عهد مرحوم میر موصوف بود و میر محمد نصیر
خان بجهت ادای مراسم عزایرسی و تهنیت جلوس مسند کامرانی مأمور نموده و آنچه که
شرایط سلوک و اتحاد و ناموس داری و وزیر که منشی بوده همه در سواد دست خط مبارک
رقم زده کتک بیان گردیده و هم زمانی بقضی معظم اله از حضور اولیای دولت قهپمایش
رفته و منظر استعداد خرج و اشتراک بوده عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر خان روزی
چند به قسمت حال و ملک مرحوم پدر خود پرداختند اگر چه عالیجاهان مذکور از خود هم
خزانه مالا مال داشتند لیکن خزانة پدرش علاوه از دیار دشتکوه دولت آنها گردید از
آنها که شمار دولت را فرور بسیار میباشد عالیجاهان مذکور را یکی شمار دولت و دیگر
نشأ جوانی و سگمرانی به حال آن یکبارگی راه احتیاط و عاقبت ایشی از دست داده
بوجوب مصلحت امرای کونه رانی که اکثر هشتین امیران مددوح مردم صباغ و ولنگرد
و حال و دلال و دلاک و سگبان و قزاقان و غیره اقوام سهل سهله بودند از استعداد خرج
و اشتراک با اولیای دولت بیواب صاف پرداختند بلکه از فرور و دستدیشی از طنبور زبان
تغرات خشونت آسیر و رمزمه کلمات فتنه انگیز نسبت با اولیای دولت در نوای آورده
سر کار اشرف ثقات هیچ بوج امیران مذکور در گوش سماعت نیاوردند از روی تعقل و بردباری
باری سخن میفرمود که آتش فتنه و فساد مابین سر کار اشرف و امیران مددوح شعله ورتنگرد
بلکه نشید بنیاد قصر سلوک و اتحاد عمل آید و بیقتضای آنکه انسان را نامقدور گاشتن
نیشکر اخلاص و محبت باشد گاشتن حنظل عناد و خصومت عین دون مدنی است و تاغواص را
دست رس گوهر محبت باشد جست و جوی خلیف کلفتها کمال لامت و بدگوهری است
اولیای دولت این همه مدارج در نظر داشته در انحصارک سلسله خیر و صلاح بود لیکن
از تقدیر از لی بعکم جفا القلم بیا هر کائن صورت ایندمنی بر عکس بر آئینه ضمیر منیر
امیران مددوح رختمای گردیده که اولیای دولت بعد و فوات مرحوم پدرم مایان را طفل
مکتب نادانی دانسته هوس مال بهستانی و ملک گیری مینماید و هم سقله گمان هشتین مجلس
از چنگک زبان هر يك تهمه سفنان را کبک میسر آیدند و می گفتند کیه اول بسم الله غلط
ابتدای جلوس مسند کامرانی سر کار دولت مدار است هر گاه مثل شاه که يك مشت مردم
هندوستانی سر برهنه کون برهنه و چند مردم افغانان فلاکت زده شکم گرسنه میرا دارد
با نفوت اگر مالیان و شتران از ایشان گرفته بس چگونه تهنیت امورات ملک داری
خواهد شود اگر در آغاز جلوس مسند کامرانی نقش سیاست و وحشت خود را بر الواح

روزگار مرتسم نساختند پس هر کس از مخالفین اطراف می که در کین منتظر نشسته اند
زود هوس تصرف ملک و مالیه ستانی سند خواهد نمود امیران سند بوجوب اصلاح امرای
کوته رای و سفله گمان ناسخرد متندان رخ اخلاص از شاه نافته بوجوب مسدود وزیر نه پیر
خود بر اسپ متزردی سوار شدند و چون قبل دمان مستعد میدان جنگ که گردیده لیکن
از پیادگان قضا و قدر غافل که چگونگی در ششدر حیرانی مات میشوند شاه مدوح هر چند
تصاییح عائلانه و مواعظ فرزانه با امیران حیدر آباد بسیار بقلم آورده لیکن همه را
کوزخر دانسته از استر لنگه پیران خود فرود نیامدند لاچار سر کار اشرف صلاح کار
خود در توفیق شکار پور دانسته جانب امیران مذکور اعلام نمود که بالفعل بسبب پراکنده گی
کار های ضروریه روانگی سر کار اشرف سمت خراسان نخواهد شد هر گاه رونق
و بند بست کارهای مرچوعه سر کار اشرف بعد آمده همانوقت تهرک لوی فلک قرسای
جانب خراسان صورت وقوع خواهد گرفت امیران مذکور هر گاه از چنین اعلام شاه مدوح
آگاهی یافتند مانند دود بر خود بیچیدند و چون آتش شعله خشم از کانون وجود برکشیدند
و مثل موج آب در بیخ و تاب خفگی آمده چون غبار از باد غرور برخواستند و مصاحبت
نمودند که هنوز شاه مذکور چندان جمعیت لشکر ندارد چون زلف به روزگار و بریشان
است باید که جمیع آوری سپاه نموده بدید به دهی و هوی از شکار پور اخراج نموده
شود که من بعد ازین توقف شاه در شکار پور مقرون مصاحبت نیست هر گاه اولیای دولت
ازین عزیمت امیران موصوف آگاه گردیده در فکر تهیه و سامان خود شده و این خیر
نزاع مابین اولیای دولت و امیران مدوح در تمام عالم صورت اشتها یافته کار پردازان
امیران که در ملک آبائی بر حکمرانی نشسته بودند از دریافت این معنی سراسیمه گردیده
خود بحدود از خوف جان کلامه تالیوری که بر سر خودها کج نهادند خراسان خراسان
چون کبک رفتار می نمودند در ساعت کلاهای مذکور از سر برداشته و در بقل خود نمودند
و دستار سپاه چون ماتم زدگان بر سر بسته و تنبیر لباس ساخته ملکها را گذاشته شبشب
عبور دریای نموده فراری شدند و عالیجناب سید محمد کاظم شاه پیش ازین واقعه معنی تعایف
نفسه و اسبان از مؤکلان خود مأمور اولیای دولت بوده و در خبر پور رسیده بسبب حدوت
این واقعه در آنجا متوقف شده قدمی پیش نمی برداشت هر چند دستخط مبارک امنای دولت
در خصوص طلب عالیجناب سید محمد کاظم شاه مشعر بر کمال خاطر جمعی متواتر در خبر پور
میرسیدند لیکن مابین سید محمد مدوح و عالیجناب سید محمد خان البته غبار کلفت واقع بود ازین جهت
که میادا غبار بی غیرتی بردامن عالم بنشینند رفعت آمدن خود به پیشگاه اولیای دولت
نمی کرد و بدار مدار می برداشت و با وجودیکه سر کار اشرف برای عالیجناب سید موصوف
دستخط های مبارک امر صادر میشود که شما بمنزله فرزند سر کار میباشید و عنایت شاهانه
بر شما بسیار است هر گاه ملک شکار پور از سر کار اشرف گردید یا هم زمام حکم شکار پور
بدست اختیار عالیجناب خواهد بود و اگر از امیران سند گردید نیز آن عالیجناب حاکم این
ملک شکار پور خواهد بود که الطاف خسروانۀ سر کار اشرف بر آن عالیجناب بسیار است
و هیچ خیال دیگر بغاطر خود نیارند که نشک بردۀ عزت و کلاهی در هیچ ملت و دین
امین روانیست لیکن عالیجناب سید موصوف بدقتضای سلسله تقدیر رب قدر هرگز از خبر پور

حرکت جانب اولیای دولت نکرد در آنجا مکت پذیر بوده در تجویز و فکرها علیانین
 سید محمد تقی شاه برادر خود که جهده نیابت شکار پور در آنوقت مامور بود گردیده و عالیجاه
 رحیم خان کوسه را که باو دم محبت داشت سلاح علیانین برادر خود از شکار پور بطریق
 اخفا که امدی و فزنی مطلع احوال برادرش نگردد نمود و او را مامور کرد که در شب
 تار انجام این کار نماید لیکن سید محمد تقی شاه از بسکه انقای محبت درم و دینار
 دنیای بیوفای دارند بلا لحظه این تفرقه ناگهانی نهایت دل از دست داده عویش و حواس
 باخته در مراسم آمده و از خوف سر کار اشرف چون سیلاب در بونته بفراری لرزان و حیران
 در فکر رفتن خود گردیده آخر تجویزی از پیشکاه اولیای دولت تقدیر رخصت بدست آورده
 و آن را فزینت دانسته مانند همدیج موجب حکم سلیمانی شاه جمجاه در فضای مدعی خود
 در پرواز آمده رخ نهاده سای آرزوی خود گردیده که شایب خود را در خیر پور نرود عالیجاه
 سید محمد کظم شاه برادر خود رسیده در صورت اتصال قانون شوق نشه و اشوقاً و اشوقاً ما بین خود
 می سرانجام هر گاه سید محمد تقی شاه در خیر پور بتوجهی که مذکور شده ملاقات عالیجاه سید محمد کظم
 شاه مشرف گردیده ما بین خود صحبت آرائی از تلکامی و قوعات روز کار شیرین کامیهای
 نمودند آخر مداین همه شوقی می رفتن از سر ای و گریبان زمین نقد را خزانند .
 رسیده بود بلانی ولی بجز گذشت

و سعادت شکرانه بیسکرانه بدر گاه ایژد بکاه بجای آوردند . فقط
 در میان گرفتن کار بردازان امیران سند از ملک شکار پور مواضع متعلقه آن
 خود بخود و آمدن رعایای غربی شکار پور و غیره مواضع آن بحضور شاه بجهت
 دادرسی خود نعنن حاکمان از سر کار اشرف بر والیان شکار پور و آمدن لشکر
 میر صاحبان خیر پور واقعه سهکه و واقعه جنگ سهکه از چنگ قلم عجب نفعه
 رنگین سرانیده شده است .

تبر فاسم راست رقم از کمان مدعی چنین نشانه بر صف جان می زند که در سته
 یک هزار و دویست و چهل و هشت هجری کار بردازان امیران سند ملکهای متعلقه شکار پور
 از خوف جان خود گذاشته فراری شدند همانوقت تمام رعایای ملکهای به پیشکاه اولیای
 دولت آمده عرض رسانیدند کارداران امیران خود بخود ملکها را گذاشته رفتند
 و ملکهای از حاکم وقت خالی افتاده اند و طایفه بدکاران و هزنان اگر چه پیش ازین هم
 در تاخت و تاراج ماغریبای رعایای نسوری داشتند الحال که ملکهای خالی دیده اند شب و روز
 ترک و تاز و دست بردمی نمایند هر گاه از سر کار اشرف حفاظت و نگهبانی غریبای رعایای
 بمحل آید بهتر و الا طایفه کام نهنگ بلوچان بسد کاران خواهیم شد امنای دولت حسب
 استعدای رعایای بنا بر حفاظت آدمان خود را بر ملکهای مامور بوده که رفته بدلاهای
 و استیالات رعایای بردازند که متفرق و فراری شوند و دستور اصلی یا ما کن خود آبادان
 باشند امیران سند چون دیدند که آدمان اولیای دولت در ملکهای رفتند شستند از بس
 حدت غصه مانند دیک در جوش و چون موج در بیج و تاب آمدند اولاً امیران خیر پور
 قدری لشکر جمیع نموده بسر کردگی عالیجاهان میر مبارک خان و میر زنگی خان مامور

گرددند لشکر احکم عبور دریای دادند که در سه کوه فو و کش شدند و در بصره تدبیر شناوری
 مینمودند که بتجویزی و تدبیری رفیع اولیای دولت از شکار پور نموده شده از آنجا که
 التقدیر یضاح علی التقدیر فقیر عالم خان مری که چند سال از موافقت جوان سمیت حکومت
 شکار پور شریک تمام گردیده بود هر گاه باد موافقت حکومت شکار پور مینمود از حسرت
 آن نهایت تلذذ کام شده دست نشانی و افسوس چون مکس مالیده برفیق خود مجرب و از سوز
 حکومت شکار پور و مفارقت پری دیوان ولولیان شکار پور - بندوار در مجرب سوز و گداز
 میسوخت و آه آشنایک از دل سوخته میکشید و هسی شکار پور - و هسی شکار پور
 میگفت آخر مری ملک وور بسلا فرصت - فقه جهان خان
 خلف خود و لشکر متعنه عبور دریای نموده وارد سه کوه شده دمدم از هوای شکار پور
 نرها میزدند روز دیگری مری مذکور از سه کوه سوار شده بتاخت و تاراج رعایای
 غربی ده جعفر آباد و فربه آباد و غیره دهان برداختند و هیچ رحم به حال مردم غربی
 نسپردند عالیجه حاجی هدایت الله خان که از سر کار اشرف در مجال کونری مامور و
 بدو یافت این خبر از کونری مری مذکور سوار شده در دهانه مری مذکور آمده
 هر چند بتا بر مردم ایادی رعایای مری مذکور هدایت نموده بسکن باز نیامد بی مجابا
 مرتکب فتنه و فساد گردیده از آنجا که جماعت لشکر مری مذکور بسیار و از عالیجه
 مذکور چند سواره و در اندک از کارزار رخ تاب نشده در میدان مقابله ثابت قدم گردیده
 تا از قضای کردگار گوته گفتنگ بجان مری مذکور که سر کرده جنگ و جدال بوده خورده
 از اسب حیات بر زمین ممان افتاده رخ نهاد منزل آخرت گردیده حد قتل مری مذکور
 جهان خان پسرش از سوز و گداز بدو خود همان اختیار بدست بر صبری داد چون قبل دمان
 بر عالیجه مذکور که جلوه ویزی نموده بضرر گفتنگ او را روانه آخرت نمود و دیگر
 سواران عالیجه پیاده و بار دشت در بر زمین شدند جهان مری سر عالیجه مذکور
 چون سر قلم بریده در علم علم ساخته مثل داربازان می گردانید و به لنگ بی رحمانه سرش
 می کوبید و تنهای پر رویش می انداخت و از انتقام پادشاه علی الاطلاق غافل که وزیر
 تقدیرش درجه تدبیر است از آنجا که در هر سری سری است عالیجه مذکور بنگر از بوز عظم
 آراسته دود دیده آرزوی خود را بسکن الجواهر نقای زیاده قبض بشارت حرمین الشرفین
 زاده الله شرف و تعظیماً منور نموده بود سوم از طرف پادشاه اسلام برای حق نمک
 و معش برای خیر خلق الله رعایای کشته شده به بیند که سر این سر کجا سر می کشد نظم
 هر یکی را و تنگ و جوی داد سلطان ازل هر سری را سر نوشتی کرد دیوان ازل
 احتیاط ما چه سنجید پیش تقدیر الله چون ترا چون گوی چو کمان کرد چو کمان ازل
 هر چه کاری در بهاران تیره ماه آن بدروی آنچه تقم انداخت اول دست دهقان ازل

در بیان مامور نمودن اولیای دولت عالیجه سمندر خان در مقابله لشکر

امیران خیر پور واقعه سه کوه دلاف و گزاف زدن لشکر مذکور و غیره
 تیغ قلم زدن رقم که معر که آرای میدان سخن وری است در رزم این مدعی چنین جلوه افروز
 بیان می کرد که هر گاه در سه کوه زار و دود و چهل هشت مجری عالیجه حاجی هدایت الله

امیر کبیر اولیای دولت از دست جهان خان مری کشته شده درین صورت آتش ششم
اولیای دولت شعله ور گردیده عالیجاه سمندرخان را بعهده هزار لشکر سوار و پیاده
و هفت عرابه توپ حکم داد که امیران خیربور هیچ ادب و لحاظ سرکار اشرف ملحوظ
نداشتند الحال سرکار را لاجارست. چو از سرنگردد آب ای خردمند. نه مادر بزیر
پای فرزند. شایسته درمقابله لشکر امیران خیربور بجوان مردی بسکوشید هرچه بادا باد
تو عینکه رقم اول در دفتر تقدیر بقضای جفا القام باهوا کائن ثبتست ازیرده تقدیر
چلوگر خواهد شد و امیران خیربور نیز بسبب کشته شدن عالم خان مری عالم قتنه
و فساد و جهان شور و عناد برخواسته طوایف بلوچان سرکردگان هاریک طبیعت
خان مری و دهکانه خان مری و جلال خان مری و فضل محمد خان مری و طایفه نظامانی
و جنابانی و باگرائی و غیره طوایف در عالیجاه میروستیم شان و سیدمیان قلام مرتضی شاه
از میر صاحب میر علم مراد خان که سید ممدوح همیشه سرخوش باده نرور و بهادری و سرمدت
شراب معمارک و جوان مردی بلکه خود را رستم دانستن می گفت از انتقام کشتی عالم خان
مری که بیاد کسارزار بود چون شیرفران و مانند رعد خروشان مع جمعیت لشکر مو فوره
چون گردباد از هر طرف دوان دوان و کلاه های تالیوری بر سرهای خود کج نهاده
و بیروت هارا تاب داده باوه گویان خود هارا در لوهری رسانیدند و هبور در پای نموده
در مقام سپه که رسیده دست نظم به تزیین و عابای سپه که از تکالیف مالایطی دراز نمودند
و ادب در کلاه قبض بنام حضرت شاه خیرالدین علیه السلام مری نداشتند باوجود بسکه
اولیایرا هست قدرت ازاله
تیر رفته باز گرداند ز راه

هر که در مقام توسل و استمداد از اولیایاغه نیوید در هیچ معارک کمرفتسح و نصرت
نه یابد و عالیجاه سید محمد کاظم شاه که چند روز حسب الارشاد مؤ کلان خود در خیربور
متوقف بود در اندام شرارت فساد و انطه ی آتش قتنه و عناد و بنای اساس سسکوک و اتحاد
ما بین امیران و شاه بسیار سعی و تلاش نمود، لیکن از تقدیر رب تقدیر مؤثر نیفتاده عالیجاه
سید ممدوح بجهت توقف خود در خیربور میر صاحبان خیربور بسیار گفتگو نموده لیکن
امیران مذکور از لحاظ هتب امیران حیدرآباد در جواب گفتند که ما بان نمی گوئیم که
در خیربور بمانید یا بروید اختیار خود دارید آخر بعد از چند ایام پروانه امیران حیدرآباد
موسوماً سید مصوف صدور یافته مضمونش این که لغت خوان رنگین طعام امیران خیربور
بشما نمی گذارد که از آنجا حرکت نمائید و قدمی از خیربور بردارید باید که دست خود را
ازین خوان رنگین کوتاه نموده از آنجا روانه لشو گاه گردید به عالیجاه بهادر خان
کو که همدم ما مد خوان اتفاق شویید چون از صدور این چنین پروانه بسیار مسکروه طبیعت
عالیجاه سید مذکور شده و از بی انصافی و بی تدبیری مؤ کلان نوجوانان خود افسوس می خورد
آخر الامر ائامور معشور سید مذکور ترک خیربور نموده بزم لاد کانه روانه منزل اول
در تندر لمان خان انداخته اتفاقاً در آن شب خبر کشته شدن عالم خان مری در خیربور
رسیده و در نصف شب های وهوی در شهر خیربور واقع شده و در هر کوجه و بازار تک و دو
مردم بلوچان می رفت و زبان سندی آواز می دادند و باوه گوئی می کردند چون صبح شد
عالیجاه سید محمد کاظم شاه بدریافت این خبر مری مذکور رفتن خود جانب ادو کانه

موقوف داشته از تندره ابقان خان پس آمده مشرف سلام میر صاحب میررستم خان گردیده
گفت که الحال مقدمه جنگ و جدال از طرف سپه که روی داده رفتن ما طرف لشکرگاه
چگونه شود میرموصوف هنوز در فکر جواب بود که از روی عقل شنیده جواب داد
که بیادگان قضا و قدر سید مذکور را برمه استادن یکدم نداد و نه جواب شنیده بزمیرموصوف
خدا حافظ گفته با تفاق سیدمحمد تقی شاه برادر خود و عیله قعله روانه سپه که گردیده
و باین خاکسار که نوازنده قانون این داستان است بسیار به تکلیف برسدن همراه رکاب
خود نموده لیکن بجواب صاف برداشته بخدمتش عرض کردم که عملاً هر جامعه را با اندازه
اندامی دوخته اند و خانم عرفه نری در انگشتی داده اند هر قلم را به تحریر هر خطی
سر کرده اند کار با از خط باید این طوطی از زغن کارمن قلم زنی است الحال مقدمه
بشمیر زنی سرکشیده برای ما فقرات نویسی دانائی همین سر بری قلم هم گمانی است
خون ریزی ناحق مسلمین این معنی درجه ملت رواست اگر مقدمه جهاد باشد هم مضایقه
ندارد اگر درین جنگ کسی شود که گشته شود چه سود بجز سرمایه خسرا دنیا والاخره
چه حاصل خواهد شد عرض خاکسار باین مسایل و وسایل از خدمت سیدمحمد روح رخصت گرفته
روانه شکارپور بمسکن مالوفه خود شدیم باوجودیکه سیدمحمد تقی شاه برادرش
باو بسیار ازین حرکت ناصواب ممانعت نموده لیکن بیقتضای اذاجاه انقضا علی البصر
سخنان برادر خود را هرگز نکوش باورده روانه جانب لوهری گردیده هر گاه در عرض راه آمدند
و دیدند که جنازه عالم خان مری من آوردند آنرا شگون نامیون دانسته خارخار این معنی در دل آنها
راه یافته و یک طاقشال بر تنش مری مذکور انداخته و سوسه کشان داخل لوهری شدند
و بلاقرصت به تعجیل تمام عبور دریای نموده وارد سپه گردیدند و بلوچان جلالت نشان لشکر
امیران که مقدمه جنگ بیگانه گاهی ندیده بودند بشمشیر زنی خانگی خود که بر سگ گریز
و گریه و مرغ و بز و بزغاله چرکیت مابین خود جنگ می نمودند خود را سرخوش باده
بهادری و پهلوانی دانسته از سر تازی زبان شمه لاف و طبل گویاف می نواختند که اینک
لشکر شاه را که اکثر پیاده و قدری سواره فلاکت زده می باشند به یک چال پهلوانه
و ترک تاز بهادرانه مات ساخته برابر رخ نهاد شکارپور می شویم و شاه را باوزرا و امرا
اسیر و دستگیر نموده می آریم و ملک شکارپور را غارت نموده ببل های
رزو زیورات بار نموده و مطایر جان پری رخان شکارپور که بر هم زن خان مان
عشاق می باشند چون شهباز در نتیجه افتد از خود سینه نموده خواهیم
آورد و شکارپور را همچنین صاف خواهیم نمود که دوباره موس هیچ احدی و فردی از
غنیم نخواهد شد از آنجا که هر که لایق نیاقد و حالا که خود از شاهین قضا و قدر غافل و
بخیبر که چگونه طائر جان لشکر امیران و سرکرد گمانش شکار پنجه شاهین مبارزین اولیای
دولت می گردد و از سبلی عزیمت رخ خود را مجروح ساخته بفرق دریای می نشوند.

« در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیر پور با عالیجاه سمندر خان امیر کبیر
شاه و عزیمت یافتن لشکر مذکور و غرق دریای شدن »
شجاع قلم جلالت رقم که همیشه پهلوان میدان سخن و ریست در معر که آرائی این معادای چنین حملات
دلیرانه بیان می نماید که در سینه بکوزار و دو صد و چهل و هشت هجری هر گاه عالیجاه سمندر خان سوجب
امر طبل القدر اولیای دولت همه جمعیت سه هزار لشکر سوار و پیاده و هفت هزاره توپ از شکارپور بجزیرم

روایت و بطی منازل سه چهار گروهی آمده است آهسته آهسته توقف گنجان و از عاقبت کار هر اسان
 که آیا شاهد فتح و نصرت بسکه رخ نماید در عرصه هفت هشت بوم وارد ده جعفر آباد
 گردیده لشکر امیران خیربور که خارج از تعداد بود از روی فریب بازی که الحرب
 خدمه اکثری در ناله لاله واه که متصل سپه است چون خرگوش خود را خوا یا تید ،
 پنهان نشسته و تفنگ های اجل بدست خود گرفته منتظر آواز ملك الموت بودند عالیجاه
 سمندر خان چون بونی فلیته تفنگ فریب بازی لشکر امیران برده بوده قدمی پیش جانب
 سپه از شاه راه نگذاشته از روی تدابیر فرزانه لوای مبارک لشکر خود را در مقابله
 لشکر امیران بدسافت نیم گروه بر سر درختان نصب نموده و جزوی لشکر خود را در آنجا
 گذاشته که طیبور و طبل های جنگ در آنجا می نواختند چنانچه بر لشکر امیران معلوم
 شود و بقیه دانند که جیوش شاه در زیر لوای صف آرائی نموده استاده اند و از آن غافل
 که برق بلانی از طرف دیگر بر خرمن حیات آنها از آسمان اجل می افتد عالیجاه سمندر خان
 بعد این همه تدبیر تسلیم و بر علم هائی جنگ بر درختان جنگ نصب نموده خود برهنه
 گمان واقف کاران سرزمین معه جمعیت قدری سواران و پیادگان و دو عرابه توبه آمستگی
 تمام که صدائی پای بسرگوش هم نرسد بطریق عبارات از راه کوه آدم شاه که روز اول
 نشور این آب کربیه (و سفک الد مناء) بنام آدم صادر است بر سر کوه آدم شاه بهزار
 شدت سوار شدند و دو عرابه اتواب را نیز بر سرش سوار نمودند این آدم نشد سلا شد
 بعد بسکبارگی بشت بر لشکر امیران که سران و سر کردگان همه خیم هائی گسلگون
 چرگین بر لب دریائی مغرب ساخته غافل نشسته بودند و تماشا می امواج دریائی می نمودند
 و از اجرائی آب عبرت می گرفتند چنانچه ،

بر سر جوی نشین و کله ر عمر بین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

که در حین عبرت از سر کوه آدم شاه و شلک اتواب متواتر از جانب سردار موسوف
 شعله ور گردیده چندین خیم و اسبان و آدمیان از ضرابا ضرب اتواب چون کله بادی
 سر هوا بریدند هر گاه سران و سر کردگان لشکر امیران چنین شعله ناگهانی بدیده بیخبری
 ملاحظه نمودند سرشته احتیاط را از دست هوش داده چون سباب در بونه حیرانی بی قرار
 و مانند موج در پیچ و تاب اضطراب آمدند و مثل دیده حیران این واقعه ها گردیدند
 از عدم حفاظت کوه آدم نادم و مستعد مقابله و معامله شدند هر یک از لشکر امیران بی تربیت
 روی سوی خود نعره دم بها و الحق زنان بنا بر مقابله رخ نهاد کوه شدند و عالیجاه سید
 میان غلام مرضی شاه که چون کوه المون بود از بس نشه باده غرور و بی پروائی درین
 صورت هیچ تحمل نکرده بر اسب اجل سوار گردیده خود را با سلاح آراسته و بروت
 هارا ناب داده معه عمده خود روانه میدان جنگ و بوقت رفتن بیادان و رفقای خود که
 هم نواله و هم کاسه محبت و اتحاد بودند روی گردانید و مضطرب شد ، کوه اینک مشت
 مرغان را کینیشک مثال که قیارت از لشکر اولیای دولت می باشد به حملات دلبران و
 بهادرانه از سر کوه پراکنده مظفر و منصور پس می آیم و عالیجاه سید محمد کاظم شاه
 که یار و قادر او بود هر گاه چنین تعجیل کاری سید میان غلام مرضی شاه را معاینه نمود

دست افسوس بهم سائیده و نمی توانست که هتان اسپ او بگیرد و آخر خود هم لاچار
گردیده و روی از رفعت یار و قدار نگر دایمده عند لب زبان را بترانه سازی این بیت
مترنم ساخته .

سغن درست بگویم نمی توانم دیدم که می خورد حریفان و من نظاره کنم
این بسکت و در ساعت بر اسپ اجل را کب شده رخ نهاد میدان کنار زار گردیده
و چند قدم پیش از غلام مرتضی شاه رفته بر ترددات دلبرانه چند فر از بادگان لشکر
اولیای مقتول و مجروح ساخته خود هم بضر تیر تفنگک ها از نوسن حیات بر زمین مبات
افتاده تیزرو منزل آخرت گردید . انش و انالیله راجعون . بعد از آن سید غلام مرتضی شاه
شمشیر برهنه بدست و لب حسرت بدنمان گرفته چون فل دمان خرامان خرامان در میدان
رزم آمده بی مقابله و میجاده از دور طومه اژدهای تفنگک گردیده از اسپ بر زمین
فلطیده و آه سرد از دل بر آورده گفت رایگان بر باد رفتم و هیچک مقابله باغداری
نکردم بعد غلطیدن سید ممدوح بیادگان روحیه بر سرش رسیده سرش چون مرغ بریده
ولباس فاخره از برش کشیده و سلاحش برداشته رفتند و همه دریاخن عطمانی که ملازم
و وزیر خاص امیران حیدر آباد بود از فضا کردگار در میدان کنار زار پیدا شده
برادرزاده عالیجاه سیدمیرخان اسپ خود را بر او ناخته بیک ضرب شمشیر و نیزه سرعایه حیاتش را
در بوده از زمین اسپ او را کشیده بر زمین انداخت و شمشیر اعلی از کمرش واز نموده
برده و باز شجاعت بشاه جهان خان مری همه پنجاه شصت نفر مبارزین اشجین دامن های
پیراهن حیات با بیکدیگر بسته که رسم بلوچان است بازی شمشیرها گستاخ در میدان جنگ
حاضر آمدند و بقوی جنگک جنگک را در نوای آورده و بسیاری از لشکر اولیای دولت
زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند و داد مردانگی و عمت از دست ندادند تا آنکه خود را
معه رفقا بر باد فنا دادند لیکن بر شجاعت جهان خان مری جهان خان آفرین باید نمود
اها عیب از نادانسی و حماقت بلوچان که در وقت کنار زار امیران فرود آمده پیاده
شمشیرهای برهنه بدست و لب بدنمان گرفته نعره زنان بر سر گوه می دویند و او رسیده
بر گوه به تیرهای تفنگک معاربین خودهارا شایع می نمودند و ندوی آتش جنگک و جدل
در اشتعال آمده که خرمن حیات چندین بلوچان خاص و عام بر باد فنا رفته و عالیجاه فتح محمدخان
غوری وزیر یرتدیر و مبر صاحب میر دستم خان و معصبت خان مری و غیره که در ناله و لاله و آه پنهان
بودند اصلاً سر از ناله مدگور بالا نیکردند بلکه در وقت جنگک نقش زمین شده افتاده بودند
و نفس بر نمی آوردند بامید اینکه پهلوان زنده خوش است شکر او ایای دولت که همه
سواران خراسانی و پیاده روحیه و مندوستانی بودند سلاح شمشیرها و تفنگک ها بار بند طلا
و نقره بلوچان دیده چون مینون سحرای غنر عشق جمال لیلی از یاربند طلا و نقره سلاح ها
گردیده دست به یقما مقتولان و مجروحان بلوچان دراز کردند و هر احدی که بلوچان چون
آهو صد تیر تفنگک خود می نمودند سران بی رحمانه بریده غرش روی زمین میکردند بعد
بعد کشته شدن امیرای امیران سند چنانچه سید میان غلام مرتضی شاه و عالیجاه سید
محمد کاظم شاه و عام خان مری و شجاعت نشان جهان خان مری که هر یک شه فرد غزل

دیوان دابری و مطاع نصیحه بهادری بودند هرگز سزاوار قتل اینچنین جنگ نبودند
 لیکن با تقدیر رب قدر چه تقدیر بهر صورت بقیه لشکر بلوچان ناب مقامت بناورد
 طرف دریای رخ نهاد فرار شدند نه تنها کشتی قلم دریای رقم در بحر این مدعی چنین
 غوطه بیان میداد هر گاه لشکر بلوچان از مقابله مسا کر فیروزی مانرا اولای دولت عزیمت را
 غنیمت داشته میوم بر کشتی های کتدر دریای آوردند هالیجاها میر مبارک خان و میر جنگی خان
 فرموده شاه در مقام لوهری داتر بودند چون از که گیری اسپ عزیمت بلوچان مطلع
 شدند چون گرداب دریچ و تاب آمده از موج خشکی حکم بر مسودی کشتی های معابر
 دادند که احدی از بلوچان را ننگدارند که عبور دریای کنند بلوچان بیچاره دل داده هوش
 پاخته در دو شکنجه آب و آتش گرفتار آمدند از یک طرف حدت آتش جنگ سردار سندر خان
 شعله ور و طرف دیگر آب دریای موج زن هر گاه از تاب آتش جنگ سردار سندر کور
 جانب دریای می آمدند از مسودی کشتی ها گذر راه عبور نیافته از خوف تماقب سردار
 موصوف فرقی دریای می شدند و اگر طرف سپهکس می آمدند هر آینه در آتش جنگ
 سندر خان سندر وار جای میگرفتند لشکر بلوچان از واهمه لشکر او ایای دولت
 بلاغش خود هارا در دریای می انداختند و بدست خود خود هارا غرق دریای می نمودند
 و بعضی بلوچان از حدت آتش جنگ آب خشک در آب دریای تا به بق اینستاده آب آب
 میگفتند و از بیوشی با وجودیکه در آب بودند آب را نوردیدند و بر شی از بلوچان بلاخان
 و کشتی با ان میروزاری میگرفتند که برای خدای عبور دریای کشتی و بسیاری بلوچان دم اسپان
 گرفته در دریای می افتادند و بکنار نرسیده همه اسپان فرقی دریا میشدند و اکثری از بلوچان
 خرجین رخت خود را در میان فراشی پیچیده و بر آن ریمان بسته چون تور ساخته و مانند
 مشک بران سوار شده دست زنان میگرفتند هر گاه رخت نرم میگرفتند و در دریای فرو میگرفتند
 و غرق میشدند هر گاه هالیجاها میر مبارک خان و میر جنگی خان دیدند که لشکر بلوچان
 بالکل استادگی ندارند و فرقی دریای میشوند همه حکم معابر کشتی ها بلاخان دادند
 و بلوچان بر کشتی ها اینچنین میوم آوردند اگر کسی ملاحان اجیه مطول شان گرفته
 کش کشتان داخل کشتی می نمودند با آنها هم از خود خبری نداشتند چون اینچنین طوفان
 هزیمت باشکر بلوچان روی داده که از تقریر و تحریر خارج است بعد از هزیمت بلوچان
 هالیجاها نواب احمد خان لغاری که با رفیقکساوسید میان غلام مرضی شاه وسید کاظم شاه
 بوده عبور دریای نموده زیر قلم رسیده کنار دریای کهرای فروکش و از غم و الم باران
 غمگساران خود اشک حسرت از دیده ناسف میریقت دست افسوس بهم میسایند و معاسن
 شریف را باین همه درازی میلزانی و در مقابله اعدای قدیمی پیش نیرفت و فتح مسجد خان
 غوری و محبت خان مری وغیره که در ناله و آه پنهان بودند بعد انطفای نوایر جنگ
 از ناله مذکور چون مردگان سراز ذخم کورستان بیرون کشیدند بین و بسار نگاه
 کشتان امران افغان و خیزان دوان دوان خود هارا بر کشتی رسانیدند عبور دریای نموده
 داخل لوهری شدند و لشکر حیات تازه بدر گاه حق جل و عالی شاه بجای آوردند و هالیجاها

سمندر خان فتح و فیروزی کامیاب گردیده در میدان جنگ علم فتح و نصرت نصب ساخته
 و تقارن فیروز مندی بلند آواز نموده جانب امیران اعلام کرده که من در مدت العمر هفتاد و
 دو جنگ نمودم و در هر جنگ از کشتها پشتم کرده ام و این جنگ هفتاد و سوم
 بود الحمد لله که از کشتها خالی نمانده بیاوی ایزد بازی و اقبال لایزال شاهنشاهی
 شامه فتح و فیروزی هم آفرین اولیای دولت گردیده و گوی فتح و نصرت از میدان و نامن
 برده ام الحال میدان جنگ صاف افتاده هر گاه احدی از ایشان خیال مقابله دارد
 بسم الله این گوی و این میدان و این چاه و ریسمان و این ساقی و این جام هر که هوای جرعه
 نوشی این باده در سر دارد و خوش باشد که این جنگ جنگ عجب نغمه حزین دارد
 و محک امتحان جلالت مبارزین جهان است با وجود این همه نغمه خوانی احدی از امیران
 مذکور دوباره سرشوش از گریبان مقابله بر نیامورده و مانند صورت جان جبران و پریشان
 این واقعه مانده گردیده بر لشکر بلوچان خود نفرین میکردند و در میدان تدبیر و اسب میخانند
 آخر رفته رفته طرف امیران حیدر آباد رخ نهاد شدند و معالجه این عزیمت فاحشه را
 موقوف بر تدابیر افلاطونی امیران حیدر آباد گذاشتند.

در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ سردار سمندر خان

کشته شدند

در دفتر دیوان خانه فضا و قدر اعنی قلم سیه رقم که مضمون نویسی فقرات شادی و غم
 است از سه چاه میداد حزن و اندوه سواد الوجهی حاصل نموده چنین مرتبه این واقعه هائیه
 بر صفحه بیان نگاه رش میدهد که درسته بکپه را دو صد و چهل و هشت هجری بعد از
 لشکر امیران خیر یور و کشته شدند سران و عهد گان و غیره در ملک سند دهل ماتم داری
 در خانه های بلوچان از غم کشتگان بلند آواز گردیده مستویان و اشوان و عز یزان
 کشتگان کلاه ها از سر برداشته و بر زمین زده و لباس های سیاه پوشیده و روی های
 خود را بناخن حسرت خراشیده گریبانها چاک زده و بر سرها خاک انداخته عورتان معبرهای
 دریده بزبان سندی میگفتند میوهی جو جوان هو جنگ جو پهلوان هواگر نعمات ماتم
 داری کشتگان از قانون قلم سیرانیده شود هر آینه شرح معلول میشود بیختر مد های
 باید گویند بهر صورت.

خدا کشتی آنها که خواهد بود و گرنه خدا جامعه بر تن دارد

در امور فضا و قدر جای دم زدن نیست

حالی را در دمی و بران کنند اوست سلطان هر چه خواهد آن کند
 امیران خبر یور بعد از چنین چشم زخم چشم حیا را بالا نیکر دند و دم بدم عرق
 انفعال برجین حال خود آورده از بی تدبیری تمجیل کاری خود نادم و از بلوچان
 لشکر خود افسرده دل گردیده بزبان حال بیان این مقال میفرمودند.
 اگر این بلوچان رستم دستان باین همه جلالت و مرادانگی که دارند و خواص پسر
 شعور و دانائی میباشد دیده شود که عاقبت کنار کیا سرکشند از آنها که سردار سمندر خان
 بر سمند خوش رنگ فتح و فیروزی سوار گردیده فرحان و شادان تقارن زنان و شلک انواب

کستان از مکان سهک رخ نهاد شکو و پور و بطع مسافت مشرف دولت استیلام او لبای دولت گردیده و آداب عبودیت و بندگی جای آورده قبلها برابر اعتنا تهنیت و مبارک بادی های فتح و فتوح و بزرگی پیشکش اولیای دولت نموده بدلاخ قاهره تعظیم و تکریم و آفرین از سرکار اشرف اعلی سر قزاقی یافت و در بین معاودت لشکر اولیای دولت از بس غنیمت بلوچان در وقت جنگ جنگ مدعی خود را بجای غنیمت خوب رنگین ساخته بودند کلاه های تالیوری از زرینت و کیمه و عواب و مضل و خود باقت دورالی کاشان و لونی های رنگین لار از روی استهزا بر سر خود ها کج نهاده و تفنگک های اعلی و شمشیرهای بار بند طلا و نقره بکمر و دوش و سیرهای کر کردن در پیش پست آویزان و دق زنان و نفس کستان دست افشان بدله خوانان نغمه گو یان خیزان و دووان و تفنگک زنان و فرارین شک کستان داخل شکار پور شدند مردم تما شایین از خواص و عوام شکار پور بشاهانه این حالت در حیرت و چندین نعمات حیرین نسبت با میران سند از جنگک زبان می نواختند اولاً همین که هر که از روی متابعت نفس از قرام از راه شریعت بیضا بر کشته سر آینه بر کشته بخت گردیده دوم هر که با بزرگان افتاد و در افتاد اولیای دولت که پادشاه و مالک ملک و حق دا ر بوده و هم مهمان و مسافر امیران سند از بس فرور دولت و ایلات الوسات هیچ باس ادب او را نگاه نکردند کفار با وجود قساوت قلب هم باس ادب و رعایت مهمان می کنند این همه شامت از بر ادبی با حکام دین مبین است که در صورت چنین عظمت و اقبال و خدمت و حشم از دست قدر قبل جمعیت لشکر اولیای دولت هر بیت یافته خود را در سوای عالم ساختند غرض از این قسم چندین معنیان از خود تراشیده و بیان می نمودند از آن روز است که برده رنگ و بوی گلزار سند بر یاد رفته از آنجا که دنبای بیوفای مجال عبرت و جای حسرت است باین زوال مکاره دلپشنگی نشاید و بر طبق مضمون .

چیت دنیا کهنه زال یرفتی مکاره	لوی آدم فریبی ساحری عیاره
دیو طبعی چابلوسی بدسرشتی بدی کی	ماده غولی کسور پشته لاشه پیناره
سست مهدی بیوفائی زود رنجی ظالمی	کننده پیری فحبه شوهر کشی خون خواره
هر که دل بندد بدین زال قسوسگر است او	ایلهو لا عقلسی دیوانه بیسکاره

قی اجداء ازل جهان مکاره ایست لیریز شراب مکر و تزویر و هروس دوران جهان خونخواره ایست آدم کش چون در نظر مستان باده عرفان اموال و اسباب جهان وجود پشیزی ندارد هر که رامست تعلق او بینند معدوم انگارند و بدیده حقائق بین را از ما سوی الله یو شده در همه حال است

که بسکی هست و هیچ نیست جز او و حده لاله الا هو

تعلق دل داشته باشند .

در بیان آمدن امیران سند که عساکر بارادۀ مقابله و مصالحتۀ اولیای

دولت واقعه ده بدنجی و مصالحه نمودن شاه

مصالح قلم خیر رقم که فقرات نویس خبر الامور است در صلاحیت این مدعی چنین بیان می نماید که هر گاه درسته بسکهزار و دوسدو چهل و نه مجری مطابق ماه سفر اولیای دولت بهزیمت لشکر امیران خیر یور برداشته هم آغوش شامد فنج و نصرت کرده امیران حیدرآباد از دریافت این باد مخالف هزیمت امیران خیر یور چون کرد باد از خشم و عناد برخاستند و جمع آوری فتوات ایلان الوسان بلوچن نموده و تجهیز سامان محاربه گرفته حرم مقابله اولیای دولت از حیدرآباد چون باد سریع السیر روانه و بقطع منازل منزل انداز لاد کانه امیران خیر یور هم مع ششم ششم زخم خورده رفته با امیران حیدرآباد ملحق شدند در این اثنا انواع انواع اخبارات مختلفه امیران مددوح صورت اشتهاار گرفته او لای دولت هرگز اخبارات مختلفه در گوش سعادت نیاورده بتوکل علی الله بصیحت چهارهزار لشکر سوار و پیاده و هشت هزاره توپ از باغ شاهزاده نقل فرموده در باغ شاهی متصل شهر شکار یور طرف جنوب منزل انداز کرده و امیران مذکور از آمدن کانه برآمده و کنار دریای گرفته آمده آهسته آهسته بقطع مسافت وارد موضع بدنجی و لوازه منازل کشتی ها از راه دریای بهراه خود داشتند. بخیال ایشانکه میباید مقتضای (کم من فقه قبله غلبت فقه کثیره باذن الله) صورت مقدمه میباید از آئینه فتح منعکس رخساری کرده پس لوازه کشتی ها بوقت کار فرار بکار خواهد آمد و اطرفین هزیمت نجات خواهد یافت باین همه لحاظ های امیران موصوف بازا بواب رسول و رسائل به پیشگاه اولیای دولت مفتوح ساختند و خدام کرام ذوالعز و الاحترام مطلع اتوار اولئك هم القرون مظهر آثار (لا خوف علیهم ولا هم یحزون) جناب عرفان ماب پیر میان عظام الدین صاحب و پیر میان فدای محراب الدین صاحب صاحبان سرهندی را بطریق رسالت بحضور امنای دولت مامور نمودند پیر صاحبان مددوح بعد از استیلام از کنتز المرقان هدایت و خزانة العلوم صلاحیت ارشاد قبض مهاد مصالحه با اولیای دولت تلقین و بیان نمودند سرکار اشرف ساهتی در مراقبه فکر و عاقبت اندیشی بر آورده روی ارادت از کلام مقدر پیر صاحبان مددوح سر از مراقبه فکر و عاقبت اندیشی بر آورده روی ارادت از کلام مقدر نظام پیر صاحبان مددوح برناتفته کردن ارادت و انقیاد در دایرة صلاحیت نهاد جوینای معشوقه مدعی مانفی الضمیر خود گردیده عالیجاهان صاحب شرف خان ضبط بیگی و قاضی محمد حسن را با اتفاق جناب پیر صاحبان مذکور طرف امیران موصوف مامور نموده در حین ملاقات اولاً امیران بمرور ششم قانون ششم ساز کرد از روی حکمت عملی چند نعمات موافق و مخالف از چنگک زبان عالیجاهان مذکور در نوای آورده بعد این همه شده طرازی در مقام سلوک آمدند و عالیجاهان بهادر خان کهو کهو امیر کبیر خود را به پیشگاه اولیای دولت روانه نمودند که عالیجاهان مذکور بوساطت عالیجاهان سردار سمندر خان که بهم دم موافقت و یک وجودی میزدند و از خوان الفت مایه اتحاد میبوردند مشرف استیلام اولیای دولت گردیده و بتدا پیر عاقلانه و تجویزات فرزانه برضا جوئی سرکار اشرف بر داختمد و مبلغ چهار لک

تقد عوض اخراجات و یا بعد نفر شتران بجهت باز برداری در سر کار اشرف دادنی کردند
 و یک اک رویه عوض ناف مالی بقوانین و امرای اولیای دولت خدمت کردند و هم انجام
 نمودند که عالیجاه بهادر خان مع پیکنده سواره تا به قندهار حاضر و کلب نصرت مابا اولیای
 دولت خواهد بود بعد این همه عهد و پیمان و ادای مبلغان و دادن شتران امیران مدوح
 سر کار اشرف را از شکارپور روانه خراسان نمودند و خودها را بر زورق ها و سندیهای
 خاص بشکله دارسوار ساخته و بزبان صدق ترجمان (بسم الله میریسا و مرسیسا ان ری تفتورالرحیم
 رانده و وانگر کشتیها برداشته در میان نیفه در بنای موج زبان فرحت و غم می
 هکتان چون باد تشریف فرمای حیدر آباد گردیدند و امیران خیرپور بخیر و وقت راجع
 خیرپور شدند از آنجا که در بیدار مکان داشت هر چه بیکاری همان بدروی ،
 هر آنکه نعم بدی کشت و چشم بیکر داشت دعاغ بجهت و خیال باطل بست
 چون امیران سنده دفعه اول در مقدمه سر دار محمد عظیم خان
 با وجود قسم و عهد و پیمان با اولیای دولت ارد فریب بازی که ذکر آن ما فوق
 مندرج است با شدند و هیچ مراعات ننکند و ناموس نکردند آخر رفته رفته نتیجه یافتند
 چشم زخم مزیت امیران خیرپور و کشته شدن امرای عالی مقام و سرکردگان عظام بیکطرف
 و خسارت اخراجات لشکر کشی و دادن مبلغان و شتران با اولیای دولت دگر طرف و خندگی
 عام خواص و عوام علاوه بر آن از آنجا که در آغاز کار ملاحظه عاقبت کار باید نمود .
 اول اندیشه وانگهی گفتار پای پیش آمده است و پس دیوار
 هرگاه امیران در ابتدای برای شتران او لیبای دولت بر شتران بادی بهیوی نفسانی
 سوار نمیشدند و شتران را با اولیای دولت میدادند هرگز این بار بلند ناموس از شتران
 اقبال امیران بر زمین مزیت نمی افتاد و دینگر اشک (خیر الامور و سلها) است هر چه
 که از حد اعتدال می گذرد در آن خلل های فاحش بهمیرسند در اوقاتی که امیران سنده
 مالیه گذاریدند خراسان بودند همانوقت گلزار دولت ریاست سنده روز بروز در نشوونمای
 ترقی دولت که هر خاص و عام از گلزار دولت امیران موصوف گلهای آرزوی بدامن مراد
 خود می دیدند هرگاه بوجوب اشاره یاغبان فضا و فساد گلزار دولت سلطنت خراسان
 از تنبذ خزان بسو اعتدالی و ستم سرزورد روشی کشیده انواع انواع گلهای فتنه و فساد
 در خراسان سلطنت متبسم شدند امیران سنده دست تصرف در ملکهای متعلقه
 شکارپور دراز نمودند و بدکاران و دزدان را حرکت دادند که تا دهن دروازه شکارپور
 بتاخت و تاراج غریبای و غلبای شکارپور میزداختند تا اینکه اکثر ملک های متعلقه
 در احاطه تصرف خود آوردند فقط چهار دیوار قلعه شکارپور گذاشته بودند در آن هم
 به بهانه خاصه سینه که در تحت تصرف خود آوردند بعد تصرفی شکارپور هیچ مثال
 خوبی و بهبودگی در مرآت مراد خود ندیدند بلکه در هر سال یک بلای مبتلا می شدند
 تا از طغیلب شکارپور ملک سنده را هم برباد دادند از آنجا که الحرص شوم و الحرص محروم
 چون امیران سنده هر قدر که هوای زیاده طلبی می کردند روز بروز تیرگی بی برکنی
 در دولت آنها راه می یافت تا بددی که دانسته اسپان اصطبل خاص از انبارخانه پیدا
 میشد تا نصف شب تویرهای اسپان بردگان های بازار می گردیدند .

در بیان رفتن اولیای دولت جانب قندهار و جنگ نمودن

«باصرداران قندهار و هزیمت یافتن او»

سلطان قلم زرین رقم که سربر آرای ولایت سخن دانی است در اقلیم مدعی چنین بیان مینماید که در سنه یکهزار و دوسه و چهل و سه هجری مطابق ماه صفر بعد مصالحه امیران سند اولیای دولت شکارپور متوجه سفر خراسان شدند عالیجاه میر محراب خان برامه‌وای والی قتلان به تبارف و مهمان داری سرکار اشرف جوینی پرداخته از حدود ملک خود سالها غایب گذرانیده هر کاتب اولیای دولت رونق افزای شال کوت گردیده در آنجا لشکر افغانان از هر طرف به پیشگاه اشرف رجوع آوردند تا رفته رفته چهل وینجاه هزار جمعیت لشکر شده بعد از او تیراک چندایام از شال کوت اولیای دولت لوی فک فرسای عربیت سمت قندهار برافراشته عالیجاهان سردار صاحبان هر یک سردار کهندل خال بقضای کوه دلی خود چون کوه الوند بای استوار در قلعه قندهار قایم بوده استقرار گرفت دوم سردار رحیم دل خان از بس رحمدلی دل رحم از قندهار برنگرفته سوم سردار مهردل خان سلسله مهر و محبت را از معشوقه کابرای قندهار از دست نداده هر سه اخوان برخوان اتفاق همدم موافق یک و جودی و وفای گردیده مع جمعیت سه هزار لشکر عمل و قلعه خود تجهیز سامان جنگ و آذوقه قلعه بندی گرفته در اندرون قلعه قندهار بتو کسل علی الله هوشیار و برقرار نشسته و داد و ست و مردانگی از دست نداده بای نهاد رکاب نوسن مقابله و مجادله شده هرگاه اولیای دولت رونق افزای قندهار کهنه و پراگه گردید و در این انسانی اندازه هفتاد هشتاد هزار لشکر از طایفه افغانان در سرکار اشرف جمع آمده و چشم امید در خزانه سرکار اشرف داشتند و شاه بابا می گفتند و از سر تری زبان به آواز بلند در زبان افغانیه غبه های می سرانیدند که مطلوبش چنین بود .

بادشاه بابا کجاشی که خدای ترا آورد الحال چشم های ما روشن شد دشمنان ترا بسیاری خدای زنده انخواهیم گذاشت و نعت بادشاه از شماس غرض در صورت نزول اجلال لوی امانای دولت واقعه قندهار کهنه سردار صاحبان ابواب حصار قندهار بر روی خود مسدود ساخته و اتواب ها بر برج های قلعه سوار نموده از شاک اتواب و شبغونی صرفه نمی کردند تا مدت چهل وینجاه روز ما بین لشکر طرفین گرگت جنگی و شبغونی واقع بود و سردار صاحبان چشم انتظار بر مقدم امیر دوست محمد خان داشتند چون در رسیدن امیر مدد و واقعه قندهار بسیار روزها دیر و فرصت کشیده آخر از روی مصالحت وقت تار شدن امیر دوست محمد خان از کابل قبا بین اولیای دولت و سرداران قندهار سفستان مصالحه بواسطت امراء و مقربین در پیش شدند که در این انسانی امیر دوست محمد خان مع جمعیت دوازده هزار لشکر و چند هزاره توپ از کابل داخل قندهار گردیده اگر چه پیش از ورود امیر موسوف دوه مرتبه لشکر اولیای دولت بر قلعه قندهار جلوه ریزی ما نمودند لیکن قادر نشدند بلکه بسیاری از لشکر سرکار اشرف از شراب اتواب و تفنگ قلعه گران نهاده شدند آخر شبی لشکر اولیای دولت اردبان ها برداشته در شب تاریک چون هیاران

آمسته آهسته زیر قلعه رفته ساکن شدند و منتظر بودند که هر گاه لشکر خواب بر قلعه کلبان
استیلا آورد همانوقت نردبانها بردیوار قلعه گذاشته جلوه ریزی در اندرون قلعه خواهم
نمود و حالا که لشکر اولبای دولت از خواب اجل غافل هر گاه زیر قلعه رسیدند از تقاضای
کردگار بیوش نوم که اخ الموت بر حصار وجود لشکر اولبای دولت هجوم آورده که
از خود خبری نداشتند تا آنکه شبنم آفتاب عالیه بر چهار سوخ بازار روز نشیند اولبای دولت
منتظر و گوش هوش طرف قلعه انده‌ار بر لشکر ماموره خود داشت که از راه نردبان اینک داخل
اندرون قلعه مذکور میشوند لیکن دید هیچ غوغای بر نمی آید و آفتاب سرازیر کلبان پیراهن
صبح میکشد و خبری از لشکر ماموره قلعه معلوم نمی گردد که چه شدند و کجا رفتند بجهت
حکم بر شلک توپ چپونی داد مینیکه آواز توپ مذکور بلند شد لشکر امنای دولت که در
زیر قلعه غریق در بای خواب غفلت بودند بیکبارگی بیدار گردیده دیدند که صبح
سر کشیده دست امسوس می سائبند لاجار از خوف اولبای دولت نردبانها بردیوار قلعه
گذاشته بالا شدند مردم قلعه کلبان سابق هوشیار و از صدای توپ چپونی هوشیار تر شدند
و بر فراز تخت و چو کی قلعه خبردار خبردار می کردند که درین اثنا لشکر شاه از نردبانها
سر بالا کشیدند مردم قلعه کلبان بر آنها جلوه ریزی نموده بضر توپ و تفنگک و سیوف
از نردبان حیات درخندق صامت انداختند و لشکر اولبای دولت نتوانستند که داخل اندرون قلعه
شوند اکثری از ابواب اجل داخل قلعه فتای شدند و بقیه هزیمت یافتند فی الجمله در عرصه
چهل و پنج روز لشکر سردار صاحبان از ترکتاز و جنگک و جلد با بیوش اولبای دولت
تقصیری نکردند خواب و آرام بر طرفین ناگوار بود لیکن بعد ورود امیر دوست محمدخان
سردار صاحبان فتنه‌ها بر ولایت نشاط و فتح و انبساط دست یافتند و در محفل آرزوی شمع
اتفاق بر افروخته در فتنه و بندوبست مات شاه گردیده بصلحت وزیر تدبیر بر حسب همت
سوار گردیدند و از روی شطرنج بازی فریب امرا و خوانین خود امیر مدوح نهایت در
اندیشه و دغدغه بود و بر آنها چندان اعتماد نداشت اکثر خوانین امیر موصوف در ظاهراً
با امیر مدوح نزد موافقت می یافتند و در بواطن روح التفتات پاشاه داشتند ازین جهت
اراده امیر موصوف همین بود که قبل هندوستان اتفاق را بکلیکهای اغلام
از ساحت دل رانده بامر حسب مصالحه سوار شویم که مبادا از دغا بازی امرا
و خوانین بیاد و وار حیران میدان هزیمت شویم از آنجا که امیر موصوف در مضار این
مدعی با خوانین و برادران خود دوایی می یافت لیکن پادشاه کارخانه قضا و قدر
نگذاشته که مابین اولبای دولت و سردار صاحبان مدوح صورت مصالحه از مرآت تنبلی
رخنمای گردد .

در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و امیر دوست محمد خان

با اولیای دولت و هزیمت شاه و رفتن جانب قلعه سالو خان
 میمالار قلم مشکین رقم که معرکه آرای سخن طرازی است در میدان ابن مدعی
 چنین ترک تاژ بیان می نماید که در گناه درسته یکسپ - زار و دوصد چهار و نه - هجری
 امیر دوست محمد خان از کابل با ششم داخل قندهار گردیده و با سرداران قندهار برادران
 خود هدم موافقت و انفاق گردیده همانوقت اولیای دولت که در شهر قندهار کهنه
 نزول اب - لال داشتند از روی مصلحت ترک قندهار کهنه اختیار نموده که مبادا
 امیر دوست محمد خان آب روان جویند و قندهار بگنجد از عطش آتش جنگ لشکر ما
 بگالت نیاید افتد بادوار متوجه طرف باغستان و انهار آب گردیده هر چند امرای خواین
 به پیشگاه اولیای دولت در باب هدم - ترک اوای قند - رسای از شهر قندهار کهنه
 الناس های بودند هرگز بگوش نیاوردند تا آنکه - بوجب اراده مبارز مشاور
 اولیای دولت از شهر قندهار معتمد وحشم بر آمده در باغها و کنار انهار رسیده پشامی
 فتنون اولیای دولت که قریب هفتاد هشتاد هزار بودند همدرو سوی خود در باغها متفرق
 و باغی و باغی آرام در حصار سایه درختان شده امیر دوست محمد خان چون دید که اولیای
 دولت شهر کهنه قندهار یا امید نصیر شهر نو قندهار گذاشته در باغها گلهچین نزول
 اجلال گردیده از استنشام ازهار انبساطی موجب شکستگی غنچه مددکاری بخت خود
 دانسته در صورت تفرق لباس سرخود سوار شده استدر آن حقیقت لشکر - اولیای دولت
 نبودند دید که جمعیت لشکر امنای دولت همه متفرق و پراکنده در باغها زیر سایه درختان
 به آرام چون سایه بر زمین افتاده اند از آنجا زود برگشته در لشکر خود آمده حکم
 دادن تنخواه لشکر خود بیستوقیان داد چون مستوقیان مشغول دادن تنخواه سپاه شدند
 در این صورت امیر موسوف سه هزار لشکر جرار بهر راه خود گرفته و هم سرداران قندهار
 معتمد جمعیت خود از قلعه قندهار بر آمده با اتفاق یکدیگر از روی تجویز بعضی رفته
 شهر کهنه قندهار گرفتند و برخیها از هر طرف دسته لشکرها شده از هر چهار طرف
 بر لشکر اولیای دولت که در میان باغات افتاده بودند چلوریز شدند اکثری از لشکر
 اولیای دولت در میان باغها پنهان شدند و اکثری نوایره آتش جنگ جبال را در اشتعال
 آوردند و نسوی کشتن و افیم شده که از کشتها پشته شدند نزدیک بود که جمعیت لشکر
 سردار صاحبان در هم بر هم گردد در همین شمله افروزی مقابله و مقاتله منتهی شخ شافسی
 که از روی فریب بازی از طرف سرداران گرفته آمده بجنبه بوسی سرکار اشرف مشرف
 گردیده سلام نمود و به خلاق فاعله سر فرازی یافت چندایام در رکاب اولیای دولت حاضر
 بود در روز جنگ شافسی مذکور حیثه برانگیزیته در لشکر اولیای دولت همین آواز
 می داد که شاه گرفتند و در اردوی شاه دست غارت دراز کرد و لشکر اولیای
 دولت چون این آواز شنیدند و ایشیک آقاسی را دیدند که غارت می نماید سراسیمه و حیران
 این واقعه شدند و حالا که امنای دولت در میدان دغا سرگرم معاربه بودند و کبول نام
 بعه پلتن خود طلبور جنگ می نواخت و از بس اشراب اتواب و تفنگها دود برفک پیچیده

جوانان سرباز خراسان پروای انواب نکرده جلوسایان بی رقی شتاب برداشته خودهارا در پیش مذکور رسانیده دست به شمشیر کردند و کیبول مذکور را اسیر و دستگیر نمودند و توپ هارا بدست خود آوردند بعد گرفتاری کیبول مذکور تفرقه هزیمت در لشکر اولیای دولت افتاد عالیجاه ستمورخان برادرزاده خود را در آن جنگ بقتل داد طرف شال کورت فرار بر فرار نبود و عالیجاه بهادرخان کوه کهر که از امیران سند بر کابشاه بود او هم اسباب وخیمه وفرش و فروش و دیک و دیگچه بر آتش بار کرده مئة سامان دیگر گذاشته زبان سندی بعضی کلمات حاوی کزبختن گفته و رو به ک- ریز نهادند و رخ ملک سند کرده و علی هدیه القباس هر کس خاص و عوام از لشکر اولیای دولت بصورت وانفسی آواره دشت فرار شدند و غرور بدولت بنده گمان اقدس بعد معاینه صورت شکست لشکر خود عتقان نایبی را الاچار غنیمت داسته و ستاد بی جراه شکست داده از بقه آنقدر در خرچین های چرمین انداخته بر پشت اسبان پیشقدمتین و دیگر سواران معتبران سوار نموده نوسن سواری خاص خود را مهیج کشتان نیوزوی طرف حدود ملک هرات گزیدند چنانچه از بیم تعاقب دومنزل عظیم را یک منزل ساخته بجز بقول و رنج مسافت سخت کشیده داخل قلعه عالیجاه سالو خان گردیده باری اطینبان نفس سوخته اش شده لیکن عالیجاه سالو خان هم امیر کبیر و صاحب الوسات و قلعه جات خود بوده که از دست سالوسی شاهزاده کامران والی هرات رهائی نداشت اولیای دولت نیز از سالوسی سالو خان در هراس و نفس بیگم دل نیز در هرجند نامبرده یادجوئی اولیای دولت بسیار پرداخته لیکن اطینبان خاطر اولیای دولت نسو شده طوعاً و کرهاً چند روز در قلعه عالیجاه سالو خان آرام پذیرفت

(در بیان بعد هزیمت اولیای دولت تمام اسباب و سامان و خیم و غیره

بدست یغمای سردار صاحبان قندهار افتاد)

ادهمم خوش خرام قلم مشکین زغم که منازل پنهان طریق سخنور است در قطع منازل این مدعی چنین ترک نازیبان مینماید که هر گاه درسته بیکهزار دوسه و چهل و نه عبیری مطابق ماه صفر از جنگ سرداران اولیای دولت هزیمت یافته رخ نهاد قلعه عالیجاه سالو خان شده سردار صاحبان قندهار اراده داشتند که در تعاقب شاه بروند لیکن امیر دوست محمد خان به مخالفت سرداران موصوف پرداخته احدی را ننگداشت که در تعاقب اولیای دولت حرکت کنند و حصول این فتح و نصرت را از جمله مددکاری بخت خود مبد استند و کوس نشاط در میدان انبساط می نواختند و از میدان و غا بسیار غنیمت از خیم گنلگون و انواب و هزار ها بنادیق و صد ها ستادیق و اسبان و غیره سامان از لشکر هزیمت اثر اولیای دولت بدست عساکر قیروزی مائز سردار صاحبان مدوح افتاد که از تعداد خارج است و بعضی از سیاه شاه جم جاه که طرف ریگستان فراری شده بودند سواران جرار کرار از لشکر سردار صاحبان در پی آنها رفته هرجا که می یافتند می کشند و اسلحه و جامه و همبانی زره های آنها را تصرف می شدند تا چند مدت این رسم زد و برد از هر چهار طرف کرد و نواح قندهار در کوه و صحرای و دیهات جاری بود و دیگر اینکه یا نصد نفر پیاده رو حبله از لشکر شاه با هم یک آواز تفتنگ افغان

گرددید و بر سر کوه رفته تفنگک هارا بر سر کوه دست افشان کرده سردار سکی خود نشسته بودید بخواب اینک هر گاه از لشکر سردار صاحبان بر سر میان آمده بشکبار گوشتک تفنگکها صد مرتبه افتاد خورد خواه بود همه هر چه بداد اولشکر سواران سردار صاحبان هم چون این اتفاق و احتیاط مردم روحیه معایبه بودند جرئت رفتن بر سر مردم روحیه بالای کوه نمی کردند وزیر کوه دور از ضرب گواهی تفنگک گرداگرد کوه طایف بودند تا صبح دوشه روز همین حالت مابین روحیه و لشکر سردار صاحبان واقع بود آخر سکی از سرداران بر سر کوه پیش مردم روحیه رفته بدلا ساری استیفات آنها برداشته و عهد و پیمان دل آنها را خوش ساخته و امان جان به آنها داده از بالای کوه بزیر آورده تمام اسلحه از آنها گرفته ایوان ارتعاش بر چهره حال آنها کشاد مطلق العنان گردانید و میسی کنول را که معلوم و سر کرده بتلایین بود او را امیر دوست محمد خان نوازش خلعت و تنظیم سکریم نموده پیش خود در سلك ملازمان منسلك نمود امیر ممدوح باوصف فنی امرا و خوابین لشکر از روی تعابیر فریاد و همت پادشاه گوی قشبح و فروری از میدان جنگ اولیای دولت برده و تمامی اسباب مجاریه اولیای دولت از انواب و غیره بدست خود آورده و دست رخصت از سرداران سردار صاحبان فدهار گرفته تشریف فرمای کتابل گردید و سردار صاحبان فدهار نیز در فدهار هم آغوش شامه آرام و کامرانی شدند و بتواضع ملازمان جان باز یک جلال خود و سزای مردم نمک بحرام می برداشتند و از خیز گیری اولیای دولت نیز عاقبت بودند .

(در بیان رفتن اولیای دولت در قلعه عالیجاه سالو خان و آمدن)

خلف شاهزاده کامران بنا بر کمک اولیای دولت و فراری شدن از قلعه

مذکور و روح نهادن جانب قلات و آمدن سردار رحمدل خان در تعاقبش)
 جنگک قلم نیز نام در عرض این مدعی چنین جولان مینماید که هر گاه اولیای دولت دوستانه یکپنار و دو صد و چهل هجری معزیت فدهار داخل قلعه عالیجاه سالو خان گردیدند عالیجاه مذکور در تعارف و مهمانداری امتای دولت از خود قصوری ننکرده دم دم بدلیجونی اولیای دولت میر دامت چوسکه عالیجاه مذکور صاحب ابلات والوسات بود بسیار بتدارک سامان جنگک و جمع آوری فتونبات تازه می برداخت لیکن هر گاه این نوای جنگک هزیمت جنگک اولیای دولت بسبع گوش تنگگان شاهزاده کامران والی هرات رسید از آنها که مابین شاهزاده موصوف و عالیجاه سالون خان صورت مخالفت و کینه در برید واقع بود شاهزاده کامران بخواب اینک مبادا عالیجاه مذکور از روی عداوت در برید با اولیای دولت سازش نموده و خنثیاد دار السلطنه هرات شوند پس در صورت اتحاد و اخلاص خلف خود را معه چهار راس امین خاصه و چیزی تعالیف نفیسه معتمدیت لشکر بجبهت استمداد اولیای دولت مامور نمود و هم نامه باین مضمون نوشته فرستاد :

نوشتن نامه شاهزاده کامران در خدمت اولیای دولت و مأمور نمودن

خلف خود را

هفت راپات دولت در معارك مابین ما مین دولت با شجرت فتح و فیروزی جلوه گر
 بود. شاهد دولت سلطنت هم آفتاب اولیای دولت از در شرفت مثال این اخبار بر مرآت
 شایر محبت نظیر ما رختای گردیده که از تقدیر الهی جل شان اولیای دولت از خدمت
 سرداران فداکار که همیشه با خاندان عظیم الشان ما در مقام غایب می باشند چشم زخم خورده
 رونق افزای فداکاران ما را با خود گردیده اند ازین معنی افواج اندوه و تشویش بر حصار
 وجود ما در استیلا آورده از آنجا که اولیای دولت عیبی در کت و پستی ما در
 بزرگواری ما می باشد اگر با این طرف مرآت شریف فرماید شود - عین سعادت و برقراری
 است و بر طبق مضمون.

رواق منظر چشمین آشیانه است کرم نای و فرود آ که خانه خانانیت

و با اهل شاهزاده سلطان علی خلف خود را همه جمعیت لشکر و اربابان مأمور نمودن
 اولیای دولت که مشرف عیبی گردیده بهرحال مترصد فرستادن خواهند بود هر گاه
 این نامه شاهزاده کامران به پیشکش اولیای دولت شرف و ورود آورده شد ملاحظه آن
 افواج تفکرات و عبارات از هر چهار طرف بر حصار وجود ما آورده بخود
 گفت که استبداد شاهزاده مصروف بجای خود ماند لیکن صورت فساد رختی نگردد
 از آن جهت عین است که پیش از رسیدن شاهزاده سلطان علی خلف شاهزاده کامران
 خود را ازین ملک بیرون کشم که خار خار سالوسی سالو خان بیگنایر و اندیشه آمدن
 شاهزاده مد کور در طرف که دادا گرفتار آیم آخر بشویر جان خود را از قلمه عالیجاه
 سالو خان کشیدم از راه ریگستان که سه سبب ترس راه می باشد همه راه و دهنه خسود
 رخ بود قلات ملک عالیجاه میر میراب خان براهوی گردیده سردار صاحبان فداکار که
 مستغیر احوال اولیای دولت بودند در کنگار از راه کنگر اولیای دولت از قلمه عالیجاه
 سالو خان طرف قلات مطاع شده بموافقت عالیجاه سردار رحمدل خان معشش هفت صد
 سواره جرات خوش اسبیه از فداکار سوار گردیده بمجال اینسکه پیش وی اولیای دولت
 بکنیزد اینکین - عاقبت شکستار گس شود دام با زمین

سردار مدوح در عرض راه با اولیای دولت تلافی نگردیده چون سرکار اشرف
 سالار و غایب داخل قلات شده و عالیجاه میر میراب خان براهوی در جا آوری آداب
 زندگی اولیای دولت خود را معرفت ندانسته دست ادب بر سینه خود نداشت اینستاده بود
 و از امتزاج تمام خدمتگداری مردم شکستگاری بخش غنچه خاطر اولیای دولت تا اینکه
 روز سوم سردار رحمدل خان وارد قلات شده و به همراه عالیجاه میر میراب در خصوص طلب
 بازوی شد معرکه آزادی گفتگویی و لاف زدن گردیده میر میراب جواب صاف پرداخته
 سردار مدح گفت که که با وجود تفاوت قلب همکار میدانند که با روی همان ادبی
 کشیده دست ما پیش همه چه چایسکه پادشاه با امداد باشد باوصف این همه خاندان

که پادشاه کوهستان گفته می‌شود باین همه ایلات الوسات بلوچستان چگونه روادارم
 که بازی اولیای دولت از کلم بلوچه خود کشیده باشند بدم وچهره خاندان خود را
 خط وخال بر تنگی خود آرایش دهم این خیال خام سردار صاحب ازسربون کشیده
 و کرد این امر محال نکرده که مرکز شمال این آرزوی درآینه مراد خود نخواهد دید
 فی الجمله مد از چند ابرام سردار رحمدل خان صورت مدعی خود در مرآت مقصود ندیده
 بی حصول مدعی بادیبای از قلات روانه قندهار گردید و اولیای دولت چند روز در قلات
 اقامت گرفت از آنجا برآمده روق افزای مکنان گنجا به و در آنجا مفتخر و متبرود
 خاطر گردیده که از کدام راه عزم دارالامان بود بانه شوم هرگاه از راه ...
 اتفاق رفتن اولیای دولت واقع شود پس از خازر خارنوه مزاج خالصه سپه که رفته
 نیتوانم که میادا خار راه گردیده خار اذیت و ضرر او در بای راخته خلد و اگر از راه
 سند میروم میادا بلوچان سند از قم کشتگان خود در جوش و خروش آمده مانم داری
 تازه نهایند چون اولیای دولت چندبوم در گنجا به از کنج کنگر و تدبیر خود از این معنی را
 بر میک امتحان داش منبذ و در میزان عقل و دانائی خود مستحید که در این اثباتی عجب
 سردار سندر خان از ملک سیوی بر سنده عربت عتبه بوسی سرکار اشرف سوار گردیده
 آمده مشرف استلام اولیای دولت شده باز در کنگر نحرک سلسله جمع آوری فشوالت
 شدند که در اینصورت از تدبیر اعظم سلسله گایات پای صحت عالجاء سردار سندر خان
 در سلسله سخت بیماری مبتلا گردیده آخر از سلسله جنبانی این سلسله دست بردار گردیده
 و در پیشگاه اولیای دولت متحرک سلسله انناس ارتضی گردیده روانه ملک سیوی
 اما کن مالوفه خود گردید در آنجا رفته رفتن سفر آخرت اختیار نمود و از دنیا و ما فیها
 آزاد شده و سلسله هوا و هوس خود را با خود برد از آنجا که هرگاه آوازه سلسله
 کسبختن نفس عالجاء سردار سندر خان بسمع مبارک اولیای دولت رسیده پس سلسله
 حزن و اندوه را در شورش آورده و سلسله انظام مجموعه ساکر سوار و پیاده از دست
 داده و بتوکل علی الله از گنجا به کنج کنگر سردردل اختیار نموده رخ نهاد ملک سندر
 و بقطع منازل منزل انداز مکنان روجهان و از آنجا سرعته کوچ منزل نموده تشریف فرمای
 ملک اهو کانه شد .

دربیان رونق اهزائی اولیای دولت در مکنان روجهان و رفتن

سید محمد تقی شاه برادر سید محمد کاظم شاه از شکار پور تعاقب

اولیای طرف روجهان و پیش از رسیدن او سرکار اشرف وارد

لنو کانه شد :

فاطم خوش رقم بر توسن این مدعی سوار شده تیز روی بیان می‌شود
 که هرگاه اولیای دولت در سینه بنگهزار و دوسه وچهل و سه هجری به درایت
 قندهار از گنجا به بقطع منازل داخل مکنان روجهان گردیده عا بره سید محمد تقی شاه
 اعظم شکار پور بچرد شیدن این غیر اولیای دولت بنا بر خیال پیاده حال تعرض اولیای

دولت از جوش مرحوم عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود از شکارپور مملکت ترک
 سواران شکارپور از طایفه اقلان و قدری سواران سدهمی یادی که بدون موجب محض
 بطوشامه خشک و خالی دهنهای و جبههای پوشیده و مندیلهای ملل و دودامی فرنگی سربسته
 دریش ها را بروغن چرب ساخته و شاه حاج داد و برونهارا برپیچ و تاب علم ساخته و شمشیر
 و سپرهای بکروشاه آرزوان بوده و چون خبرش کردن های خود را از اقتضای علم نموده
 خرامان خرامان در کچهی ناظم مذکور آمده سلام منمود آنها را ناظم مزبور روغن
 بسان سزایای اعضای خوشامد و نلافی مالیده و اغلب تبارگی ساخته بهمراهی خود برداشته
 در مقابله و تعرض اولیای دولت سرعت تمام از شکارپور روانه طرف مکه روانه
 گردیده هرگاه ناظم مذکور در راه جا کنی رسیده در آنجا خبر شد که اولیای دولت
 بلا توفیق از مکه آمدن شریف فرمایند و ناظم مذکور از دریافت این خبر
 چون مار در پیچ و تاب آمده زهرافسه و خشم بگفتن سلطان لایمن نسبت بسرکار اشرف
 بر جان خود میریخت و میگفت اینکلمات با اولیای دولت اگر مقابل مشتم میدیدند که چه
 کارهای می نمودم ترک سواران حاشیه نشین به ناظم مذکور میگفتند آری در جلالت
 و جوان مردی ایشان هیچ شکی نیست

(بیت)

گر کدایش دولت بکر اسلام بود کافر از بیم توفیق برود نادرچین
 آخر ناظم مذکور از دهجا کن باز اراده رفتن لدو گانه بتعاقب شاه نمود و عنان نوسن
 نیز گام مملکت سواران مذکور جانب ادو گانه گردانید در این صورت لشکر او بیک جوی
 بر حصار وجود ترک سواران هجوم آورد. بناظم مذکور التماس نمود که معالجه بیماری
 جوی بیک آبه علاج پذیرد و قناده سیری بقصد قناده و تونک نشتر و سد جلاب رنگت نسکیر د
 درینوقت از سیری شکم در گذشتیم نهایت اگر بلفه ایی داشتند دریابند بسیار خوب خواهد
 شد از آنجا که ناظم مذکور ماشاء الله سفره همت خرد چنان گسترده دارد که گسریه
 ابوهریره را باستخوانی و ریز تالی نواختن با وجودیکه ترک سواران مذکور برطبق مضمون

(بیت)

عقدت امسک مسک و انشد مانند قسطنطنیه کزید آسا کسی انگشت در کوشش نکرده
 یرده حیا را از رخ برداشته یاردیکر التماس ها بناظم مذکور کردند لیکن هرگز
 بلفه ناسته ترک سواران مذکور نبرداخت و سفره تکلم را کشا ده بدو اند سخنان شیرین
 خوش آمد آمیز هر یک ترک سواران مذکور برداشته از آنجا شکم گسسته بشمن سرما
 و باد سرد روانه لدو گانه شدند که افغان و خیزان بوقت وسط ایل داخل لدو گانه گردیدند
 و ترک سواران از بس اندکی منزل دراز و گرسنگی فرس ز من شده افتادند و از خود
 خیر نداشتند تا آنکه فرس غرضت از سفره تکلم فرورد شکم سر بر آورده که چله فرس آن
 در سفره بچشمه و قدری مسکه و دوغ جهت شسته ترک سواران مذکور حاضر آوردند
 ترک سواران سراز خواب مانده گی برداشته سفره تالی قدری مسکه و دوغ دیدن بایکدیگر
 نگاه کرده این شعر را از سر تالی زبان را خند

ای گانه تو سیه و دیکر توفیق از آتش آب هر دو بیرینه امید
 و این شسته شد مگر ساق ساران و این گرم نشد مگر بتاب خود شید

این ریاضی نسبت بناظم مذکور خوانده گفتند که
 گرفته را بیان نوی کوفته است . بخواهید و هر مارنا ناید که سزای مارتک سواران بادی
 همین است که بخورده و نبرده در . که بر ناحق درمطابق اولیای دولت باچتسین تاظم
 صاحب کرم ترک ناز نمودم از آنجا که ناظم مذکور را چه لیاقت و چه قدرت نبود که
 متعرض حال اولیای دولت میکرد . لیکن سبب کشته شدن مرحوم محمد کاکا شاه برادرش
 و با آوری خیمه‌ها از بادی رفته بود که چیزی در عرض راه از اولیای دولت از مال
 دنیا اخذ نماید لکن بکام دل نرسیده و نه بوده خود را و ترک سواران شکنار پور را هلاک
 و غوار بود . بعد مراجعت از لدو کانه مارتک سواران خود در مسافت سلطان و تکلم همین
 ترک تازبان می نمود که بقضای در عقول لدئی است که در انتقام نیست امروز با بنو قوت
 انتم برادر خود ار شاه گرفتن امر آسان است لیکن در خانه مایان امیران سند آمده
 است چه باید کرد .

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما .
 چون انسان را اگر دست رس نیکویی باشد پس بادی در راه بسندی کند ا شتین همین
 بخواه نیست و بر طبق مضمون
 تا توانی در نیکویی زور دستار کرد . سنگت بد کناری زدن بر سر کن دیوا سنگت
 دوستی با دوستان چند آن ندارد منتی هر که بدشمن نیکوئی میکند مردانگوار است
 چون ناظم مذکور اینچنین سخنان معرفت شان بیان گشتان چون بومشوم سبابه انداز
 شکنار پور گردید فقط از چند مدت در حبس گامری . پیش هر خاص و عدم همین شامت را
 از قانون زبان مرشد مجمل شنیدان کچه ری عین چنگک نصیبین را نسبت امیران سند
 و ناظم مذکور میتوانستند و برش ها از راست فولی از زیروم طئوز جواب همین آواز
 میدادند که خانه شین بی بی از بی چادری است . از مسآوری چه گفته چه بدار اگر
 امیران سند همت و جدیت میداشتند پس اولیای دولت را از ملک سند بگردانند فله بهر
 و شهر شکنار پور چه قدر مالیه دارد که در صورت این همه اسباب دولت و بلند ناموسی
 از اولیای دولت در بیخ میدارند عرض این قسم چندین سخنان حریفان نسبت امیران سند
 و ناظم مذکور بیان می نمودند .

دربیان رسیدن اولیای دولت در لدو کانه و عدم التفات میر اسمعیل شاه

مختار کار لدو کانه در کشف شکوی هابین اولیای دولت و مختار کار
 مذکور و بوجوه حکم امیران روانه حیدرآباد گردیدن
 مختار کار فقام مشکین رفم که ناظم امور ولایت سخن طرازی است در انتظام این
 مدعای چنین می بردارد که مارتک اولیای دولت اشریف فرمانی لدو کانه گسردیده
 و در انوقت حاجیه خلاصه خندان عظام میر اسمعیل شاه و والد مرحوم محمد کاکا شاه بمهده
 مختار کاری لدو کانه مامور بود او شان از سوز و جوش فرزند خود مرحوم مذکور بسا
 اولیای دولت در مقام ترش روی و تلخ گوی و بددهی آمده به تعارف و مهمان داری اولیای
 دولت پرداخته هر چند اولیای دولت طرف میر اسمعیل شاه گفته فرستاده کسر کار اشراف

از کشته شدن فرزندان شاه میر کلاطم شاه بسیار ناخوش با وجودی که سرکار اشرف چندین مرتبه دستخط های مبارک طرف فرزند شاه نوشته فرستادم که شاه بزرگوار فرزند سرکار اشرف می باشد به خاطر جمع خود را در حضور برسانید اگر ملک شکار پور از سرکار شده از طرف سرکار اشرف شاه حاکم خواهند شد و اگر از امیران گردیده هم مالک میباشند باوصف این همه دستور دستخطی مرکب فرزندان بی شکناش اشرف نیامده و خود را بالشکر امیران خبر پور منطبق نموده دست خود خود را ملک نموده سرکار خدا فرزند شاه را کشته و به گفته بود که شاه در جنگ با شاه درین صورت هیچ روی عتاب شاه طرف سرکار اشرف نیست خود کرده کورا علاجی نمی باشد تقدیر الهی چنین بود این ترش دویی و تلخ گوئی شاه نسبت به سرکار اشرف از چه روست از آنجا که میر اسمعیل شاه شخص ذی آهوش و دانا بود سخنان اولیای دولت را راست و برحق دانسته سر بگریبان خاموش گشته بده از مقدمه اولیای دولت در امور گناه محبت را مفصل بطریقه عریضه جانب امیران حیدرآباد و موکلان خود عرض ننموده امیران موصوف هر گاه ازین ماجرا اطلاع یافتند در ساعت پروا نجات در خصوص تصرف و خدمت گذاری اولیای دولت روانه کسی جانب حیدرآباد سواری گشتن می نام معتاد کار امور گناه و دیگر کار داران بنا کینه تمام صادر شدند که بدان موجب سرکار اشرف شریف فرمای جانب حیدرآباد گردیده و سید ابراهیم شاه خلف میر اسمعیل شاه بنا بر خدمت گذاری اولیای دولت تا به حیدرآباد مأمور گردیده هر گاه اولیای دولت بوقی افزای حیدرآباد شدند امیران حیدرآباد در تعارف و مهمانداری سرکار اشرف دقیقه از دقیقه نامر می نگه داشتند تا چند روز اولیای دولت در حیدرآباد مکتب پذیر بودند و در حین شمع افروزی بزم ملاقات با امیران سند آنچه کشته شرایط غیر اندیش و نبود کسی نسبت با امیران ممدوح بودند همه را اولیای دولت با امیران ممدوح فهمایش نموده که سرکار اشرف را از دست خود ندهند فقط ملک شکار پور و قلعه بهکر به سرکار اشرف واگشته رند که قرب و جوار سرکار باعث چندین خوبی و بهبودی ایشان است و اگر ازین امر چشم پوشی نمودند و این سخنان سرکار اشرف که معنی خیر ایشان است در گوش ساعت نیاوردند پس یقین دانند که انتقال خوبی در مرآت موصوف خود خواهند دید دست افسوس و اندامت بر سر حسرت خود خواهند زد امیران موصوف در آن زمان از روی مصالحت وقت بدلاهای و استنانات اولیای دولت بسرداخته اطمینان نمودند که بالفعل سرکار اشرف شریف فرمای لود با نه شوند که بعد از چند ماه عاین خود صلاح و نتایجش نموده نوعی که مدعی مرکز خاطر اولیای دولت خواهد بود درجا آوری آن شرایط خدمت گذاری از روی صداقت نامری بجا آورده خواهند شد فی الجمله امیران موصوف بعد رضا جوئی سرکار اشرف چیزی نفع تعالیف و خیرات و بیک زنجرفیل و چند هزار روپیه نقد عوض خرج راه با اولیای دولت داده و نفری خود بر کتب اولیای دولت مقرر نمود از حدود ملک خود سالها گذرانیدند که بقطع منازل از راه جیلر بخیریت داخل لودیان گردیده و بشهد ملاقات منسوبان شیرین کام شده هم آهوش استراحت و آرام گردیدند.

دربیان فرستادن و کنلای امنای دولت پیش امیران سند معه دستخط

مبارک واستدعای کردن از ملک شکارپور و قلعه بهکر و جواب ساف دادن

امیران مذکور و ما یوس شین شاه

مانی قلم زرین رقم کسه نقش کشور چین سخن وری است نقش این مدعی را
 بر صیغه بیان چنین لشکری می دهد که اولیای دولت در سه نیکهوار و دوسه و چهل و نه
 هجری نقش این همه سامان جمعیت لشکر و اسباب مجازات که بر ملک آسوی تدابیر
 فرزانه خود تیار کرده بود از کناوش سامان گنارخانه فضا و قدر چنگک فدها بر باد
 داده و چندین هزار مردم از لشکر فرقی دریای فنس و قتل کرده بوارت و تلخ کامی بسیار
 رونق افزای اردیانه گزید از آنجا که باده دولت و سلطنت را در دست و شمار بسیار
 است اولیای دولت با وجود این همه درد سری ما با آهیم دست آرزوی از گریبان مشوقه
 سلطنت کوتاه ساخته پیش از پیش شایق اتصال مشوقه سلطنت و شب و روز می چون وار
 صحرای نور و خیال عشق جمال ابی سلطنت خراسان بوده خسرو آرزویش مانند فرهاد
 جان شیرین می داد بعد از دوسه سال در سه نیکهزار و دوسه و پنجاه و یک هجری و کنلای
 خود را مع دستخط مبارک اعلی جانب امیران حیدر آباد فرستاد و مضمون دستخط مبارک
 همین بود که آن عالیجاهان عهد انجام با سرکار اشرف بوده که ما بین خود
 سلاح و مشورت بوده بعد از چند ماه سرکار اشرف را خواهیم طلبید آن را مدت
 سه سال گذشته که هنوز مشورت و صلاح آن عالیجاهان با تمام نمی رسد عجب مشورتی است
 که انتهای ندارد و سرکار اشرف آن عالیجاهان را خلاصه از اغیاس کشان و خبر
 اندیشان دانسته مراسم خوبی و بی بودگی آن عالیجاهان از همه جهات ملحوظ خاطر سرکار
 اشرف می باشد نمی خواهیم که شترانه مسدوده ریاست سند آن عالیجاهان از انتظام افتد
 و آن عالیجاهان از انقلاب روزگار و دوست و دشمن خبری ندارند و در خواب غفلت رفته اند
 وقتی که بالمش از زیر سر ایشان کشیدند و سر ایشان زمین خورده همان وقت چشم باز نموده
 اینطرف و آنطرف دید که بالمش از سرم که برده آنوقت خواهند دانست کسه چه نحو
 صورت دارد از آنجا که قرب و جوار سرکار و اشرف برای آن عالیجاهان بالمش سر
 استراحت است و از معاندان هر که باشد از گزند آن در امان و آرام خواهند بود و در
 صورت بودن سرکار اشرف اعلی به مسا به گی آن عالیجاهان هیچکس از معاندان هوس
 ملک سند ا و احد کرد بلکه روز بروز کنگار ریاست سند در نشوونمای و طراوت افزای
 ابدی خواهد بود قلعه بهکر و چهار دیوار شکارپور چندان ملک زر خیز نیست قلعه بهکر
 میل اقامت اهل حرم محترم سرکار اشرف خواهد شد و شکارپور خرج خون سرکار
 اشرف است نمی دانم که چه بدبختی واد باری است که در بین امر دل بسته کسی آن
 عالیجهان نمی شود هر گاه این معنی در نظر آن عالیجهان امر بحال و دشوار
 به نظر می آید خود دانند اینک یاد دارند کسه پنجروز پیش خواه پس دست ایوس

چون مکس به نفس ما اید بر سر امدت خود خوانند زد .

من آنچه شرط بلاغت بانو میگویی تو خواه از ستم پند کبر و خواه ملال
امیران مو صوف اوصاف این همه پوششیات و قهپایش اولیای دولت از بس بد فرور
حمبر آباد سخنان سر کار اشرف چون بد دانسته در گوش صحبت زوش خود نیاورد و
در خواب دستها مضنون جله وری و سرسک و شسته و کبیل را بسختان تملق و شیرین خوش
ساخته مرغس و از پیش خود روا نمود .

در بیان مایوس شدن اولیای دولت از امیران سند و سازش نمودن

با سر کار انگلیسه بهادر و رفتن اسکندر برنس صاحب به جانب خراسان:
شاه فام زرین رقم که صدر نشین اورنگ سخن وری است دروا نظام مهم این مدعی
چنین میردازد که هر گاه و کلای امنای دولت از امیران سند باز آمده و از ارباب امیران
مذکور مصون پاس سر کار اشرف معلوم شده در بر صورت اولیای دولت بسیار افسوس
خورده گفت حیف دانم و افسوس ندان زینست . از آنجا که بر اولیای دولت تا گوار
بود که با ستمداد و استظهار سر کار سر کار انگلیسه بهادر سبب ولایت خراسان نمایند
و بر طبق مصون .

رفتن بیای مردی مسایه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

چون از هر طرف از طایفه اهل اسلام امید متعلق بود همه لاچار در باب گرفتن ولایت خراسان
با اهل این سر کار انگلیسه بها در بندوست نموده اولاً با اربابان اسکندر برنس صاحب
بهادر و ایچ صاحب بهادر و دیگر صاحب بهادر بجهت دریافت احوال سند و خراسان در سینه
بیکهزار و دوصد و پنجاه و دوی هجری وارد ملک سند و شکار پور شدند و با امیران سند مملوقی
گردیده از روی دانش افلاطونی تمامی دریافت احوال ملک سند نمودند و دانستند که
اساس اعیان ریاست سند فقط بر آب و گل است چندان استحکامی ندارد بپیرد تهرک بساد
مغلقه از برای خواهد افتاد و چند روز صاحبان مدوح در شکار پور متوقف بودند و مردم
شکار پور برای دیدن صاحبان می آمدند . اینجا اسکندر برنس صاحب از خیمه خود بیرون
آمده بر دم از روی تسخر میگفت که بیایید دم و شاخ ما را ببینید مردم تبسم میکردند
کسانی بصاحب مدوح میگفتند که دم شما دراز تا بولایت انگلستان و شاخ شما در خراسان
سر خواهد کشید صاحب بهادر خنده میکرد غرض بدان چند روز صاحبان مدوح از شکار پور
بر آمده در میان دریا سواری کشتی ها در برای پیمایش کشتان روانه سمت دیرجات
و باغان گردیده و از راه پشاور داخل کابل شدند در آنوقت آوازه روس گرم بوده
صاحبان مدوح در کابل سرخوش باده ملاقات سردار فلک اقتدار خور شید اشتهار
امیر دوست محمد خان گردیدند و در خصوص انتظام سلسله موافقت و اتحاد ما بین اولیای
دولت شاه شجاع الملک و سر کار خالصه ستمیکه و رفع عیار فتنه و فساد انواع سخنان
صحت آمیز و اقسام اقسام کلمات موافقت انگیز در خدمت امیر موصوف از قانون دانش

در اوای آوردند اینک امیر موصوف در گوش ساعت باورده آخر صاحبان ممدوح چون دیدند که امیر ممدوح بهیچوجه در مقام سلوک نمی آید بجهت بطریق اخفا ببلای وقت امرای عالیقام و خوا بن ذوالاستقام و روسای کمال برداختند هر یک را بجای خود بطمع و توقع معشوقه زر که عیب جوهری است فرح جش که از دیدن آن طبیعت خاق در نشاط و از شنیدن نفی جیب آن سرمایه رفع ملال و کسورت است فریفته نموده و از خود ساخته و مشخص معلوم نمودند که تمامی امرای و روسای کابلی را عیب خدمتگذاری و جان فشی اولیای دولت میباشند بعد این همه دریافت و بینو بست عالیجاه اسکندر برنس صاحب بهادر از کابلی برای پشاور مراجعت فرمای لود پناه و عالیجاه لاج صاحب بهادر از کابل در قندهار رسیده ببلایان سردار صاحبان فیز گردیده و جهت انتظام امورات مرجوعه خود خدمت سردار صاحبان مذکور بسیار سامی شده لیکن بیقول مدهی ما فی الضمیر خود نرسید و از خدمت سردار صاحبان قندهار رقم مایوسی حاصل نموده بزنجبای خود بامرای خوانین قندهار دیده و دیده هر یک خوانین را چنانچه حاجی خان کاکری و غیره را بیکجمل الجواهر مطیع از احمر و ایض منور ساخته و از خود نموده بغاطر جمع از قندهار برآمده بقطع منازل داخل قلات گردید عالیجاه رئیس جابنگاه حشمت و شوکت دستنگاه فرزدیوان شجاعت و بهادری مطلع قصیده همت و دلاوری امیر میر مجراب خان براهوی والی قلات را ملافت نموده و بوعده مبلغان کثیر راه نرد افواج انگلیسه بهادر از ملک لجهی و داد مرو تال کوت خواستند عالیجاه میر ممدوح نیز بطمع جبهه دنیای یوق انجام دادن راه بنا بر عبور لشکر از ملک خود ساخته از آنجا که صاحبان ممدوح بزور بازوی دولت تمام کارهای مرجوعه خود را انتظام دادند و تمام احوال ملک سند و خراسان دریافت نموده معودت فرمای شدند و عالیجاه بانج صاحب بهادر در حیدر آباد پیش امیران حیدر آباد تشریف آورده قانون فرمتک و دانش نواعی موافق و مخالف گوشزد امیران ممدوح نموده و عهد انجام ساخته راه عبور افواج عساکر و سامان از دریای و خشکی کسرتنه خاطر جمع شد از آنجا که امیران سند و عالیجاه میر مجراب خان از بن خاقل

(بیت)

هر کس که ما را بعد بهادر آسین باید کند همیشه برکت خود انتظار

نقل است که شخصی دره ام خواب دید که مار سیاه از شکم من عبور نمود از هر اس آن از خواب بیدار گردیده در فکر چه فکر و تشویش فرورفت که مادا این مار که بر شکم من راه نموده است روزی زهر در کار و جودم نماید از آنجا که شخصی در عالم خواب فقط مار را دیده بود تمام عمر به آرام نعت چه جائیکه در بنداری از دهها عبور نماید و مردم هر خاص و عام در آرام باشند ممکن نیست چندی در عالم خراب و آباد خواهد نمود

(در بیان رفتن لشکر افواج بجزر امواج سر کار انگلیسه بهادر طرف خراسان)

با اتفاق او لیای دولت دشا هزاره محمد تیمور

اسکندر فتح که مالک هفت اقلیم سفین وری است از چشمه حیوان مداد سیه قام چنین بر ولایت خراسان بیان نگارش میده که هرگاه عالیجاه اسکندر برنس صاحب بهادر از کابلی مراجعت نموده داخل لود پناه گردید تمام صورت حال خراسان به پیشگاه او لیای دولت

از اتفاق امرای خراسان بیان و کداهش نمود و در فکر تجهیز سامان و لشکر بنا بر تسخیر
ولایت خراسان سعی شد هرچنانچه بتاریخ سوم ماه نومبر سنه هجده صدوسی و نه بمسوی
مطابق بیست و پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مقدسه افواج سرکار
انگلیسه بهادر از شاه جهان آباد برآمده هر گاه قطع ثلاث منزل نمودند از قضای تقدیر بروب
قدیر لشکر بسیاری میضه و طاعون بر حصار وجود افواج عساکر انگلیسه بهادر هجوم و
استیلا آوردند چنانچه بانضام نفر از افواج مذکور درین اطراف طعمه کباب نهنگک اجل
گردیدند امرا افواج از ترکتان لشکر و از یک طاعون رعنائی یافته سالها داخل قبروز بیور
شدند که در این اثنا لاردا انگلند بهادر شایسته رحمت و دیگر همت کور ها سرخ پوش
و سوم رساله نرک سواران از کوره وارد ویم رساله کانی و دیگر سوم رساله از بیور
دوم بلن و ششم نویغانه و دیگر چهارم رساله سکندر صاحب بهادر معاً سیه سالار کماندار
چف جنرال پستین صاحب بهادر در تمام قبروز بیور و بیوق افواج شدند در این مثنی مهاراجه
راجت سنگه والی لاهور و صاحبزاده کهرک سنگه معاً سرمزا فوج شایسته و وابسته مسلح
و ممکن خویش اسبان خیزان و دوان برای گنله از ملاقات لاردا صاحب بهادر باین لار
دوای آمده لشکر انداز آرام شدند ملاقات صاحب مدح و معاً به فواید بلن مهاراجه
موصوف یک یک رویه سرقر بطریق انعام بر بلن مذکور مبدول فرموده عفت راس امیان
ولایتی خوش رنگه خوش رفتار معاً باین هی طلا و یک زینر قال معاً عودج مغزق طلا
و دیگر نایف نایف نایف از روی تعارف بصاحب بهادر پیشکش نموده صاحب بهادر نیز دوشرب
توب کشکامنی مهاراجه مدح و ثنات نموده مدعی سالار کماندار چف بهادر بلن چهارم
دگر نویغانه در فرودن و گردانش باقی فوج از بلن با زدهم ملذکی واریتین کرده و سرزدهم
از اعل کورنی رساله رحمت دهم سر و عفت بلن و چهار توب خانه دو از اسبان و یک از اشتراک
و یک از گاو و دیگر بلن از اول دوم و سوم و چهارم و پنجم بادشهی و دو هزار سوار از
اندلس صاحب و کرشین صاحب و دو توب خانه معاً بهادر کماندار شایع الملک طرف به و بیور
تشریف فرمای شدند و بخش صاحب لار اتفاق شاهزاده محمد ندر معاً افواج انگلیسه
بهادر و عشت بلن مهاراجه راجت سنگه و اوایه دره خیر شدند و نقشه سامان ایشان
و اولیای دولت در اصلاح بها و بیور رسیدند والی بها و بیور اولاً راه سرک خوب صاف
تیار ساخته که آن سرزمین از خس و خاشاک فتنه و فساد سرفتن و غارتگران و بیگ ساخته
بود و دوبها سامان از قسم غنچه مراجه اس و آرد خشک هزارهای خروار و شکر سفید و قند
ساده و روغن زرد و برنج و زها و گوسفندان و تنم مرغ و مرغان و غیره هزارهای موجود
مها کرده بود که از تحریر خارج است افواج سرکار انگلیسه بهادر هر چهز کسه
می طلبیدند می یافتند و بقدر دو منزل از بها و بیور خلف اراب بهادر خون برای استقبال
صاحبان مدح و ثنات بیکصد اشرفی طلا و سیه سالار کماندار چف بهادر نموده و صاحب مدح
هم بسیار انقذت و مهربانی بر خلف مذکور نموده چنانچه خلف مذکور صاحب بهادر را هزار

واکرام تمام خدمت کنان آورده داخل بهاولپور نبوده و دو روز در آنجا صاحب ممدوح
 مقام نبوده بده شریف فرمای احمدپور شده و از آنجا نیز روانه ورخ نهاد طرف اوهری
 ملک سته گردیده هرگاه افواج قطع منزل در جنگل اوهری رسیده به سبب کثرت
 جنگل راه رفتن کم نبوده مدت یکس صاحبان در جنگل حیران و سرگردان و جاهه دران
 و تلخکامان می گردیدند تا آن که شمس سفیدریش ناگهانی در آنجا پیدا گردید خضر
 و راهادی راه آن ها شده که رهبری او افواج آمده و منزل انداز اوهری شدند
 و برکنار دریای خیام های گنگگون مضرب ساخته فروکش شدند و غالباً اسکندر
 برنس صاحب لارد پیش از ورود افواج در خیرپور رسیده به غالباً میر دست خان والسی
 خیرپور ملاقات نموده از روی فراست افلاطونی و حکمت افغانی میر موصوف را بدام صحبت
 و اخلاص خود آورده و عهد انجمن موفق ساخته راه عبور افواج از قلعه بهنگر خواستند
 و هم اجازت جسر از قلعه بهنگر از میر ممدوح گرفتند اگر چه صاحبان عایشان از ساختن جسر
 به جریبی چندین مده می ما در نظر داشتند بنگر آن که بر هر خس و عدم تابه خراسان معلوم
 گردد که اینقدر افواج های لشکر از هندوستان آمده اند که دون جسر عبور آن ها
 معتدل است و دنیا صاحب حکمت افلاطونی خود و اطراف ازیر شار سبب ساختن جسر که
 گاهی بر دریای سته که منبر هفت دریای است اعمق جسر نیفتاد که هر کس دیده میرزای پور
 می گردیدند فی الحقیقه این چنین جسر به افلاطون بسته و نه ارسطو عجیب کار نمایان کنار
 کرده بود که عقل افلاطون منتهن اوردیدن آن حیران و فهم ارسطو طربان از مشاهده
 صنعت آن بر گردان سوم صاحبان عایشان را اراده تسخیر قلعه بهنگر منجوظ خاطر بود
 و امیران خیرپور از شعبده بازی فلک نیرنگ باز عاف بودند که در پس پرده درجه لعنت
 بازی است و غالباً لاج صاحب هادو در شکار پور جمع آوری سر سات و سامان ساختن
 کجاوه های صنعتی ها و غیره میبرد اذت و برای زول افواج بهنگر بیرون در وازه
 هزاری دعای شکار پور طرف مشرق مهمل نامی و آمد جنگل شکافی ها کتایف در
 عرسه دو گروه میدان ساف مثل کف دست ساختند و مبلقن زر مانند بارش ناران میباریدند
 هر که این چنین زرافشان میبندیدند محبت میشدند بعد از مدت معدوده اولیای دولت و غالباً
 ولیم مکنان صاحب به در معده افواج و نو پندار در حدود امیران خیرپور شریف فرما شدند
 غالباً میرزا نسکی خان فتح چندین غوری از امیران خیرپور برای استقبال اولیای دولت
 و صاحب ممدوح معه تعالیف نفیسه مامور گردید که در مکنان عالی و آهن شریف اسلام
 اولیای دولت بلافاصله ولیم مکنان صاحب بها در مشرف و مسرور گردید و تعالیف نفیسه
 نظر گذار نمودند و در بها آوری خدمات حاضر بودند تا آن که اولیای دولت و صاحب
 ممدوح معه افواج از گنگر سعید به پور عبور دریای نبوده بتاریخ هفتم ماه ذی قعدة سته
 يك هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری رونق افزای شکار پور گردیدند و سیه سالار کماندر
 نجیب هادو و غیره صاحبان واقعه اوهری رات دریای منزل انداز بود و نشاطی امواج نشاط
 دریای می نمودند و غالباً میر دست خان والی خیرپور در مکنان بیرونی که از اوهری

فاصله چهار گروه را در معه لشکر بلوچان جلالت نشان منزل انداز بود از آنجا که لغتت
 لارد صاحب بهادر که دانای زمانه و در جلالت و بهادری بیگانه بود معه دو کس سرداران
 و پنجاه سوار جرار جانب میر موصوف تشریف فرمای گردیده علی الصباح میر مدوح را
 از خواب غفلت بیدار ساخته و آب سرد محبت را بر چشمان شمار آورده هوشیار
 نمودند و از چرب زبانی روغن لسان بر سر پای اعضای میر موصوف مالیده او را بهرام خود
 گرفته داخل لشکر فوج خود گردیده کناندار چف صاحب بهادر بوقت سحر تمام فوج را
 مسلح و متکیل ساخته و مانند قواعد صف بسته استاده کرده بود و بعد شمع افروزی ملاقات
 خلوتکننده شبیر میر صاحب مدوح را با نوار سفید شیرین و رنگین منور و مسرور ساخته
 میر موصوف فرمود که فوج دریا موج را ملاحظه فرمایند که چه امواج میزند تا مدت بیکیاس
 بازار صحبت مابین خود گرم نموده بعهه میرمه کور را سالها در لشکر خودش رسانیدند
 و آنچه که جوهر استعدادش بود صاحبان مدوح عه را دریافت نمودند و در میزان دانش
 خود سنجیدند بعد از دوپاس صاحبان لغمان حکمت و افلاطون صفت قلعه بهسکر را خاسی
 از لشکر امیران دیده دیده تسخیر بر آن کشاده و دو ضرب توپ و چهار کشتیپان بر کشتیها
 را کب نموده مامور قلعه مد کور نمودند که از دریای عبور کرده داخل قلعه بهسکر شدند
 و علم و نشانها بر برج های قلعه منصوب نمودند و طنبور سرور و فتح و قهر و زوری در سوای
 آوردند و قلعه را محل ۰۰۰۰ و سامان مقرر نمودند امیران غیر بود در صورت گرفتن قلعه
 بهسکر صورت مایوسی و ملال در آئینه خاطر خود دیده چون قلمی در بیج و تاب آمده لیکن
 بجز سوختن و ساختن دیگر چاره کار خود ندید و صاحبان فرهنگ از روی کمال دانش
 افلاطونی زود تقار مایوسی میر صاحب مدوح بعلی پک لک رویه به عالیجاه فتح محمدخان
 غوری وزیر میررستمخان از مرآت خاطر بر طرف نمودند و بسبب مهم خراسان بداجوی
 میر مدوح پرداخته و از خود راضی و رضامند نمودند .

(دربیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از و شورش فساد)

نمودن بلوچان و غارت نمودن از چهارانی و رفتن فوج طرف قندهار و تسخیر قندهار)
 ضمیمه فلم شجاعت رقم در رشته این مدهای چنین سبب سر بنجه بیگان مینماید که درسته
 یک هزار و درسد و پنجاه و بیج هجری هرگاه صاحبان عالیشان هر یک سر جان لشکر صاحب
 بهادر و جنرال ابلاشار صاحب و اثرم صاحب بهادر و غیره صاحبان معه افواج بهرامواج
 سواره و پلانن گوره و تیرانکه و توبخانه از کراچی بگذر برآمده داخل نهنه گرشند درین
 اثنا عالیجاه میرشیر محمد خان جمع آوری لشکر بلوچان نموده مستعد بمقابله و مجادله
 گردیدند و عالیجاهان امیران میرصوبدار خان و میرمیر محمدخان نیز بهرام میرشیر محمدخان
 در این هم مصالحت و رفیق بودند و این قدر لشکر بلوچان جمع شده بود که از تعداد شمار
 خارج بود دم بدم طبل الحرب الحرب مینواختند و آن چه که سامان کدام در چهارانی
 سرکار انگلیسه بهادر افتاده بود همه را بلوچان به بقای بردند در صورت این هنگامه

آرامی رویسکار روزگار دگرگون گشته بود ملک سینه نفرقه واقع گردیده عالیجاه وایم
مکنان صاحب بهادر که در شکار پور بانقی اولیای دولت تشریف داشت بدریافت این
رویسکار نهایت ادبش آنک و در بهر نشویش شتاوری میشود و در ساعت دیوان جهتل را که
از طرف میران حیدر آباد مهمه نظاعت شکار پور امور بود بار اسفار داده قهپا پیش
بود که سرکار انگلیسه بهاد را مهم خراسان در پیش و امیران سندرا چنین رفتار نشاید
که با فوج سرکار بر تکب فتنه و فساد می شوند و اولاً همین مهم سینه است . هر چه
ادب خود نمیشای خوا هند دید و حکم روانگی سیه سالار کماندر چیف صاحب بهادر
و اسکندر بریس صاحب بهادر و غیره صاحبان که بان لب در یاد را لوهزی دایر بودند طرف حیدر آباد
امیران حیدر آباد بطور معترضه مشروحا نوشته جلد سحر از راه دریای در میان گشتی
خورد بدست معتبری خود فرستاد از آنجا که میر و محمد خان کسه باری نور فرست
و دانام در چتره وقت بین خود داشت بر عین ظلمت قساد نور معالجه روش ساخته میر
شیر محمد خان مانع گردید بلکه از خود چیزی میبخان عالیجاه میرشیر محمد خان مدارا نموده
رفع این شور و فساد نمود و مبلغ بیست و چهارک روپیه عوض غارت کدام چوونی دوسر کار
انگلیسه بهادر داده صاحبان عالیشان را از خود مینون و رشامند ساخته و سیه سالار و غیره
صاحبان هر گاه از لوهزی چند منزل رفته در مکنان هاله گشتی داخل شدند در این اثنا خبر
معالجه میر شیر محمد خان و صاحبان عالیشان رسیده بعد سیه سالار و غیره صاحبان از هاله گشتی
معاودت نموده وارد لوهزی و از جسر دریای عبور دریای نموده داخل شکار پور شدند و صاحبان
دیگر هر یک منزل ایله شار صاحب بهادر و سر جان لیکن صاحب بهادر و اترم صاحب بهادر
و غیره صاحبان از بجهت لشکر و سامان مجاریه از راه سیوهستان داخل لوه گانه شدند
و از آنجا از راه جهل و طنبور روانه خراسان و سرکار اشرف و عالیجاه وایم مکنان صاحب
بهادر و سیه سالار کماندر چیف صاحب بهادر و اسکندر بریس صاحب بهادر و غیره صاحبان
از شکار پور معاً عساکر و آلات مبارزات تشریف فرمای خراسان گردیدند و قتیکه افواج
عساکر نزدیک قلعه خانکهر رسیدند از قلعه مذکور نشتیک سدهای نموده و گوله بجان سیه دار
گشتی ده بی خوردند آواره دشت هلاک شده بعد عالیجاه بوستن صاحب بهادر غیبال
کسرفتن قلعه مسطور در نظر داشته معاً قسدی فوج و چهار ضرب تسویب
و ح بهاد قلعه مذکور شدند و پنجاه گوله توپ زدند و هشت نفر از بلوچان در قلعه جان بجان
آفرین دادند و شش نفر از توپخانه آوازه موت شنیدند هر گاه در واژه قلعه مذکور
شکست شد لشکر سرکار انگلیسه بها در جلوه ریز گردیده قلعه را از دست بلوچان فتح نمودند
و شب در آنجا مقام گرفته بوقت صبح از آنجا افواج بصرت امواج کوچ کرده و چهارده
گروه منزل سخت از دست هشت اسکیز طی نمودند در کهری خان محمد خان عمرانلی منزل
انداز شدند و در آنجا قسدی آب بدست افواج آمده که رفیع یک تعطش سیاه گردیده
و شتران و اسبان و غیره حیوانات را همچنین اجام تشنگی و مهارت عطش در دهان و بینی بوده

هرگز لب و اباب تر نلشکرند و صبح از آنجا نقل منزل بوده داخل مقام شاه پور شده
 و در آنجا سبب کثرت ماه آسایش افواج و دو آب بخوبی صورت گرفت و از آنجا نیز کوچ
 افواج گردیده در مکان فهاجر فروکش شدند و بجایارخان دوپنگی که مالک مکان مذکور
 بود از خوف عساکر فراری گردید و در کوهستان رفته جای گرفت و صبح از مکان مذکور
 کوچ نموده داخل مکان لهری شده و در آنجا آب و دانه بهر کس سیاه رسیده و بلوچ
 خان که رئیس آن ملک بود پیش آمده بسلامت صاحبان دلیل القدر خوشوقت گردیده
 افواج را بمقام در آنجا بوده باز برهبری بلوچ خان روانه داد و هر از آن ملک سیوی بارام
 تمام گذران کرده داخل داهر شده لیکن مابین راه از دوبرد باوچان بسیار انگلیف با افواج
 رسیده که از تحریر و تفریر خارج است هر که ماند ماند هر که رفت رفت لیکن صاحبان
 عالیشان از دست جهنم آسایشجویی آب و دانه و گیاه برشتیان یار نموده اندک اندک
 فوج از آن دست برآمده داخل داهر شده چندانکه در آنجا مقام نموده اسباب و سراسر
 از هر قسم غله و یا میوه و گیاه گرفته داخل دره ولان شده هر طرف کوهسار آسمان
 سای و نشیب و فراز و سنگهای بسیار افواج مذکور دیده حیران مانده و بلوچان کوهستان
 از ناخت و تاراج افواج قصوری نگردند هزاران قسم اسباب و شتران و اسبان و قیلان
 بسبب بار بر داری باسقاط رسیده و بسیاری مردمان لشکر از میان دیگر راه اردست
 باوچان ضایع شده و غلات و اسباب بسیار از لشکریان بدست بلوچان را هزاران افتادند
 فی الجمله بهزار محبت و هزار مشقت ذلیل و خوار بعد از یک ماه داخل تال کوت گردیده
 بدست پیکان بر کوهل رسیده و بسبب عدم موجودی سراسر و تنگی و غسرت گلهزبان بعدی
 شده که یک آثار آرد خشکه سری سیاه منقرض شده و باقی لشکر پیکان آرد خشکه
 بردارند و سکر به لشکر از سر کار همین انجام شده که عوس کبی آرد درم نقد بهوجب
 رخ روز مره ماه بیا از سر کار عنایت خواهد شد و از جاری کوهل گذشتن عساکر
 و سامان نهایت مشکل بود و صاحبان عالی شان دو ماه پیش ازین بدو صرب توب و هزار های
 غرور با روت بر کوهل جهت صفای راه فرستاده بودند که بهزار شدت راه بیگ توب
 بر کوهل کوه درست نموده بودند آخر صاحبان بهادر رسن های با توب سینه یک یک
 توب را بزور بازوی همت خود کشیده از کوهل کوه گذرانیده و دیگر اسباب و سامان
 نیز عالی هداقیاس از کوه مذکور گذرانیده لیکن در این سده هزار های شتران
 و اسبان و گاو و گاو سبب ماندگی راه بریاد فنا رفتند با وجود این همه بنده دست سامان
 لشکریان اکثر بخارت رفته و بسیاری آدمیان رمانده گی و از بی آب و نان هلاک شده
 سه شب روز تمام فوج در آن دره بی آب و نان ماندند و نحوی حالت بود که نیم آثار
 آرد بمقابله یک روپیه بدست می آمد بعد از اندک فرصت همان نیم آثار آرد هم پیدا
 گردید بمقابله پنج روپیه یک آثار آرد پیدا نمی شد مدت سه روز در آن مقام دورج انجام
 توقف افواج گردیده بروز چهارم بهزار خرابی و خواری و رسوائی از آنجا کوچ نموده
 یک نهر آب منزل انداز شدند و از آنجا نیز کوچ کرده برجوی آب دیگر فروکش شدند

در این اثنا خبر محقق رسید که سردار گنبدل خان والی قندهار معتمدیت لشکر قندهار
 برآمده زبر کوه قیام نموده است و سرانهر آب را که طرف لشکر سرکار انگلیسه
 بهادر منجر بود مسدود کرده است و اراده شیخون دارد بمجرد شنیدن این خبر وحشت
 اثر لشکر سرکار انگلیسه بهادر سرا سیه و مضطرب حال گردیده صاحبان هایشان
 افواج چنین انتظام دادند که اتواب را هر چهار طرف لشکر خود حسب ساحت تمام فوج
 را در میان گرفتند گویا قلعه فوج بنای گردید و تمام شب فوج تیر و مسلح ما همه
 و فتنه اتواب روشن و سیب مسدودی نور آب بسیار شد و سختی با فوج مذکور روی داد
 اگر چه قدری آب بدست افواج بود لیکن تمام ندبوی و گنجه و چرکین که در میان
 آن جانوران مرده افتاده بودند هر که از افواج آب از آن می نوشیدند ببرد شکم
 مبتلا میگردد بدست شکم آنها جاری می شد در آنجا دو روز آب با افواج بدست نیامده
 ازین جهت آدمیان لشکر و سربازان و گنجان نزدیک هلاک رسیدند و ازین آبی
 مانند سید بر خود میگزیدند آخر بره منونی یک شخص واقف کار بشرط اخذ اعام و افرو
 هنگام شب یک جمعی دو دو حوالدار دو آب و بیست نفر سوار و سی نفر موله دار برای
 بریدن بندانهر مأمور شده که در آنجا رسیده بندرا قطع ساخته آب را طرف لشکر
 جاری نمودند چنانچه وقت صبح آب حیات در لشکر سرکار انگلیسه بهادر رسید
 گویا جان رفته باز بجان آمده مردم لشکر آب را دیده و دیده بر آب افتادند هر که
 بلا تعاش آب را نوشیده در ساعت غرق آب میان گردیدند هزارها مردم لشکر و غیره
 با این حالت پراقت طعمه کام نهنگ ابل شدند چون صبح شد هر آینه چه بزمرده لشکر
 تازه کی زنده گی یافته و از آن حالت بزملاان رهائی پذیرفتند که در همان روز حاجی
 کاکر شدت اثر نیک بهرام رانده بیت الحرام ارسالهای سال حقوق نیک سردار صاحبان
 فراموش نموده بامید نواله پاره حرمها دویده آمده بمصوور صاحبان عالیشان شرف
 استیلام حاصل نموده و سرعجز و نیاز برآستان نهاده بیان نمود که سردار گنبدل خان
 معتمدیت لشکر برای شیخون و موله و موله می آمده لیکن بعد آمدن من تا امید
 و معصرف پس خیز مرگه فرار گردید سحر گاه اوای دولت و صاحبان هایشان
 همه افواج از آنجا کوچ نموده بطی شش منزل داخل قندهار شدند و شهر را خالی دیده
 شک اتواب سلامی نمودند و مطبوع فتح و فیردزی بنواختند و علمها بر اوج قلعه مذکور
 نصب نمودند و بعد از دو روز یکد کمانچه مثل تخت از کل تبار ساخته اولیای دولت را بر آن
 د کمانچه جلوس داده تمام فوج اولیای دولت و انگلیسه بهادر نیاز کرده بلاخطه اولیای
 دولت آوردند و اتواب سلامی و تفنگکها مبارک باری متواتر شلیک کردند و سکه ضرب
 مبلغان بنام گیتی جاری نمودند و متادی دور دور اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر
 در شهر قندهار گردانیدند چون فتح قلعه قندهار باین قسم که مذکور شده نصیب اولیای
 دولت و سرکار انگلیسه بهادر گردیده و سردار صاحبان قندهار سبب دغا بازی حاجی
 کاکری از مقابله مایوس و از قندهار بی مقابله و جنگ چنگ فرار در نوای آوردند

دربان هزیمت سردار صاحبان قندهار و توقف فوج در قندهار
و کشیدن بیماری بعد دو ماه روانه شدن جاب قلعه غزنی و فتح قلعه
مذکور دستگیر نمودن عالیجناب شجاعت دستگامه غلام حیدر خان

خلف الصدق امیر دوست محمد خان

سردار فلع که عمر که آرای میدان مغنورست در طی منازل این مدهای چنین بیان
مینماید که درسته پنجاهزار و دوسه پنجاه رینج عجزی مسرکام سردار صاحبان قندهار
هریک سردار کهنعل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهردل خان از میر دغا بازی
و نمک بهرامی حاجی کما کری روی گردان کعبه اسلام را در بیت الحرام او مقالمه
و شیون افواج سرکار اسکلبه بهادر که از بی آبی و بی فونی نزدیک شکست رسیده
بودند رخ تاب گردیده و قلعه قندهار را گذاشته معقله و بمله و انواب روانه قلعه کرش
شدند که در کرده مفاصله از قندهار دارد و صاحبان ایشان بعد تسخیر قندهار بنا بر گرفتاری
سردار صاحبان ممدوح یک بلتن و پنجاه سوار از ترک سواران یک بلتن و هـ زار سواره
اندرستی صاحب بهادر و از فوج اولیای دولت دوشرب توب و دیگر اسباب جنگ تیار
کرده روانه قلعه کرش نمودند چون لشکر از دیک قلعه مذکور رسیده سردار صاحبان
تاب مقاومت نیاورده قلعه کرش را گذاشته طرف ایران زمر رخ نهاد شدند بعد رفتن
سردار صاحبان فوج یک بلتن از اولیای دولت و هـ زار سواره اندرستی صاحب بهادر
و چهار ضرب توب در قلعه کرش گذاشته دیک را افواج واپس آمده داخل قندهار شدند
تا مدت دو ماه توقف افواج اسکلبه بهادر در قندهار واقع بود و در لشکر بیماری
اسهال چنان شده بود که در میان جیوش طاقت تحریک نمانده و نموی عمیق و ندرت گردیده
بودند که چون برکت کما بر خود مبلرزیدند و در آفت کرائی غلات باین حد بود که
دو آثار گندم و دو آثار برنج فی رویه ادرش داشت و دیگر اجناس هم علی هذه القیاس
نرخ داشت مگر فواکهای از قسم آلوچه و آلو و خیار بسیار ارزان بودند مردمان لشکر
و غیره بسبب کرائی و ناپای غلات بر فواکهای مذکور اوقار گداوی خود می نمودند
بهر صورت افواج سرکار جهاندار واقعه قندهار ایام سخت و نحس و مصیبت انگیزی را
گذرانیدند و بسیاری مردمان افواج و حیوانات از اسبان و شتران و غیره در این ایام
نا فرجام ضایع و بر باد رفتند آخر صاحبان عالیشان سرازو نماند و بست غله و غیره سامان
از انکهای رویه تجویز کردند چنانچه از میر غـ ریداری سامان سراسات و غیره رعایای
ملك قندهار تمام متبول و آسوده حال شدند چنانچه کما فرودشان از فرودش کما
جوانهای زر از سکه کمینگی بهادر مالا مال نمودند لیکن چه فایده که سکه ضرب رویه
کمینگی بهادر هرگز خیر و برکت ندارد .
فی الجملة اولیای دولت و صاحبان عالیشان بعد نهج بسامان که مطلوب داشتند از قندهار

برآمده تشریف فرمای قلعه غزنی که در هر سه یازده روز بقطع متوال نزدیک قلعه غزنی
رسیدند و آنجا شهسوار میدان جلالت و بهادری خلام حیدر خان خلف صدق امیر دوست محمد خان
در قلعه مدکور پای اقامت در میدان معارک العشره بود و بواسطه آن نشی منگک عدال
از شاک انواب و تفنگک های این افواج انگلیسه بهادر صاحب موسرف شده و هر گز دیده
چنانچه هر گوله که از قلعه مدکور می آمد گویا آفت صاعقی بود که از لشکر سرکنار
انگلیسه بهادر می افتاد و تمام روز جنگ و اقمع و سپاهیان اکثر گرسنه و تشنه گمر بسته
ایستاده بودند و شتران و باجوانان تا شام زیر بار مفلوک بودند بعد از شام جای مورچه
بندی منزل انداز شده از جنگ آرام گرفتند روز دوم بوقت دو روز اس سردار
محمد اقل خان خلف امیر مددوح بعد از شش هزار لشکر بزم مقبله از یک کوه برآمده
افواج باخبر گردیده نیزال را بهایت صاحب بهادر و جنرال ساکو صاحب بهادر و دیگر دوازده
صاحبان بیستی وچ لاکه تمام مسلح و منگک گردیده نیاد شده معه دو بلتن و شش شرب انواب
برای مقابله محمد افضل خان رفتند تا مدت یکس از طرف فوج جنگ در وای
آمده و بسیاری مردمان از جانبین ضایع شده درین اثنا تمام لشکر انگلیسه مستعد
گردیده جانب قلعه غزنی جلور زنده شد که در این حالت دو کولتوب از جانب قلعه برآمده
در میان لشکر افتادند یک نفر شتر و یک فرسیاهی و یک اسب چون کمانه بادی بر هوای
زیر پند صاحبان ایشان هر گناه همان گوله را وزن کردند بیست و شش آثار وزن یافته شده
در صورت رسیدن این چنین گوله های توپ در لشکر باعث تهلنگه شده و تمام فوج در عراس
آمده آخر صاحبان عالی شان هر یک کربیل میرت صاحب بهادر و دیگر کمانس صاحب معه
کبیتی کوره و فوج پادشاهی و کبیتان لارده صاحب و اقامت کریس صاحب و نیزال کاتب
صاحب این همه صاحبان شایر مقابله سردار محمد افضل خان بر سر کوه الاره جنگ
جنگ را انتظام دادند و دو صد و پنجاه نفر از لشکر اسکر چون افواج از جنگ جنگ
بر زمین موات افتادند وقت شام از تقدیرات رب امیر سنی فراتر لشکر سردار موسوف
زنده امیر و دستگیر شدند صاحبان عالی شان آنها را بعدا فقط جوگی در حضور شاه
فرستادند همان وقت امیران بموجب فرمان اولیای دولت بقتل رسیده بر کبیتی کوره شش های
آنها در صحرائ امانتند القصد تمام روز یکطرف جنگ تمام روزم گرم و از طرف دیگر
صاحبان اقبان حکمت در تدبیر مورچه بندی قلعه و کشتن لقب مصروف بودند چون از
مقبوطی مورچه و لقب نهایت بشوینت کرده از کتاب اردس حکم برآمده که جمیع
صاحبان بوقت غایر المباح در قلعه مدکور رسیده خبری را در آنجا نتوان خواهند نمود
و یک پیک اشرفی طلا سپاهیان هر که سر حریفان بریده آوردند از سرکنار اعام با او داده
خواهد شد چون فردا شد تمام فوج از سوار و پیاده تیار شده نزدیک قلعه مدکور رسیده
هر چهار طرف قلعه را چون قطب برکنار محاصره نمودند و یک شب را از دروازه مغرب
قلعه بدافصله هزار قدم تیار ساخته و با باروت پر نموده و یک مشت باروت بیرون دروازه
قلعه گذاشته دقت آسه هزار گوله توپ و تفنگک بر انواب قلعه مدکور زدند و بعد لقب را
آتش زدند که یکسبار کی لقب دریده زمین آن بر آسمان پریده و چنان طوفان دود و غبار
گردیده که شش جهات بنظر نمی آمدند در این صورت دروازه قلعه که مشرب گوله های

مشک گردیده بود بر زمین افتاده همانوقت حسنی بلطن و کوره پاش اندرون قلعه بردند
و داخل قلعه شدند از آنجا که در آن زمان در میان قلعه مذکور سه صد نفر تازیان
جلالت شان مردم هندوستان متوقف بودند در همین پرض شمشیرهای آبدار از تمام جلالت
اعتاد بر آورده از روی حسنت مسلمانان و غیرت ایشان چنان مقابله و مقابله نمودند که سه
دفعه سیاهپن حسنی بلطن را شکست داده از دروازه قلعه بیرون کردند بلکه از قلعه بیرون
آمده تمام فوج را از جلالت و شجاعت خود بیساری بودند و بر آن صده هزار قدم نوب عازرا
میزدند در این صورت فوج مذکور چون فوج از جوش پهلوانی مبارک در اضطراب و بیخ
تاب آمده در این اثنا این جنرال صاحب پناهدر و گمانه از جف پناهدر صورت اضطراب
برپا نمود دید و همین آواز داد که ای مردان بنگرند و جامعه زمان نبوشید در این حالت
عارین جلالت شان از پس نزدات دلیرانه و جملات پناهدر از میدان خارج کتاب
نگردند اندرون قلعه رفتند چون در این مویوب صدها مردم در قلعه از بی غذای تیغ
پندریغ عریان شده و صدها زخمهای کناری مینالا گردیدند از فوج بنگرند و هر چهار
طرف قلعه پرض آورده و صرف این قدر پرض و عمر که آرائی مردم بنگرند از فوج مسلام
و رفیق نواب غلام حیدر خان بودند از روی شک حرامی بطبع جلفه داری پیوفاه دین
خود را فروخته و آن اعدا ملکان که گیتی روی خورده را سره آورده از میدان جنگ
بی حسنتک گریخته رفتند و هر قدر تازیان جلالت نشان که در قلعه مذکور بودند شربت
شهادت از آب کور نوشیدند و داخل روضه جانب شمیری من است الا نهار شده بعد از
شهادت بیرون علیهم از همه افواج اسکندریه پناهدر استلای آورده داخل اندرون قلعه
مذکور گردیدند و طایور فتح و غیر روی را داشتند و آنچه که اسباب در اندرون قلعه افتاد
بود چنانچه سه هزار اسیر از کور و از ایرانی و هزاران کمانی و تیر و تیر و تیر و تیر
و غداری و قبضه های شمشیر ایرانی اسفهان و چهارم و فارس و عربی و صدهای شاهی
بشمیر کشمیری و هزاره امین کشن و بادام و پسته های خندان کبک و روغن زرد و برنج
و آرد خشک و هزار های تسکجه و چند هزار کمان کتاب از هر طرف منطبق و معانی و اصول
فروغ و صرف و تیر و تیر و فارس و عرجه که بودند همه را داخل گنبدام سرسکار
نموده و عابجه نواب غلام حیدر خان صورت فرار را در هر آت خیال خود ازینا دیده
بلکه عازر دانسته نوب دست بیشتر در قلعه مذکور بر کرسی جلالت نشسته بود کردا کرد
نواب ممدوح کینشان سرکار ایستاده شدند تا آنکه از گمانه از جف صاحب پناهدر حکم
شد که بلطن حسنی و جنرال را نوب صاحب پناهدر و بر سر سگدر خورده پناهدر سوار و احمد بازخان
خلف وزیر و قدار خان و کینشان بر نوب صاحب در قلعه نواب غلام حیدر خان را گرفته بیرون
بیرون صاحبان ممدوح بر جف حکم که در جف صاحب در قلعه نواب را از قلعه بیرون آورده
در خنده که مداری جف صاحب پناهدر را در قلعه صاحب ممدوح و اب مذکور را نکمال اعزاز
و اکرام بر کماویل که بطواب نشسته و سوار اعراف و صفا و برینا نموده بعد از آن صاحبان
ممدوح بر ایشان سوار شده و نواب منظم البه را همراه خود گرفته در جنبه اولیای دولت
تشریف فرمای شدند و در حین استلام نواب مذکور بر حکم بر از می بصورت شاه جلوس
نموده و هیچ آداب شاهانه بجای نیاورد و سلام شد و سکر بلنگه سلطان سفت درشت سبزه

اولیای دولت بوزان آورد و آب برای نوشیدن طلب کرده همانند آب از صراحی اولیای
 دولت در کمانه برایش آوردند بادشاه باو فرمود که همین آب بخور نهورد بده از صراحی
 مرزا علی کشمیری که خال ساه کفر را از چهره خود به آب اسلام شسته بود آب آورده
 بنواب مذکور دادند که نوش جان نموده با وجود اینکه ساعتی مابین اولیای دولت و صاحبان
 مدوح و نواب موصوف شمع قبل قال در مجلس اجلاس روشن گردیده لیکن آنچه طبیعت
 نواب مذکور از اجتناز سایم گفتگویی اولیای دولت و صاحبان مدوح هرگز منقسم نشده
 بده شمع مجلس آرای خاموش گردیده نواب مذکور با اتفاق صاحبان مدوح سوار شده
 در شبیه گساندر چیف صاحب بهادر آمده آرام پذیر گردیده اولیای دولت هر چند بازوی
 نواب مذکور از صاحبان مدوح درخواست نمود هرگز عداوت و در قضیه خود بیکه باشند
 و بعد فتح قلعه غزنی آنچه که اسباب وسامان از هر قسم در حین تاراج آورده بودند همه را
 ضبط سر کار نمودند و هر چه که میباید انگریز درین جنگ از کشته پشته شده بودند همه را
 بیکجای در چاه خندق کلان انداختند و منشی های غزنیان شهیدان که نائل شهدای کرلای
 بی گورد کفن در میدان معرکه افتاده بودند مردم مسلمین میخواهند که بوجه آئین
 دین بغمیری (ص) انکفن نموده مدفون نمایند لیکن سر کار حکم داد از آنجا که
 بقدرت الهی در هاشم تمام منشی های غزنیان شهیدان از میدان جنگ غایب شده و الله اعلم
 بقدرت کامله ذوالجلال و منانیت شانه از دست معال که رفتند که شن آنها معلوم شد بلکه
 خون شهیدان که بر زمین ریخته و در آن نیز اثری پیدا نکردند و بجهت آنکه بیکفر غزنی
 اندرون برج قلعه نشسته بود و گولهای تفنگک میزد چنانچه مقدار فر از لشکریان بر باد
 داده هر که از لشکر به سر او میرفت باز زنده نمی آمد آخر عداوت دور همان غزنی معلوم
 شد که به گارفت و در میان قلعه غزنی این چنین ز بر زمین های عظیم بودند که معنی
 ازین معنی افواج سر کار انگلیسه بهادر خبر نبود آخر عداوت بتعماد عداوت عورت
 محترم خورد ساه معان اطفال و با همه مردان خراسانی و سواد راس اسبان از بر زمینهای
 بر آمده بطرف رفتند و احدی وفردی از لشکریان مزاحم و متعرض حال آنها نشد و به
 پرسیدند که گیشند و کجا بودند و کجا میرفتند چون مد ازینجا و از تمام اسباب از قلعه
 غزنی صاحبان غزنیان بیرون کشیدند و بطول حکمرانی سر کار انگلیسه بهادر در قلعه غزنی
 و اطاعتش در نوای آوردند.

نوی معانی ۱۰۰۰

در بیان رفتن افواج از انگلیسه بهادر بعد فتح قلعه غزنی جانب دار السلطنه
 کابل و بر آمدن امیر دوست محمد خان بعزم مقابله تا به قلعه قاضی و از دغا بازی
 خوانین ننگ بجرام بی مقابله عزیمت یافته همه جمیع منسوبان رخ نهاد ببلخ و
 گرفتار شدن امیر مذکور و محمد اکبر خان در نزد پادشاه بخارا
 محمود قلم جواهر رزم کشفته است از آداب سخن دانی است بعد از فتح قلعه مدعی
 چنین بیان متشابیه که در کمانه درسته بیکهزار و دوسه و پنجاه و پنج هجری صاحبان غزنیان
 و اولیای دولت فتح قلعه غزنی نمودند از آن پس حشمتی بلخ و رساله کرنیل سکندر صاحب

بهادر بجهت محافظت ... در قلعه غزنی مأمور نمودند تمام افواج ... و بنسنگاه و اولیای دولت
 طنبور فتح و قهر و زوی نواخته از قلعه غزنی سمت کابل روانه شدند بعد قطع شش منازل
 بعضی صاحبان ممدوح خبر رسید که امیر دوست محمد خان با وجود غم و الم اسیری و دستگیری
 نواب غلام حیدر خان فرزند دل بند خود معه عساکر اتفاق مائز و افواج دغا امواج و اسباب
 جنگه از اتراپ و غیره از کابل برآمد به سافند دوازده گروم در قلعه قاضی منزل انداز و پای
 همت و جلالت چون سد سنگداری استوار نموده بندوبست مورچه بندی بقرار و افصح مینمایند
 صاحبان افواج باستدراک این خبر و حشمت اثر بوقت نصف شب حکم مقام لشکر خود دادند
 چون صبح شد خوانین نمک بهرام و ملازمین بدانجام امیر دوست محمد خان چشم از حق نمک
 پوشیده و خال سیاه بی ایبائی بر رخ خود نهاده امیر ممدوح را از مقابله و مقابله افواج انگریز
 بهادر جواب صاف دادند و غاشبه اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت بر دوش
 کشیده فوج ممدوح و دست و پسته عساکر از امیر دوست محمد خان جدا شده آمده داخل لشکر
 انگریز شدند و امیر موسوف از دغا بازی آن دغا اندیشان نمک بهرام در آن میدان حیران
 و پریشان مانده عالیجاه سردار محمد کبیر خان خلف الصدیق امیری نظیر که در شجاعت و
 جوان مردی بیگانه روزگار میباشد بموجب حکم امیر ممدوح و الدخود که در مقابل شاه زاده
 محمد تیمور و بخشی دید صاحب بها در و فوج خالصه سنه که جانب دره خیبر مأمور بود
 تا چون سردار ممدوح در آنجا مقدمور کسی نبود که در میدان جنگ در مقابل آن شیرفرمان
 در آید همه لشکر بآن مثل رویا در شواعب جبال روی پوش افتاد و خیزان اوقات میگرددند
 در آن زمان بعضی مردم نمک بهرام به نظام دنیا سردار محمد اکبر خان را زهر فانی داده
 بودند که رمقی در جانش باقی مانده بود که صورت مرده گمان بر چهار پائی انداخته همان شب
 در نزد امیر بر نظر آوردند امیر ممدوح بهمانه این واردات جگر پاره فرزند خود پاره پاره
 جگر گردیده دست افسوس بر سر خود میزد و اشک حسرت از سحاب دینده می بارید
 و آموزاری میسکرد لیکن بعضی صبر و شکیبائی و سرخشن و ساختن چاره کار دیگر اندید
 و عالیجاه سردار محمد کبیر خان را با این همه بیماری مهلسکه با پنجهزار اسبان و با یوبار بردار
 مسمیال و اطفال سی و دو قروندان و وقت خواهر زاده گمان و سزده برادر زاده گمان
 و سرود و نواده و سه صد نفر غازیان هندوستان و چهار صد نفر غلامان که در اوقات شداید
 سهم و غنیمتوار او بودند همراه سردار محمد اکبر خان فرزند دل بند خود داده روانه
 طرف باخ نمودند چون سبب دغا بازی و نمک بهرامی آن جماعت دغا باز میدان صاف از
 امیری نظر خدای و صاف گردیده همانوقت افواج انگریزه کوچ نموده داخل شهر کابل
 شدند و از مشاهد شهر کابل و چهار سوق کابل که قابل تحسین است و دکاکین مرغوب
 و حواصیل مربع مسطح و مداران دلگزین و ساتین (ارم ذات العباداتی لم یخلق مثلها
 فی البلاد) دیده معجز حسرت شدند از آنجا که دار السلطنه کابل گویا دارالجنه است
 و متصل کابل محله جوان شیران علامه می باشد در یک قلعه چهار محله مستندیکی از چند اول
 دو ما طایفه بیات جو ما شیروانی ، چهارم مراد خانی و از هر یک محله سردار علامه
 جدا گانه مقرر است و کسی را طاقت نیست که بی اذن و اجازت سران قلعه در آن محله های

نوی معارف ۱۰۰۰

نرد و تفرج نماید روزی بیست نفر تیلپیکه برای دین معامله های مذکور سر خود وی افزوده بودند
 آنها را کشته در آنها آب انداخته بودند که طعمه مشقات شده کسی نبرد که چه
 شده و کجا رفتند هرگاه این خیر لارده صاحب بهادر شنید حکم داد که هر کس درین
 چهار مصله خواهد رفت جان سلامت نخواهد برد هر روز عین مادی در شهر کابل
 می گردانیدند و صاحبان ایشان مدورود کبابی حکم دادند که پنجاه سواره از سائده دوم
 معه لغتند لارده صاحب بهادر و کپتان ملار صاحب و کلاب سنگه سویدار و بانزده سوار
 حاجی کاز شقاوت مآثر و رگه رجترال سبل صاحب کربیل اود صاحب بیهر نلسن صاحب
 و کپتان ل صاحب و کربیلی صاحب و غیره بطور دوره درین امیر دوست محمد خان روانه
 شدند ایقام بت باغیان که صد گروه از کبابی دور بست لبح واقعت شریف فرمای شده
 که در آن سرزمین رسیده خوب تماشاى آن ملک نمودند و نظیر سرور و مسرت هر دم
 میتوانستند و دست سوی امیر نظیر می نمودند که بعد از چند روز از کابل بود صاحبان
 مدوح خبر رسید که امیری نظیر رخ پادشاه اورنگ گردیده که مرزا مراد جنگ
 والی آن ملک بسیار تعارف و مهرباناری و حسن آوری خدمات امیر مدوح بوده نامت
 دومام امیر خورشید نظیر در آنجا اقامت پذیر بوده بعد شریف فرمای بلخ شده والی
 بلخ از روی مهمان نوازی بسیار با هزار واکرام امیر موسوف برداشته مدت دو ماه امیر
 بر نظیر در بوستان برای لبح بود که در این عرصه رقم های پادشاه خادای شریف در
 خصوص طلب امیر بر نظیر بدست شتر سواران متواتر شرف ناز یافتند امیر مدوح
 سبب الحکم ارقام قضا نظام پادشاه موسوف و استنکان غزال اطفال نام خود را در بلخ
 گذاشته خود و سردار محمد اکبر خان خلفه خود را به همراه کتاب برداشته روانه
 خادای شریف گردید که بتعلق منازل خادای علم خادای شریف رسیده رساله سلام که
 طریق سنت سید استقامت بحضور پادشاه بخارا مطالعه نمود و مستظهر بسیار استوارشات
 شاهانه و عنایات خسروانه گردید بتلقه خاص حجه توقف امیری نظیر از سر کار شاه
 مدوح عطای شده و از اغراض مسااحت مستغنی نمودند و گاه جنگ امیر موسوف
 بی ممانعت صاحبان شرف اعزاز شاه خارا امر یافت بعد از چند مدت روزی در مجلس خاص
 پادشاه مدوح با امیر بر نظیر اشع بعضی سخنان برافروخته امیر از روی تأمل در جواب
 آن تاخیر نمود لیکن سردار محمد اکبر خان که شجاع و دلاور روزگار بود تاب سخنان
 شاه خارا نیاورد و در جوابش جهت گنجه گوی موافق بود بعد امیر موسوف و سردار
 مدوح از دربار شاه راجع بسککن مانوسه شدند که در این اثنا در پای چشم شاه موسوف
 در توج آمده از روی قهر ساطعی به حاجی سردار سعید خان معه دو هزار نفر اوزبک
 حکم داد که امیر را باز گرفته بدارند هر گاه سردار مذکور بموجب حکم شاه در تعاقب
 امیر مدوح روانه گردید با امیر موسوف در عرض راه رسید در وقت هفت سوار
 با امیر مذکور حاضر کتاب بودند از قضا کردگار هابین امیر و سردار مذکور اتفاق
 افتاد و مقاتله افتاد سوار اوزبک قتل رسانید و هفت سوار از امیر بر نظیر کشته شدند
 امیر و سعید اکبر خان خلفش هر دو در آن میدان جنگ مدوح شدند از ممر ضرب شدند

بهوش شدند آخر گرفتار بوده هر دو را به حضور شاه مدوح حاضر آوردند شاه جهان
 بخش مجروحات مهجوران بود. حکم بر قید آنها داده و حکم جراح بجهت مرهم زخمها
 اوشان مأمور گردیده که در هر صبح اندک از معالجه حکیم باعث التیام زخمهای مهجوران
 شدند و در حین حبس امیر مدوح نزد پادشاه بخارای شریف صاحبان عالیشان انگلیس بهادر
 در کرد بواج اصلاح کمال خاطر جمعی تفرج می نمودند و برای دین بند بر بر رفتند
 و عیال و خراب بنده کور و امده به بودند بعد در کابل آرام گرفتند و با نظام امور آن
 آن سرزمین می پرداختند و از عاقبت کنار خود شیری نداشته.

در بیان مراجعت افواج انگلیس بهادر از کابل و مقابل شدن با عالیجاه

میر محراب خان براهوی والی قلات و شهید نمودن او را

هزار داستان قلم خوش را در برده خوار این معنی چنین مترادف می کرده که
 صاحبان عالیشان درسته بکلی از دود و بیهوشی و در کابل بیرون شهر
 جهانی را بنای کرده و عبارات عالی درست گفته اند. بدین ترتیب و اسکندر بر سر
 صاحب بهادر اعراب شهر در سرای ابواب این الملك متوقف گردیده او را پیش
 و عشرت بسر می آوردند بعد مرور بکوه صاحبان حکم دادند که افواج ... از راه
 که آمده از همان راه روانه شوند بسبب همینکه صاحبان موصوف اراده گرفتند قلات
 در خاطر داشتند اولاً از فوج سگله یک رحمت کوره دویا رحمت ترک سوار و توپها
 همراه قیدبان داده روانه مینوستان بودند و از راه دویا یک یکن طرف غربی فرستاده
 در هر صبح بیست روز ابواب قلات را از غربی طلبانید. و دو روز مقدم در کابل بوده
 بعد ابواب مذکور حاجی کاکا کسر را به همراه ... تران صاحب بهادر از راه پشاور روانه
 نمودند ابواب مدوح از دریای آنک سیواری کشتی ها از راه سکر و سکر شریف فرمای
 گردید و کاکا کسر روانه مینوستان شده بعد افواج ... بتقطع متلازم از کابل
 بر آمده در راه بولان رسیدند جنرال صاحب بهادر مئة چهار پلتن کوره و توپها ... روانه
 قلات گردیدند عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات بسیار تعارف و شرافت صاحب
 مدوح نمود و از شمعده بازی فلک آبرنگ باز خبری داشت چون صاحب معظرا به طرف
 مدوح در صورت دوستی بیفام فرستاد که با بسیار عشاق ملاقات میباشم و هم نمائشی فوایدی
 که چه نظر دارد بر او صرف اولاً از آمدن خود گذری نبود آخر صاحب مدوح هزار
 منت و اشتیاق مندی میر موصوف را به حضور خود شرف انعام داد. بازار سعادت آرائی
 گرم نمودند بعد ملاقات نمائشی فواید پلتن به میر مذکور نشان داده سیاه و پلاتن در همین
 حرکت سلسله قواعد شایک ابواب و بنا دین جانب میر مذکور نبودند در این صورت امیر مذکور
 صورت مقدمه را برعکس در مرابای روز گزار دیده مئة سواران هم کتاب خود شمشیر

در بیان زدیورد بلوچان کوهستان و براهوی و غیره در حین روانگی افواج

جانب خراسان و انای نمودن چاولی ها در سکاو و شکار یورود دریافت

نمودن احوال سند و آموختن زبان بلوچی افغانیه و سند و هزیمت

با فتن ایمیل صاحب بها در از بلوچان کوهستان و غیره

ترك سوار قلعه نیز رفتم در میدان این مدعی چنین ارکستاز بیان منماید که در حین
 روانگی افواج انگلیسه بهادر جانب خراسان بلوچان ترك علی جهکرای و بنکشی و دو یسکی
 و کلبه و بورك و راعوی از ناخست و تاراج سامان کدام و شتران و غیره در عرض راه تقصیری
 ننکردند و صاحبان عالیشان این همه مرج و مرج دیده سیار خشم آکین می شد و دم
 میزدند خون سگر میخوردند عالیجاه و ای استوک صاحب بهادر در شکار بود رسیده در تجویز
 و بندوست بلوچان مذکور شده شیر محمد مدی را معرفت عالیجاه فتح محمد خان قوری
 مشر اندیز عالیجاه میر صاحب میردستم خان والی خیرپور پیش خود طلبانیده قدری مواجب
 بلدی مذکور مقرر نموده عهد انجام ساخته از بدی و بی کفایتی دست بردار نموده و نیز
 معرفت سپهت جهت سنگه شاهور کار شکار یوری پندی طلبانیدن بهار خان دوشکی نموده
 بود و دیگر هم علی حقه القیاس بندوست بلوچان مذکوران میشود که درین انای عالیجاه
 راس بیل صاحب بهادر اجنت سند مقرر شده داخل شکار یور گردیده بعد ورود صاحب
 ممدوح عالیجاه و ایم استوک صاحب بهادر تشریف فرمای ولایت گردیده و عالیجاه نامس
 لوسی صاحب بهرته کلبکری شکار یور مامور شده و استوک صاحب خورد نیز بهرته
 کلبکر صاحب مذکور بر کار خرا مقرر مانده از آنجا که صاحبان مذکور بسیار
 هوشیار و داناتی زمانه بودند دریافت ملک سند از هر قسم و رسم نمودند و زبان افغانیه
 و بلوچیه و سنده و فارسی و عربی می آموختند بلکه از زبان های مذکور کتابها ترجمه
 انگریزی درست ساختند و هر یک از صاحبان عالیشان مهده کنار خود مامور بودند بعضی
 بیمایش زمین ملک سند آرد و غیر آباد جنگل و شوره می نمودند و برخی خانه شماری
 و آدم شماری می کردند و بعضی نقش های ملک تبار مینمودند و بعضی خریداری گندام
 می ساختند و مبلغان سکه کینی مثل بارش باران می ریختند و در مکان چهری واقعه لپدر پای
 بشکله های بسیار خوب و مطبوع مرتب ساختند و صدر بازار بنای کردند و در شکار یور
 هم صدر بازار و بشکله های تبار ساختند و روزگار مردم هر خاس و عام جاری گسردیده
 و مردم سند این چنین زوربری گاهی چشم خود ندیده بودند از سکه کینی دیده مجنون
 وار شفته و آشفته در پی روزگار می گشتند و صاحبان عالیشان در ملک سند رجوع آوردند
 بنگان می آمدند و بنگان می رفتند و از زبان بعضی صاحبان شنیده شده که می گفتند که
 هر گاه در ملک بنگی از صاحبان انگریز آمده دایر شد او را بنگی نراند که و یا هزار
 یا جوج بهرته دارد و جانی که سدهای صاحبان آمده جمع شوند پس سدهزارها شیاطین
 جمع میشوند آدم بیچاره از یک شیطان امان نیافته که از بهشت محروم ماند چه جائیکه

کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت: ۱۳۰۳
 شماره قفسه: ۱۳۰۳
 شماره کتاب: ۱۳۰۳

هزاره‌ای شیطانی کرد آید پس وای بر حال مردمان آن سرزمین است خصوصاً آدمیان
 ملک سند از خاص و عام اکثر از خرد بیگانه ملک سند زود تر خراب خواهد شد که
 از آتش فتنه انگیزی صاحبان انگریز خبر ندارند فی الجمله عالیجاه کپتان ایبل صاحب
 بهادر مأمور محافظت ملک بالادشت گردیده و قلم لکهداشت سیاه جاری بوده چنانچه
 مردم افغانان و بلوچان کوسه و کپری و غیره باشند این ملک اندازه سه چهار صد سواره
 ملازم داشتند ولی سواره بیست رویه و پانزده رویه و چهل سوار پنجاه رویه مشاهده مقرر
 نمودند و عالیجاه الفغان ترین نیز در آن ایام با چهل پنجاه سواره در ملک سند لازمین
 سرکار انگلیسه بهادر متسلک گردیده که رفته رفته از بس خدمات سرکار لقب خان
 بهادر ملقب شده چون جناب ایبل صاحب بهادر باین همه سیاه از شکارپور روانه مکان
 شاه پور در آنجا رفته دایر گردید لیکن مردم بلوچان کوهستان اوزد برد و قتل قتل افواج
 انگریز بهادر هیچ صرفه نمی کردند و صاحب مدوح هم در تعاقب بلوچان بدکاران
 رفته از کشتن و ستن آنها دریغ نمی کرد لیکن همان آتش در کشته بود بازار ناخت
 و تاراج بلوچان روز بروز کرم روزی بلوچان کوهستان اندازه سه صد نفر سوار و پیاده
 نزدیک مکان چپتر رسیده در پشت نی آب پنهان گردیدند و چند نفر سواره بلوچان از روی
 چال فریب بازی در شاه پور رسیده خودها را با افواج انگریز شان داده پس پای شدند
 ایبل صاحب بهادر که مع چند سواران برای هوای خوری رفته بودند با سواران بلوچان
 فریبه مقابل شده در تعاقب آنها افتاد چون نزدیک پشت نی رسیدند صاحب مدوح از فریب
 بازی بلوچان مذکور خبری نداشت بلوچان که در بر متواری بودند بقتل آن تنگک های
 بردوی سواران صاحب مدوح زدند چند سواره از صاحب موصوف بضرر شکست
 تنگک های از اسب حیات بر زمین مسافت افتادند مسومی اعتبار که پوری
 مع سواران دیگر مشاهده این حالت دل از دست داده چون کپه کپه کپه ایس خیز
 معر که فرار گردیدند صاحب مدوح هر چند به کپه پوری مذکور پاش پاش می نمود او زیاد
 پاش پاش فرار میگردید هرگز پاشی استقرار سکرفت معشتم بن تنها در آن میدان عنان
 نوسن کشیده استاده شد و شمشیر از نیام بیرون آورده و دست شجاعت گرفته مستعد حمله
 بهادران گردید که در آن ایام اعتبار کپه پوری بلعاط یا اس اعتبار خود باز در نزد صاحب
 مدوح آمده بر اسب صاحب بهادر تازیانه حواله نمود تا بی اختیار اسب صاحب بهادر
 در میدان تیز روی شده باین طریق صاحب بهادر از آنها برآمده جان سلامت آورده
 این خبر بطریق هزیمت صاحب موصوف از اقوام عوام اناس منتشر عالم گردیده چنانچه
 بعد از چند ماه صاحب معظم الیه برای جوابدهی این هزیمت در مقام سکه پور حضور صاحبان
 در کوسل حاضر شده آخر از روی کورت چیزی قصور بر صاحب مدوح ثابت نشده از آنها
 رهایی یافته بعد برودی روانه ولایت کسردید چون صاحب مدوح بسیار جوان مسرد
 و عالی همت بود دست نوال همیشه کشاده داشت و در ابتدای ورود افواج بهرام افواج
 انگلیسه بهادر در بجاآوری خدمات سرکار انگلیسه بهادر قصوری نکرده بود.

دربیان رفتن صاحبان عالیشان طرف چهر و فلیجی و گرفتار نمودن

بجارخان دویسکی و ترک علی جاکهرانی و غیره جنکهرانیان

ترک سوار قلعه نیزرقم در میدان کبرودار این مدعی چنین نیزرو بیان میشود که درسته بیکهزار و دوصد پنجاه و شش هجری عالیجاه کیتان ایبل صاحب بهادر از شاه پور تشریف فرمای چهر گردیدی بجارخان دویسکی پیش از رسیدن از صاحب مدوح از مسکن مذکور فراری شده طرف کوهستان دیره بیرک رفته سکونت گرفت باقی میرحسن خان نونهای و بلوچ خان دویسکی در مسکن مذکور آمده سلام صاحب مدوح مشرف شدند و مصدر نوازشات گردیدند دوصد روپیه به بلوچ خان سر کسرده طایفه بلوچان دویسکی و مبلغ صد روپیه به میرحسن خان نونهای عوض خلعت صاحب مدوح عطای نمود و آهپارا از خود بسیار بخشود نموده بلوچ خان دویسکی حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار درگوش جان اداخته بعد به آبیاد از خدمت صاحب بهادر رخصت گشته جانب مسکن لهری ملک خود رفته و میرحسن خان نونهای سی حساب الحکم صاحب بهادر مع بیفغان طرف بیرک تنگی روانه و مور شده که تنگی مذکور را هدایت نموده واقف سلام صاحب معظریه نموده چنانچه احمدخان خلیف بیرک مذکور با اتفاق میرحسن نونهای آمده مشرف سلام صاحب بهادر کسردید و عزت و آبروی بسیار یافته بعد انجام اداختن چهاروی در دیره بیرک نموده رفت درین اثنا میرعلیخان صاحب بهادر مع یافتن خود و دو همراهی توپ در دیره مذکور رفته دایره گردیدی بیرک نیز سلام صاحب مدوح آمده سرانجام بر آستان فرمان برداری گذاشته و کیتان ریت صاحب بهادر از دیره بیرک عازم قلعه کپان شده و شجاعت نشان دودخان مسری مع پانصد سواره از قلعه کپان بر آمده سلام ریت صاحب بهادر نمود و گفتگوی اداختن چهاروی در قلعه مذکور مابین صاحب مدوح و بری مذکور واقع شده اینک مری مذکور اداختن چهاروی در قلعه کپان آگوار دانسته جواب صاحب برداشت و هماندم روانه گردیده در اردون کوه رفته طی متمدنی بنا داشت و کیتان ریت صاحب بهادر در قلعه کپان کیتان بر صاحب بهادر گذاشته خود باز در دیره بیرک آمده دایره کسردید چون بیرک مذکور شبیه دودخان مری صاحبان در مقام سلوک با مدعی از اداختن چهاروی جواب صاف داده او مع از قلعه خود به نام سامان واسبب بطریق اخفا کشته بود شب از دیوار قلعه بر آمده میخواست که روی در فرار آرد درین صورت چو کی داران قلعه اخبر گردیده بیرک را گرفتار نمودند بعد گرفتاری او قلعه را تراج نموده تمام اسباب قلعه را بیلام نموده داخل و گنا کردند درین اثنا عالیجاه حامس پوتیس صاحب بهادر داخل مسکن لهری شده بعد امیر شامرا برای گرفته آوردن بجارخان دویسکی فرستاده نامبرده آمین خود حضور صاحب مذکور اختیار نکرده مگر بحضور کیتان ایبل صاحب بهادر آمده سلام کرد و تجویز ایبل صاحب بهادر همین بود که بالفعل از روی صلاح رفت بلوچان را گرفتار نباید کرد بلکه در ملازمی سرکار نگاه باید داشت تا آنکه همه

بلوچان کوهستان بهنجویز بدست سرکار آبد و کیتان ابدل صاحب سیادت پناه سید
 عنایت شاه را نزد شجاعت نشان دوده خان میری فرستاده که او را رهبری نمود در سرکار
 بیارد که بعد آمدن مری مذکور بنفوست بلوچان بگویی نموده خواهد شد که درین صورت
 حکم جناب راس بلصاحب بهادر اجنت سنده در باب مذبذبی بلوچان مذکور صادر گردید
 که بطن ابدل صاحب بهادر مطابق حکم اجنت سنده بازوی بلوچان هر یک بجای خان
 دوشنگی و دریا خان جکهرانی و جانی جکهرانی و غیره جکهرانیان بطریق آئین قیدیان
 بدست عالیجاه الف خان جممدار جانب لهری پیش طامس پوتنس صاحب بهادر روانه کرد
 مگر ترک علی جکهرانی که سر کرده جکهرانی می بود او را پیش خود معطل نمود طامس
 پوتنس صاحب بهادر بلوچان مذکور را در قید محکم کنایه صبح از لهری سوار گردیده
 داخل شهر پور شده و با کیتان ابدل صاحب بهادر مشورت نموده مع بلوچان را سیرد کیتان
 دونه جب بهادر نمودند و دوست علی برادر رانم دوده خان میری که بموجب هدایت سید
 عنایت شاه جهت ایلام به حیوان می آمده اینک در عرش راه جز قید شدن بلوچان مذکور
 شنیده فدعی پیش نگذاشته و ایس روانه مکان مذلولفه خود شده و سید مذکور باز آمده
 صورت حال پس رفتن دوست علی میری صاحبان ممدوح حالی نمود بعد ایتان دو صاحب
 بهادر مده بازوی بلوچان فدی و احتیاط از راه پور روانه گردیده داخل شکار پور
 شده و بعد از چند روز طامس پوتنس صاحب شریف فرمای شکار پور گردیده تمام ایتان
 مادیان و سلاح بلوچان مذکور ایلام گردانید و در سر کار موراد و جبار خان دوشنگی
 و غیره را در قلعه لهری ممدوح نمودند و جانی جکهرانی که بیست فتمت و حرام زاده بود
 او را در شکار پور مذبذبی نمودند اینک نامبرده هرگز به همراه قیدیان بر سر کار انبرفت
 و اگر میرفت بازم کار میکرد با وجودی که محافظین چو کی او را میزدند هزارهای
 سخنان فحش محافظین چو کی میداد و او را زنجیرها در پای دست و گردن انداخته سخت
 عذاب میدادند بازم هیچ پروای نکردند به آدمیان سر کار میگفت که زنجیرهای در تمام
 اعضای من انداخته اند ما کسر ... من بی زنجیر مسمامت او را هم زنجیر
 بیاندازند و ... خود را به آدمیان سر کار نشان میداد چون جکهرانی مذکور چنین
 سرکش و بی باک و شوخ بود و ترک علی جکهرانی را مده بیست نفر سواره و محمد خان
 دوشنگی را در سر کار ملازم داشته در خدمت کیتان ابدل صاحب بهادر مقرر نمودند که
 با صاحب ممدوح در خدمت مرجوعه ترک تازی می نمودند تا رفته رفته طایفه جکهرانی
 از مهرانی سر کار جهاندار کامیاب مطالب مانفی الضمیر خود شدند.

در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر طرف قلعه کههان و بنای

کردن چهاولی و کشته شدن صاحبان از دست بلوچان مری و هز بیعت صاحبان
 رستم داستان قلم شجاعت رقم در میدان رزم این مدهای چنین بیان می نماید که در
 سنه ۱۲۵۶ صدر کیتان کیلاک صاحب بهادر که مده گندام جانب قلعه کههان رفته بود
 گندام را در قلعه مذکور در نزد کیتان بروصاحب رسانیده مراجعت نمود هر گاه صاحب
 ممدوح در مکان سارتاب که در میان کوه واقع است رسیده در بنصورت شجاعت نشان

بلوچان مری پیش روی صاحب معظم الیه گرفته چندق شرارت و فتنه بر سنگ مقاله و
 مقاله زده مستعد مجاربه شدند در انوقت بهرام صاحب مدوح چهل سواره و پنجاه شصت نفر
 پیاده حاضر رکاب بودند سوران هرگز با حریفان مقاله نکردند بلکه پس پای شدند
 و صاحب مدوح با پیاده گان جنگ کشتان از دست بلوچان کشته شده و هفت هشت صد
 نفر شتران همه سامان دست پشمای بلوچان مری افتاده و هشتاد نفر دیگر پیاده از فوج
 انگریز که پیش برو صاحب طرف قلعه کهنان میرفتند آنها را نیز بلوچان در راه زیر
 تیغ بدریغ کشیدند و در قلعه مات انداخته غرض بلوچان مذکور چون زنبور منفرد کشته
 هر جا و هر مکان که از لشکر انگریزان در کوستان می یافتند به پیش ضرب شمشیر و
 تفنگ و سنگ می کشیدند و هیچ صرف نمی کردند در این ایام جناب ارباب بلصاحب بهادر اجنت
 سند بهجت هوا خوری ست شله تشریف فرمای گسر دیده بود و کیتان آنرا مند جان
 برو صاحب بهادر در چهارواهی یکپه رعایش مقرب بود هر گاه این اخبارات مذکور ناچنت
 سند رسیده از آنجا چینی انگریزی برای کیتان امیل صاحب بهادر نوشته فرستاد که
 هر قسم که دانند شجاعت شان دوده خان مری را در حباله اطاعت و فرمان برداری
 سر کار بیاورند که از حسن خدمت ایشان منصور است صاحب مذکور حسب نوشته اجنت سند
 باز از شامپور سوار شده در مکان اهلی داخل گردید و مدت سه ماه در آنجا متوقف بود
 با طایفه بلوچان مری بتوبیت می بود و آخر مری مذکور دست و کلاهی معتبر خود بدست
 صاحب مدوح بقیام فرستاد که ما مردم بلوچان کسوه نشین و صدقاری نورد میباشیم
 کدام ملک در خرب بدست نداریم سنگ و سنگ ریزهای بسیار داریم
 اگر خواهش و آرزوی سر کار بر آن باشد پس سارهای نموده بحضور سر کار فرستاده
 آید سر کار جهان مدار مهربانی نموده از ما بلوچان کوه نشین در گذرد بنای چهارواهی
 در قلعه کهنان را انکل روا ندارد که پس پیش از انداختن چهارواهی صورت بوجود آید
 هرگز در مرت مدعی خود نخواهد دید که سر خود را سنگ زدن است آینه سر کار
 مختار است چون کیتان امیل صاحب بهادر همین سر گذشت بلوچان مری بحضور اجنت
 سند طرف کوه شله نوشته فرستاد از آن طرف باز حکم آمده که چهارواهی را ضرور با ضرور
 در قلعه کهنان بنای خواهد نمود چنانچه عالیجاه کلین صاحب بهادر معتقد صد سواره
 و شش هفت سواره توپ و شش هفت صد پیاده و یک هزار و چهار صد شتران بر بر سر است
 و سامان و خزانه روانه قلعه کهنان شده هر گاه صاحب مدوح در مسکن افنگ رسیده
 از آنجا که مسکن مذکور چون نفس بسیار سنگ میباشد بلوچان مری در آن مسکن
 بر سر کوه رفته مستعد و آماده جنگ نشسته بودند در این صورت کیتان امیل صاحب بهادر
 و کیتان مور صاحب و الفتت مرکن صاحب معه دود نفر پیاده بر مسکن افنگ بالای کوه
 رفتند بلوچان مری که سابق مستعد مجاربه نشسته بودند یکپهاری کوه ریزی بر صاحبان
 مدوح نموده دوسه صاحبان دود نفر پیاده زدن تفنگ های و سنگ ها بالای کسوه
 هلاک نمودند و در آن مسکن افنگ نفس ها حیات صاحبان مدوح و پیاده گان لشکر
 گرفتند و جناب کلین صاحب بهادر از سایه آب نهایت بی تاب گردیدند و همه میر حسن
 نونانی و اعتبار خان کهری معه پنجاه اسپان توبخانه برای آوردن آب فرستادند اگر چه

آب نزدیک بود لیکن کار گذاران فضا و قدر چشم نامیر ده گمان از آب پوشیده آب
 نزدیک را ندیده طرف مسکن سارناب رفتند در این اثنا راه بلوچان مبری به آنها
 مقابله نموده بسیاری آب زنده گمانی گرفته اسپان را بغارت بردند در این صورت کلبین
 صاحب بهادر روی آب ندیده از عدم رسیدن آب بی تاب شده تاب مقاومت نیاوردند
 تمامی اسپان و سامان و شتران و خزان و سه هراپتوب در آنها گذاشته و سه راج دنیاله
 توب هابند نموده چریبه طوری که بزبان افتان خیزان خود را در شاه پور رسانیده از
 شومی مسکن لنگک چندین نفس های لشکریان بر باد داد نفس خاص خود را در شاه پور
 آرام داده نفس بکام دل بر آورده گیتان برون صاحب که در قلعه کهن دایر بود
 سابق از عدم رسیدن و موجودی سرحدات بسیار تشکیل داده خصوصا از شنیدن خبر هزیمت
 و گشته شدن صاحبان مملوح بسیاری فرار و مشوش احوال گردیده آخر از روی صلاح
 وقت بهراه بلوچان مبری سارکاری نموده ... داده و امران خواسته قلعه کهن را
 گذاشته و برای جان خلاصی خود با مبری عهد انجام ساخته و جشن انگیزی نوشته داده
 بنا گفت سواران بلوچان مبری از قلعه مذکور بر آمده داخل مسکن لهری گردیده شکر
 حیات تازه نموده صاحبان انگیزی بهادر از روی انصاف از جوان مردی و شجاعت بلوچان
 مبری خود معترف و آفرین آفرین میگویند فی الحقیقه با وجود تسخیر فلان و قندهار و کابل
 و غزنی بنا هم بلوچان مبری در کومستان منبر داشته از ناخت تا راج و قتل قتال افواج
 انگلیسه بهادر دست خود را کوتاه نداشتند و صاحبان انگلیسه بهادر هنوز در تپویرات
 تسخیر کوهستان و استیصال طایفه بلوچان مبری میناشد دیده شود که عاقبت این کار
 کجا سر کشد و صورت این معامله چگونه از مرآت مدعی رخشای گردد.

(درویان آمدن عالیجاه میر نصیر خان براهوی بر فلان و گرفتن فلان از شاه نواز خان براهوی
 و کشتن لیدین صاحب بهادر)

نصیر قلم خوش رقم که مفتوح ابواب قلعه ممالک سخن وری است در فتح قلعه این مدعی
 چنین جلوه ریز بیان میسر داد که هر گاه صاحبان انگلیسه بسیار در
 در شش به یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج هیجری فتح قلات نمودند
 راس بیلسا صاحب بهادر اجنت شد عالیجاه شهنواز خان براهوی همزاده
 مرحوم میر معراب خان راجهای لك رویه و ملکه با اتفاق عالیجاه لیدین صاحب بهادر
 بر مسند ریاست قلات جلوس داده نامت چند ماه عالیجاهان مذکور جرعه نوش بساده
 حکمرانی قلات بودند و میر محمد نصیر خان خلف مرحوم میر معراب خان معصوم
 عبال و اطفال خانه بدوش در صحرا و کوهستان آوارگی می گردیدند آخر میر نصیر خان
 جمع آوری قشونات الوسات طایفه چهلوان و سرایان و غیره نموده بر سر قلات رفتند قلات را
 محاصره سخت نمودند و در قلات افواج انگلیسه بهادر قدر قتل بود هر گاه بنای مقابله
 شده اندی از الوسات براهوی بکومک شاه نواز خان نیرداختند بلکه آنچه که بلوچان
 براهوی اندرون قلعه قلات بودند همه از اندرون بر آمده یا عالیجاه میر نصیر خان ملحق
 و متفق شدند و قلات را بدست میرمه کور دادند و شاه نواز خان از قلات جان خود کشیده

روی در فرار نهاد و طرف باغان رفته سکونت پذیر گردیده و عالیجاه ابدین صاحب بهادر
از فرار عار دانسته در قلات مانده میرزا کور صاحب ممدوح را گرفتار نموده محبوس
گردانیده و اسباب و سامان صاحب ممدوح همه در حین تاراج آورده و پرا هویسان بتایر
انتقام مرحوم معراب خان انواع انواع عقوبات بصاحب ممدوح می نمودند و در ... باسکک
آب و نان بصاحب ممدوح می فرستادند بعد از چند روز میرزا مو صوف محمد اعظم خان
عموی خود را در قلات گذاشته معه جمعیت دوازده هزار لشکر روانه شال کوت گردیده
و ابدین صاحب را هم بر شتر پشت برهنه سوار نموده و زنجیرها در پایش انداخته به راه
خود برده و در عرض راه بر اهوایان سنگدل سنگک و کسلوخ بر جان ابدین صاحب ممدوح
میزدند و در مقام شال کوت عالیجاه ابدین صاحب بهادر به استقلال تمام دایر بود اهم بلاتین
بتایر کک از قندهار در شال کوت رسیده بودند میرزا کور هر چند جهت گرفتن شال کوت
بسیار کوشش نمود لیکن قادر شدن نتوانست تا مدت سه ماه در مکان مستونک منزل انداز
بود و عالیجاه استوک صاحب بهادر بوجوب حکم اجتنام بتایر تعمیر بننگله های طرف
بهاک از شکار پور روانه گردیده اولاً در جانی دیره بننگله را بنای ساخته بعد وارد
برشوری شده در آنجا نیز بنای تعمیر بننگله نموده لیکن در اوقت در مکان برشوری
خبرها شرسور بلوچان بر اهوای متواتر می رسیدند صاحب ممدوح بسبب شنیدن این اخبار
شرسور از آنجا کوچ مکان نموده داخل بهاک شد و بعد محمد شریف عامل کچی که
از سرکار جهان مدار مقاطعة دار ملک کچی بود خدمت صاحب ممدوح حاضر آمده
از روی حکمت عملی انواع انواع سخنان دهشت آمیز از لشکر بر اهوایان بحضور صاحب
معلم ابدینان نموده صاحب ممدوح بشنیدن سخنان آمد آمد لشکر بر اهوایان متزدد خاطر
گردیده بسواری شتر بادی جریبه طور بهاک روانه مکان چتر و ملهچی گسردیده
و افواج سرکار که در آنجا دایر بود در عرض دو روز بنگهزار سوار و پیاده و چهارمراه
توپ از آنجا به راه رکاب خود گرفته باز داخل بهاک گردیده در این صورت سواری
اطمینان رعابای بهاک شده چون در این اثنا رحیم خان و عیسی خان سنگدل و ... و غیره
سر کرده گمان معه دو هزار لشکر در کونل رسیده سرساز از آنجا گرفته داخل کنجا به
شدند و منشی موهن لعل که از سرکار انگلیسه بهادر در آنجا بجهت کنار داری مأمور
بود فراری شده طرف جبل احمدخان مکسی رفته پای فرار گرفت و لشکر بر اهوایان در
کنجا به افتاد کدام سرکاری همه را غارت نموده بردند و سمت بهاک بسبب بودن افواج
سرکار انگلیسه بهادر جرأت آمدن نکردند و عالیجاه استوک صاحب بوجوب حکم
اجت ساند از بهاک کوچ نموده داخل چتر و از آنجا بر آمده وارد شام پور ملاقه
کیتان ایبیل صاحب بهادر مسرور گردیده دوشب در آنجا اقامت گرفته بعد روانه شکار پور
گردید که روز دوم تشریف فرمای شکار پور شده بعد عالیجاه طامس پوتس صاحب
بهادر معه دو هزار لشکر سواره و پیاده بلاتین کوره روانه دادگر گردید و عالیجاه میر نصیر
خان پیش از رسیدن عالیجاه صاحب ممدوح از شال کوت رخ نافته برداد هر آمده با افواج
انگلیسی که در دادگر هر بسود مسقابه و مقاتله نموده و بسکک شبستان روز
لشکر بر اهوایان در میان شهر دادگر افتاده تمام شهر دادگر غارت نمودند

چون حاجی طامس یونیس صاحب بهادر قطع منازل داخل داد هرگز در لشکر براهویان
 مرتکب جنگ و جدال شد از طرفین کشتن و امان گزیده آخر لشکر براهویان تاب
 مقاومت نیاورد امیر صرخان فرار برقرار نمود و در وقت فرار حاجی طامس صاحب را
 براهویان گشته در میدان انداخته رفتند هر گناه طامس صاحب مدح در میدان برد گناه
 آمده و گناه بدین صاحب مقبول شده افتاده است و زنجیر دریای دارد ازین معنی نهایت
 خشکی خاطر صاحب مدح گردیده و در جوش و خروش آمده اینک چه فایده تیری گناه
 از گنایان رجعت باز سعی در بر میگردد یونیس صاحب بهادر آنچه که تاکنون لشکر
 براهویان در میان مصاف افتاده و در راهرا، غنای آورده و عشق بدین صاحب برداشته
 داخل داد هرگز در میدان و بدین و تنگین او برداشت و قسوس میبورد و امیر صرخان براهوی
 معنی لشکر در میان کوهستان فراری شده و طامس یونیس صاحب بهادر بعد از فتح بوجوب
 حکم راس بیلصاحب بهادر اجتناب فرمودی شکر پور گردید چه ورود صاحب
 مدح جناب راس بیلصاحب بهادر بوجوب شفاعت میر دسترخوان صاحب و اسو شیر پور
 معصومین و ملازمتداد امرای مرحوم میر میراجات خان از قید زنجاری افتاد و صاحب مدح
 آنها را خلعت و خرج عطای نموده روانه پیش میر محمد صرخان نمودند که میر محمد کوردا
 هدایت نموده راجع استیلام صاحب بهادر کرده در اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان
 مدار نمایند چنانچه امیر محمد گنای پیش میر محمد کور رسیده هزار اصحاب و مواج نظر راجع
 ملاقات صاحبان و فرمان برداری سرکار نمودند هر گناه امیر صرخان و دیگر کوهله رسید
 سالیمان حاجی شان هر یک و امیر صاحب بهادر و امیر ذول صاحب بهادر همه جمعیت لشکر در کوهله
 دایر بودند هر چند صاحبان مدح شدات همه طرف از موسوف نوشتند اینک میر محمد کور از بس
 اندیشه و خوف دل نهاد آمین ملاقات صاحبان مدح بر گردانند در مقام خوف و رجا بودند
 از آنجا که صاحبان موسوف چون دیدند که میر محمد کور بنا بر ملاقات نمی آید بعد
 بیعت لشکر بر خورش جلوه برز گردیده بمقابله و مقاله بر داخاند و جنگ عظیم واقع شد
 از طرفین قتل و قتل بسیار شده يك صاحب بهادر در میدان جنگ بقتل رسیده و بنگر شد
 و چهل فرسخ او در خان و مراد خان پسرش زنده اسیر و دستگیر شده و میر محمد و حرمات یافته
 باز آواره کوهستان و از صلح معیوس مانده صاحبان مدح بلوچان اسیران بمعاظمت
 تمام گرفته مراجعت نمودند و اسیران مد کور در قله بیکر مقدم ساختند و خرج بومی بخوبی
 از سر کاری قبایحان مرحمت بر سر کردند و چند مدت مانده لشکر در قید گرفتار بودند
 و از خرج بومی ملغان جمع نموده مانده و جانب قبایل و اطفال خود میفرستادند .

(دربیان رفتن جناب راس بیلصاحب بها در طرف شال کوت و بندوبست

نمودن امورات آن سر زمین و فوتیدن در آنجا

از هم قلم سریع السیر در عهدان این دهای چنین نیز گام بیان میشود که در سینه بکپزار
 دو صد و پنجاه شش هجری جناب راس بیلصاحب بهادر اجتناب شده از کوه شلفه مراجعت
 نموده داخل سکر گردیده بعد از زودی تشریف فرمای ملک که چهر و شال کوت شده
 او در خان و مراد خان پسرش و غیره بلوچان براهوی قبایح که در قله بیکر معیوس بودند

آن‌ها را رهائی داد و پوهر جان را پوهر کتاب خود رده از ملک کهن او را رخصت داد
 پیش میر نصیر خان فرستاد که پوهر مذکور را هدایت نموده با ستیلا صاحب ممدوح مشرف
 سازد لیکن میر موصوف بعد از احوال پرداخته دل نهاد ستیلا صاحب معظمه را شکره صاحب
 بهادر چند روز انتظار ملاقات میر ممدوح کشید. بده روانه ملک سیوی گردیده از آنجا که
 مثل مشهور است مکه بلوچان میری بر کوه می نازد و مردم خجک در میدان کوهی شجاعت
 می نمایانند مابین افواج انگلیسی بهادر و مردم خجک آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده
 مردم خجک داد مردانگر از دست نداده خوب مقابله و قتله نمودند که بیگوارگی افواج
 انگریزی بهادر از میدان و خارج تاب گردید پس پای شده چون مبارز آفتاب از پس
 تودرات از میدان فلت رخ تاب شده در مغرب زمین منزل انداز گردیده و افواج نجوم در
 عرصه سیوه ملوه پای گردیده مردم خجک از نبرد گناه پس آمده داخل قلعه سیوی شده
 و تمام سامان و اثاث البیت معه عیال و اطفال از قلعه مذکور کشیده و طرف کوهستان زد
 میری رفتند افواج انگریزی بعد رفتن خجک بر قلعه یرش نموده قلعه را خالی از حریفان
 دیده گرفتند بعد بوجبه حکم قلعه سیوی را به ضراب اتواب سمار نموده با خاک برابر
 ساختند و عینت را بدست تصرف خود آوردند جناب راس بیضا صاحب بهادر بعد فتح قلعه
 مذکور و بدو بست آن سرزمین پرداخته از آنجا تشریف فرمایست مکان دادر گردیده
 و چند ایام در دادر توقف گرفته بعد مستعد جانب شال کوت شدند که در این اثنا مردم
 خجک حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدوازه کوش جان انداخته مشرف سلام
 صاحب ممدوح شدند صاحب بهادر به عفو جرائم آنها پرداخته به خلاق فخره آنها را
 سرفراز ساخته ملک سیوی بدستور اصلی در تصرف مردم خجک واگذار داشته و کیتان فرار
 صاحب بهادر چند ایام در قلعه سیوی توقف گرفته قلعه را سرازو مرمت نموده تیار کرده
 حواله مردم خجک ساختند و در حین توقف جناب راس بیضا صاحب بهادر در ملک سیوی و
 چهل و پنج و پنجاه دوست علی برادر زاده شجاعت نشان دوده خان میری مشرف سلام صاحب
 ممدوح گردیده چهل و پنج و پنجاه کیتان بر و صاحب بهادر که از عهد انجام میری مذکور
 نوشته داده بود بیلاحظه صاحب ممدوح آورده از قطعی خلعت فخره سرفرازی یافت بعد
 به حصول رخصت و ایس بیکان مالوفه خود رفته و صاحب ممدوح برای ملاقات دوده خان میری
 بسیار حیلله های نموده لیکن پیش نرفته میری مذکور هو که سلام صاحب بهادر نیامد
 از آن بعد صاحب بهادر از مکان دادر تشریف فرمای شال کوت و چند ایام در آنجا رونق
 افزای بوده و بجهة ملاقات میر نصیر خان براعوی بسیار بندوبست و تزیینات می نمود و او
 از لحاظ و خوف جان خود هرگز در نهاد ملاقات صاحب ممدوح نشده بدار و مدار می برداشت
 در این اثنا از قضای الهی پای صحت صاحب ممدوح در سلسله بیماری مقید شده هر چند حکما
 و داکتر معالجه نمودند لیکن مؤثر نیفتاد و روز بروز جوش بیاری به حصار و جودش
 استیلائی آورده آخر لشکر زندگانش منبهم گردیده لوی مرگت در میدان آخرت برافراشت
 و در شال کوت او را مدفون ساخته بعد از ارتحال صاحب ممدوح عالیجاه و اس صاحب بهادر
 بر عهده کار سرکار مامور شده با تنظیم امور آن جن بر داشت بعد از سه ماه عالیجاه اترم

صاحب بهادر بهمه اجنت سه مقرر گردیده تشریف فرمای سکه شده از آنجا لا توقف
 بسواری شتران بادی روانه سال کوت و در آنجا رسیده عا ارجاء میر نصیر خان برا هوی
 والی قلات را عهد انجام موقت پیش خود طلبانیدم بسیار تلافی و تعارف و وارش عا ارجاء
 مذکور نموده از خود منون ساخت و ملک و رویشی تمام تقویض میر مذکور ساخت و
 کلسکران که در ملک خان بدوح نشسته بودند همه موقوف شدند و تعمیرات که در ملک خان
 مذکور درست ساخته بودند جای بجای حکم تخریب عمارات صادر گردید امیران سند
 هر گاه این چنین صورت خراب عمارات معاینه نمودند و موقوفی کلسکران دیدند و شنیدند
 هر آینه بغیال خام رفته باشند که الحال سرکار انگلیسه بهادر سبب هزیمت خراسان
 تمام جهاونی خراب و ویران ساخته ازین ملک سند بک قلم میروند ازین معنی بسیار خوشحال
 شدند و از حال خود غافل که فلک از رنگ درجه اعبت بازی است و کس و کسبت صاحبان
 انگریز بهادر در اوج فریبندگی چگونه بسیار است از آنجا که شرح تدبیر سند موقوف
 برفوع واقعه داشته الحال علان نوسن قلم در میدان وقوعت مقدمه امیری نظیر دوست محمد خان
 متعطف بوده می شود.

دربیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا که بوساطت کدام

سوداگر از قید والی بخارا بهائی یافته با افواج انگریز چندین جنگها

نموده بعد خود بخود در کابل آمده مشرف سلام صاحبان انگلیسه گردید
 شهنواز میدان سخن وری اعنی خامه ندرت نکار در نشیب و فراز عا ر صه معارک
 مدعی چنین ترکتازبان می نماید که هر گاه صاحبان عالی شان تشریف فرمای دار الحجه
 کابل شدند در معین دوام اکثر رؤسای کابل و گردو نواح کابل را در اطاعت و فرمان
 برداری خود آوردند اگر احدی سر از اطاعت و فرمان داری می بیچید همانوقت مال و جان
 و قلعه جانت او را ضبط بر سکنار می نمودند و او را بجزای اعمال ناصواب می رسانیدند
 و در حین آمدن میلان خزانه از هندوستان در دره خیبر مابین لشکر انگریز بهادر و افغانان
 خیبر بسیار جنگ و جدال واقع و بسیاری از فوج انگریز بقتل رسیده بعد این همه قتل و
 قتال روزی چند صاحبان عالی شان در کابل هم آغوش شاهد آرام شدند که درین اثنا
 در سنه پنجاهزار و دوسده و پنجاه و شش هیئتی خبر رسید که امیر دوست محمد خان با عانت
 کدام کسی تبار که او مبلغ ده هزار رویه از خود بمحافظین چوکی که بر امیر تبین
 بودند داده باعث رهائی امیر بی نظیر از قید گردید و امیر در وقت فرار از قید سردار
 محمد اکبر خان خلف خود را گفت که شاهم در این میدان با من گوی موافقت در میدان
 فرار زنت سردار مذکور از فرار عار دانسته اختیار نکرده بلکه با میر موسوف مخاطب
 گردید که از فرار مردن بعد درجه در صورت مردا سگی بهتر و خوش تر است امیر در
 جوابش گفت که پهلوان زنده خوش است و بر طبق مضمون

چو از سر بگردد آب خرد مند = نهاده مادر بزرگ یای فرزند

جائی که دست قدرن نارساست از آنجا فرار کردن هم کنار جوان مردان عالی همت

است امیر این چنین مقواه سردار محمد اکبرخان سردار بیان نبود لیکن سردار درگوش
 خدمت نیاورد. بیول سرگرد آخر امیر بی ظفر رفته تجار از گرفتاری نبدوالی بخارا
 رعاشی یافته بطبع منزل معلول در شهر سبز بخت ر شد. مردان شاه والی شهر سبز داخل
 گردیدند. شاه موسوف از مقدم امیر بی ظفر سار خوشوقت شده در مراسم تعارف و
 مهمان داری امیر بی ظفر در قفقاز اردلان فرو نگذاشت با وجودی که مابین شاه مدوح
 وصاحبان ایشان بسیار دوستی و اتحاد بود با آنها هم پاس خاطر و حرمت امیر موسوف از
 حد نهایت ملاحظه نظر داشت بلکه مبلغ سه لک روپیه خدمت امیر مدوح دادنی کرد
 و با سر گفت که ایشان عیال و اطفال را در شهر سبز بقصدی سر جیزی ریاض محبت و
 صداقت پیش ما گذاشته اندark سامان مایه مخالفان خود گرفته در قتل وقتار و جنگ
 وجدال مخالفین قصوری نکند امیر موسوف در انجام صدر از شاه مدوح شرف ارتقا حاصل
 نموده روانه طرف بلخ گردید. ملاقات عیال و اطفال و مسئولان خود نهایت معظوظ و خوشوقت
 گردیدند. به از یک ماه امیر بی ظفر اروالی بخارا رخصت گرفته مع عیال اطفال و چهار صد نفر
 غلامان و فوادر جان نثار روانه گردید که در این اثنا عبدالجبارخان برادر امیر بی ظفر
 آواره ویرشان روزگار سراسیمه مضطرب المل آمده مشرف ملاقات امیر موسوف گردید
 امیر بسیار خوش شده و خاطر داری آن جابر از حد نهایت نبوده و باو گفت که شما
 تمام عیال و اطفال گرفته در شهر سبز برسانند و آن جابر اسگشت ایندغلی بر دره فیون
 چاد امیر بی ظفر او را آزاد و راه داده تمامی مسئولان و متعلقان خود با اتفاق جابر
 مذکور روانه طرف شهر سبز آمدند و حدود روزی چند تدارک مسکن احوال
 وابستگان در بلخ متوقف و منتظر بنمود لیکن جابر مسکن آورد
 از روی بی ایمانی و طمع توقع عظام دیده و امید عطای الملک غزنی یا اولیای
 دولت و صاحبان اسگت به نادر سازگاری نبوده و تمام وابستگان امیر کبیر و سفیر
 در کابل بوده در نتیجه اولیای دولت و صاحبان اسگر بر گرفته در یک خلعت قاهره
 از شاه و چوری نوارش از صاحبان اسگر بر بغوی یافت در روی خود را سیاه نمود بعد از
 آن یک هزار سوار و ده هزار توب و از رساله دوم ده تریز به همراه جابر مذکور مع
 وابستگان امیر بی ظفر داده روانه قلعه غزنی بنابر حبس نمودند و جابر مسکن کور را
 در خور این خدمت حبس قلعه غزنی عطای کردند هرگاه جابر و مسئولان امیر نظیر
 داخل قلعه مذکور شدند بعد صاحبان ایشان جابر مذکور را تبریدند که این سگ
 نجس نفس هست یا نیست در نظر اولیای دولت و صاحبان ایشان مردود گردید چون
 متعلقان امیر بی ظفر بچنین حمله و تزویر از بدطینتی جبارخان جابر در قلعه غزنی قفس
 شدند امیر بی ظفر از شنیدن این خبر بسیار اندوهگین گردید اشک حسرت ریخته دست
 افسوس میساید آخر گفت که از بن زندگانی مرگک بعد هزار درجه بهتر است هماندم
 فائده خواننده بر خواننده از شهر بلخ بر آمده طرف بامیان مع جمعیت موجوده روانه
 گردید و در قلعه بامیان افواج لشکر اسگر بر افتاده بود امیر بی ظفر در آنجا رسیده
 بامیان و اگر صاحب بهادر متحرک سلسله جنگ و جدال گردید و از کابل نیز بلان
 و توپخانه پادشاهی مع سده پلان نادر استمداد صاحب مدوح روانه شدند چنانچه امیر

موسوف يك جنگ از اسكردان فتح نمود و يك توپ بر چي اعشت يهاو معاً خرد و غيره
 ساغان در اين ميدان بدست امير افتاده و يكپزار مردم از طرفين در اين جنگ ضايع
 شدند بعد از چهارم روز امير بي نظير يانصه سوار جرار كه مر يك جنگ در ياي جنگ
 بود بهر اه خود گرفته با فوج اسكردان مقابله نمود و چنان شمشير زني نمود كه فوج
 اسكردان بهادر شازده گروه فرار نموده رفتند دوباره فوت مقابله جنگ در وجود كسي
 نمانده تمام اسباب فوج اسكردان بهادر كه از فرار عار مي دانند بدست امير بي نظير آمده
 مگر مبلغ يك رويه در آفوت در خزانه كيش بهادر كه موجود بود صاحبان عاليشان
 دیدند كه جنگ در هم بر هم مي شود و مبلغان خزانه برداشته ميشود هر گاه خزانه بدست
 حريف يعني امير افتاد هر آينه كمال تقويت امير خواهد شد از اين سبب از روي مصلحت
 تماماً خزانه در ميان دريا افتادند و بخرق نموده چون افواج اسكردان سبب معينة اين
 حادثه در دل فوج اسكردان آنگهان رعب و هراس پيدا شد كه از صد گروه در كابل
 اگر چيزي خير امير بي نظير گرفته تمام فوج اسكردان بر جان خود مانند بر يك درختان
 ميليز پند نهوضاً اوليای دولت از خوف امير ممدوح شده در هراس مسكه بوقت شب
 محل استراحت خود گذاشته رفته در باغ شاهي كابل چي در مشواي آرام ميگرديدند و زير
 تخت خود در غنچه يك نقب تيار ساخته محل كرت خود مبرر نموده بود روزي اتفاقاً
 ياي اسپ سواره بيرون دروازه در نقش و رويه سرخيه آب مذكور معلوم شده در اين
 صورته لبيح لارذ صاحب بهادر متحير گردید كه اوليای دولت از راه نقب خفيه اراده
 فرار داود صاحب ممدوح از استراحت اين حال نهايت در استعجاب آمده هماندم صاحب
 ممدوح و كرتبلي صاحب و دو بلتن بهر اه خود گرفته در ميان نقب مذكور اندرون رفتند
 هر گاه از نقب بيرون آمدند دیدند كه شاه بر اسپ سوار ميشود و اراده فرار دارد
 صاحبان موصوف اوليای دولت را بسار فهميش بودند و به كمال دلالت و خاطر جمعي
 آورده بر تخت جلوس داده در اينصورت عاين اوليای دولت و صاحبان عاليشان بسار
 سخنان عذب آميز و معيبت اسكردان زبان زلفت آخر دو بلتن و هزار سوار جان باز در فاعه
 بالا حصار كابل بر چو كي و بيهرة اوليای دولت مقرر نموده بده يك بلتن پهل كسرتي
 و دو ترب ترك سواران بجهت سر راه امير بي نظير طرف كوه غنوكش كه در كابل
 مي گروه مفاصله دارد صاحبان فوج روانه بودند و در تعاقب ترك سواران خشير سلير
 صاحب كاتير بعد از سه روز در مكان چاريسكار دامن گردیده در آن مقام سب فرط
 انهار و اشجار و قوا كهات كونا كونا و گلهاي بوقلمون نهايت خوش هواست و عبايب طلسمات
 دارد و آن كوه را زندان حضرت سليمان عليه السلام ميگویند و هم بوقت شاه امام مهدي
 آخر الزمان مشهور است هر گاه در آنها آوازه بنامه خواه صدای تشنگ شود پس
 صداها مسكه هزار هاى من برف از آن كوه از قدرت كماله ايزد منال فرو مي افتد
 چنانچه صاحبان هر يك لان صاحب و رايه صاحب و كرتبلي صاحب و فربري صاحب و غيره
 صاحبان معاً سي سواران بر بالاي آن كوه رفته ملاحظه نمودند كه زمين هموار و صاف
 و وسيع اينكن سبب افادن برف معلوم نكردند كه چه حكمت بود حاصل كلام كه در آن
 مقام در حوصه بدست روز مابين امير بي نظير و افواج اسكردان بهادر اتفاق مقابله و جنگ

۱۴۱۰

افتاد و سیزده جنگ بودند لیکن افواج انگریز روی شاهد فتح نماندند و صد ها مردم
 در آن میدان گوی فنا شدند و در این سیزده نوبت امیر سی نظیر گوی فتح و نصرت از میدان
 و فاج رده آخر فوج انگریز از کوه مذکور نیم جان سراسیمه بریشان بی اسباب و سامان
 در مقام چارنگار رسیدند هرگاه يك پانن از کوره و یسکهوار سوار اندر سینه صاحب
 در مقام مذکور آمدند پس امیر نصرت نظیر سه کوه در تعاقب فوج انگریز برآمده
 در سبز مسجد فروکش گردید چون فوج انگریز امیر را در مسجد دیدند پس تمام افواج
 تیار شده نوایره آتش جنگ را از اضراب اتواب و تفنگک ها در اشتغال آوردند و در
 میدان میر مسجد دو روز جنگ واقع بود و يك سیاهی امیر از دیوار تفنگک را میزد بهر
 گلوله تفنگک يك آدم را میکشت تا بکشد و مقدمه نفرطعمه نیز تفنگک نموده بعد از دیوار بیرون
 آمد و يك نفر دیگر که در آن میر مسجد بود پیچید و در میان لشکر انگریز آمده
 تفنگک را زده تمام توپ های را بند نمود کپتان رانس صاحب يك تسوپ آهنی را
 نظر گرفته بر همان کس زد و او را کشت بعد آمدن آن کس بیرون
 آمده متن او را برداشته رفته و باز صبح امیر سی نظیر چون آفتاب تابان
 در میدان جنگ آمده جنگ در نوای آورد از حملات دلبران و نرودان بهادران
 یسکهوار مرمر نیز بیخ میفریغ کشیده بوقت شام باز بر بالای کوه می رفت تا مدت هشت روز
 امیر اینچنین محاربه می نمود و صورت حال افواج انگریز بعدی رسیده بود که اگر
 در خواب امیر می شنیدند از بس برودن خوف در پوستین می لرزیدند و چه مقدور فوج
 انگریز بود که در تعاقب امیر روند و بعد از دوازده روز امیر سی نظیر در میان يك کوه
 آمده و پنجاه سوار بهمه راه رکاب نصرت ماب داشت تمام شب در آنجا مسلح مکمل استاده
 بود چون امیر آفتاب عالیشان سراز گریبان صبح بر آورده امیر سی نظیر نماز فجر
 خوانده و فاتحه یاد کرده معمله شجاعت شامله خود بر اسب همت سوار گردیده و ششترهای
 آبدار از انبام کشیده چون شیر نمران و قبل دمان در لشکر انگریز بهادر افتاده صد نفر
 سیاه مقتول و بسیاری مجروح ساخته از میان پلتن کوره مانده باز بلند پرواز بیرون رفته
 باز بر بالای کوه رفته ظم اقامت زد از آنجا که امیر سی نظیر اینچنین شیر دلیر بود که اگر
 پنجاه سواره یاده سواره خواه بیست سواره بهمه راه رکابش میبود پس بر هزار نفر فوج
 انگریز حمله آور می گردید و هیچ يك اندیشه نداشت که این لشکر است و یا که زانگان
 ملسک هندوستان است و یا پنجاه سواران خنثا در افواج انگریز افتاد و چهار نفر
 کشته و مجروح ساخته گرفت اینچنین شهوار میدان دلاوری و این اسم شه فسرده عرصه
 بهادری در این روزگار دیده زمانه ندیده هر جانب امیر سی نظیر که حمله می کرد
 کشته یشته میساخت و هر طرف که می ناخت از مخالفین لشکری می انداخت آب تبیغ آتش
 بارش هر باد بیبار را که بگردون رسیدی بر خاک هلاک می افتاد و آتش حمله دوزخ
 شرارش هر مخالف را که در یافتی رخت حیانتش را بر آویزه هاویه می فرستاد . بیت
 بهر جا که ششیر در کار کرد
 یسکی را دو کرد و دورا چار کرد
 از آنجا که بیان جلالت و دلاوری امیر سی نظیر فوق الذکر تجریر و تقریر است .

دربیان رفتن امیر بی نظیر در قلعه عبدالسیحان خان و اوامیر را در قلعه خود
 پشمان ساخته و پشمان برادر خود را بحضور صاحبان عالیشان فرستاده از امیر
 باخبر نموده و آمدن فوج انگریز بر قلعه مذکور در رفتن امیر از قلعه و کشتن
 عبدالسیحان را همه متعلقانش و جنگ نمودن با فوج

امیر قلم حضرت رقم در معارك این مدعی چنین بیان مینماید که امیر بی نظیر بعد
 از دروازه روز از کوه صدر مراجعت نموده همه شان سروده سوار در قلعه عبدالسیحان خان
 که سردار هشت قلعه و ده هزار سوار و پیاده از خود لشکر داشت تشریف برده دایر
 گردید سردار قلعه سار معظم و لشکریم امیر بی نظیر بوده در قلعه خود امیر را جای
 داد در ظاهر در مقام عودیت و اخلاص و خدمتگذاری امیر بی نظیر ثابت قدم و در باطن
 بامید بیفتد پای بیو که از صاحبان عالیشان در صورت گرفتاری امیر بی نظیر صورت
 اشتهاز یافته بود چون سنگ دندان طمع خود را نیز نموده محمد سعید خان برادر خود را
 بطریق خفیه در خدمت جنرال سیل صاحب بهادر و لا صاحب بهادر فرستاده بقم نمود که
 هر گاه دستگیر نمودن امیر بی نظیر منظور دارند پس امیر همه فرزندان خود در قلعه
 ما موجود است و بموجب اشتهاز مبلغ دولتک روپیه که اجام سرکار است آن نیز
 مرحمت گردد صاحبان مدبوح سبب آوردن خبر امیر از محمد سعید ن چایت خاطر داری
 و لای می نمودند و نوشته تازه دلاسه متعلقان چهره عروس مدعی او را دیده نموده عمام
 صاحبان مدبوح همه بلان لشکر برهبری محمد سعید خان روانه قلعه عبدالسیحان خان شده
 و سرعت تمام در آنجا رسیده هر چهار طرف قلعه را محاصره نمودند در وقت امیر بی نظیر
 به تناول طعام مشغول بود هنوز يك دولقه تناول نموده بود که کسی از رفقای امیر
 بی نظیر خبر نمود که افواج انگریز هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده اند ایشان
 غذای شوش جان میفرستند امیر همانوقت دست از طعام کشیده برخواست بد که فوج
 انگریز گرداگرد قلعه گرفته مستعد بجاریه میباشد امیر بنده روی طرف عبدالسیحان
 نموده گفت که ای مرد ود کافر این چه سبب ایست که فوج انگریز بزمن آوردی
 و شبگیر آسمان بجایش حواله نمود دو قطعه اش کرد عده امیر در اسلحه و سزای
 عبدالسیحان خان رفته چهل و پنج نفر آمدن خانه او را از عورات و غیره بقتل رسانیده
 و محمد سعید خان برادرش که سپهرا فوج بود از مرگت امان یافته بجهه امیر بی نظیر
 همه عده خود براسیان سوار گردیده و قاتله خوانده از دروازه قلعه بیرون برآمده هر گاه
 فوج انگریز امیر را ملاحظه نمودند عووش و حواس خود ساخته چون صورت بیجان امیر را
 می دیدند و اصلاً حرکت می کردند امیر بی نظیر بی پروا از میان فوج خود را کشیده
 سالها روانه گردید و هر که از فوج انگریز پیش رویش آمد يك ضرب شمشیر بران کارش
 ساخته برابر بالای کوه رفته آرام گرفت دور دیگر امیر بی نظیر يك هزار سوار چراغ
 مردانه کارزار از امیر مسجد بر کلب حضرت ماب خود گرفته برای شبخون فوج انگریز
 برآمده تمام فوج را متفرق و پراکنده نمود باز بطرف میر مسجد عنانی تاب کشیده
 در این صورت تمام افواج انگریز گمراهی بسته تبار شدند و روح نهاد میر مسجد گردیدند
 در این اثنا خبر شدند که امیر بی نظیر همه هزار سوار و پنج هزار پشادق بر بالای
 کوه چون کوه الره استوار استاده است صاحبان عالیشان بشرط شتیدن این خبر تمام

لشکر خود را تیار ساخته تا بر مقابله و مه دانه امیر روانه طرف کوه شدند و به نزدیک
کوه بمقاصه یک گروه در یک میدان وسیع صف آرائی لشکر نموده مدت یک پاس فوج
در آن میدان استاده بود و از طرف امیر پیش دستی وسبقت واقع شده در این صورت
کیتان فریز صاحب گدا نیز تارک سواران را گفت که شما سواران خود گرفته پیش روید
که امیر شما را دیده او سر کوه بزرگ پای خواهد آمد کجا بکنر صاحب فول لشکر باز
جنرال سیل صاحب بهادر را صاحب را حکم داد و او فرقی نکند به پلنتهای
خود حکم داد و کیتان فریز صاحب چهار ارب همراه خود گرفته طرف میدان روانه شد
هر گاه نیم گروه راه رفتند یک سیاهی بصاحب ممدوح گفت که ایصال وقت مقابله نزدیک
آمده اگر حکم باشد که همه تفنگ های پر گلوله و ناروت نموده شود صاحب ممدوح
روی سیاهی نموده گفت خاموش باش گوله ها و ناروت بر کنار ضایع نکنند اراده همین
داریم که امیر را بی میکروهات زخم سالها زخم دستگیر نمایم هنوز صاحب ممدوح در این
لشکر بود که امیر نصرت نظر به همراه عقدا سواره او سر کوه بزرگ آمد و بکندهام برج همراه
داشت بر ابر سر فریز صاحب جلوه انداز کرد دیده صاحب مذکور سیاه خود بنویس آیین حکم
داد که شمشیر ها بران نمایند آنها شمشیر ها از نیام کشیده علم ساختند در این اثنا
امیر بی نظیر فتنه خواند شمشیر ها از نیام کشیده بصاحب ممدوح مقابله نمود چنانچه
روی اسپ امیر بصاحب مذکور خورده اسپ صاحب ممدوح بر روی امیر رسیده
امیر از روی طریق مسلمانان آواز السلام علیکم داد صاحب ممدوح با وجود اهل کتاب
بودن از خوف جواب سلام نداد اینک من عیالات خان حوالدار جواب و علیکم السلام
گفت صاحب مذکور روی بطرف حوالدار مذکور گردانیده گفت خاموش باش خیر من
شمارا خواهم دید درین صورت امیر پرسید که سردار کلان شما کیست میباید من پیش
حواله دار بصاحب موصوف گفته که امیر میباید که سردار کلان شما کیست صاحب جواب
نداده بکنست شمشیر دور بر امیر زده گفت که من سردار کلان مینا شم امیر با تعبیر
جان خود را از ضرب شمشیر نگاهداشته هیچ زخمی بجاش نرسیده باز صاحب ممدوح از
کمال رعب و هولنا کسی تمام دو بیکر دست شمشیر با امیر حواله نمود اینک کسار کرد شد
تاسوم مرتبه علی هله الفیاس شمشیر زنی از صاحب بهادر جل آمده لاکن یک موی امیر
ضروی نرسیده بده امیر نصرت نظر بیک دست شمشیر بصاحب بهادر زده دست صاحب را
چون قلم قلم نموده و شمشیرش بر زمین افتاد در این صورت صاحب بهادر عنوان اسپ خود را
از میدان و غا گردانیده و پس شیز معرکه فرار شده امیر بی نظیر گفتش که سردار کلان
هستی و خود را بهادر مینگویند و از جنگ مینگریزد این را گفت و باز شمشیر بر پشت
صاحب حواله نمود که بی اختیار فرار نمود بده منبشی صاحب بر اسپ سوار شده رجای
فریز صاحب مفروضه آمد که او بود از هر دو طرف شمشیر ازی صورت وقوع گرفته
هالیجا محمد افضل خان یک شمشیر بر روی صاحب ممدوح زده که از اسپ فرو افتاد
آخر سیاهیان حوالدار صاحبان را بر اسپان خود سوار نموده بتزلزل آوردند و علیجا
علی شیر خان خلف امیر بی نظیر بکنست شمشیر به گردن صاحب زده که سرش از تن
جدا افتاد در این صورت صاحبان بهادر پس پای شده آخر بهادر بر صاحب بها در دو

ضرب توپ بهمهرا خود برده بطرف امیر متواتر زده از لشکر امیر بک پای اسپ بر باد رفته
لیکن لشکر انگریز صورت فتح ندیده مزیت یافتند عجزیت آنها امیر بصوت نظیر مخاطر
جمع باز بر بالای کوه رفته طبل فتح نواخته و فوج انگریز در میدان همچین صف های
بسته تا شام بیک پای بقم خوف استاده بودند و قدرت پیش رفتن نداشتند بعد گذشتن
بکیاس شب افواج انگریز از میدان برگشته بدیر خود آسپه مقام نمودند و امیر بی نظیر
از کوه بزیر تشریف فرمای گردیده علم اقامت زد و به آرام شب را بروز آورد .

(در بیان آمدن امیر بی نظیر خود بخود در کابل و سلام نمودن صاحبان

عالیشان و خوش شدن صاحبان و فرستادن امیر را بعد چند ایام طرف هندوستان)

بشیر بی نظیر قلم که فقرات نویس مصداقه و خیر است در تدبیر این معادای چنین بیان
مینمایند که امیر بی نظیر بعد پس پای شدن صاحبان عالیشان مذکور از روی مصلحت وقت
و خار گرفتاری منسوبان متعلقان خود که از دست جبریت جبار خان درینجهه سرگزار
انگلیسه و اولیای دولت گرفتار بودند حسن صورت خیر خود را در آشته مافی الضمیر
استیلام صاحبان عالیشان دیده بعد این همه جنگ ها و دلاوری های از کوه مذکور بسوقت
علی الصباح معده دود سواره جراز روانه استن کابل گردیده که وقت شام تشریف فرمای
سواد کابل شده از اتفاق در آنوقت لارذ صاحب بها در هوا خوری بوده طرف شنگه
خود راجع بود که در این اثنا امیر بی نظیر سرخوش باده ملاقات لارذ صاحب گردیده
امیر بی نظیر بک قطعه کاغذ مرقومه بدست صاحب مدوح داد از آنجا که صاحب معظم ابه
امیر بی نظیر را گماهی ندیده بود و نمی شناخت بعد مطالعه کاغذ مذکور دانست که این
امیر دوست محمد خان میباشد هماندم از اسپ خود فرود آمده از بس ذوق و شوق هلال
آسپ آغوش کشاده هم آغوش شامه معانه و مواصله امیر بی نظیر گردیده نهایت هم آغوش
شاهد فرحت و نشاط شده امیر را بکابل اعزاز و اکرام با اتفاق خود گرفته درینکله رسیده
کرسی را بدست خود برداشته پیش امیر نهاد که بر آن جلوس فرمای گردیده شمع
اختلاط و سعادت داری ماچین خود روشن نمودند و لارذ صاحب دم بدم بسداجونی و تلافی
امیر بی نظیر مبرداخت و خود هم در جامعه نشاطی کشید گویا بر عفت اقلیم دست یافتند
از آنجا که این خیر فرحت اثر تشریف آوری امیر بی نظیر در تمام فوج انگریز افتاد
که ... های شادی و شادمانی بلند آواز نمودند و از خوف امیر آرامیدند و شکرانه سعادت
تازه بجا آوردند و صاحب مدوح بک دیره کلان در باغ متصل بکله خود بجهت آرام
و استراحت امیر برای گستاخنده و اسباب فرس و فروش و بلیتک و غیره ضروریات همه در آنجا
موجود و مهیا نمودند و نصف شب آمد و رفت صاحبان افواج پیش امیر بی نظیر میرفت و بعد
ملاقات امیر صاحبان از کمال خوشی و خوش حالی خیز های نشاط زده کلاه های انبساط
بر هوای آسمان می انداختند و لارذ صاحب بهادر در خدمت امیر بی نظیر حاضر بود چون امیر
بوقت رفتن به غمبه خود جهت استراحت از روی تدبیر فرزانه شمشیر خود را از کمر و از نمود

نویس معارف (۱۰۲۰) در بار محمد محمد عظیم ن صاحب علم ح سند محمد ... ششمه ششمه ناز ... ۱۰۲۰

و بهر دو دست خود گرفته از روی ادب و همواری تمام بدست صاحب ممدوح داده مخاطب
 شد که تا امروزه روز شمشیر را بهمت و مردانگی خود بکسر ظفر اثر سه و دویم الحال
 ایشان بگیرند و به بدست صاحب ممدوح شمشیر را از امیر بی نظیر بدست خود گرفته باز
 بدست خود بکسر امیر بتائیده گفت که سابق شمشیر بخوشی خود را کسر همت خود
 بسته بودند و الحال از مملکت انگلستان به بدست هدایت همه گفتگوهای امیر بی نظیر
 در خیمه خود شریف فرمای گردیده که در این انشای پنبج خوان طعام رنگین و پنبج
 خوان فراکهاست بوقلمون از طرف اولیای دولت بدست بیست و هشتدست بیش امیر بی نظیر آمده
 لارنس صاحب بهادر امیر مخاطب شد مکه پنبج خوان طعام و پنبج خوان فوا که بجهت
 تناول امیر اولیای دولت فرستاده است امیر گفت و ایس بدست صاحب ممدوح
 در پنبج بسیار تکرار کرد لیکن امیر اختیار نکرد معاذ الله فرصت نه خوان طعام
 و دوخواجه بود عالیجاه شیرین خان سرای امیر بی نظیر ارسال نموده صاحب ممدوح
 باز ازین معنی با امیر اطلاع داد امیر حکم داد که خوان طعام و فوا که شیرین خان بسیارند
 و بساط را بکنند و امیر به تناول طعام شیرین خان شیرین گام گردیده چون صبح شد
 جنرال صاحب بهادر حکم برای طلب سبل صاحب بهادر داد که سبل صاحب معه فوج
 از کوه مراجعت نمود داخل کنای گردیده بعد بیکهزار سوار از رساله جانتاز بجهت
 گرفته آوردن عیال و اطفال امیر از قلعه غزنین مأمور شده که در عرصه یک ماه تمام بی
 متسویان و متعلقان امیر بی نظیر از قلعه غزنین گرفته در کنای آوردند چنانچه بیست و دو
 فرزندان امیر و بیوزده نفر برادرزاده گان امیر بودند و بیست و نه نفر و چهارصد غلامان
 و سه صد نفر جاریه و بیست و هفتاد و سه نفر متعلقان امیر بیکهزار و بیست و سه
 و یازده نفر بودند که از قلعه غزنین آمده مشرف قدم بوسی امیر گردیده مسرور و خوشوقت
 شدند بعد رسیدن متسویان امیر مدکور حکم صاحبان عالیشان در باب روانگی امیر بی نظیر
 جانب لودیانه صادر گردیده و یک پلتن کوره کلدک و بیست و سوم پلتن و رساله ترک
 سواران و یک توپخانه بهر امیر بی نظیر معین نمودند و در جنب روانگی لارنس صاحب بهادر
 با امیر گفت که باینوقت روانگی اگر ملاقات اولیای دولت نایند مضایقه ندارد امیر
 هرگز قبول نکرد و بصاحب ممدوح گفت که ملاقات شما صاحبان که کردیم کافی
 است همین نتیجه یافتیم که بقید فرسنگ می رویم و از ملاقات شاه چه تمتع و بهره خواهیم
 دید این همه طوقان آورده اوست والا شما انگریزان را چه قدرت بود مکه بسر خود
 بی مظاهر اولیای دولت باین ملک خراسان منسی آمدید بعد این همه گفتگوی آخر
 امیر بی نظیر معه جمع متسویان برای فوج سرکار انگلیسه بتا ربیع دوازده هم ماه
 نو بهر سه بیکهزار و هشت صد و چهل عیسوی معاقب سه ۱۲۵۶ هجری از کنای شریف
 فرمای جلال آباد و از جلال آباد داخل دره خیبر شدند فی نفر بیکهرویه عالیجاه طره بازخان
 سردار طایفه خیبریان داده بمقاومت تمام از دره خیبر گذشته داخل جبرود گردیدند و از
 آنجا کوچ نموده در پشاور رونق افزای شدند و خالصه شیرستانک از امر آمدورفت افواج
 انگریزان بهادر مبلغ بیست و دو لاک روپیه عوض پایمالی ملک خود از سرکار انگلیسه

اولی معاوناك (۱۰۰۰) در دار معتمد محمد عظیم ن رجب علی ح سید محمد سوره شنبه تاریخ ۱۰۱۸ ر ۳۰

بهادر گرفته و حالا که از يك خس و خاشاک نقصان ملك خالصه مذکور شده بود سرکار
انگريز بهادر در ابتدا مبلغان مذکور ادای کرده بود و دادند و در اسوقت عالیجاه اتول
صاحب از طرف خالصه سنکه در پشاور بخلاف فخره حکومت سرفراز بوده شش روز امر
بی نظير و فوج انگريز را در پشاور مهیا داشت و از تعارف مهمانداری دقیقه از دقایق
تا مرعی نگذاشت چون این خبر مهمانداری بسمع مهاراجه شيرستنگه رسیده چون آتش
در مقام خشم پرافروخته جانب حاکم پشاور سخت حکم فرستاد که از يکروز زیاده توقف
فوج انگريز در سرکار خالصه ما منظور نیست و عوض مقام شش روز فوج انگريز در پشاور
مبلغ شش لک روپيه از حاکم پشاور بابت جريماته باز یافت نمود و حاکم پشاور بموجب
حکم خالصه ادای جريماته نموده در ساعت فوج انگريزان را از نواح پشاور روانه نموده
و يکدم توقف دادن آنها را نداده هر گاه امير بی نظير سردار دوست محمد خان در مکان
راول پندی داخل گردیده عالیجاه محمد امين خان ناظم پندی مذکور مبلغ يک هزار
روپيه نقد و دو راس اسبان خالصه و لایقی بطريق ضابقت و تعارف مهمانداری بيش امير
بی نظير آورده هر چند امر پذير نمی کرد لیکن عالیجاه مذکور بهوار منت نظر گذار
و پیشکش امير بی نظير نموده روز ديگر از آنها کوچ فرموده بقلع منزل روز سوم
در قلعه ره طاس سکته منزل انداز گردیده عالیجاه مردان خان حاکم آجا مبلغ
دو هزار روپيه نقد و دو راس اسبان و دو قطعه دوشاله پشيم سنکين ندرانه امير بی نظير
نموده و بسیار ضایقتهای رنگين نموده امير اگر چه ندرانه عالیجاه مذکور را اقبال نپسند
ولیکن از بس الطاح عالیجاه مذکور امير را قبول گشاییده بده امير از آنها روانه
گردیده در شهر کاشور که محل اقامت افغانان میباشد منزل انداز شدند در آنها عالیجاه
سلطان محمد خان برادر امير بی نظير بود بجهت ملاقات امير برادر خود آمده هزارهای
میلان نقد و دو قطعه دو شاله پشيمه و چند توب کمخواب و غيره نفایس نفیسه و يك زنجير قیل
و هشت راس اسبان بطريق ندرانه بيشکش امير بی نظير نموده و امين خود از موافقت
ملاقات شيرين کلام گردیده جوان رنگين صحبت داری و اغتلاط مابین خود گشترند آمد
عالیجاه سلطان محمد خان با امير بی نظير مخاطب گردید که رفتن شما با عيال و اطفال
طرف انگلستان خوب نیست چرا که کار انگريزان تمام انگريزی و قریب بازی است
و بر عهد و پیمان آنها هیچ اعتبار نیست گشتار سخنان اهمل انگلستان از آب و رنگ
ابفای عاری است از لید فرنگک کسی رهائی نیافته کسی را در قیدجان می گيرند و کسی را
بسیاحت و تماشای ولایت ها سبب رخصتای ولایت مرگ میسازند ازین قسم چند در چند
عالیجاه مذکور با امير بی نظير سخنان بیان نموده لیکن امير بی نظير قبول نکرد بلکه
در جواب عالیجاه موصوف مخاطب شده که شما هرگز درین مقدمه ما که از تقدیرات
ازلی است راه نیابند و بر طبق مضمون

چون فضا آید نا ند فهم را	کس نیبدا ند فضا را جز خدای
چون فضا آید فرو بوشد بصر	تا نداند عقل ما پا را ز سر
زان امام لتقین دادن خبر	کسه اذا جاء الفضا عسی البصر

مهر سوختن من بغوشی خود میروم مدوا کسی از انگریزان جلالت و مردانگی خود گرفتار نکرده اند ، سید را چون اجل آید سوی صباد رود ، من بیای خود بهام صباد آمدم ، بدل نیم هنوز بینم چه میشود ، بعل الله ماشاء و بیکم ما یرید باز عالیجاه سلطان محمد خان بامیر گفت که قبایل خود را در اینجا بگذارند امیر قبول نکرد بعد امیر از آنها تشریف فرمای جانب فیروز پور و از فیروز پور رونق افزای دارالامان اردبانه گردیده و صاحبان عالیجاهان بحرم محترم اولیای دولت را که در عبارات عالیجه نشسته بودند آنها را بیرون کشید ، منسوبان و متعلقان امیر بی نظیر را در آنها جای انعام دادند بعد از چندت یوم بحرم محترم اولیای دولت و بندگان زمان شاه معه دولتین سکندر برنس صاحب روانه ولایت خراسان نمودند و بعد روانگی آنها تمام عبارات و مکاتبات اولیای دولت تقویض امیر بی نظیر نمودند که معه جمع متعلقان و منسوبان در آنها هم آغوش شاه آرام و از کوچ مکان آسایش پذیر گردیده از آنها که می گویند که نصبت هزار فوج انگریزان سی هزار از احاطه تنگناهی و سی هزار علائقه بدون عیله و فلهه طرف خراسان رفته بودند از آن جمله هفت هزار زنده مجروح و مفقوک پس آمدند و باقی افواج معه در آن سرزمین بی کور کفن چون گور خرابه خرابه رفتند از آنها که سرکار انگلیسه بهادر جوپای مشرفه زر میباشد عرجه که ملک زر خرابه میزند بدست می آوند و در ملک خراسان چه خبر دیدند از کشتن خراسان چه حاصل برداشتند و بر طبق مضمون ، بیچاره خر آرزوی دم کرد ، نایافت دم و دو گوش گم کرد

نقص خرابین بی شمار بیکطرف و روال فوج دینگر طرف آخر از خراسان چون شر خروشان بی نیل مراد پس آمدند امیران سید را غافل و بی سرو سامان دیده و از تنبلیان شاه عباس و لعل شهباز دانسته در طرقة العین فوج مفقوک ملک سته را گرفتند که شرح آن بوقت موقع بیان نموده خواهد شد چنانکه زود است ... حساب در حال باز سرگردشت عالیجاه شجاعت دستگیر شد شهباز میدان دلاوری بیکه از عرصه بهادری سردار محمد اکبر خان خلف السدیق امیر دوست محمد خان و امراء جلالت پیرا و عالیجاه عباد الله خان اسپکتری قازی و دیگر امرای کابل بیان نموده میشود ،

هست این قصه داستان عجیب بهره بردار زمین بیان عجیب
حق باید که نکته گوش کنند مرد باید که جرعه نوش کنند

در بیان مکسنان صاحب که بموجب فرمان جناب ملکه انگلستان

مستعد فرمان فرمای هندوستان گردیده و خوشی های نموده و در باب

گرفتاری بعضی امرای کابل تدابیر در خاک هم نمود اولیای دولت

مصلحت نموده و در جاه نیت خود افتاده

وزیر اعظم قلم که ناظم مهام نکته پرورست در انتظام مهام این مدعی چنین بیان مینماید که هرگاه اهالی سرکار انگلیسه بهادر اولیای دولت را بعد از این خرابی جنگ های عظیم بر سریر سلطنت کابل جلوس دادند ، امیر بی نظیر دوست محمد خان قازی را

ببندی و ناخوشی تمام روانه هندوستان نمودند امرای کابل و کد و نواح آن رهاپای
 همگی مطیع و فرمان بردار حکم اولیای دولت و اعلیٰ انگلیسه بهادر شدند سرکار
 اشرف مایون اعلیٰ عالیجاه مکتانتین صاحب بهادر و وزیر اعظم خود مقرر نموده صلاح
 فخره وزارت سرافرازی یافت و انتظام مهمام ملک داری دارالجنه کابل همه تفویض
 صاحب مدد خود نموده و انکشاف عقود تمام مهمام موقوف برای افلاطونی صاحب مدد خود
 گذاشته و خود بدولت بر سریر سلطنت هم آغوش شامه استراحت بود قانون مدعی خود را
 به ثبات تدبیرات مینواخت و از گوش مالی نهم طرازان قضا و قدر غافل که ازیس برده
 تقدیر چه آهنگکها بر می آید و افواج بحر امواج انگریز که در مهمم خراسان در عرض
 راه زهر سفتهای چشیده و شداید مصیبتها دیده بودند در ایام سلطنت او ایلی دولت چند
 مدت در کابل آسایش پذیر گردیده از تناول اقسام طعام از گوشت بلو و اوزینه و فالوده
 و کباب و غیره و گوناگون فواکجات از قسم انگور صابونی و خلیلی و خایه غلامان و کشمش
 و لعل و غیره که از چهل قسم میباشد نهایت شرفین کام گردیدند و استخوان های اعضای
 آنها که موخته فلفل سرخ و دال و چینی هندوستان بودند در عرسه اندک قوی اندام شدند
 و از لاغری روی بفرسوی آوردند و از دال چینی هندوستان نام و بریان حال میگویند
 نوبه کردم ازین چینی چار و فلنا ربنا عذاب النار

فرض در آن ایام دور دور حکم اولیای دولت و صاحبان عالیشان گردیده کسی را
 از رهاپای مقهور نبود که انحراف حکم و وزند از آنجا که افواج انگریز و صاحبان
 افواج بدستهای اینکهن کابل بی باور نیست و آرد بشاور بی حوار نیست این نهمه ازین زبان
 سردم شنبه شپ و روز نوبه از روی نفس نافر جام خود را در میدان
 شهوت پرستی میرا خند و شراب بی شرمی مینوشیدند و از مهمم کاری چابک سواران
 عرسه انتقام که عسر عمل اجسری و هر کرده جزائی دارد غافل رفته رفته در سته
 بنگهزار و دوسدوینهاونه هجری از وقوع اینچنین واقعات شنبه در گذار دولت سلطنت
 اولیای دولت بادخراخ خرابی و زوال دروزیدن آمده که شرح آن نوکتر در خامه قدرت
 ننگار میگردد که چون درین آوان فرمان عالیشان ملکسه انگلستان موسومه لات
 مکتانتین صاحب بهادر وزیر اعظم باین مضمون شرف صدور و عزتبول یافت که از ممر
 رسیدن ایشان با تفاق شامه اشباه در کابل آنچه که کوششها و جان فشانی های که
 در این مهم کابل نموده اند همه رای ملکجه جهان آرای بر توظهور افنگند و حسن اوصاف
 تدابیر و مراد نیک تجویز که از فکر رساء و هوش ذکا درین مهم بنگار برده اند از تحریر
 و تقریر خارج است در خود این خدمت لایقه صلاح فخره منصب فرمان فرمائی دار الحکومت
 و تمام ممالک هندوستان مادام الحیات در باره ایشان جناب و مرحمت گردیده است لازم
 که بلا حظه فرمان خدا از کابل ببندی روانه شده آمده بر عهده خود مامور شوند که
 سرکار ملکجه از حسن خدمت ایشان نهایت خوشنود خاطر و رضامند میباشد مکتانتین
 صاحب بهادر بصورت فرمان مذکور از یس سرور و انشهاج در بر اهن انبساط و نشاط
 نمی گشاید و بلبل زبان را در گذار این اشعار مترنم میساخت

ای خلق جهان امروز مبارک بین دهید شکر خدا که مرا بخت ممدگار شد

و تازمه هائی شادمانه بلند آواز نمودند و مطبوع خوشی و خوش حالی نواختند و از شادی مرگش خود خبری نداشت که نوبت نوازان فضا و قدر در عالم اسرار تقارن مرگش او مینواختند غرض تمام صاحبان افواج بوزیر اعظم از صدور فرمان مبارک بوی میدادند و این مصرع میخواندند .

تو این مستند شاهانه مبارک باشد . مکتب اولیای دولت به سبب روانگی وزیر اعظم در بحر نیکر و اندیشه فرورفته وزیر اعظم عالیجاه مستر برنس صاحب بهادر که مردم هوشیار و دانشمند و معزز در افواج انگریز بود او را به پیشکشا حضور احضار داده احوال صدور فرمان ملکه انگلستان و روانگی خود بیان نمود و هم او را بر قهقه وزارت خود مقرر نموده گفت که بعد از دوروز روانگی جانب... خواهد شد لیکن یک خطر و راهب در دل ما هم رسیده است اگر چه تمام رعایای و سرداران کابل و قندهار در سلطنت اولیای دولت بسیار خوش و رشادتمیباشند مگر بعضی امراء در بی فتنه و فساد سعی هستند مبادا بعد روانگی من کدام خلل و فساد بر پای گردد که زوال دولت سلطنت شاه بعمل آید در این صورت مناسب همین است که شما در حضور اولیای دولت رفته در خلوت خاص که متنفس خاطر نباشد از طرف ما بعد ادای مراسم آداب بحضور اولیای دولت عرض نمایند که اگر حکم قضائیم نافذ گردد که سرداران کابل را گرفتار نموده همراه خود طرف هندوستان گرفته بروم خصوصاً عالیجاهان عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان اوگری و شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمد خان که نامبردگان همیشه در فکر زوال سلطنت اولیای دولت میباشد چون مانسن عالیجاه مذکور در ولایت خراسان مقرون مصلحت نیست از آن بردن آنها جانب هندوستان بهتر و مناسب میباشد که ماده فتنه و فساد کفلی هستند بعد رفتن عالیجاهان مذکور هیچ رخنه خرابی و فساد در اساس دولت سلطنت راه نخواهد یافت چنانچه عالیجاه برنس صاحب بهادر بموجب حکم مکتبانه صاحب وزیر اعظم به پیشکشا اولیای دوا شرف استیلام یافته در خلوت خاص تمام سرگذشت عالیجاه مذکور بسمع اشرف اعلی رسانیدند اولیای دولت بعد از صفا سرگذشت مذکور عالیجاه برنس صاحب بهادر را حسب دستور خلعت فاخره عطا نموده امر کرد که جواب این سخن بدمشورت بوجه حسن داده خواهد شد عالیجاه مذکور از حضور اولیای دولت شرف ارتقا حاصل نموده پیش وزیر اعظم آمده تمام احوال را بیان نمود وزیر اعظم چشم انتظار بر صدور جواب اولیای دولت داشت .

دربیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزائی غازی با افواج

انگریزان و شهید شدن عالیجاه مذکور

فرمان فرمای قدم که ناظم مهام ولایت سخن و ریست در تسخیر این مدهای چنین بیان مینماید که هر گاه عالیجاه برنس صاحب بهادر از آستان ملک بنیان اولیای دولت شرف ارتقا یافته از میانس خلوت روانه گردید اولیای دولت جمیع سرداران کابل را بحضور اشرف حکم اعضار داده امر نمود که تجویز و صلاح عالیجاه مکتبانه صاحب در گرفتاری ایشان و دن شمارا همراه خود جانب هندوستان کساحقه میباشد و در بنیاب حکم اجازت

از حضور ما میبخواهد لیکن هنوز از سر کار اشرف باو حکم نمانده است که در دیده سرداران
مدکور هر گاه این کلام وحشت انجام از زبان گوهر نشان اولیای دولت بگوش هوش
شیدانه گستاخانه راحت بر است ارتقا و ن زبان همین تمه او آخته .

کای باد صبا این همه آورده است

مایان طایفه انگریزان را هرگز نمی شناسیم و ندانیم که از کجا هستند و کیستند
سرکار اشرف راهای حال آواره ویرشان از اتصال مشرفه دولت سلطنت کابل بودند
وامیر بنظر زور شمشیر خرد ولایت خراسان میفرود و بر ایلات الواسات هیچ اعتبار
نداشتند و معرادران فقط بدو انگشت کافه دست خط خاص از امر بری طبر دوست محمدخان
رخ نمانده سرکار اشرف را معصامیان انگریز و فوج در کابل آورده بر سر دولت
سلطنت جلوس دادیم الحال این سوا مایان است که هر روز از اسام فریب بازی انگریزان
یک نوع شکوفه بدنی متبسم میشود هر گاه مین حالت است پس عقرب از دور تن کابل
میون ها متوار خواهد شد هر گاه در سلطنت و حکمرانی سرکار اشرف باین همه دولت
و بلند ناموس چنین کلهای بدنامی شکفته شوند مرآتینه از کلهای حیات و زندگانی
چه حظ بفرزند روشی و شرم آری بر طبق مضمون .

گشتن ناموس هر کس و آن باشد آب و رنگه در آن کالی بر سرش باشد کب شرمندگی
اولیای دولت هر گاه این امور سخنان از سرداران کابل شنید آه سرد از دل برخون خود
گفته یا فرزند جواب امر نمود که از دل براحت منزل سرکار اشرف خیر ندارد که سرکار
اشرف این قدر تابعداری و فرمان برداری انگریزان که مینمایم از دل خوشی است و شب و روز
مسلوم حکم چه کی بهره آنها میباشد لاج و سوختن و ساختن است اما چه فایده که (آن فتح
شکست و آن مافی باشد) و آن دکان بر چیده شد و آن دفتر گمار خورد و آنچه بدی از دست
رفته مردان کباری صاحب غیرت و صحبت از خراسان مرده و رفتند در حال کسی از مردان
اهل غیرت و ایمان دار بنظر من آید و الا سرکار اشرف خوش نیست که در ولایت اهل
اسلام مسلوم امیر ایان نافه باشد خانه شمشیر بر این چاندی است نه از دستوری چه باید
کرد جای افسوس هزار افسوس است والا این شمشیر سرکار اشرف شمشیر اسلام است
هر که صاحب غیرت باشد سم الله ان گوی و این میدان نیاید بردارد بلکه میلفان
کلی بجهت اخراجات غازیان طریق اخفای از خرافه خود خدمت میکنم لیکن بشرطیکه
افشای این دوا نکرده میادا گرفته آیم سرداران خراسان هر گاه این کلمات از زبان
گوهر نشان اولیای دولت شنیده بکنیار کسی دیگر حیرت و غیرت سرداران مذکور
از آتش ایمانی در جوش آمده از پیشگاه شاه رخصت گرفته بجای و مکان های خود
آمده اند چون خسرو وزیر قزلبی آفتاب بر سر بر سر مغرب زمین جلوس فرمای
گردیده و وزیر مهتاب با قسوج گوا گت و سیاره در هر صده سیاره جلوه نمایی شده
تنامی برادران خراسان هر یک خالجه مان عده اش ایچکوانی و نائب الامون خان غلغلتانی
و امین الله خان لوگری و شمس الدین خان بارکنزی و گل محمد خان و عید العزیز و محمد شاه خان
سایمان خانی و اسکندر خان بامیزنی و عبدالسلام خان قوقلزنی و غیره خوانین با هم مانند پروین

در سپهر وفاق جمع آمده سلاح و مشورت را در محفل مصلحت روشن نموده در میان خود قسم کلام الله نموده متفق شدند در قتل و قتل افواج انگریز و عالیجاه مکتلتان صاحب کرمهت و اتفاق محکم بستند بعد این همه اتفاق همین مشورت کردند که اولاً از طرف خود متعزک سلطه بدی و بدکاری نسبت بانگریزان مقرون مصلحت نیست پاش که کدام حرکت نامنتظر و رفتار بد کردار از جانب انگریزان صورت و وقوع یابد بدهم اختیار مایان است هر چه که در یادش آن روان دارد از او است بعد این مصلحت از آنجا که اذا اراد الله شئاً لم یسأل احداً من خلقه امیایاها از نطق کرد کار همان شب ندر جاوید عالیجاه عبدالله خان اچکونی گرفته در کوئی عالیجاه جنرال اسکندر بر سر صاحب پادشاه رفاه متواری گردیده چون عندالاستقامت عالیجاه سردار عبدالله خان معلوم گردید که گنیز بی تو در سرای صاحب مدوح میباشد در این صورت نهایت در مقام خشم و جوش و غرورش آمده مدوام بفر لازم خود جانب صاحب مدوح فرستاد استعدای کنتیزک نمود صاحب معظم البیاض صاف انگریز کنتیزک کرد بلکه ... مذکور را با مغوری غرور حکمرانی و شمار باده بی پسر وائی از سرای خود بقراب آسیب ها بیرون کشانیده و سخنان تاشابسته و کلمات نایابسته گفتن گرفت ... مذکور لاچار لب گران ششم گنجان پس آمده و صورت واقعه را عالیجاه عبدالله خان بی کم و کاست بیان نمود عالیجاه موسوف بشرط شنیدن این صورت واقعه را از خود بی خود شده از روی دل سوختگی تمامی سرداران رفقای خود را پیش خود طلبانیده همین صورت واقعه را بیان نموده گفت که الحال انعام صحبت مایان گردیده و حرکت ناصواب از جانب انگریزان سرزده است که دست نظام را در پرده دری هر غمخ و غمخ دراز کرده اند بازی بازی بارش با ما هم بازی اگر تدارک این کار کنتیزک سکه گنایتین کنتیزک به غسل نمی آرد انگریز پس انگریزان بی باک شر آرزوی خود را در میدان سفاقت خواهند ناخت و در عرصه اندک تمامی سرداران را گرفتار و اسیر قید فرستک خواهد نمود من بتو کون علی الله میروم و علم محمدی علیه الصلواة و السلام بر باری کرده فزائی مینمایم اگر بیاری ایود باری جلشاه و اعانت احدی برا عدای دین مظفر و منصور ندیم فهو المراد و اگر از غران شهادت فغانی نوش جان نمودیم پس از مویید پرفواید . (و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذالکم خیر لکم انکم تنتم لعلمون الخ) حظ تمام حاصل خواهیم نمود و ازین بی آبرونی و بی تنگی طایفه انسانی را زبگانی حرام است هر گناه عالیجاه سردار عبدالله خان همین سرگذشت مقدمه کنتیزک مذکور سرداران کمال بیان نمود همانوقت عالیجاهان تائب ملاموم خان غازی و امین الله خان لوگری که از ایام صغر سن یار و وفادار عالیجاه عبدالله خان بودند کرمهت و شجاعت پر فزائی قائم بسته مستعد جهاد شدند روز دوم پیش از طلوع آفتاب عالیجاهان مدوح باهم متفق گردیده و قدری مساکر عمل از جوانان شایسته جنگک آرموده جان از شمشیرزن بزم انداز بهمراه در کباب نصرت ماب خودها گرفته رخ نهاد بر کوئی بر سر صاحب بهادر شده چون نکتة پر کار سخت محاسره کردند و آتش جنگک و جدال را که در اشتعال آوردند آنچه که سپاهیان بر کوئی صاحب مدوح مقرر و حاضر بودند همه را از حملات دایران و جلالت بهادرانه زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند و در این مقابله عموماً عالیجاه

سردار عبدالله خان عازم دارالجهان گردیده جرعه رقیق از جام شهادت نوشید از آنجا که در آن هنگام نغمه این جنگک جنگک در شهر کابل بگوش هر خاص و عام رسیده مردمان کابلی که در اصل بشوربشت مشهور معروف میباشد این چنین روزخروانی چون غذائی از خوان احسان خداوند جهان بدعوات سعری وزاری های نیم شبی میخواستند ببعده شستن این نغمه دلکشای هماندم مردم کابل از خصوصام واهل بازار دکانکین خودرا نخته نموده سلاح های سه از هر چهار طرف دویده دریده نعرهای با چهار بار یا چهار بار زده بر کوفی براس صاحب چون ملخ ریختند میگویند در آنوقت براس صاحب در حرم سرای پامشوقه خود در حمام بعرض مشرت نشسته دینک مهر و محبت از آتش شوش وقتی بیوش آورده کرما به صحبت از اختلاط رنگین ساخته آب فرحت بر سر ریخته از کسه الفت و سنگ محبت سرزای اعضای خود را پاک و صاف می نمود در این اثنا غازیان نصرت توامان از روی دلیری در سرای صاحب ممدوح جلوه ریز گردیده کشتوک مله کور را و دویمیم صاحب که مشوقه دلخواه صاحب ممدوح بودند نغمه صاحب بهادر از حمام بیرون کشیده در جامه کنی جامه زندگانی آنها از برش بضرر ششبرهای کشیدند و داخل گلخن ممان نمودند آنچه که اسباب از نقد و مجیره در کوفی مذکور افتاده بود همه را غازیان بغارت بردند و هر یک دامن دامن مبلغان سکه کبشی که عجب غبه شرنکک شرنکک داشت ستادین شکسته پرنموده رفتند چون غازیان جلالت شان بعد اتمام کار براس صاحب بهادر بر کوفی بخش جان سبن صاحب که از گددام و خزانه مالامال بود جلوه ریز گردیده درینکدم بتاراج و غارت بردند هر که از صاحبان استکریزان در شهر کابل توقف داشتند بلاحظه این حالت افتان خیزان نفس زان بهوار مشقت و خواری گریزان از کابل برآمده خود ها را در چهاروی رسانیدند و چون جناب مکنتان صاحب وزیر اعظم ازین واقعه عاقله و طوفان بلا انکیز خبر شده هوش و حواس خود پاشته از بس خوف و هراس مانده بید بر خود مینرزید در این صورت خبر فرای جنگک در اطراف و اکناف کابل منتشر گردیده هزارهای غازیان دسته دسته از هر چهار طرف آمده در نزد عالیجاه سردار عبدالله خان غازی جمع شده همدم غذای خوان فرای شدند و مکنتان صاحب همانوقت حکم بر تبارگی فوج بنا بر مقابله داده یک قطعه عرضی فوراً مشعر حال اشتغال نوازه جنگک جدال و کشته شدن براس صاحب بهادر که سردقتر دیوان معارک بود نوشته به پیشگاه اولیای دولت عرض نمود مصونش این بود که هرگاه امروز این آتش فتنه و فساد انطفای پذیر نشده پس شرایی کلی و بریادی رعایای و وزیرانی کابل منصور و همسر کشان روز بروز جمعیت گرفته بمقابله اولیای دولت خواهد پرداخت در آنوقت دفع این آتش فتنه و فساد بسیار دشوار خواهد شد اسب آنست که بهر تدبیری بایستوقت سرکشان را گرفتار کرده در قید نگاه دارند او لیای دولت چون از مضمون عریضه صاحب ممدوح مطلع گردیده هماندم خوانین خود را حکم داد که شهزاده فتح جنگک را همراه خود گرفته رفته رفته این فساد ناپایند هرگاه مباربان در فمایش آمدند فیهوالبراد والا گرفتار نموده در حضور حاضر نمایند از آنها که شهزاده مذکور حسبالحکم او لیای دولت دو چهارصد سواران

و دیوان و چهار صرب توب بهمه خود گرفته نزد عالیجاه عبدالعظیم خان ایگزی و امین الله خان
لوگری و غیره محاربین رفته ابواب مواعظه و تسایح بر رخ عاقبت اندیشی آنها کشاد
بسیار فحاش نمود لیکن مؤثر نیفتاد اگرچه در ظاهر اولیای دولت متابعت حکم صاحبان
انگریز بجای نمود اما در باطن با مجاهدین سازگاری داشت آخر رفته رفته آتش مقابله و مقاتله
مابین شاهزاده معدوح و سرداران مجاهدین شعله ور گردیده غازیان شہادت اندیش و بهادران
شجاعت کیش یکبارگی بر شہزاده حمله آورده عزیمت نمودند و عالیجاه محمد شریف خان
ضبط بیکی دران میدان تشریف فرمای دارالافتا گردیده شہزاده مذکور براسپ تیز رفتار
روی در فرار نهاد سرسبزه داخل قلعه بالا حصار شده ابواب قلعه مذکور مسدود ساخت
چون اولیای دولت از این حال واقف شده در ظاهر شتم گین و در جوش خروش آمده .
بجهت رفع این فتنه و فساد و مکرهم تدبیرات بسیار نمود لیکن پیش نرفت بعده بطرف
مکستان صاحب بیاد نوشته فرستاد که سرداران کابل رشتہ اطاعت و فرمانبرداری
سرکار اشرف از چند جای کسبخته در مقام عناد میباشند و بالکل حکم سرکار قبول
ندارند و از سرکار اشرف الحال رفع این فتنه و فساد شده نمیتواند ایشان را هرچونیکه
ممکن شود دفع شرارت و فساد نمایند و از طرف سرکار اشرف اختیار باقی است .

دربیان رفتن نازبان جلالت نشان در قلعه مکستان صاحب و جنگ

نویسنده با فوج انگریز

مبارز قلعه تیزرقم که معرکه آرای میدان سخن ورست در عرصه این مدعی چنین
جلوریز بیان میشود که هر گاه چنین نوشته اولیای دولت بخدمت مکستان صاحب وزیر اعظم
رسیده همانوقت بر تیارگی فوج حکم داد که همه مسلح و مکمل گردیده توپها را بر برجهای
قلعه سوار نموده تمام فوج که بیرون قلعه افتاده بود همراه خود گرفته داخل اندرون
قلعه شده و دروازه قلعه بند کرده حکم داد که هر گاه غازیان افغانان بورش بر قلعه آورند
همانوقت توپها را شلک نمایند و افغانان را نکندارند که نزدیک قلعه بیایند چون عالیجاهان
عبدالله خان و امین الله خان غازیان دیدند که مکستان صاحب مع فوج در اندرون قلعه رفته
و توپ ها را بر برج قلعه سوار ساخته در بند و درت عالیجاهان معدوح مستعد گردیده اراده
رفتن جانب قلعه نمودند در این اثنای بسبب شنیدن نغمه دلکشای فزای مردم افغانان
بهادران از هر چهار طرف خیزان و رفس کتان طبل تادی و شادمانی زبان نرد عالیجاهان
موصوف حاضر آمدند چون جمعیت غازیان موقوره گردیده همانوقت عالیجاهان مذکور
بر کوهیکه متصل قلعه بود بالا رفته علم جمعی (من) نصب نمودند و تمام افواج غازیان
زیر علم مذکور صف آرائی نموده اقامت گرفتند و یکبارگی بجای تمام شلک تفنگها
بر قلعه نمودند هر گاه صاحبان انگریزان غلبه غازیان افغانان ملاحظه نمودند بعده با فوج
خود حکم مقابله دادند جنرل سیل صاحب بهادر افواج خود بهمه همراه گرفته از قلعه برآمده
در میدان مضاف رسیده صفوف لشکر آراسته حکم جنگ داد افواج انگریز بموجب

حکم شمشیرها از بیام شکستیده و علم ساخته جانب کوه بر غازیان افغانان حمله آوردند چون نزدیک رسیدند از زبان جلالت اشان پراسیان سوار گردیده و فاتحه خوانده شمشیرهای آبادار از خلاف برآورده با چاربار با چاربار کشتان و بزبان صدق ترجعان گزیان از بالای کوه بریر آمدند و مانند دود در آتش جنگ پیچیدند در یکدم صدها از افواج انگریز علف نسیغ بیدریغ غازیان شدند فی الواقعه داد شجاعت و مردانگی که غازیان درین جنگ نمودند توصیف آن از تیر بزبان و زبان قلم بیرون است و فوج انگریز بهادر نیز از جلالت و دلیری و دوری تصور می کردند که بسیاری از غازیان طعمه نهنگ شمشیر آنها گردیده جرعه نوش باده شهادت شدند و هزارهای مجروح و سرخ روی کرد یکنه آخر غازیان از میدان رزم پس بای شدند و جاب کوهستان رفتند افواج انگریز بهادر بعد این فتح ابواب محرت و اینهاج بر چهره حال خود مفتوح ساخته آمده داخل قلعه شدند روز دوم هرگاه مبارز آفتاب یای تور و شبای در میدان سپهر گذاشته باز عالیجاهان عبدالله خان انگریزی و امین اشکان لوگری در باب غارت نمودن کدام سرکاری باهم مشورت نموده معنی جمعیت لشکر ظفر بیکر برسم ایلغار بر کدام رسیده یا محافظین کدام معار که آرای شدند از پس آواز تفنگک های گویای نمونه مشیر برپای گردیده آخر غازیان نصرت مند و ایلان همت بلند بکنارگی بر فوج انگریز حمله آورده بسیاری را رهگرای مظلومه نیستی نموده تمام اسباب کدام از جنس غله و غیره همه در حیز تاراج آوردند عالیجاهان مذکور بعد حصول این فتح فیروزی تشریف فرمای یک قلعه که متصل قلعه شاهی بود گردیده سامان کدام مغزونه در آن قلعه نگاه داشت بلا فرست طرف قلعه صاحبان انگریز گولسه های تفنگک زدن گرفت هرگاه صاحبان انگریز دلیری و شجاعت از غازیان ملاحظه نمودند نهایت در شتر حیرانی آمدند جنرل سیل صاحب بهادر که مرد دانا و بهادر بود پیش مکناتین صاحب بهادر رفته عرض کرد که اگر حکم باشد که عالیجاهان مذکور جنگ نموده قلعه را گرفته شود صاحب معدوح حکم جنگ داد بعد جنرل سیل صاحب بهادر فوج ظفر موج به همراه گرفته طرف قلعه مذکور رفته اولاً عالیجاهان مذکور بیغام فرستاد که مناسب همین است که قلعه را خالی نمایند والا بزور جنگ قلعه را تسخیر نموده خواهد شد عالیجاهان مذکور گذاشتن قلعه را تا گوار دانسته زیاده از سابق اقامت پذیر گردیده در این صورت صاحب بهادر از هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده برجهای قلعه را بشرب آتواب چون کناغده باشی بر باد داد و از هر چهار طرف قلعه را گوله های زدن گرفت عالیجاهان مذکور از روی مصالحت بجان مردی و همت از قلعه بیرون برآمده مقابله کشتان متوجه کوهستان گردیدند از آن بعد فوج انگریزان داخل قلعه شده تقارن قشعندی بلند آواز نمودند و تمام اسباب کدام که غازیان بغارت آورده بودند دستبند شدند و وزیر اعظم مکناتین صاحب بهادر از شجاعت و حسن تدبیر جنرل سیل صاحب بهادر بسیار خوشوقت گردیده از روی انصاف سلاح فائره صاحب موصوف نهایت نمود و از این فتح فیروزی ابواب نشام و اسباب انبساط بر چهره حال صاحبان افواج مفتوح و آماده گشت بعد این فتح مدت پانزده روز در کوهستان شهر کبابیل گناهای امن و امان از نسیم آدام متبسم شدند و غار خروفساد دریای استراحت احدی و فردی تعلیم و کسی از سر کشتان غازیان سر سر کشتی از گریبان فساد بالا نگریدند.

در بیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان غازیان
ده هزار لشکر جمعیت همراه خود گرفته نزدیک قلعه رفته بنای جنگ نمودند

غازی قلم نصرت رقم درغزای این مهم چنین لشکراش میدهند که بعد از پانزده روز
عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان معاً ده هزار لشکر نصرت پیکر همه سواران جرار
کرار همراه خود گرفته زیر قلعه مکنان صاحب بهادر رسیده بنای مور چپای جنگ
برای نمودند به کبار گئی شک تفنگک های بر قلعه نمودند/جنرل سیل صاحب بعداً بنه این
حالت از خدمت وزیر اعظم مکنان صاحب بهادر اجازت رخصت رفته معاً شش کیهان ...
وسواران رساله از قلعه بر آمده بر سر کوه کوه عالیجاهان مذکور دبره اقامت داشتند
جلومریز گردیده هر گاه غازیان نصرت توامان فوج انگریز را از دور دیدند شمشیرهای
خون آلود از نیام کشیده بر فوج مذکور یا چار یا کسریان حمله آورده
آتش جنگ شعله ور گردیده غازیان آن هارا زیر تیغ بیسریغ کشیده داخل فی النار
والسفر نمودند سواران فوج انگریز چون غلبه غازیان ملاحظه نمودند دست حیات
از جان شسته طوعاً و کرهاً بر غازیان حمله آوردند و قدر دو ساعت بازار مقابله و مقابله
گرم بود آخر غازیان بس پایدی شده و سواران فوج انگریز توبهای غازیان را بدست خود
آوردند از آنجا که درین جنگ شش کیهان ... طعمه تیغ بیسریغ غازیان شدند باقی
سواران رساله فوج انگریز هندوستانی همت و جوان مردی نموده فتح این جنگ
نمودند جنرل سیل صاحب بهادر از شجاعت و جوان مردی سواران مذکور نهایت خوشوقت
گردیده هر یک را بمقدار مرتبه انعام از سرکار اعطای نمود چند روز باز دفع فساد
گردیده روزی بهاحیان انگریز خبر رسیده که غازیان جلالت نشان در مکان ماه رو
آمده علم اخلاص زده ساکنین آنجا را می زنند و می کشند چون مکان مذکور طرف
مشرق متصل کابیل بمفاصله یک کوه بالای کوه میباشد چون وزیر اعظم مکنان صاحب
هر گاه خبر مذکور شنید بسیار خائف گردیده به جنرل سیل صاحب بهادر گفت که
هر گاه غازیان در مکان مذکور استقامت گرفتند پس دفع کردن آنها بسیار مشکل
خواهد شد همانوقت پنسیج یافتن ... سواران هندوستان از رساله او بهمرا کاپی جنرل
سیل صاحب مقرر نمود مامور مکان مذکور کردودر آن روز عالیجاهان عبدالله خان در شهر کابیل
تشریف داشته چون جنرل صاحب مدوح معاً فوج انگریزی به مکان ماه رو رسیده
با غازیان نصرت توامان آتش مقابله بر افروخته بزین اثواب پرداخته چون صداهای
اثواب رعد خروش در کابیل بسبع عالیجاه عبدالله خان رسیده گفت امروز جنگ
عظیم واقعت هماندم پیش عالیجاه شمس الدین خان که او کنار آرموده و گرم و سرد
روز گوار دیده و چشمه بود رفته جنگ مشورت جنگ را در نوای آورده است مکان
مذکور شدند لیکن غازیان نصرت کیش و بهادران فتح اندیش که در مکان مذکور
فروکش بودند به همراه افواج اسکریران فرمقالبه و مقابله پرداختند تا دست دو پاس
نوا بر جنگ و جدال شعبه و ربود صداهای از غازیان شربت شهادت نوشیدند و غم دنیا و ما
نویا فراموش کردند و هزارهای مجروح و صداهای در زد و کوب راه قدم گرفتند و فوج

انگریز خارج از تعداد در آتش جنگ سوختن چنانچه میدان جنگ بر ازشان ها گردیده
 دریا های خون جاری شدند آخر غازیان از میدان رخ تاب گردیده جانب عالیجاه عبداللہ
 خان غازی که در کابل بود پیغام فرستادند کہ فوج انگریزان استیلائی آورده رسیدن
 ایشان ضرور است عالیجاه مذکور بمجرد شنیدن این پیغام هماندم با اتفاق عالیجاه
 شمس الدین خان از کابل سوار گردیده خود را در میدان مصاف رسانیده باز غازیان
 را کہ پس پای شده بودند جمع نموده بر افواج انگریز حمله آورده هزار های از فوج
 انگریز پای مال سم اسپان غازیان جلادن نشان و علف شمشیر بران گردیدند در این کنار
 زائر مثل عام افواج انگریز شده توپهای انگریزان تماما بدست غازیان افتاد از هر طرف
 کہ غازیان شمشیر ها کشیده الله اکبر گفته رخ طرف لشکر انگریز می نمودند آنجا
 تان مقاومت نیاورده روی در فرار می نهادند و از رخت ریشہ خود چون آهوی ریشہ می
 گریختند و غازیان نصرت انجام و پهلوانان فتح فرجام نعرهای بلند زده با فوج انگریز
 میگفتند کہ میگریزید ای قوم ناسبکار لیکن فوج انگریز هرگز در مقابلہ غازیان
 هوس مقابله نکردند هر گاه وزیر اعظم مسکاتین صاحب این حالت شکست فوج انگریز
 ملاحظه نمود از روی هوشیاری تمام توپهای کہ در قلعه بودند همه را بر قلعه سوار نموده
 بیکبار گی شک اتواب طرف لشکر غازیان نموده از فضای کرد کنار در این صدمه
 عالیجاه عبداللہ خان غازی زخمی شده لیکن میدان جنگ از لشکر انگریزان خالی
 گردیده و عالیجاه مذکور بعد از هزیمت فوج انگریز مظفر و منصور بیکمال شو شوقی مع
 غازیان نصرت ترامان مراجعت نموده داخل شهر کابل شده بعد از ده روز عالیجاه معدوم
 سبب خوردن زخم کاری جان بجان آفرین داد انالله وانا الیه راجعون .
 چون عالیجاه معدوم عجب بنده خالق العباد بوده کہ از روی حمیت ایمانی و غیرت
 مسلما بی جهت تحصیل رضای بزدانی بیکمال ظرعت و تانکید عزیمت در معارک تمام
 کوشیده و اباس استقامت در میدان شجاعت و شہامت پوشیده و آب شمشیر بران مثل آب
 باران بتوشید و گوی سعادت ساودانی و راحت دوجہانی به قوت ایمانی از میدان شجاعت
 و جلادت بر بوده و در ریاض جہان و روح ریحان در جوار ملک العنان رسیده در سلك عباد
 مقر بین و جماعت سابقین از بنده گمان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلك گردیده .
 در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان غازی از بخارا و رسیدن در کابل

و ملاقات نمودن عالیجاه مسکاتین صاحب بهادر و اکشتن او

اکبر نامدار قلم شجاعت رقم به جیوش انامل تجریر بر حضا داین مدعی کابل
 را چنین در تصرف بیان می آورد کہ در سنه بیکهزار و دو صد و پنجاه هفت هجری سردار
 محمد اکبر خان خلف الصدق امیر بی نظیر دوست محمد خان بعد رفتن امیر جانب
 هندوستان و وقوع جنگهای سرداران کابل با فوج انگریزان بواسطت علمای بخارای
 شریف از قید شاه نصرالدوله والی بخارا مع رفقای رهائی یافته و بجلاخ فاخره سرفراز
 گردیده از آنجا روانه کابل و رفقای سردار مو سو ف بیشتر داخل شهر کابل شدند

و بلافاصله عزیزان و دوستان خوشوقت گردیدند مگر سردار معدوح در قلعه با میان کوه
شش هفت منزل از کابل مفاصله دارد منزل انداز گردیده سرداران کابل بستند
خبر سردار محمد اکبر خان بسیار خوش شدند همه اندام مرا سلمه خودها را بسا بسین
مضمون نوشته فرستادند که از رهائی ایشان از غم و آلم رهائی یافته نهایت خوش شدیم
و اینچنین روز را از خدای عزوجل میخواستیم .

شکر خدا که از مدد بخت سازگار بر حسب آرزو ست همه کاربار دوست
باقی در وقت مابین سرداران کابل و افواج انگریزی چنگ چنگ در نو است
و بیاری ایزد باری و استعانت احمدی (س) افواج انگریزی بسیار مغلوب و ذلیل گردیده
توان مقابله ندارند باینوقت رسیدن سردار عالی عین مناسب که وقت و وقت انتقام امیر
بن نظیر است دشمن عجب مغلوب گردیده است سردار موصوف بمجرد ملاحظه مر اسله
بجناح استعجال خود را در کابل رسانیده سرداران و امرای عالی مقام کابل از مقدم
سردار محمد اکبر خان نهایت هم آغوش شاهد مسرت و خرمی گردیده تماماً بجهت
حصول ملاقات سردار معدوح رفته در حین اتصال همین فرد از بلبل زبان پر شاخساریان
مترجم میساختند .

خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدت هزار جان گرامی فدای هر قدمت
لیکن اولیای دولت را از آمدن سردار محمد اکبرخان این قدر خوف و هراس
طاری گردیده که تمام اعضایش در لرزش آمده در ششدر اضطرار حیران و چون خس
در بحر اندیشه سرگردان که آیا الهال چگونگی خواهد شد سرداران کابل در وقت
ملاقات تمام سرگذشت ستم و تندی انگریزان بخدمت سردار معدوح گفتارشان و بیسان
نمودند و استند عای استمداد و اعانت کردند/ سردار معدوح از هر قسم و رسم بقا طریقی
و تسلی سرداران کابل پرداخته اولاً نامه بخدمت مکذاتن صاحب وزیر اعظم در خصوص
کمال اشتیاق و آرزوی ملاقات و تشدید مبنای مودت و وداد بضمون مرغوب محبت اسلوب
بقلم اعجاز رقم آورده ارسال نمود/ وزیر اعظم بعد مطالعه نامه دلگرمی جان ربای
سردار معدوح بسیار خوشوقت گردیدند در جواب رقمی در کمال محبت و شفقت
بلافاصله رقم گردیده که ما از مدتهای مزید نشسته اب زلال اتصال ملاقات فرح افزای
غذای محبت پیرای ذات خاس و الامیباشیم حمداً متواتراً متوالیاً داد ارجهان را اجبت
که از ذلت و خواری قید والی بهارا که نصیب اعدای یاد رهائی یافته ساماناً و لغاتاً
تشریف فرمای کابل ولایت مالوفه گردیده اند از بیعتی انواع انواع گلهای نشاط و انسام
اقسام ازهار انبساط در گشایش آرزویم متبسم و شگفته گردید .

برین مزده گر جا نغشا نم رواست که این مزده آسایش جان ماست
لیکن ماجرا های درد اشتیاق مندی لقای جمال بساکمال و غیره وقوعات در دل بسیار
داریم الحال التماس همین است که هر گاه از کمال عنایت و اخلاص پروری دیده آرزویم
بیکمال الجواهر لقای فرحت افزای و قدوم مینمت لزوم متور فرمایند بعد از ا لطف
سرداران و اعطاف بزرگانه نخواهد بود چنانکه آمدن مشتاق مهجور در کابل بسبب
یعنی جهات و سرکشی سرداران کابل بسی متعذر سردار موصوف بعد مطالعه اجوبه

در جواب باز نوشته فرستاد که هر گاه آمدن ایشان در کابل نمیشود و اندیشه در خاطر
 اغلاس مظاهر دارند مضایقه ندارد و هر کسی مصلحت کار خود را خوب میداند .
 صلاح ماهمه آنست کسان تراست صلاح . از دوست يك اشاره و از ما پس دویدن
 نهایتا گریین شهر کابل و قلعه خود کدام مکان مقرر نمایند که در آنجا رسیده از شهید
 ملاقات یکدیگر شیرین گام شویم/مکنتان صاحب وزیر اعظم ازین معنی انگشت رضا
 بدیده قبول نهاده مکانی را بجهت ملاقات تعیین نمودند/روز دویم سردار محمد اکبر خان
 معاً چند کسی معتبرین خود از کابل سوار گردیده بمکان مقرر تشریف برده و مکان
 صاحب نیز با چند صاحبان در آنجا آمده هم آغوش شاهد ملاقات یکدیگر شدند و هلال
 آسای آغوش کشاده بشوق و ذوق تمام بغل گیری مابین خودها نمودند/بعد صفا مر حبا
 خلوت گزین گردیدند و در خلوت خاص که اغیار را در آن راه نبود شمع مکهاله و اقاویل
 مدعای را چنان روشن نمودند که در زیر توان ما نوس دلپای غیری نبقتاد ایکن اینقدر
 بر تو ظهور انگنده که سردار محمد اکبر خان بوزیر اعظم گفته که بعد ازین ما ندان
 ایشان در کابل خوب نیست و از مصلحت های عاقلانه بسیار دور و آنست که پسگی
 از صاحبان غالبشان را نزد من گذاشته خود تشریف فرمای هندوستان شوند که عین صلاح
 است هر گاه امیر بی نظیر و المعاهد ما را از قید فرنگ رهائی داده روانه اینطرف
 خراسان نمودند بعد صاحب غالبشان را بیگمال اعزاز رخصت داده خواهد شد/مکنتان
 صاحب در جواب سردار معدوح گفت باخواب است مراد مالی الضمیر من همین بود و این
 سخن مرغوب طبع من میباشد . از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است . هر گاه مابین
 وزیر اعظم و سردار موصوف همین صلاح و مصلحت قرار گرفت هر کسی که این سخن می
 شنید زبان خود را به تعیین خوانی آشنای میکردند و تداعی اهلایان انگر بخوا همین
 منظور بود که نوعی باز جنگ و جدال و قتل و قتل نکردد مابین سردار معدوح و وزیر
 اعظم در بنیاب عهد انجام نامه نوشته شد/بعد هر دو از یکدیگر رخصت شده مراجعت
 فرمای بیگان های خود شدند/از قضای الهی در آن ایام اینقدر بارش و برف گردیده
 که بسیاری سیاه انگریز که روی برف خراسان ندیده بودند در آن برف از پس سردی
 چون برف گداز شدند و هم سبب غارت شدن گدام تمام فوج انگر بزرگ سنگی
 هلاک میشدند و کنار بومی رسیده که فوج مسلمین گناوان و شتران را حلال نموده
 گوشت را مسلمانان میخورند و پوستها را فوج هندوان تناول می نمودند و در آن حالت
 بر آفت از هندو و مسلمان و مذعب و ملت هیچ فرقی نه بود صورت و نفسی ر خشمای بوده
 بلکه در این واردات اکثر مردم از لشکر انگریزان داخل ادرك الاصل شدند اگر
 نقصان این و امعه شرح داده شود دقتی عظیم درست خواهد شد /
 فی الجملة مکنتان صاحب وزیر اعظم بعد ملاقات سردار فلك اقتدار محمد اکبر خان وعهد
 انجام داخل قلعه خود گردیده از آنجا که بمقتضای اینکه صید را هر گاه بر توچراغ
 مهر بیابان رسد باشبتم آغاز ستیزه کند وزیر اعظم يك خط خفته طرف امر او لبای
 دولت باین مضمون نوشته فرستاد که هر که سر سردار محمد اکبر خان بریده بیاورد

۱۵۸

او را ده هزار روپيه از سر كار انعام اعطای خواهد شد و هم نائب كابل من مقرر خواهد شد هر گاه اميران مضمون خط ملائقه نمودند فوراً بقدمت سردار ممدوح خط را بجنسی رسانند سردار موصوف همان خط را پیش خود نگاهداشته طرف مكنتان صاحب بیغام نمود که من اراده ملاقات ایشان دارم که بعضی سفیان مابین مشورت کردند است و به دستور معهوده بر مقام مذکور قدر رتبه فرمایند از آنجا که وزیر اعظم از ما جرای خط خود غافل بود اگر صورت اطلاع میداشت هر گز برای ملاقات سردار ممدوح نیرفت لیکن اذاجا الفضاعی البصر روز دوم هر گاه اکبر آفتاب بر کسی سپهر اشرف جالوس نمود و تبیع نور و شباه از بیام این کشیده سردار محمد اکبر خان وزیر اعظم در مقام معهوده تشریف فرمای گردید جریه نوش باده ملاقات بیکدیگر شدند سردار ممدوح همان خط را به جنسه بوزیر اعظم نشان داده او بمجرد ملاحظه خط خود که برای امراء جبهه قتل سردار ممدوح نوشته بود اینقدر در هراس و اضطراب آمده گویای طایر روحش از نفس تنگتری در پرواز آمده و ملثک الموت را چشم معاینه نمود سردار موصوف بوزیر اعظم مخاطب کرد که ای دعا باز بیوفای حیل ساز بر جما زود بود که عهد بیمان را بجای آوردند شرط مروت را بظهور رسانیدند اراده ماهبین بود که ایشان را بقاقت تمام بیکمال عزت و احترام از کابل روانه هندوستان نمایم که شما بر خلاف عهد انجام در قتل سمرن دود پیبوده خیال باطله در کجای دماغ پیچیده اند افسوس هزار افسوس در دشمنی کسی بکسی اینچنین نکرد آخر چرا تو این همه در دوستی گیتی در حال انسیب آنست که همین وقت ایشان بانفاق من طرف کابل تشریف فرمای

شود که بغوی بها آوری خدمات شما حسب اخواه نموده اند وزیر اعظم هر گاه این سخن از زبان بیان سردار موصوف در گوش هوش شنید هوش و حواس باخته از رشته حیات امید منقطع نموده از آنجا اراده رفتن نمود که بتوئی طایر جان خود را از پنجه شباز قدرت سردار موصوف کشیده در پرواز آید سردار شجاعت شعار دید که وزیر اعظم بیال گریز می کشاید هماندم دست همت را در دامن وزیر اعظم انداخته معرکه آرای قبل و قال و هشت و هشت مابین خورد شده آخر سردار ممدوح شمیر خون آشام از بیام بر آورده بیک شرب سرو وزیر اعظم را از تن جما ساخته و چهار صاحبان دیسگر که بانفاق وزیر اعظم بودند به اینجه این حالت بر ملاقات بجهت مقابله پیش سردار ممدوح آمدند سردار نامدار کنار زار کنار هر يك را با تمام رسانیده از غم کنار زار آزاد نموده سه نفر دیسگر زند گرفتار نموده و سروتمش مکنتان صاحب وزیر اعظم از آنجا چون سبک دیوانه کتان کتان در کابل آورده در چهار سطح بازار کابل مانند دار بازاران آویزان کنایید و طنطنه اکبر غازی در شهر کابل و گرد و نواح آن بلند عالم گردیده و هر يك از غازیان خراس و عام اهل اسلام در بازار آمده سروتمش مسکنتان صاحب را آویزان دیدند تنهای میزدند و سه نفر که زند گرفتار شده بودند از آن دو نفر را که سردار ممدوح حکم بر قتل داده و يك نفر مسلمان را در قید داشته و از حصول این فتح مندی ابواب شادی و شادمانی بر چهره حال هر خاص و عام از اهل اسلام مفتوح

و کشاده گردیده و عندیاب زبان هر کس صغیر و کبیر بر حسن تدبیر و همت و شجاعت سردار موصوف در گنلشن آفرین خوانی مترنم شده از آنجا که صاحبان غالبشان انگریز بهادر سرخود را که در تدبیر افلاطون ثانی میدانند در شجاعت و بهادری بیگانه روزگار ایسکن پیش سرداران خراسان هیچ یک تدبیر و بهادری صاحبان انگلیسی بهادر پیش نرفت و چون خردر گل فرو ما ندند و از خراسان خرمنهای خود را مفلوک و معجروح و لاغر بی حصول بار معنای بس بردند و داغ حسرت بر دل خودها گذاشته و مورثان و لایست هندوستان را در ماتم شوهران لباس سیاه پوشانیدند .

از آنجا که راستی و ایفای عهد و پیمان زیرست رائج و کامل عیار دیناری از آن که در جیب تصرف هر که باشد شیرازه رساله تمکین و وفارش از کشاکش حوادث هر گز نامنظم ننگردد .

تا توان در صداقت زیور دستار سردار سنگ بدعهدی زدن بر سر گل دیوانگی است گرتوان کردن تفرج در بهشت راستی سیر صحرای شفاوت از خورد بیگانه سنگ بست میتوانی تاشوی از راستی محبوب خلق از کجی در هر نظر مردود میگردد چرا هر گاه مکناتن صاحب وزیر اعظم با سردار محمد اکبر خان طریق راستی و ایفای عهد و پیمان میبرد هر گز گردخل و هلاکت بردامن حیاتش نمی نشست و آوزان چهار سطح بازار کابل نمی شد از آنجا که کامل عباران بونه خردمنشی را لازم که بمقتضای ثبات و قابعهد عمل نموده خلاف عهد و پیمان ننگند تا مانند صاحب معدوح آو بخته دار به نسبت بدعهدی نشوند که الصدق یعنی والکذب بیهک دلیل است واضح .

در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب وزیر اعظم عالیجاه مستر

یا تنجر صاحب بهادر قایم مقام صاحب معدوح گردیده و سردار محمد اکبر خان طرفش نوشتخوان نموده از کابل کشیده و تجارتش نمود .

چایک سوار هرصه سخنوری اعنی قلم نصرت رقم در میدان این مدعی چنین ترک تا زیان مینماید که هر گاه سردار فلك اقتدار محمد کبرخان غازی پیاری ا پرد پاری کمال مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم امنای دولت را بحسب دلخواه بانتظام رسانید که خلوت وزارت حیات را بعد خواری و رسوائی از برش کشید لباس معات را پوشانید . بعد عالیجاه مستر یا تنجر صاحب بهادر قایم مقام وزیر اعظم معدوح گردیده بر کرسی وزارت امنای دولت جارس نمود و زمام اختیار تمام قوچ انگلیسه بدست اقتدار خود آورده به تسلی و تشفی افواج مذکور پرداخته مستعد چنگک گردید . ایسکن بر افواج مذکور از سردار معدوح این چنین خوف و رعب غالب گردیده بود که فقط از شنیدن خبر آمد آمد سردار موصوف سلاح حیات از تن می انداختند . لیکن امر نوکری لاجاری است چار ناچار پای ثبات در میدان معارك آزائی مستحکم نمودند هر گاه سردار معدوح این خبر شنید گفت که سگ زرد برادر شمال یعنی یا تنجر صاحب ا لعال مالک قوچ انگریز خود را دانسته چنین خیال بیهوده آل در دماغ وزیده است که اراده مقابله دارد همانوقت تعلقه رغبه باین مضمون نوشته طرفش فرستاد که شما را کوچ نمودن

از کبابی سرور که قابل مقابله غازیان جلالت نشان نرسیده است خود را بر یاد نه هید
 که سودی ندارد مترون مصالحت عادلانه همین است که هر قدر اسباب و زاد و را حمله
 ایشان مطلوب باشد بشکارت که مهیا و موجود نبوده برای ایشان فرستاده آید
 از آنجا که اصل مدعی سردار مدفوع همین بود که هر گاه باقی مانده صاحبان
 انگیز مع لشکر بود و تا بود خود از چهاروی کبابی بیرون روند پس در هر سرور
 انگیزان را زنده اسیر و گرفتار نمایند و از اجبار پانچر صاحب بعد ملاحظه تعلقه و قیامه
 سردار موصوف بی آنکه از راه عقل و تیز اندیشه نماید بی امل حکم کرد فوج وانگتر
 خود از چهاروی کبابی داد روز دوم صاحب مد کز پیش از طلوع آفتاب خائب و هراسان
 بیخیم و پست نظر گشتان از چهاروی مد کوز روانه گردیدند و از قضای کردگار همان روز
 اینقدر برف از آسمان بر زمین باریدن گرفت که در یکساعت پست گز برف بر زمین
 افتاده ازین آفت سماوی برف بر زمین رفتن فوج انگیز نهایت دشواری و چون سر می
 افزیدند و بر جان خود از شدت سرما میزدیدند در این صورت سردار محمد اکبر خان
 غازی مع جمعیت شایسته و سواران پایسته بر افواج مد کوز رسیده شد راه آنها گردیده
 اساس مقابله و فغانه را زریای نمود و بجایگاه جنرل سید صاحب را گفت که این وقت
 سرداران کبابی که دولتخواه و خیر اندیشان ایشان بودند کها هستند و بطلبانند که ازین
 آفت سردار ارضی برف ساری ایشان را نجات و رهایی دهند و محافظ مال و حال ایشان
 شوند صاحب مدفوع در جواب گفت که تمامی سرداران کبابی مدت بهرام و دشمن بیجان
 مایان میباشد سردار موصوف بعضی شش این سخن از زبان صاحب معظم الیه نهایت
 ترش روی و تشنگی دل گردیده غازیان نصرت تو امان هر کتاب فتح مایند و در زبان افغانی
 حکم داد اوس وقت دم را دی همت و کانی . بول فرانکیان ژوندی و تزی یعنی العادل
 وقت همت و مردانگیست همت بکنید تمامی انگیزان را زنده بگیرید غازیان موافق حکم
 سردار موصوف که همت بسته از روی مردانگی و دلآوری در لشکر انگیزان هوشیافته
 دل سوخته کلاویز زدند پانچر صاحب و دیگر صاحبان همگی عفا ذ نقر و شش نساء
 (میها) خاص از صاحبان زنده دستگیر بودند و جنرل سید صاحب از آنجا فراری شده رفت و غازیان
 دست غارت در لشکر انگیزان دراز نمودند فوج انگیزان نیز از روی دلبری خوب مقابله
 نموده در عین مقابله برف از آسمان باریدن گرفت غازیان جلالت نشان از برف هیچ
 پروا نداشتند که در املی پیورده برف بودند مگر فوج انگیزان ازین سردی برف
 اکثر از دار دنیا کوچ نمودند و آنچه که زنده مانده بودند از شدت برف طاقت حرکت
 در وجود آنها نمانده و قدرت مقابله بالکن از جان آنها رفته باقی گریخته در مقام
 خورد کباب آمده اقامت پذیر شدند لیکن چیزی خوراک در آنجا بدست سیاه مد کوز
 نیامده چون اکبر آفتاب و اعصاب پای نور و سیای در غرضه سپهر اخضر گذاشته قاصد سردار
 محمد اکبر خان نزد جنرل سید صاحب بهادر آمده همین بیغام داد که هر قدر صاحبان
 از فوج انگیزان باقی مانده بودند همه در نزد سردار موصوف همدم خوان صحبت
 گرفتاری میباشد جنرل سید صاحب بهر دسترس این غیر از مقام خورد کباب بهراس
 تمام کوچ نموده روانه بیشتر گزیده لیکن ازین هراس راه گم نمودند و بجاری

لشکر از تشنگی و کرسنگی در آن راه آخرت گرفتند باقی مانده افغان و شیران و جیران در مقام نیران رسیدند و قدری آرام یافتند جنرال صاحب ممدوح از آنجا شمشیر خود را از کمر کشاده بخدمت سردار ممدوح فرستاده داد و امان خواست سردار موصوف شمشیر را باز برد صاحب ممدوح واپس روانه کرد و بیفایم فرستاد که شما امروز در مقام نیران مقام نمایند که مابین ملاقات نموده شود صاحب ممدوح از خوف جان خود توقف نگرفته هماندم از آنجا کوچ نموده هر گاه سردار موصوف خبر کوچ صاحب ممدوح شنید در تعقیبش روانه شده خود را بر فوج انگریز رسانید و غازیان شمشیرها از نیامها کشیده بر فوج حمله آوردند در این مقابله بسیار مقاتله افواج انگریز گردیده صاحب ممدوح در این حالت صورت زردی خود را در آئینه حیات ندیده از فوج و لشکر خود جدا شده تن تنها پیش سردار موصوف رفته سلام نمود سردار هیچ لفظ... نکرده صاحب ممدوح را نظربند نمود از آنجا که میگویند که چهل هزار فوج انگریز در کابل بودند از آنجمله بسیاری اسیر و دستگیر شدند و بسیاری دست و پایی پشیده در کابل ماندند باقی همه فوج در همین لطمه بحر جنگ طعمه نهنک شمشیر غازیان نصرت تو امان شدند از آنجا که سفیر ملک خراسان آستان نیست درین وضعه کشتی فرود هزاره که پیدا نشد نخواست بر کشتار و سردار ممدوح بعد حصول این فتح فیروزی از آنجا مراجعت نموده تشریف فرمای کابل گردیده در انتظام امور باقی مانده متوجه گردید.

در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را طرف قلعه غزنین و فتح نمودن قلعه مذکور و گرفتن نمودن صاحب انگریزان را

سیاد ظم خوش رقم که آهو کبیر سخنان صحرای ختن نکتته دای است نیرالان مدعی را چنین در دام بیان می آورد که هر گاه سرداران کابل بعد این همه جنگهای و حصول فتح فیروزی در درازای کابل هم آغوش شاعر آرام شدند و در شهر کابل بجز او ایسای دولت کسه در بالا حصار بهر نظربندی بود دیگر از فوج انگریز باقی نمانده بود سردار محمد اکبر خان بجهت تسخیر قلعه غزنین که در آنجا دو پلتن و دو هزاره نفر صاحبان و چهار صد سوار متوقف بودند عالیجاهان ممدوح زمان خان و شمس الدین خان را مع جمعیت سواران جرار بهادر کاور از مامور قلعه مذکور نمود لیکن در ایامیکه در کابل مابین سرداران و صاحبان انگریز آتش جنگ و جدال شعله ور بوده در آنوقت روسای و کد نمایان غزنین قلعه غزنین را سخت محاصره نموده بودند و صاحبان انگریز مع فوج در قلعه بالا حصار که اندرون غزنین بر کوه واقع است اقامت داشتند و تمام گدایم و خزان در آن قلعه بالا حصار نگاه داشته بودند و بر آن قلعه چهار ضرب توب کلان از اصل سوار بودند چون روسای و زمینداران و رعیت غزنین هر گاه خبر آمدن سردار شمس الدین خان شنیدند از راه جرأت و دلآوری یک حمله بر قلعه مذکور نموده شهر غزنین را بدست تصرف خود آوردند و مردمها از فوج انگریز که بر ابواب قلعه مذکور مامور بودند همه را بقتل رسانیدند صاحبان انگریز که در بالا حصار بودند بهمانه این حالت یورش آورده غازیان را از شهر غزنین بیرون کشیدند و ابواب قلعه را بر روی خود مسدود ساختند غازیان باز نفوذ از راه تنگ در شهر داخل شدند و دست چهار

روز مابین صاحبان و غازیان او اثره آتش جنگ در اشتعال بوده روز پنجم غازیان برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهتر همین است که ایشان معه فوج از قلعه بالا حصار فرود آمده بغیر و عاقبت تمام روانه هندوستان شوند و الا از راه نقل قلعه را چون کماقند بادی پرهوای پراکنده شوایم داد .

صاحب معنوح در جواب گرفته فرستاد که یک چپتی انگریزی مادر جلال آباد بخدمت جنرال مالک صاحب بهادر رسانیده بدین و تصدیق جواب آن مقدمه جنگ و جدال را معطل دارند هر قدر مبلغان ایشان بیکار باشند من داده میتوانم غازیان مبلغ ۳۰ هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته در تصرف خود آورده بخدمت چپتی صاحب معظم الیه را گرفته طرف کابلی پیش سرداران کابل فرستاده دادند و عالیجاه شمس الدین خان بسبب کثرت برف که راه تردد سواران مسدود بود در انانای راه معطل گردیده چنانچه غزنین آمده نمیتوانست و غازیان قلعه غزنین نیز نآ آمدن عالیجاه مذکور دست شجاعت و پایداری همت از میدان مقابله باز داشته منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند هر گاه باریان برف منع گردید عالیجاه مذکور فوراً بقطع منازل داخل غزنین شده غزنین از آمدن عالیجاه موصوف بسیار خوشوقت گردیدند و تمامی غزنین عالیجاه مذکور را افسر وسیع سالار اشیکر خود دانسته تمام امتیاز بستش دادند که هر گاه بصاحبان انگریز جنگ میکنند و خواص صلح اختیار دارند مابین همه تابع حکم میباشیم عالیجاه مذکور بدلا ساری و تسلی غزنین پرداخته چند روز آرام گرفت در این صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید چرا که گناه هم از صاحبان یا اینکه تمام شده بود کنار آنها پستی رسیده بود گنه اسبان را در قلعه بالا حصار ذبح نمود می خوردند و برف را گرم نمود آب مینوشیدند عالیجاه شمس الدین خان طرف صاحب معنوح پیغام نمود که نوشته پند گمان شاه شجاع الملک بنام ایشان صادر است که ایشان تمام فوج خود را بهر آن خود گرفته روانه هندوستان شوند صاحب معنوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود که معاینه نماید از آنجا که نوشته اولیای دولت پیش عالیجاه مذکور موجود نبود در این صورت مدار پرداخت طرف سرداران کابل در خصوص فرستادن نوشته اولیای دولت اسمی صاحب معنوح نوشته فرستاده که اگر نوشته اولیای دولت در باب رفتن انگریزان از قلعه غزنین جانب هندوستان آورنده پس بسیار خرابی پیش خواهد شد سرداران کابل حسب نوشته عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای دولت عرض کردند امتیاز دولت از خوف خرابی خود موعناً و کرهاً فرمان را باسم صاحبان انگریز قلعه غزنین نویسد مرضی و صلاح سرداران کابل بودند نوشته داد چون آنچه حمله سازی و تلبیس بازی عالیجاه شمس الدین خان بود برای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید و تمام خزانه ساسان انگریز بشرف خود آورد عالیجاه مذکور بعد از چند روز فرمان اولیای دولت بحسب امدادی خود از کابل اسمی صاحبان معنوح طلبانید و در بالا حصار جانب صاحبان مذکور فرستاده داد هر گاه صاحبان فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند بسیار متحیر و در شکر آمدند آخر کرنیل صاحب بعد مطالعه فرمان شاه مبلغ دولت روپیه نقد و دیگر اسباب هر چه که در قلعه بالا حصار موجود بود همه را نفر پیش عالیجاه مذکور نمود و خود معه فوج از قلعه بالا حصار فرود آمده مبلغ هفت هفت روپیه فی نفر بجهت زائران حله بسیار میان فوج

خود داد. مستعد وقتن شدند بعد از عالیجاه مذکور. معه لشکر خود داخل قلعه بالا حصار
 گردیده تمام خزانه و بیادوت خانه و غیره اسباب همه بدست خود آورده حکم معسالت
 غازیان داده که کسی واحدی و فردی از غازیان در قلعه نیاید. غازیان چون این حکم
 شنیدند و دیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه و اسباب در تصرف خود آورده و بسک حبه
 و دیناری بسکی از غازیان نمیداد ازین سبب تمام غازیان با هم اتفاق نمودند و کمر همت
 بسته همراهِ فوج انگریز مستعد مقابله و مقاتله شدند که در بسک فوج انگریز را بر باد
 دادند و مال و متاع آنها را تمام بغارت بردند و چند نفر از فوج مذکور زنده اسیر و دستگیر
 نموده آوردند که از آن گمار مزدوری میگرفتند و آنچه که رساله دار و چند نفر از فوج
 انگریز بودند این چنین هوای پیدا کرده بودند ازین سرور و تکبیر با کسی هم کسلا م
 می شدند بلکه جواب سلام نمی دادند آنها ارباب اسبان غازیان خراسان بر سر افتخار
 خود می کشیدند و با روبرو استعجاب می نمودند فی الجمله بوقت مقابله غازیان صاحب
 انگریز فراری شده در قلعه بالا حصار پیش عالیجاه موسوف رفته آرام گرفتند مگر یک
 صاحب معصوم صاحب خود بدست غازیان افتاده بود غازیان از روی دستگیری او را به
 سخت ترین عذاب کشتند و باو دشنام دادند میگفتند خوب بخور انگور قر این که پس
 شیرین است حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعه
 بالا حصار رفته بودند در قید نگاهداشته و از کمال خوشی و فرحت مضامه تسخیر قلعه غز این
 و اسیر و دستگیر نمودند صاحبان انگریز جانب سرداران کابلی نوشته روانه نمود که
 در جنگ نزدیکترین دو یلغن و چهار رساله ترک سوار و یازده صاحبان انگریز را زنده اسیر
 و دستگیر و باقی همه غلبه فتح و بیروغ غازیان شدند چون عالیجاه مذکور بعد از شنیدن
 فتح نامه در وقت غز این تقارن این فتح فروری بحد آواز ساخته به نظم و اسن امور آن
 سرزمین و بداجوئی غازیان و رعایا میباید داخست.

در بیان رفیق سردار محمد اکبر حسان جانب جلال آباد و محاصره

نمودن صاحبان انگریز را و کشته شدن شجاع الملك از دست

شجاع الدوله بموجب تاثیر اسم در کابل

اسامی حضرت شایم از قلم مشکین رقم بر کلمات بیان چنین در اعتراض میباشد که
 هر گاه سرداران کابل از اعتراض اسامی عنایت ایراد می کردند بر زمین کابل و غیره
 قلعه جات را از خش و خاشاک افواج انگریزان با کت و صاف نمودند که با کت نفس از صاحبان
 باقی نماند سردار محمد اکبر حسان غازی شش هزار لشکر جرار کرار همراهِ گرفته
 بجهت مقابله انگریزان که در جلال آباد دائر بودند از کابل روانه جلال آباد گردیده
 و در هر سه راه دیگر لشکر را گذاشته فقط بانصد سوار مسلح ماکمل پروانه شمع معقل
 جنگ بر کعب حضرت ماب خود گرفته رودی تمام خود را در جلال رسانید فوج انگریز
 را از هر چهار طرف محاصره نمود. وهم دوران سر زمین منافعی گنجانید که هر گاه
 از جماعه مسلمین مومنین را سخن میباشد باید که به مقتضای مضمون کربیه (و نجا هدون
 فی سبیل الله یا معا لکم و الفسکم ذالکم تیر لکم انکشتن تعلمون) عمل نمودند فوراً
 خود هارا در این معارک نصارا حاضر نمایند از این منادی دو هزار جوان جان نثار

ایمان دار نزد سردار جمعه اکبرخان غازی حاضر آمدند و عاقبتی القمیر سردار موسوف
همین بود نوعی که در کابل صاحبان انگریز را زنده اسیر و دستگیر نموده خراسته را
به یمن آوردند بود در جلال آباد هم چنین حکمت عملی نموده صاحبان انگریز را بدست
خود آورد تا آنکه امیر دوست محمدخان از قید فرانسک رهائی یابد غرض که مدت دو ماه
سردار محمدوح در جلال آباد رونق افزای بوده بنای تیزی را بر پای نمود تقویت آسایشگاه که در این
انسانی فوج انگریز از هندوستان بنابر کمک داخل پشاور شدند سردار موسوف با ششصد
زایعه این شکر و مغزیری طرف کابل به سمت غالبخان جمعه زمان خان و امین الله لوگری
و غیره سرداران کابل نوشته فرستاده که فوج انگریزان برای اسفند انگریزان داخل
پشاور است ایشان را مناسب بلکه متعجب است که پندگمان شجاع الملک را بر تخت سلطنت
جلوس داده و پادشاه اسلام مقرر نموده بعد بعرض اشرف اندس اعلی رسانند که امروز
روز غزای میباشد حسیتا که کمر همت بسته همه غزای خوان غزای محمدی (س) شوند و بجانب
جلال آباد همه جمعیت لشکر رود ن شریف فرمای شدند از آنجا که از روز بیکه شهرام
فتح جنگ هزیمت یافته بود از همان روز اولیای دولت ایوب قلعه بالا حصار کابل
بر روی خود محصور ساخته پای در دامن اصطبار کشیده خاموش نشسته بود و روی التفات
از سرداران کابل نرفته بود هیچکس التفاتی نداشت سرداران کابل حسب نوشته سردار
محمد اکبر خان باهم چون پروین جموع گردیده بدر وازه بالا حصار رفتند و انعاس
ساخته افتتاح ایوب بالا حصار کنایه به شرف استیلاء اولیای دولت مشرف گردیده
بعد بعرض افریس رسانیدند که شکر پادشاه علی الاطلاق را است که عهده آفتاب عالمتاب
اسلام بر سپهر مسلمانی ضیا بخش قلوب مسلمین و مومنین است که او ایلیای دولت بیرون
مهربان بود افزای سر بر سلطنت مرشد و افعال اراده رفیع ظلمت کفر و ازاری باید
فرمود که موجب تریب و روشنائی آفتاب عالمتاب دین محمدی (س) علیه الصلوة والسلام
متصور است و ما سرداران از اندیم الام شاه و خلفه بگوش فرمان بردار مینا ششم و از
اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت هرگز انحراف جای نخواهیم داشت حکم حکم
ارشاد و از پندگمان بر دویدن است او ایلیان دولت بعد بعرض سرداران کابل در
آنوقت باری و بیلی بر ساخته حکم بر از انعاس سرداران کابل داد و بجا و اب
صاف آن بها بپسیر داخت باحفاظ این که سرداران کابل پسگی از متعلقان
امیر دوست محمد خان میباشد همیشه بر کار اشرف کینه دیرینه قلبی دارند
مینا با یکدام فریب بسازی و شد عه طسرازی غر صورت دوستی زوال دولت
حیاتم نموده تمام مال دنیا را به بهای بی برنده و بدینگر این که گناه با شد
از اراده حق بازار صاحبان انگریز بها در قنایب خراسان شوند پس از هر دو طرف
از پس سو مانده و از آن سو راندند شوند ازین قسم اینچنین خدایات بسیاره فیکر
و تعبیر خود رسانیده از ملاقات سرداران الله ملاحظه و اعتزاز تمام می نمود و حالا
که در آن ایام پیش او ایلیای دولت مقصد ده هزار فوج و دو از ده ضرب استیوب
و خزانه بی شمار و باروت خانه حصار موجود بود الفقه هر گناه او ایلیای دولت بچشم
ملاحظه می نمود که هر طرف از ایلیان روی ایمان خود را بفاخره تا زده جلال

می آرایند هم آغوش هروس فتح می شوند بعد طرد و کوهها و کوهها را به همراه سرداران کابل
 قابل صلاح و مشورت گردیدند و عهد پیمان موثقی نمودند مستعد از پست جلال آباد شده
 تمام لشکر خود را معاً شاهراده گمان حکم رفتن داد و حرم مجرم خود را در بالا حصار
 گذاشته بیرون کابل بمسافت یک سوره منزل انداز کرد دیده و میساح
 یک دولت رویه نشد و پیمانده طاقه دوشاله بجهت خدمت های سرداران برداشته
 هر یک سرداران را بدر مرتبه عزت و بخلای فخره و انعام منکانه سرافرازی بخشید
 خصوصاً عالیجاه امین الله خان اوگری بسیار میخواست و مجرم و مقرب اولیای دولت بود
 و دیگران مثل عالیجاه محمد زمانخان و غیره سرداران که متعلق و عزیز امیر دوست محمدخان
 بودند بطای خدمت سرفراز نکرده بلکه از نظر شاهانه خود انداخته و حالاکه عالیجاه
 محمد زمانخان بسیار ذبحه و صاحب عزت بود و خلفان او بسیار دلاور و شجاع و عالیجاه
 امین الله خان همیشه از سردار محمد اکبرخان و محمد زمانخان در سلسله ملازمان و تابعان او
 بود و این تقرب عالیجاه امین الله خان ببطور امانی دولت عالیجاه محمد زمانخان نهایت
 ناگوار بود از آنجا که هر گاه اولیای دولت سرداران دیگر خراج را عطا نمود بود
 و عالیجاه محمد زمانخان و خلفان او را بخلای فخره سرفراز می نمود هر آینه هرگز گرد
 خلیل و فساد پادمان سلطنت اولیای دولت نمی نشست و قتل و خفه پیدا نمی کرد بد لیکن
 پامیر نصیبان قضا و قدر چه سیزه روزی که اولیای دولت تمام لشکر را جمع نموده حکم
 داده بود که مابعد دولت و اقبال جانب جلال آباد نهضت فرمای خواهند شد تمام فوج مستعد
 و آماده باشند چون اولیای دولت از کابل معاً ششم برآمده منزل انداز بیرون کابل
 شده از آنجا که فاعده اولیای دولت بود که تمام روز در لشکر تشریف می دادند و شب تن
 و تنها معاً چند کس پیش خدمت آن و کابل در قلعه بالا حصار کابل تشریف میبردند
 همان روز نیز همین اراده امانی دولت بود که بوقت صبح بعد ادای نماز فجر از تمام
 متسویان و عیال الوداع پیش و بیست خواننده در اردوی رسیده از آنجا لوی عزیمت جانب
 جلال آباد برافروخته خواهد شد چون اولیای دولت را همین منظور بود که در جلال آباد
 رسیده صاحبان انگریز را طرف هندوستان روانه کرده خواهد شد و از روی مصلحت
 وقت هر چه که فرار داد مناسب خواهد بود با صاحبان انگریز نمود خواهد شد اینکن
 عالیجاه محمد زمانخان و خلفان او بسبب کم نظری و کم التفاتی اولیای دولت نهایت بد
 و جگر خون و سوخته دل بودند شجاع الموله خلیف کلان عالیجاه محمد زمانخان که شجاع
 و هم اسم اولیای دولت بود چنانچه در دیره غازی خان تولد او شده بود در آنوقت اولیای
 دولت بزبان مبارک خود نام او را شجاع الموله گذاشته بود و این تا بر همان اسم بود که
 نسبت با اولیای دولت بر صفت ظهور میرسد حاصل کلام آنکه عالیجاه شجاع الموله
 هر گاه این حالت کم التفاتی و کم نظری او ایلی دولت ملاحظه نموده بسیار غصه ناک
 و پرشور شر گردیده با عالیجاه محمد زمانخان والد ماجد خود گفت که او ایلی دولت
 امین الله خان اوگری را که ملازم مایان بود و غیره امرای کم پایه و اخلاصها و مناصب کلان
 داد بیایه اعلی میرساند و مایان با این همه بیان فحاشی های و غیر خواهی ها از عطا اولیای
 دولت خشک لب و محروم مانده و چیزی عزت و قدر دانی مایان نکرده اگر دست من رسید

وقادر شایم بالضرور شاه را از سریر دولت سلطنت حیات معزول خواهیم نمود تا ایچاه
مجدد زمانگان هر چند خاتمه خود را تمناش نمود که بابتوقت مهام ازای با اغسواج
النگریز در پیش است اینچنین خیال باطله از عقل دورست و هرگز مر سکیب این جور یک
انصواب نشوند لیکن باو موثر نشد روز دیگر هر گاه شاه زین کلاه آفتاب جها نواب
بر سریر سپهر اختر جلوس نموده اولیای دولت بدستور معهود بر تخت روان سوار گردیدند
از قلعه بالاحصار بر آمدند روح نهاد لشکر گاه گردیدند در این اثنا عالیچاه شجاع الدوله
باز آمد نفر تفنگگوی بومرای خود گرفته در عرس راه معفی و پنهان نشد منتظر آمدن
سوازی شاه بود هر گاه سوازی شاه نزدیک آمد عالیچاه مذکور بی مها با یکبارگی
تفنگک ها بر روی اولیای دولت شلیک نمود از نضای کرد کار یک دوگانه تفنگک ها
بجان نازنین اولیای دولت خورده از تخت روان بر زمین افتاده سواران و سواران
بمعاینه این حالت چون بیادگان در شمشیر خیرالی آمده مانند اسب شیز زمان روی در
فرار نهادند در این صورت عالیچاه شجاع الدوله مثل قبل همان خود را بر سر شاه رسانیده
از روی حرمت و جهالت و سنگین دلی یک شرب شمشیر آیدار حواله جان از بین شاه
نموده گفت بدم خلعت امین ایشان را اگر چه شهباز روح پر فتوح اولیای دولت بضرر
تفنگک و شمشیر در نضای عالم بالا در پرواز آمده بود بدم عالیچاه مذکور تمام زیورات
و جواهرات و پوشاک و کمربند زرین و شمشیر بار بند ملام که جمله نظمینا از مبلغ ده لک
روپیة مالیه بود همه را به یقین برد و قمش نازنین شاهرا که بر بستر های یشمینه و معقل
بروش یافته بود از پای گرفته بر زمین سخت سنگریزه کشید در انهار آب روان انداخته
رفت (الله و انا الیه راجعون) از آنجا که شاه مرحوم عجب پادشاه ذی جاه و عالی همت
بود تا آنکه سرخوش بادق حیا بود هرگز همتی معشوانه سلطنت خراسان از سرش
نرفته و چندین بار جمع آوری ثمرات و اخراجات نموده هزارهای عالم در جنگ های
مغالبن کشته و کشانده پس خیز معرکه فرار میگردید .

و این نوبت آخرین هم هزارهای افواج انگریز و لشکر خراسان بر کتاب خود از
عالم فنا به عالم بقا برده تن تنها نرفته هزارهای افواج بر کتاب خود گرفته وقت است
معلوم نیست که در آنجای درجه معرکه آرای است و بخواهد سوال خواهد بود از آنجا که
دنیا دار مکافات است .

جهان دار مکافات است دارد طبع آینه بهر صورت که هستی عکس خود را آینهان بینی
چون بنده گان شاه شجاع الملک در ایام سلطنت بهوای نفس انفرجام جناب میر واعظ
صاحب را که از سادات عظام و علمای کسرام بود و لشکرها مرید داشت از دهنه غنم زوال
سلطنت خود از دست مردم اهل تشیع بر ناسخ تهیه کرده بزد از آن رو از سریر سلطنت
آوار گردید در بدر میکشت هر گاه اساس جمعیت لشکر و غیره سامان درست ساخته
روانم خراسان می شد زود برهم شورد روی در ولایات آوارگی می نمود و به آرزوی
دل نمیرسید مگر این نوبت با ستظهار صاحبان الکتیبه بهادر در دار السلطنة کابل رفت
در بالاحصار کابل چون معبودسان بر تخت سلطنت جلوس نمود اینک از آنجا که اولیای
دولت در سر زمین کابل یک نون لایق از جناب میر واعظ ذی القعدة که از ایام است

بود که آئینه بود درمکافات آن منتقم حقیقی در آن سر زمین خون ریزی او لیای دولت
 نمود علاوه هزارها فوج انگریز از طغیانی بر باد رفته از آنجا که بر طبق مضمون .
 چون نهال غلام را پشیمانند دیر گیرد سخت گیرد خوانند
 فقط از آنجا که در هر سری سری است برای یک سر اولیاء الله چندین هزار هاسر
 که دوست اولیای دولت بودند طعمه تیغ بیدریغ قتل و قتل شدند .

در بیان بعد قتل شدن اولیای دولت سردار محمد اکبر خان

توقف خورد در جلال آباد مقرون صلاح ندیده مرا جمع

فرمای کابل و بند و بست نمودن کسارهای آنجا

شجاع الدوله اعی قلم زرین روم که شجاع میدان سخن ووی است در هر صفا این
 مدای چنین تردادات بیان متعاید . که هر گاه شاه شجاع الملک اردستان شجاع الدوله
 برده اوش با در شهادت گردید همان وقت در لشکر بسیار تهلنکه افتاد دست ثارت دراز
 کردند هر چیز که بدست کسی آمده از آن شده شاهزاده خلف شاه معدوم اغان خیزان
 هراسان از لشکر گاه طرف قلعه بالا حصار کابل فراری کردند داخل بالا حصار
 شد و با ابواب قلعه بالا حصار بروی خود مسدود ساخت تا مدت بیست و یکماه
 ابواب قلعه مسدود و عالیجاه امین الله خان او گری یافتن شاهرا در در قلعه متوقف بود
 و عالیجاه مجدد زمان خان و خلفانش معه چند ضرب ابواب در شهر کابل دایسر و سردار
 محمد اکبر خان در جلال آباد بهما ضربه انگریزان سخت پر داخته بود و عالیجاه
 شمس الدین خان در قلعه خربین اطاعت پذیر در این صورت جرایل بالیک صاحب بهما در
 جهت کشیدن سردار معدوم از جلال آباد بسیار تجویزات میکرد لیکن پیش رفته آخر
 یک کسی که خاص خدمتکار سردار موصوف بود او را بطریق اخفا نزد خود طلبا بیده
 گفت که هر گاه سردار معدوم را بقتل میرسانند هر آئینه مبلغ دو سه لاک رو بیده
 از سر کسار بشما عطا خواهد شد چنانچه آن کسی نفس نجسی بظلم عطاء دینا دین
 ایمان خود را فروخته از روی نعت بهرامی متعهد این امر نشا بسته گردید و جز صاحب
 معدوم چیزی مبلغان همانوقت باو عطا کرد و آن بی ایمان در پی قتل سردار موصوف شد
 لیکن وقت فرصت میدید آخر یک روز گوله نقتنک به سردار معدوم زد از آنجا که اگر چه
 دشمن قوی است اما نگاهبان قوی تر است از قضا الهی گوله نقتنک بشاه سردار معدوم
 خورده لیکن کسار نشد . الامر که ایمان یافته اما در اردوی لشکر سردار موصوف
 آواز مرگ سردار افتاد با از این آوازه تمام لشکر روی در فرار نهاد و سردار موصوف
 در آن میدان تن تنها ماند . بعد سردار معدوم اطاعت خود را در جلال آباد قریب صلحت
 رسیده وهم شهر رسیدن فوج انگریز نزدیک جلال آباد شنیده لاچار روانه کابل شده
 و در حین ورود کابل تمامی سرداران کابل پیش سردار معدوم حاضر آمدند و او را
 سردار افسر خود مقرر نموده حلقه اطاعت و فرمان داری سردار موصوف در گوش جان
 انداختند مگر شاهزادگان و دیگر متعلقان او لبای دولت در ریاست سردار معدوم بسیار
 آشوب شدند و قدم خود هارا از بالا حصار بیرون نیاوردند .

لوای

آخر سردار معظم الیه بدلاسانی و تشقی شاهزادهها و متعلقانش برداشته ساز کاری و آمیزش نمود در این اثنا جنرال پالک صاحب بهادر و جنرال سیل صاحب از راه گندهمک مده فوج خود از جلال آباد اراده عزیمت کنابل نمود اولاً جنرال سیل صاحب بهادر جاسوس خود را طور مخفی در کنابل فرستاد همین اشتباه گوش زد مردم نمودند که اگر افغانان قیدیان انگریزان را کسدام اشیات رسانیدند پس تمام افغانان از روی زمین کشیده خواهند شد و تمام شهر کنابل ویران و بیسی چراغ نموده خواهد شد هر گاه همین اشتباه بر خاص و عام ظاهر و هویدا گردید پس تمام سرداران کنابل هم اتفاق گردیدند از روی مصلحت پنج هزار بندوچی را جانب کوه گندهمک تعین و روانه نمودند که رفته سمراه فوج انگریز شوند روز دوم جنرال پالک صاحب بهادر به فوج خود حکم داد که از کوه چکندت کوچ نموده روانه گندهمک شوند هر گاه فوج مذکور در گندهمک آمدند افغانان غازیان که اکثر قوم غلزائی بودند از هر چهار طرف بر فوج انگریز حمله آوردند تا مدت دوپایس روز خوب جنگ و جدال و قتل قتال واقع گردید فوج انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند و از بی تشنگی عاجز و جان بپ آیدند از آنجا که از جلالت و همت و مردانگی غازیان غلزائی چه نوشته شود زبان و زبان قسم از تحریر و تقریر آن بیرون است هر گاه جنرال صاحب ملاحظه نمود که فوج انگریزی مفت نیاید میشود در این صورت حکم داد که تمام فوج دسته دسته گردیده از هر چهار طرف بر افغانان حمله نمایند در وقت چهار ساعت سبب صدمه انواب و تفنگکها پیاده افغانان غلزائی پراکنده و پرتشان شدند و در این حمله شصت و چهار نفر از فوج انگریز مقتول شدند بعد پراکنده گشتی غازیان افغانان راه کوه گندهمک چون درز گندم کشاد شد بوقت شام تمام فوج انگریز از بالای کوه بزیر آمدند و در آنجا مقام نمودند چون این خیر هزیمت غازیان غلزائی در کنابل بمجمع سردار معین اکبر خان رسیده همانوقت آنچه قیدیان انگریز در کنابل نزد سردار ممدوح بودند همه را بدست عالیجناب ممد صالح خان برادرزاده امیر بی نظیر داده به حفاظت و احتیاط تمام روانه قلعه پامیان نمود و خود سردار موسوف دوروز در بالا حصار کنابل اقامت گرفته اطوار حسن و قیاس دوستی دوستان معلوم نموده دید که رنگی ندارد و همه منقیر اند بعد توقف را ناگوار دانسته مده قبال و انقبال واحمال مستعد قلعه پامیان شده و عالیجناب امین الله خان را که پاپاس نمک حلالی و زیور شجاعت و دلآوری آراسته بسود او را پیش خود طلبانیده سیه سالار تمام فوج خود مقرر نموده و کیتان ساندروس صاحب را برکناب خود گرفته روانه قلعه پامیان شده و باقی بیست نفر صاحبان انگریز که بسیار ذی هوش بودند بهوشیاری تمام و حفاظت لا کلام بدست . . . داده روانه قلعه مذکور نمود و در حین رفتن سردار موسوف عالیجناب محمد شاه خان غلزائی آنچه که متاع زر و جواهرات و غیره سامان از غنیمت مکنتان صاحب وزیر اعظم بدست پدهای خود آورده بود همه را آورده بسردار موسوف نظر گذار نمود و مبدع آفرینی های گردیده و سردار معظم الیه از عالیجناب محمد شاه خان نهایت خوش دل شده و او را بخلعت فاخره سرفراز ساخت فقط .

در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعه ثانی در کابل و سوختن

چهار سطح بازار کابل و رهانیدن قیدیان خود.

هزبر قام نیز جنگ تغیر این مدعی را چنین صید سرینجه بیان می نماید که درسته
 یکپاره هشت صد و چهل و دوی عیسوی سی ام ماه سنبر سنه ۱۸۴۳ مطابق بیست چهارم ماه
 شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مقدسه عالیجاه جنرال میکا
 سیل صاحب بهادر معه جمعیت لشکر موفوره هر گاه داخل کابل شده از عالیجاه سردار
 امین الله خان و صاحب مدوح مابین آتشی مقابله و مجادله شعلوز گسترده صاحب بهادر
 پلتن چهل و یکم در این جنگ در بی فواید میدان فنا رفت و دیگر سواران و پیادگان
 از فوج انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند که تعداد آن از شما بیرون است چون غازیان
 افغانان در جنگ و مقابله فوج انگریزان این چنین دلیری و بهادری مینمودند که با مثل
 شیر گرسنه برنجیر معه می آوردند نزدیک بود که غازیان مظفر و منصور شوند که درین
 اشای توبخانه انگریزان رسیده و زهر چهار طرف گوله ها مانند بارش یازان باریدن
 گرفت در این حالت غازیان از بی اشراب اتواب تاب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان
 گردیده در عمارتها پناه می گرفتند/ فوج انگریزان در این صورت پیش رفت نموده آمده
 داخل شهر کابل شدند آنچه که عمارات کلان کلان بودند بضرب اتواب همه بپاک
 برابر نمودند و چهار سطح بازار کابل که یک گلدسته بود از ممر انعام مکنان صاحب
 بهادر که او را غازیان در چهار سطح مذکور اویزان نموده بودند مسخر و منهدم ساختند
 و انتقام صاحب مدوح از چهار سطح مذکور گرفتند/ مثل مشهور است که زور بیشتر
 نمیرسد نه به پالان بعد خرابی کابل جنرال مکسلس صاحب بهادر بسرای جت و سوی
 قیدیان خود عالیجاه لشکر صاحب را معه فوج لشکر بسیار سمت قلعه پامیان روانه
 نمود در آنجا راه سردار محمد اکیبر خان چنان شبهون بر فوج مذکور آورده تمام فوج
 اجناس مودی خانه و باروت خانه همه در قبضه تصرف سردار مدوح آمده و در لشکر فوج
 انگریز این چنین تهدید و تفرقه افتاد که هر یک روی سوی خود مانند شیر دو قدم افند
 و گرفت در ربه روی در فرار نهادند از آنجا که چندین مرتبه لشکر انگریز این چنین
 قسم تپاه و خسته حال گردیده بر قیدیان خود رسیده نتوانستند در این ضمن جنرال صاحب
 بهادر را از سر کار حکم دادند که زود معه فوج خود را در غزنین رسانیده عالیجاه
 شمس الدین خان را گرفتار نمود و قلعه غزنین را گرفته بعد طرف پامیان بجهت زهانی
 قیدیان روانه شوند صاحب مدوح به موجب حکم روانه گردید هر گاه بمفاصله بیست و هشت
 گروه غزنین رسیده طرف عالیجاه شمس الدین خان بیغام مقابله جنگ مرد عالیجاه مذکور
 به مجرد شنیدن بیغام مسلح بیست و چهارم ماه رجب سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت
 هجری مطابق بیست و سوم ماه اکت سنه یک هزار و هشت صد و چهل و دوی عیسوی معه یازده هزار
 نفر جنگ چنان و یک ضرب توب سردامن کوهستان پنهان ساخته و دوهزار لشکر طرف شمال
 بر صاحب مدوح فرستاده و خود معه پنجهزار سوار جرار در مقابله صاحب مدوح آمده
 در آن صورت صاحب معظم الیه لشکر خود را حکم بسیار کی و آماده کی داده از منزلگاه

۱۷۰
۱۸۴۳

بر آمده و توب هزار نزد فوج گذاشته خود پیش آمده طنبور جنگ را در نوای آورده
تعمدت دیوای نوایم جنگ شعله ور بوده از کشته ها و خسته ها پشته ها که در بدنه حظه
در حساب نباید غازیان از روی حمیت ایمانی و همت مردانگی بر قدم گناه خود چون کوه
الوند ثابت بودند و در لشکر انگریز اینچنین تفرقه افتاده که هوش و حواس خود باخته
هراسان و ترسان گردیدند در این حالت صاحب معسوم کلاه خود را از سر برداشته فوج خود
مخاطب شده که شما باین از احتیاط ... میباشد بهادری و جوان مردی ایشان در مهربان
و احتیاط بستگاه مشهور و معروف اگر در این جای بسی همتی را شعار نمودند پس
تمام همت سوا این لواحق ایشان بر باد خواهد رفت هر گاه همت را گذاشتند پس سر
خود را بستگتند سدا مت خواهند داد و عرق افسوس و انفعال برجبین حال خواهند آورد
اگر با بیوفت با حریفان مقابله نیکردند پس پسکی هم زنده نخواهد ماند بهتر همین است
که بیکبارگی تمام فوج بر حریفان حمله کنند فوج انگریز پشتیدن این حکم صاحب معسوم
رکت حمیت آنها در حرکت و دینک غیرت و همت آنها در جوش آمده هریک از روی همت
و جوان مردی بر حریفان غازیان جلو ریز شدند که در یک حمله بسیاری از حریفان طرف
کوه و جنگل فراری شدند عالیجاه شمس الدین خان نیز بمعاینه این حالت معسومی سواران
عنان تاب طرف قلعه غزنین که رسیده در این صورت فوج انگریز نزدیک غزنین رسیده
و غازیان که در کوه پنهان بودند بیکبارگی از کوهستان بیرون بر آمده و شمشیرهای
خون آشام از ایام ها کشیده در فوج انگریز افتادند و در یک نعلبه دوسد و چهار سیاهی
از فوج انگریز در خاک قتل و قتل انداخته باز طرف کوهستان رفتند روز سیوم جنرال
نات صاحب بهادر متصل قلعه غزنین معسوم فسوج و اتواب رسیده اتواب زدن شروع نمود
و ابواب قلعه غزنین را بزدن اتواب بر یاد داده و عالیجاه قمر الدین خان برادر شمس الدین خان
معسوم دیگر رفقای غازیان از ابواب شهادت داخل دارالجهت شدند در آنوقت عالیجاه
شمس الدین خان با رفقای خود مشورت طلب کردیم بعضی رفقای در مجلس مشورت جنگ
صلاح جنگ نداشتند و برخی در مجلس شمشیر شمع این معنی را برافروختند که مصلحت
وقت این است که جلد در کابل رسیده و از آنجا جمعیت لشکر موافقه گرفته آمده بده
پشای مقابله نموده شود عالیجاه مذکور را این مصلحت پسند خاطر افتاده فسور آفری
سواران جراز خوش اسبه همراه خود گرفته روانه کابل گردید چون عالیجاه مذکور
زودیک کابل رسیده در آنجا علیه صاحبان انگریز شنبه ترک رفتن کابل کرده از راه
کوهستان عازم قلعه بامیان گردید جنرال نات صاحب بهادری عالیجاه مذکور مددگاری
بخت خود دانسته بجلدی تمام داخل غزنین شده نشان فتح فروری بر قلعه نصب نموده طنبور
شادمانی و فتح مندانه بلند آواز نمود لیکن روزوشب از ترس شهون غازیان در اندیشه
و خوفناک بوده به حافظت تمام و هوشیاری لاکلام اوقات گذاری می نمود چون باز دیگر
هر گاه این خبر تسخیر قلعه غزنین بنام لارذ صاحب بهادر افسر فوج انگریز رسیده
ابواب نشاط و خرمی و اسباب شادی و احتیاط بر چهره حال صاحب معسوم مفتوح و آماده گشت
همانوقت طرف جنرال نات صاحب حکم فرستاد که ابواب قلعه غزنین که سلطان معسوم شاه
غزنین از سوغات هندوستان آورده بود آن را بجلدی تمام و احتیاط کلی از غزنین روانه

هندوستان نمایند که این دلیل قوی از دوباره فتح و تسخیر خراسان است و دیگر اینکه از کمی
 معاصر خراسان و بسیاری مغارح قدری پیش نهاد خاطر خود نموده ملک خراسان کتابیل
 وقتها گداشته روانه هندوستان گردیدند از آنجا که این مثل بدان می نماید چنانکه
 زور است سند قدر ندارد لیکن این خرابی های جانی و نقصان مالی که انواع انواع پسرکنار
 انگلیس بهادر از دست فلازان سرداران خراسان رسید آنها بسیار متعجب نمودند که تا حال
 از لاش های مردگان فوج انگریز راه تردد در خراسان مسدود و این مرتبه دوباره که فوج
 انگریز در خراسان رفته بودند معش برای رهائی بندهای خود میگرفتند که انگور کهای
 مبلغان باغالبان خراسان داده بهزار خواری و هزارهای کشتن داخل کتابیل شده و چندان
 خرج عمارت منهدمه به امکان داده بده به تخریب عمارت و چهار سطح بازار کتابیل
 پرداخته برده کار خود نموده و ابواب و منامات هندوستان از زمین برداشته و اربع هندوستان
 شده و الا صاحبان انگریز ولایت خراسان را بجان خریدار بودند که خیال هوس در سر
 داشتند که در آنجا محکمه خود گرفته سد راه روس شوند لیکن چه فایده که هم جا آنها
 دادند و هم زر افتادند بجز خرابی و هزیمت نتیجه دیگری نیافتند و داغ حسرت بر دل
 گذاشتند از آنجا که خانه نشینی بی ازبی چادری است نه از مستوری هر گاه صاحبان انگریز
 بهادر دست قدرت بر ملک خراسان می یافتند کسی میگذاشتند و انشاء انشاء فواکهای
 که فقط انگور چهل و چهار قسم میباشد و دیگر فواکهای سیب و انار و قنق و روغن و توت
 بی دانه و غیره شیرین و تر و بوزه و سرده آلوچه و شفتالو و غیره بیان هر یک میوه عجیب لذتی
 دارد در ملک دیگر کجا پیدا می شوند قطع نظر ازین فقط آب بیخ در تمام ملک هندوستان
 بهم نمیرسد چه جای فواکهاست اگر کدام میوه در ملک هندوستان پیدا می شود هم نابود
 چرا که رنگش بین حالش پیرس مردم هندوستان چه شایه لطیف و چه ایام شریف
 دارند جامه های شان چون تنگ و بادال چینی در جنگه توبه کردند ازین چینی چار
 و غنای با عذاب النار .

خانه شان بلند و عمت بست یارب این هر دورا برابر کن

از آنجا که لشکر هندوستان سوخته استخوان را با لشکر خراسان کفدای شان همه گوشت
 کوسفندان ناصری و انگورهای صاحبی و غلبلی و سینی و غیره فواکهاست چه نسبت
 گویا کیلوح را بر سنگ زدن است اگر در دال چینی چیزی فوت من بود پس لشکر هندوستان
 از ناب بسرف خراسان همگذاشتند و در باب عمت و جوان سردی لشکر هندوستان
 شاه جهان بادشاه هندوستان عجب زخمه از قانون طبع نواخته است با پای من بهادر من در روز
 صاحب نه لک سوار بودم امروز برای رکاب دار محتاجم مقروور میباش یا لشکر هندوستان
 چه هندو چه مسلمان .

بیا نگرخ این چرخ بی مدا را کن نظر به شاه جهان و بهال دارا کن
 مضامنا شود ای عزیز من هرگز تو خواه قال بزن خواه استغارا کن
 از آنجا که چرخ بی مدا را به چکس مدارا نکنند گردش گردون گردان کرده نازا کرد کرد
 پسر اهل تعینان ناکسان را مرد کرد گردش گردون گردان ایستچین دارد خیال
 هر کمالی را زوالی هر زوالی را کمال فقط .

دربیان فتح نمودن قلعه غزنین که بار دیگر عالیجاه جنرل نائ صاحب

واژ آنجا طرف قلعه باعیان بجهت رهائی قید بان رفتن

دوال قلم خوش رقم طبل این مدعی را چنین می نوازد که هر گاه جنرل نائ صاحب
 بهادر قلعه غزنین را از دست عالیجاه شمس الدینخان فتح نمود و بعد از سه روز از قلعه غزنین
 معاف و لشکر خود بنا بر رهائی قیدیان روانه طرف قلعه باعیان گردید و عالیجاه معصوم صالح خان
 که به موجب حکم سردار محمد اکبر خان قیدیان را در قلعه باعیان برده به مکانات تنگ
 تاریک جدا گانه عورتان را علائمه و مردان را علائمه در حبس داشتند چون اسیران پنجه
 جفا و رفتار آن بند بلامرگناه دیدند که تکلیف قید از حد گذشته و نزدیک بود که
 طایر روح آنها از نفس عنصری پرواز نمایند ورشته حیات آنها از ما بوس گسیخته گردد
 و همین فکر میکردند که نادم حیات در قید خواهیم ماند و با افغانان بطریق غلامی کشیزک
 در کوهستان خواهیم فروخت درین صورت قیدیان با هم مصلحت کردند که الحال نه پیری
 باید نمود که در آن صورت رهائی در آئینه سعای رخسار گذرد و نیز تدبیر را از کمان
 اندیشه چنان باید زد که پرنشانه مراد خورد از آنجا که قیدیان عالیجاه
 لاریس صاحب بهادر را در این امر مختار نمودند و صاحب معصوم بسیار دانای و از ما مود
 کار و ورور کرد بود یک روز صاحب موصوف پیش عالیجاه معصوم صالح خان رفته و آداب
 تسلیات بجا آورد و دور ایستاد شد عالیجاه مذکور از روی لطافت و مهر بانی ملتفت حال
 صاحب معصوم شد و پرسید که چه خبر دارند بنشینید هر چه احوال ما فی الضمیر دارند
 بلاشک بگویند صاحب معصوم از کمال دانش و شعور عالیجاه مذکور جواب داد که تمام
 حال و احوال ما گرفتاران چون روز روشن بر خاطر مبارک مظهر و از آفتاب روشن تر است
 احتیاج تقریر و بیان نیست از آنجا که همان است چه حاجت به بیان ایکن بالفعل از قضا
 کرد کار ما اسیران در قبضه اقتدار ایشان گرفتار می باشیم و آن عالیجاه درین مدت حبس
 همیشه هم خواهد بود کار ما گرفتاران بند بلامرگناه بی تکلف و خوشامد میگویم که
 سردار محمد اکبر خان قدر مقدار ایشان نمی داند و جوهر حسن نیک و ذا نسی ایشان
 نمی شناسد خدا شاهد است که از ما و شما سابق ملاقات می بود و رابطه دوستی و اتحاد بر بوط
 میداند که شمارا بچه مرتبه و علو درجه می رسانیدم لیکن چه فایده که ما باین امروز خود
 گرفتار میباشیم لاجار چیزی کرده نمیتوانیم و بر طبق مضمون او خوبتر نگم است که او
 رهبری کنند لیکن اگر باین وقت ایشان یک مهربانی بر ما گرفتاران پنجه جفا نمایند
 عین احسان خواهد بود که ما باین را بکنار کی در مقام کنند مک دزد بالک صاحب
 رسانیدم دهند پس بک آنک دوباره خدمت ایشان میکنم و سوای ازین دیگر وظیفه سالیانه نیز
 مقررات سر کار کشاید خواهد شد عالیجاه موصوف بنشیند این سخنان را فریب صاحب معصوم
 در مقام صبر آمده چیزی در جواب صاحب معصوم تکلم نکردند بجهت خوردن طعام و نوشیدن
 آب و گردانیدن صاحبان اسیران حکم داده از آنجا که در اوقاتی که خبر فتح غزنین از
 جنرل نائ صاحب بهادر رسیده بود در آن وقت صاحبان اسیران در ایشان و پریشان یک نفر از
 نامه در حضور ایشان که هر گاه تمام قیدیان را در مقام کنند مک پیش جنرل بالک رسانیده
 دادند پس مبلغ یک اتروپیه نقد خدمت آن عالیجاه میکنم و تمام عمر از معراین جانبخشها

مرهون احسان آنعالیجاه خواهم بود و از سر کار انگلیسیه بهداد و طیفه مقرری بجهت
آنعالیجاه و اولاد آنعالیجاه تادم حیات از سر کار عطای خواهد شد نوشته عالیجاه موصوف
داده بودند باز در آن روز های فاسدی از طرف کابل معه خط جنرال پالک صاحب بهادر
بفصحت عالیجاه مذکور رسید در آن نوشته بود که اگر مهربانی کرده صاحبان اسیران
را در نزد من رسانید و مرشدان هر آئینه بالفعل بیست هزار روپیه نقد سر دست و مبلغ
پنجاه هزار روپیه عوض سالانه از سر کار باعالیجاه عطای خواهد شد از آنجا که عالیجاه
مذکور را این سخن صاحب معوج بسیار خوش آمده در فکر همین بود بر نوشته صاحب معوج
عمل نماید چونکه زرعجب جوهری است قرح بخش که از دیدن آن طبیعت در نشاط می آید
و از شنیدن نغمه آن مایه رفع ملال می شود از آنجا که وجه سرخ و روی سکه دایره نریزی
قابل صاحب عاری کوی بگرفته خوبان را سردست کوی سبب برانرا اگر دیباست قرح بخش
درون های پریشان کلبه قفل مشکلهای دوران چون عالیجاه مذکور بامدینه شیرین زرمیخواست
که بتوسط فرستادن قیدیان طرف کابل پیش صاحب معوج نماید که درین اثنا رقمه دستشلی سردار
محمداکبر خان بنام محمد صالح خان ورود آورده باین مضمون که بمجرد ملاحظه رقمه
هذا قیدیان انگریز از قلعه بامیان بجلدی کشیده با احتیاطا و هوشتاری و خبرداری تمام
روانه خلم شوند که در کابل انگریزان باز غلبه شده اقواج آنها هر چهار طرف بجهت
تفحص قیدیان تلاشی و امروز فردا نزدیک قلعه بامیان خواهند رسید نظر بر آن علاج
واقعه پیش از وقوع واقعه باید نمود خبرداز در بهار آوری این حکم ناخبر نباید کرد
عالیجاه موصوف بوجت حکم سردار معوج طوعاً و کرهاً قیدیان را از قلعه بامیان کشیده
جزم رفتن خلم نمود که درین اثنا فاسدی آمده خبر داد که لشکر انگریزان بر موضع
تاجین که متصل بامیانست رسیده با افغانان آنجا مقابله نمودند و شکست فاحش با افغانان
داده اند چون این خبر از زبان منشی موهن نعل شکستبری که رفیق پرنس صاحب بود
بعالیجاه لارنس صاحب رسیده بسیار خوشوقت گردیده و باعث تقویت دل او گردیده از آنجا
که قیدیان سبب شتیدن خبر آمدن فوج انگریز و خسور دن شکست افغانان بیکبار کسی
در مقام جرأت آمدند لیکن نقل دوران پیش مانع پذیرفتن این جرات گردیده بعد منشی
مذکور لارنس صاحب بهادر بهر خود گرفته پیش عالیجاه معمد صالح خان آمدند و گفتند
که مایان شیده ایم که فوج سر کار انگلیسیه بهادر فتح موضع تاجین نمودند و افغانان
هریست یافتند و امروز فردا در آنجا خواهد رسید و خوب میدانیم که شما بان را طاقت توانای
مقابله فوج انگریز بالفعل نیست طرفه العین درهم و پهرم خواهند شد و این مبلغان قدرانه
که نقد رقمه میباشد از دست شما خواهد رفت و داغ حسرت آن لاهوار در جگر ایشان
خواهد ماند بلکه بیم آنست که میادا طائر وجود شریف در دام فوج انگلیسیه بهادر
گرفتار آید بعد شرایب بصره چه سود و تمام عمر بجزرت و انسوس بسر خواهند آورد
و فی الواقعه که مایان الحال بر شما احسان مینمائیم کسه چنین سخنان خبر اندیشی از روی
اخلاص شما گفتیم آینه اختیار باقی من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه
از سختم پند گیر خواه ملال لازمه دانایان دوران پیش عاقبت بین همین است که ما قیدیان را
رها می دهند و بطرف کابل روانه نمایند که به بودی و حسن خدمتی و نیک ذاتی ایشان در این

است آنچه که رفقای عالیجاه محمد صالح خان بودند آنها نیز همین صلاح و تسدیر بهتر دانسته پسندیدند آخر الامر بعد از چند وجه بسیار عالیجاه مذکور اقرارنامه حسب المعنی از صاحبان اسیران نویسنده و ضامن کپتان تکرتصاحب گرفته و بر ضمانت نامه نیز دستخط تمامی صاحبان قیدیان انداخته و آن اقرار نامه را حجت و شفای حیات خود دانسته بعد از جمع صاحبان قیدیان را رهائی داده روانه کابل نمود هر گاه صاحبان قیدیان از قیدهای یافته چون باز تیز پرواز خودها را در جهان کابل پیش جنرال ناتصاحب بپا در رسانیدند صاحب ممدوح از رهائی قیدیان دستیاب درایت نشاط و خرمی گردیده نقاد هائی شد ماه بلند آواز نمود و معقل جشن چشمتی آراسته از بس خوشی و خرمی بازار رقص گرم ساختند و عنادیل زبان را در گلزار معقل آرائی به نعمات دلکشای انگریزی متراسم کردند که از آوازهای حزین و سرودها دلگیزین زهره ناهید فلک آب گردیده غرض بعد رسیدن قیدیان مبلغ سه صد روپیه مشاھرہ بطریق وظیفه پیرای عالیجاه محمد صالح خان از سر کار مقرر نموده و دیگر اقرارنامه های عهد انجام همه بچیده در بقل دقل خود داشتند بعد جنرال ناتصاحب بپا در تاریخ چهاردهم ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۲ چپتی انگریزی طرف کپتان جی . سی صاحب باین مضمون نوشته فرستاد که جنرال پالک صاحب هر گاه داخل کابل شود او را بگویند که الحال از شما و فوج شما وقت بدی رسیده و ایسر یک متفق از صاحبان انگریز در کابل نخواهد ماند باقی آنچه که مردم کابل بپلازمان انگریز ازیت و سختی های رسانیده بودند در عوض آن انتقام از عمارات کلان کلان امرای عالیقام کشیده شد سوختانیده خاکستر نموده شد مغضب بعد از پنج روز جنرال پالک صاحب بپا در از کابل روانه جلال آباد گردیده چون در مقام کوتل رسیده در آنجا غازیان افغانان بر فوج صاحب ممدوح شب خون آورده تمام اسباب و سامان از فوج مذکور بغارت بردند و کپتان ازینتن چهل دویم و دو کپتان ازینتن چهلیم و سواران بجهت استعداد صاحب ممدوح مامور بودند یک جنگ بپهرا آنها از غازیان واقع شده مقدار شصت آدم و افسر اسبان مقتول گردیده و چندین اسبان مجروح شدند القعه هر گاه جنرال پالک صاحب از جلال آباد باز تبارک سامان و اسباب کسرت روه سمت پشاور شد در اثنای راه باز غازیان افغانان چندین شب خونها بر فوج انگریز نمودند و اسباب و سامان را به پشمای بردند هر گاه فوج انگریز از دیک دره خیبر رسیدند درین اثنا دو صد نفر افغانان غازیان دلاور چون هزاران شمشیرها برهنه بدست همت گرفته بر فوج مذکور حمله آورده اینچنین زد کوب و شمشیر بازی نمودند سیاهبان پیاده از فوج انگریز قواعد بشوق های خود فراموش نموده شغلا شدند و دست و پای آنها تمام آبله گردیده طریق گریز اختیار نمودند درین بلوه پنج توپ بدست غازیان افتاده و باروتخانه بسیار در تصرف غازیان آمده لیکن طرفه کار این بود که افغانان را قواعد توپ زدن نمی آمد اگر می آمد پس راه گذار مسدود می بود یک ذی نفس زنده نه میرفت فی الجمله هر قدر که افواج انگریز بپا در وقت آمد و رفت از دره خیبر فی نفر یک روپیه کمدار عوض گذار به مردم افغانان خیبر داده بعد از آن بسلامت از دره خیبر کشیده بردند مگر دو پلتن از دادن مبلغان اسکار نمودند آنها سه شبانه روز در کوه بند و معطل بودند هر گاه ادای مبلغان بدستور دیگران کردند

بعد از آن راه گذر یافتند فوج معینی جنرال پالک صاحب بهادر که در کابل و تلال آباد
از سوختن زمین عمارات چیزی دست و پای زده اسباب را جمع نموده بودند و بسکمال فرور
دی پروائی مع اسباب معروفه داخل دره خبیر شده و رجعت از جنرال میکائیل صاحب
هم همراه آنها بود در بدورت بیکبارگی مردم افغانان چیزی که بسربالای کوه بودند
تفنگ های برفوج مذکور زدن گرفتند در این ضمن یک جماعه پیاده سروپای سرهنه
از افغانان شمشیرها برهنه بدست گرفته در فوج افتادند در عرض چهار ساعت لاشها بر لاش
شدند و جای بجای از کشتها پشتها گردیدند و مردم ساریان و سائیسان اسپان که تمام مال
و از مبلغان نقد و جنس همراہ داشتند همراہ غازیان غارت نمودند بسبب کثرت لاشها مردگان
شش روز راه مسدود بود هر گناه فوج انگریزان بسیار جمع گردیده بعد بدست مکرره
لاشها مردگان از راه دور کرده در میان نشیب کوه انداخته از آن بعد راه تسرود
کشاده شد از آنجا که اینقدر تباهی و خرابی با فوج انگریز در خراسان پیش آمد که
از گشتن و نوشتن نیست آنچه خوار بجای جهان و شرمساری های زمان بودند همه عاید حال
صاحبان انگریز و افواج گردیده میگویند که اگر نظاره قبرت در وجود صاحبان انگریز
می بود پس زنده کی بر شود حرام می دانستند یک گوی زهر قاتل خورده خود را هلاک مینمودند لیکن
صاحبان انگریز که هر یک موسوم باسم بهادری میباشد این همه غفتهای وی شرم هارا بر پشت خود
انداخته گفتند که پهلوان زنده خوش است قصه که صاحبان انگریز بعد خرابی های
جایی و مانی و حیلهوری عمارات کابل را سوختانده و ابواب قلعه تقریب کشیده بارشتران
نموده روانه هندوستان نمودند و قیدیان خود را رها کردند در این اثنا حکم جناب نواب
گورنر جنرال لارڈ الین برود بهادر بنام صاحبان متعبیه افواج خراسان شرف افغان
یافته که اولاً ملک خراسان زدنیز نیست نفع کم شرح بسیار دو ما جماعه افغانیه بی رحم
سنگدل همه کوه نشین و صحرائی نورد میباشد باین قسم جماعه مقابله و مصلحه نمودن
بالفعل صورت ندارد ایشان بلا توقف بسکدم قیدیان را همراه خود گرفته خود را فیروز پور
رسانند که در خور این خدمت و جانفشانی ها که درین مهام یرافت تمام خراسان نموده اند
مدبر عنایات و انعامات سرکار انگلیسه بهادر گردیده مرتبه مناسب و عهدت سکون
سرفرازی خواهد یافت چون جنرال پالک صاحب بهادر و جنرال نات صاحب بهادر و غیره
صاحبان مآواره خراسان مطابق حکم نواب گورنر صاحب مدبوح قیدیان خود را
از خراسان گرفته تشریف فرمای مکان دارالامان فیروز پور شدند و از تم و التم شاید
خراسان رهائی یافتند و در فیروز پور تشریفه شکر سجات تازه بجای آوردند از آنجا که
ولایت خراسان محل بازار و ملک هندوستان مسکنان زلفان مثل مشهور است چون زلفان را
به بازار آشنائی نباید که در خصوص یک نقل از بازار و زلفان تصنیف نقلائی و قصدا
است که بعد اتمام صورت واقعه نوشته خواهد شد که بمطالعہ ناظرین این رساله مزایه
خواهد آمد .

نوابی معمارک (۱۰۰۰) سحر دار محمد ح صد مورور و عبدالغفور زوجه علی بو عرار آرا

دربیان آنکه راویان میگویند که دفعه ثانی آمدن فوج انگریز
 صاحب بهادر در کابل و سوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن
 قلعه غزنین و بردن دروازه غزنین از سوغات هندوستان چنان هندوستان
 و رها کردن قیدیان خود محض بسازگناری سردار محمداکبر خان بود
 بلبل قلم خوش رقم در بوستان این داستان چنین خوش العان من شود که هرگاه
 سردار ملک افتادار همه اکبر خان از روی همت و دلاوری تمام کوهستان کابل و غزنین
 و قندهار و غیره که محل شهبازان غازیان بودند از ظلمت زانان نوارانی نموده رونق
 افزای جلال آباد گردیده عاجها را جنرال ناسحاب بهادر و جنرال پالک صاحب بهادر
 همه افواج در جلال آباد دایر بودند آنها را سخت معاصره نمودند تا دو ماه سردار موصوف
 در آنجا منزل انداز بود و لقب را تبار کشانیده درین صورت صاحبان انگریز نهایت عاجز
 و درشتدیرانی آمدند و در دفع سردار موصوف بسیارندیران در خاک میکردند لیکن پیش
 نرفته آخر روی التماس سردار مذکور آورده عرض رسانیدند که این قدر غرابی و بدناموسی
 که در ملک خراسان از دست سرداران خراسان بر سر کار انگریز بهادر رسیده در وقت العمر
 جانی ندیدیم و این چنین مرزهای و تفککهای ها گاهی نجشیدیم .

اگر این پارچان پر زحمت هوس عاشقی دگر بر نسکتیم

این سزاهای که یافته ایم کافی و این که کشیده ایم وافی است و امیر دوست محمد خان را
 هم از هندوستان طلبانیده حاضر میبایم و از مبلغان نقرانه نوعیکه مرضی و خواهش خاطر
 سردار خواهد بود خدمت میکنیم بشرطیکه یرده کار مایان از مصلحت و امانت ایشان
 بعمل آید اولاً اینکه قیدیان مایان را رهائی بخشیده و دیگر اینکه مایان همه فوج
 یکبارگی در کابل و غزنین رسیده انتقام خود را از تخریب عمارات کابل و چهار سطح
 کابل که در آن مکتان صاحب را آویزان نموده بودند کشیده بده بلاموقف بکشند
 راجع هندوستان خواهیم شد عهد و پیمان موثق میبایم و هم دوباره این چنین هوس نخواهیم
 کرد سردار موصوف در جواب امر نمود که کار ایشان همه انگریزی و جبهه سازی و عهد و پیمان
 ایشان لایق اعتبار نیست مگر از اهالیان ولایت انگلیسیه عهدنامه بباید و هم از جناب
 امیر بی نظیر والد مانجما در آنجا تشفی و تسلی گردد و نوشته امیر بی نظیر در خصوص
 موسوم من برسد بعد تجویز کرده نوعیکه انتضاء خواهش سرکار انگلیسه بهادر خواهد
 بود انشاء الله تعالی از قوه بعمل خواهد آمد چون صاحبان انگریز مصلحت امر سردار
 موصوف بجان خود منت دانسته قبول دار شدند و الامکن بود که صاحبان انگریز دفعه ثانی
 کابل و غزنین و قیدیان خود را از سردار موصوف بگیریند هرگاه صاحبان انگریز بزور
 بازوی همت قیدیان خود را خلاص نموده بودند پس چه احتیاج داشتند که بعد رهائی قیدیان
 خود امیر دوست محمد خان را از قید فرسنگ رهائی دهند رفتن صاحبان انگریز دفعه ثانی

نواب معمار ملک (۱۰۰۰) سردار محمد سید سرور و عبدالشکی با در چپ علی بوم ۸۳۱

در کابل و سوختن عمارات و گرفتن خزین و رها کردن قیدیان محض ساز گزاری سردار
 محمد اکبر خان بود و اینکه سردار معدوم از قید والی بخارا رهائی یافته داخل کابل
 گردیده بود در آن وقت که دولت و چه سامان داشت فقط بدست خالی وی سرو سامانی چه قدر
 چنگک می بافوج انگریز نبود که تمام فوج انگریز را ذلیل و هلاک نموده از ملک خراسان
 کشیده و حالا که خزانه سردار موصوف از بقای فوج انگریز معلوم و اسباب سامان چنگک از
 اتواب و بنادقی و باروتخانه و گنجه همه موجود و مهیا داشت و هزارهای غازیان شعیب بر کتاب
 نصرت پالتی حاضر بودند چه نمودند که صاحبان انگریز بهادر با بقدر قابل فوج باز در کابل
 و خزین رفتند و قیدیان خود را از بی مقابله و مقاتله از قید خلاص گشته آورند از آنجا که
 فرمان روایان خط علقه داشت و سریرانان کشور فهم و پیش کجا یابن قول محال تن داده
 در محیل اختیار می آرند اصل معنی این است که هر گاه عهد نامه امانان انگلستان مع
 مکتوب مرغوب امیر دوست محمد خان مشعر بر تشریح سردار معدوم شرف بقا یافته و نیز
 در این اثنا غیر منقل بند گمان شاه شجاع الملک از دست شجاع الدوله که ذکر آن صحایف
 صدر مشهور است بسمع سردار موصوف رسیده پس از احاطه خرابی کابل که بمباد آتش
 فتنه و فساد شعله ور گردد ازین سبب بعد حصول عهدنامه مذکور و ایصال مرسله امیر بی نظیر
 صاحبان انگریز ساز گزاری بپرده خورد روانه کابل شده و صاحبان انگریز که در
 جلال آباد بودند فهمایش نمود که هر گاه من علانیه با صاحبان ساز گزاری نموده
 قیدیان ایشان را رهائی دهم و حوزه کابل و خزین بدست ایشان واگذارم پس چندین
 فتنه های و فساد بر پای خواهد شد که رفیع و دفع آن بسیار مشکل و دشوار خواهد شد
 اولاً همین غازیان و سرداران کابل در هلاک من در بیخ و صرفه نخواهند کرد و بنا بر قیدیان
 ایشان را نیز تبع بدریغ خواهد کشید سیویا از ایشان یک نفس زنده واپس نخواهد رفت
 تدبیری باید نمود که استیفاء و شکوک مطالب و مقاصد مافی الصیر ایشان بدست مدعی آید
 در حال ایشان در ظاهر با فوج خود ببردانگی در تعاقب ما جاب کابل تشریف فرمای شوند
 اگر چه افغانان پیش راه ایشان گرفته به مقابله خواهند پرداخت لیکن وقت کارزار پس
 یای شده خواهند رفت و ایشان چنگک کتان داخل شهر کابل شوند من پیش از ورود ایشان
 از روی مصالحت با سرداران کابل در مقام رنجش آمده قیدیان را روانه سمت قلعه با میان
 خواهم نمود و خود هم از کابل بر آمده بدر خواهیم رفت بعد ایشان بظاهر جمع تخریب
 عمارات کابل و چهار سطح بازار کابل ساخته روانه قلعه شدند و زمین شوند که عالیجاه
 شمس الدین خان بموجب فهمایش قسری بازار چنگک کرده نمود و قلعه خزین را گذاشته طرف
 قلعه پامیان خواهد آمد بعد ایشان قلعه خزین را بدست خود آوردند و لوای نصرت برافراشته
 و دروازه قلعه خزین را برداشته و دلیل قوی دوباره فتح خراسان ساخته بعد روانه طرف قلعه پامیان
 شوند که صورت تجویز رهائی قیدیان صورت وقوع باید هر گاه صاحبان معدوم
 باین همه مصالحت و ساز گزاری سردار موصوف بعد فتح قلعه خزین روانه پامیان گردیده
 چون قیدیان پیش از رسیدن صاحب معدوم از عالیجاه محمد صالح خان او عیب گاه
 بالا ذکر یافته رهائی یافته روانه کابل شده بودند بهر آن عالیجاه مذکور آنچه که فرار داد
 و عهد انجام صاحبان انگریز نموده بودند برخلاف آن برداشته هیچ با بغای آن برداشتنند
 از آنجا که گرفتن صاحبان انگریز دفعه نانی در کابل محض از ساز گزاری سردار

محمد اکبرخان بود. والاچه قدرت داشتند که باین همه خرابی های فاحش بکدام روی
طرف کیا تسل می رفتند لیکن مثل است که باملك بساز وده را بتر باوجود این همه
سازگاری هم از اساسی بعت رمیده خود چه بدوزخمت ها و شواری و محنت های کشیده بی حصول
گوهر معنی دایع هندوستان شدند فقط از آنجا که تیر الامور اوسعها است چیزی که از
حدانهازه بیرون می شود در آن خلل های فاحش بسیار میشود وانه را باید برداشت که توان
خورد از آنجا که صاحبان انگریز صاحب ذایعه میباشند ازین چنین شکست و فتح هیچ
پروای ندارند دیده شود که عاقبت کنار کما سر کشد فقط .

دربیان رهائی یافتن امیر بی نظیر دوست محمدخان از قید فرنگ
بزور بازوی همت سردار محمد اکبرخان غازی بملاقات خااسه
شیر سنگه بامیر بی نظیر و رفتن در کابل و خوشوقت شدن از ملاقات
سردار محمد اکبر خان فرزند دلبند خود و غیره

امیر قلم : قدرت رقم در تحریر این معنای چنین بیان مینماید که هر گاه جنرال پالت
صاحب بهادر و جنرال نات صاحب معقید بیان بموجب حکم نواب گورنر لاردرالین بیو بهادر
از ولایت خراسان روانه هندوستان گردیدند در این صورت حکم نواب معذوح در پاسروانگی
امیر دوست محمد خان همه جمیع مسویان و متعلقان بجانبداری آن طرف غایت یافته امیر موسوف
در آن روز در مکن میسور و بسیار خوشوقتی نمود و جشن آرای کرد. تمام مردم اعلی
و ادنا مکنان مد گورزا ضیافت نموده گوناگون اطعام ب مردم خورا تیه پتار پنج پنجم ماه
شوال سه بنگیز اردو و صد و پنجاه و هشت هجری مطابق نهم ماه نوامبر سه بنگیز اردو هشتاد و چهار و دو
هجری از مکنان میسوری شریفه فری فرود پیور گردیدند و بانواب گورنر جنرال صاحب
بهادر ملاقات نموده و رخصت باب گردیدند و در حین رخصت صاحب معذوح بانصد سوار
و پیاده و چنه زنجیر فلان و شران و چه کرها بر بار برداری بامیر موسوف داده روانه نمود
و عالیجاه نواب غلام حیدر خان خلف امیر بی نظیر که در جنگ غزنی گرفتار شده بود
در بی نظیرینه بود او را هم گورنر صاحب بهادر از بی نظیرینه طلبانید. طرف لودیانه در خدمت
امیر بی نظیر فرستاده و حاجتی که آنرا را نیز بدلیجاه او اسمد کور داده چنانچه نواب
معذوح در لودیانه بخدمت امیر بی نظیر والد ماجد خود مشرف گردیدند محبت ا بدوز
شده شب در چور فراق را بصبح وصال مبدل نمودند بعد از دو ماه امیر بی نظیر از اودیانه
مستند ولایت خراسان گردیدند وقت ارتخاض لاردر صاحب بهادر بک خلعت سنجینی بامیر
معذوح اعطا نمود و در وقت روانگی خود بانفس نفیس لاردر صاحب بهادر بطریق اعاده
بمراه امیر بی نظیر بسیار راه رفته صاحب معذوح در حین معاودت مسرت بسکیاس بسا
امیر بی نظیر خلوت نمود از کمال محبت و نهایت محبت بامیر بی نظیر قهمایش نمود تا کینه
کرد که زهار صد زهار باسر کنار انگلیسه بهادر هرگز رفتار مخالفت و بدسلو کی پیش
نخواهند گرفت و با سکهان هم آمیزش و سازش خواهد نمود و از طریق خدمت و عداوت

بالکل اختراز خواهند کرد که نتیجه عاقبت کنار نمانند و بالیچاه محمد اکبر خان را
از جمله پشاور و قتل سکهان منع مطلق بایند نمود صاحب ممدوح بعد این همه نصایح و مراعاته
عافانه از امیر بی نظیر دست رخصت گرفته و هذا فراق بینی ویشک بر زبان محبت تر جمان
مابین رانده و وظیفه روزمره و مشاخره امیر بی نظیر تا بدنه خیر مقرر نمود و معاونت فرمای
گردیده چون امیر بی نظیر بقطع منازل و رونق افزای سرحد ممالک معروفه خالصه مهاراجه سنگه
گردیده کنار پردازان خالصه شیر سنگه بوجوب حکم موکل خود در نزول منزل بطریق
استقبال پیش امیر بی نظیر می آمدند و تعارف و ضیافت های از هر قسم نمودند مخلص واقعه
بتاریخ بیستم ماه جنوری سنه ۱۸۵۸ عیسوی مطابق هجدهم ۱۸ ماه ذیحجه الحرام سنه
یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مقدسه در شهر لاهور تشریف فرمای شده مهاراجه
شیر سنگه امرای خاص و هفتاد تن اختصاص خود را بنا بر استقبال امیر بی نظیر مامور نموده
بود و هم لوازمه ضیافت و اسباب جهانداری از هر انعام ما کولات بوجه احسن مهیا و موجود
کنانیده بمالیچاه حکمت دستگناه حکیم عزیز العین خان را احسن مصاحبت و خیر خواه بلا
اشتیاء مهاراجه ممدوح بود حکم داد که از ادب سرکار بجهت ملاقات امیر بی نظیر در باغ
حضوری منظور نظراست که هم تماشای باغ دلکشای و هم از گلزار ملاقات امیر بی نظیر
گلهای صحبت رنگین بدست آرزوی آورده خواهد شد سر داران عالی شان مع افواج
شایسته و لباس بایسته در کمال لطف و برفق فوراً در باغ مذکور حاضر دارند روز د ویم
مهاراجه ممدوح در باغ بصد زین و آرایش که شرح آن آکر داد، شود هر آینه شرح بطول
میگردد چون تسمیح سحری شکفتگی بخش گلهای باغ مذکور گردیده امیر بی نظیر از
تکلیف نظاره گلهای بوستان ملاقات و صحبت خود نمود امیر بی نظیر از استشمام رایحه
ایستغنی خود را چون گلستان آرایش داده متوجه باغ مذکور گردیده لیکن پیش از رفتن
خود یک قبضه شمیر اعلی و دوراس اسپان نازی و ناصه رویه نقد بجهت تدار بعد مت
مهاراجه ممدوح فرستاده بود و خود هم در تعاقب آن تشریف فرمای گردیده هر گاه امیر
بی نظیر زینت افزای باغ مذکور شده مهاراجه موصوف نائب فرش بجهت تعظیم و تکریم
امیر بی نظیر چون گلزار که از تسمیح پس اشتیاق تحرک نموده از بس شوق و فوق محبت
هلال آسای آغوش کشاد بسکندر را چون نشیبه در بغل تنگ گرفته بعد صفای و مرصفا
بخوبی سرخوش باده نشاط ملاقات بسکندر شده و شبلی مدت در محفل خاص مابین شمع
مکالمه و صحبت روشن نمودند چنانچه از صحبت شیرین بسکندر سیری نداشتند در این اثنا
بعضور مهاراجه خیر رسید که سردار محمد اکبر خان بجمعیت سی هزار فوج لشکر نزدیک
دره نظیر منزل انداز گردیده است و عزیمت پشاور دارد در صورت شنیدن این خبر مهاراجه
از امیر بی نظیر پرسید که سردار محمد اکبر خان بقدر عمر دارد امیر فرمود که
بیست و شش سال عمر او خواهد بود باز مهاراجه با امیر مخاطب شد که سردار محمد اکبر خان
اجتماع فوج لشکر بسیار نموده است آیا که کدام اراده در دل دارد امیر فرمود که برای
استقبال ما آمده باشد مهاراجه گفت که البته قصد بیرون آمدن از دره خیبر داشته باشد
امیر ازین معنی خوب اطلاع خواهد بود امیر با در جواب مخاطب شده قطع ازین کلام
نموده باز بسیار بوستان دیگر سخنان محبت بیان شدند بوقت عصر امیر بی نظیر با اتفاق

مهاراجه سوار گردیده نعلشای قواعد یلتن پیاده مهاراجه را ملاحظه نمودند بعد تماشای
 یلتن مذکور مهاراجه رونق افزای در بار گناه خود و امیر بی نظیر نظارت بخش
 باغ مذکور گردیده تمام شب گلچین ریاض عیش و عشرت بوده تا مدت پنجماء امیر بی نظیر در
 لاهور بیایا مذکور اقامت پذیر بوده گواگون گلهای مسرت و نشاط و از هزار فرحت و انبساط
 بدامن ابتهاج می چید اگر درین اوقات از اخبار نویسان انواع اخبارات از سردار محمد اکبر
 خان از اراده گرفتار و پشاور بسمع مهاراجه شیر سنگه می رسیدند و در بنوعی امیر
 مهاراجه چندین خیالات بل خود راه کرده مشورت هائی می کردند اغرا لامرا جا دهیان
 سنگه و دیگر سرداران و امیران مهاراجه شیر سنگه در خدمت امیر بی نظیر شرف
 احضار یافته از توقف چند روز دیگر بسیار عرض و انعام نمودند و هم استند های تازه
 هدیه بیهان بامیر بی نظیر کردند لیکن امیر بی نظیر از عهد نامه تازه چشم پوشی کرده
 چندان ملتفت نشده از لاهور روانه گردید هر گناه امیر بی نظیر در منزل از در لاهور دور شده
 آنچه که سواران و پیاده گان سرکنار اسکلیسه بهادر تابنده خیر بر کباب امیر بی نظیر
 مأمور بودند همه را طرف فیروز پور رخصت داد در این اثنا چهار هزار فوج خراسانی
 بر کباب امیر بی نظیر آمده حاضر شدند و از فوج سکهان امیر را بقدر سر موی انبیشه
 و خیال نبود و در دل سکهان خوف و هراس از فوج خراسانی بسیار بود لیکن در عرض راه
 هیچکس از سکهان سرشورش از کمر بیان خود پلان نکردند و یک سردار از سکهان هم راه
 رکاب امیر بی نظیر در خدمت گذاری حاضر مانده که در هر منزل ضیافت گنجان بنگال
 اعزاز و اکرام امیر را داخل دره خیر نمودند بعد امیر سکهان رخصت پاپ گردیده
 و به طای خلعت فاخره از خدمت امیر بی نظیر دوست محمدخان سرفرازی یافته راجع لاهور
 گردید هر گناه امیر بی نظیر تشریف فرمای دره خیر گردیده و طایفه افغانان خیر مقدم
 امیر بی نظیر ابواب قلعه خیر فرحت و ابتهاج بر چهره حال خود کشاد و به پیش امیر آمده
 مراسم تسلیات بجا آورده در زبان افغانی مبارک پادی میدادند و شو شها میسر دند
 تا مدت پنجروز امیر را توقف داده انواع انواع مهمانداری و ضیافت های نمودند بعد از پنجروز
 امیر بی نظیر از دره خیر بر آمده بقطع منازل تشریف فرمای جلال آباد گردیدند سردار
 محمد اکبر خان پشترین این مژده دلگشای فرح افروزی عندالب زبان را باین ترانه مترنم ساخت.

بر این مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
 یسای سرهنسه دوان دوان رفاته سعادت قدم بوسی امیر والد ماجد خود حاصل
 نمود و دیده رمد کشیده مهاجرت و مفارقت را بجواهر سره بقای مسرت افروزی غمز دای
 قبله گناه خود فورانی نمود و از بس شوق و افتراق این قصیده را از بر خواندن گرفت قصیده
 فنجان که از کات سپهر کبر فنجان فنجان طرح جدائی میبانه من یسار
 زمانه پیش من آورد آنچنان روزی که روشتم شد از آن روز معنی شبانار
 هر آن گلی که از گلزار وصل او چیدم زهجر بر دلم آمده هر از نشتر خار
 بدامن مژه رفتن ز طرف غبارا حس به پلک دیده ستردن ز روی صحرا خار
 به فرجه آفتاب دن آسمان بلند بقرق سر شدن از دشت جانب که خار
 هزار لقمه بدندان ربو دن از دم شیر هزار عقده پشای غن کشودن از دم خار

ازین مغاظره گرسد و هزار پیش آید
 بچست و جوی تو ام با تقد و اولی مسال
 اگر بی باغ روم باغ داغ دل گرسد
 من از تو دور ندانم که خواب راحت چیست
 سحر که مرغ چمن راه بوستان گیرد
 گهی چو حلقه نیم چشم خون فشان بر در
 بگرده آن درود یوار گردم و گویم
 تو آن امیر سفر کرده رایین برسان

سردار معتمد اکبرخان بعد انعام این قضایه جزین سر خود را بفرستد مبارک امیر
 گذاشته شبلی مدت افتاده بود و از سحاب دیده اشک می بارید و امیر بی نظیر نیز چون امیر
 تپان میگریست و از طرفین نوا نره در دفران سر بفلک کشیده آخر الامر امیر بی نظیر
 از روی مهر پدری سردار مذکور را در بغل عنایت و اشفاق خود گرفته سر و چشم فرزند
 را بوسه داد و گفت که ای لغت نگر من وای نوردیده من وای جان پدروای روح در وان
 من اگر چه از فضل الهی جلشانه است لیکن سبب دلآوری و جوان مردی آن فرزند دل بند
 که از بند فرانسک رهائی ناممکن بود صورت رهائی در آئینه مرادم جلوه نسای کردید
 سردار معدود در جواب التماس کرد که این همه از ثابتات الهی جلشانه و میامن به کس
 آن قیله گاهی منصور اگر وای بغارای شریف سلسله نظر بندی در یایم بنید آخته بود
 چگونه رومیداشتم که آن قیله دو جهان ابقدر مدت با این همه خیال و اطفال در قید انگلستان
 متردد خاطر باشد با وجودیکه امیر بی نظیر چقدر جنگهای و دلآوری ها با فوج انگریز
 بهادر نبودند هم بر امیر قادر نشده باز هم امیر از روی مصلحت وقت و معاينه صورت نفاق
 سرداران غراسان خود بفرود آمده استیلام حاجیان انگریز نمودند و او شان هیچ يك
 انصاف نکرده بلکه بمقتضای بی انصافی و حق ناشناسی امیر را چون اسیران روانه
 هندوستان نمودند و من بی حضور آن کعبه و قیله چگونه زندگی میگردم الحسب ازاد
 همین بود که بیاری عنایت ایزد باری جلشانه و اعانت حضرت رسالت پناهی اوای نصرت
 انتهای اسلام در ولايت نصیبی نمودم امیر بی نظیر ازین تقریر دل پذیر سردار معتمد اکبرخان
 نهایت خوشوقت گردیده سردار بلند افتادار را در آغوش عاطفت گرفته سر و چشمش ببوسید
 و تعسین کرد .

از آنجا که در این مقام نقل بازان و زافغان بسیار مناسب حال افتاد نقل است که
 طایفه بازان در یک جزیره که بنزدت و صفای دم موافقت با بهشت برین میزدند در آن جزیره
 مسکن و ماوای خود ساخته غارخ ایال بال افشان استراحت و آرام بودند و طایفه زافغان
 ظلمت سرشت را صعوبت خیال تصرف آن مسکنان چند نشان در هوای خاطر بسیار بود
 لیکن بحیب زبردستی و زندقی بازان جرأت کرده نمیتوانستند و همیشه تبعیرات را در خاک
 میکردند آخر از فضای کرد گمار و گردش لیل و نهار سر کرده بازان که شهیال نام داشت بال
 صحتش در دام بیاباری پیچیده چنانکه در جزیره رنجور بود از آنجا که بموجب عسادت
 و عرف تبدیل مسکنان مریش به محل دیگر ضرور و لازم است سر کرده بازان حسب مصلحت

امرای خود بنا بر شفا یابی از مسکن اصلی نقل نموده بمکان دیگر رفت هر گاه دفع بیماری
شهبال گردید به یاد آرام گاه اصلی خود با مراسم رفتن جزیره اصلی داد زاع فلم
سیرم بر شاهسار این مدعی چنین عودای بیان مینماید که چون زانغان جزیره بازان خالی یافتند
وقت را فرصت یافته از روی غام طعمی و سبب بختی خود آمده بمکان بسازان نشستند
و آشیانه های در جزیره مطرح نموده بال افشان سرور و انبساط بودند و بر رسائی عقل و هوش
خود بال تعجب من کشادند که عجب جزیره بازان بی رنج و محنت بدست افتاده و تا چند
مست زانغان در مسکن بازان فارغ ایال سیه روز کناری خود بسر می آورند روزی
عناقا سر کرده زانغان روسای خود را طلبانیده مشورت نمود که این جزیره آرام گاه
بازان است مبادا بجهت تفرج رفته باشند گاه باشد که یاد آرام گاه اصلی خود نموده
معاودت نمایند و مایان حریف مقابله بازان نیستیم همیشه فتح از بازان و مزیت از طرف
ما زانغانست در بنیاب خفاش عقل شما در شب این مصلحت چه پرواز مینماید چون عنقا را بوم
شوم دوستی بود با امرای خود برای مشورت و صلاح این امر پیش بوم رفته سر گذشت
تیرگی روز کنار خود بیان نمود بوم ساعتی صحرا نورد ویرانه فکر و اندیشه گردیده
باعتقا سر کرده زانغان گفت که شما یان بصب ظاهر تاب مقابله بسازان ندا رید
و طائر فتح نصرت همیشه صید سر بنجه اقتدار بازان است و بیفته مزیت نصیب شما زانغان است
بهتر است که بگفته خرد میدان علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد اگر ترک مکان بازان
نموده بجای دیگر رفته آشیانه پذیر شو بد عین مقرون مصلحت و بهیو دی است
والا بسیار زحمتهای خواهید کشید تا از جنگ بازان رهائی یابید مگر عقلای
دانستند و بنا بر این ترتیب تدبیرات را در امری از امور روز کنار جایز داشته اند
خسوساً در این مقدمه مصلحت بهتر از اتفاق نیست هر گاه در طلعت کده ضمیر ایشان
چراغ اتفاق روشن است باری چند روز طوعاً و کرهناً در مسکن بازان روز کنار خود را
بسر خواهد آورد والا مجامعت در بنصورت عنقا سر کرده زانغان روی طرف امرأ خود
گردانیده بانها گفت که از ویرانه طبع بوم چنین مصلحت سر زده الحال شما یان به مصلحت
میل دارید امرای زانغان بال همت را تسکین داده گفتند که مایان همه در جیفه خوری
اتفاق ثابت قدم بیاشیم و کرگس و اربچنگال و متفارجلات و بهادری دمار از روز کنار
فرقه بازان بر می آریم و روی همت را از کنار زار باز ان نحو اهم تاقت جان زانغان این
راه خواهیم نمود عنقا سر کرده زانغان چون این سخنان نهورانه از امرأ زانغان شنیدین
باری بال اطمینان تسکینده خوشوقت از بوم باز گشته در جزیره بازان رفته آشیانه پذیر آرام شدند
و قدر قلیل از زانغان فلاکت زده از خود دید انموده بر شوارخ مقرر نمودند که هر گاه اثری
از بازان معلوم شود زود خبر برسانند که به فرقه زنند کسی دمار از دماغ بازان کشیده
شود از آنجا که هر گاه زانغان به تمبیدی که مذکور شد دام خیله وری در راه بازان
انداخته بغاظر جمع در جزیره بازان نشستند چون روزی شهبال سر کرده بازان هر گاه
برویال صحنش از دام بیماری رهائی یافته بنتقضای حب الوطن بال افشان هوای جزیره
مسکن مالوفه گردیده هر گاه در عرض راه رسید و زیر پاتهدیر شهبال به شهبال گفت که همیشه
کبکسان مراد طعمه کام آن خدایگان با من مدتیست که جزیره را گذاشته ایم مبادا
از اصناف طایران خام طمع از روی جهالت و در ذلت خود رفته در آن جزیره آرام گاه خود ساخته

ممكنان خود فراد گيرند از كمين درآمده. قافل بجزيره داخل گرديم و همه آنها را بچنگ
 آورده انگلداريم كه احسب جان سلامت بيرون برد چون عقد اين امر و تدبير انتظام
 پذيرفت. پنحويكه ذكر يافت شهبال معمول ساخته همه زلفان را اسير ساخته بطريق
 خاطر خواه جزاي جزاي به آنها دادند و خود بسيرت جزو احترام بولايت جزيره خواهي
 خود مستقر گرديدند از آنها كه پادشاهي نقش خانم كسي است كه بزم معاش وسلوك
 را از مصباح رفاهيت حد و پايه خود مجالي ساخته دست از سياست حال و مرتبه خود كوتاه
 نمازند و به تلاش وسعت دستگناه و حسب رياست و جاه از بساط آرميدگي و قناعت نفس
 قدم بيرون ننگدارد و موافق رويه دولت موردني خود زندگاني كنند كه اگر در روزگار
 راحت و عافيت موجود است در عالم سلامت نفس و عديم داعيه است اگر في الواقع زلفان را
 از سبه بختي نايره بگذر و ازاي هاي مشتعل نكشته تلاش هم چشمن شهبال نيكردند بيوسته
 صدر نشين آشيان عاقبت و بالا كرد هوای اوج عاقبت و فادربالي مي بودند بدانكه همیشه
 راحت هستم سفر اهل قناعت و منزل و شرمساري در سراغ خانه ارباب منصب است .

باقناعت عاقبت بيوسته باشد همنان در سراغ خانه منصب بود سيلاب منزل
 از آنها كه ارباب بسيرت و داماني را يك نكته كفايي است هر گاه صاحبان عاليشان
 انگليسه بهادر هوس تسخير ملك خراسان نمي كردند خرايئه اين همه خزايين و دفاعين و
 كدام و اتواب و دواب از قسم اسبان و شتران و غيره كه تعداد آن از حساب بيرون است
 و هزار ها سياه و سقوب از هندوستان و انگليستان مانند را غار سيب سر پنجه اقتدار
 غازيان شهبازان خراسان نمي شدند فقط از آنها كه سلطنت خراسان آسان نيست كه
 نوالهريك ارباب داعيه باشد چنگت ممكنان نادر شاه پادشاه با وجود حشم خراسان بخواي مضمون .
 شغال بيسته ما زندران را نيكيرد چر سگك ما زندران

و چندين خزايين و دفاعين و اسباب رزم نتوانست كه تمام ملك خراسان در قبضه تصرف
 خود آورد اگر يك كوهستان بگرفت ديگر كوهستان باغي و باغي مي بود و چندين سالهاي
 سال چنگهاي كرده هر گز بملك خراسان قادر نشد چه جاي صاحبان انگريزان باين لشكر
 هندوستان كه صورت زلفان بودند كدر عرصه دم بازده ماه تصرف ملك خراسان نمايند
 «صيد» چون اجل آيد سوي صياد روده . از آنها كسه از مردم هندوستان چنين اجل
 رسيده بود كه بي گور و كفن در خراسان از دست غازيان طعمه آهنگت دريای هلاكت شدند
 و غازيان اسلام كه همه تشنه زلال جهاد بودند شرح روي دنيا و آخرت دانسته جان نائوان
 را نثار و اين سعادت جهاد نمودند خوشحال گشتا بگه شربت شهادت نوشيدند و اي بر حال
 آنها كه گوئي دين و ايمان خود را درين ميدان معارك با نصاري باختند .

در بيان رفتن امير بي نظير از جلال آباد طرف كابل و مشورت نمودن با سرداران كابل و گرفتن مبلغان از سرداران مذکور كه از چنگ

افواج انگليسه بهادر بدست پشمای آورده بودند وغيره
 امير بي نظير فلم خوش رقصم كه منته نشين ولايت سخن داني است در تحرير اين
 مدعای چنين بيان مينمايد كه هر گاه امير دوست محمدخان درسته پكها رو و دست و پيشاه

بوابي معارف (۱۰۰۰۰) ب سردار احمد سيد سرور و قسيس محمد ن رحمتي يوم ۱۸ - ۳۱

و هشت هجری در ماه صفر المظفر سفر با ظفر هندوستان نموده رونق افزای جلال آباد
 گردیده سرخوش نشسته با دو ملاقات سردار محمه اکبرخان فرزند دلبند خود شده بعد
 مستعد کابل گردیده چون این شهر آمدن امیر بی نظیر بیگم سرداران کابل رسیده
 پس با هم مجموع شد از روی مصلحت اتفاق نمود از علمای عظام آنجا فتوای گرفتند که
 برای جهاد حاکم از بی هاشم باید بالفعل خلف مرحوم میر واعظ علیه الرحمه که از سادات
 کرام است حاکم خود مقرر میمائیم و امیر دوست محمد خان سردار محمه اکبرخان و
 عالیجاه محمه زمان خان و قیره سرداران همه سرگردان بیوش اسلام مقرر خواهد شد
 چون سرداران کابل رقم این مشورت را از دفتر خان به مصلحت خود نیکاروش دادند
 امیر بی نظیر روز دوم شمع مجلسی آرای روشن ساخته تمامی سرداران کابل را بیار
 احضار داده از روی کشاد پیشانی سرداران کابل مخاطب گردید که الحال ما را بحکومت
 و ریاست خراسان هیچ مداخلت نیست هرچونیکه صلاح و مرضی تمامی سرداران اقتضای
 نماید عین مصلحت و هر که را حاکم خود مقرر نمایند اختیار دارند لیکن من از مدت مدیده و
 عهد بدیده از صورت حال افغانان خوب واقف و از سیرت آنها نهایت عارف و ما را به سر
 امیر و سردار مشورت کردن ضرور است و برعکس آن نمودن دور از دانش و عقل است چون
 امیران را این سخن امیر بی نظیر بسیار پسند آمده و به سر مصلحت امیر همه راضی شده
 گوش عرش خود هارا باصفای کلام امیر بی نظیر داشتند بعد امیر فرمود که اولاً آبادی
 ملک و آسودگی رعایای از همه امور است مقدم باید که زینت دایران خط و حال و وسعه و
 غار و زینت باد شاهی آبادی ملک و آسودگی رعایای است دوماً آمادگی و نیارگی
 لشکر و سامان بغوی باید نمود که سبب افکنی شتار بقوت یروبال است و سرداری سردار
 باستعداد لشکر است سوماً در عرصه دوسه سال تدارک این همه اسباب گرفته بعد کسیر
 بر جهاد بسته آید مثل است که اولاً بتفویض خانه بهماز آن عزم سفر بیگانه باید کرد
 سرداران کابل چون این کلام از زبان امیر بی نظیر شنیدند نهایت خوشوقت گردیده
 از جان و دل امیر بی نظیر را بحکومت و ریاست خراسان اختیار نموده زمام نظم و نسق جمیع
 مهام دست انداز امیر بی نظیر واگذاشتند بعد ازین همه انجام و فرار داد امیر بی نظیر
 بر جلوس سریر ریاست خراسان جلوس استقرار گرفته عالیجاه امین الله خان لوگری که
 خزانه صاحبان انگریز و مال تجاران و غیره دست بقمای آورده بود سردار بی نظیر او را
 مقید ساخته در خواست مال غنیمت از او نمود لیکن عالیجاه مذکور در قید خود راضی بود
 و بدادن مال غنیمت بسیار ناخوش بود آخر بهماز چند روز تمامی مال غنیمت آورده تسلیم
 صندوقخانه امیر بی نظیر نموده زمانی یافت و از عالیجاه طرباز خان مبلغ ده هزار روپیه
 و از عالیجاه خلعت خان مینندی هفت هزار روپیه و از عالیجاه آغا جان پنج هزار روپیه و از
 عالیجاه برکت الله خان ملزمی پانزده هزار روپیه لقمه پستان ثوابی امیر بی نظیر حصول
 نموده غرض آنچه که سرداران کابل مال و متاع از لشکر انگریزان غارت نموده بودند
 از هر یک باز یافت نموده داخل صندوقخانه خود نموده و سرداران مذکور به ملاحظه
 حفظ آبروی خود بیلمان و مال و متاع مفروقه همه با امیر بی نظیر بی چون و چرا رسانید
 دادند و یک روز صندوقدار به امیر بی نظیر خبر داد که خزانه در صندوقخانه موجود نیست

وسپاه تنخواه میخواهد امیر بی نظیر در ساعت در شهر کابل منادی کشاید که پیش هر که از امرای مبلغان سکه کمیتی موجود باشد بلا فرست آورد، در سر کار حاضر نماید و اگر کسی اعمال نمود مورد سخت سزای خواهد شد سرداران کابل بشنیدن این منادی بسیار ناخوش گردیده لیکن به مقتضای حکم حاکم مرگت مقابلهت است لاچار طوعاً و کرهاً با آوردی حکم امیر لازم دانسته چیز بکنکه مبلغان سکه کمیتی در خزانه خود داشته برداشته پیش امیر حاضر نمودند مطلب که امیر بی نظیر به تجویزی درجه برجه اکثر مال نسبت از سرداران کابل در عین تصرف خود آورد. به تجهیز سامان و لشکر و بلان میرداخت و روز بروز جمعیت لشکر سامان گرفته میرفت تا آنکه هوای بلند پروازی که سرداران مذکور در سر پیدا نموده بودند همه را امیر بی نظیر از سر آنها کشید و در هر باب مطلع و فرمان بردار شدند و بعضی امرای که در عین ورود صاحبان انگریز با امیر بی نظیر بیوفائی و دغا بازی نموده بودند آنها از امیر نهایت در خوف و هراس بودند امیر از روی بردباری به مقتضای درغولذنی است که در انتقام نیست از سر تقاضای آنها در گذشته هریک را بفلاح اخیره سرفراز نمود بسیار دلجویی آنها نموده چنانچه آنها از بس معاینه مهربانهای امیر بی نظیر شرمند و خجالت زده می شدند لیکن امیر هریک را بجهت خدمات لایق نامور و ممتاز نمود از خود خوشنود سخت از آنها که خصمی را دور کار عاجز و زبون نماید فاعده مروت و اعلیت آن باشد که نام خطای او نبرده چشم از تلافی و بازخواست آنها ببوشند بلکه در عوض پدی به نیکویی بکشوند تا جی چل وطنی بسبب این نیکوکاری و نرم مراد و مقصود ایشانرا از پرتو شمع التفات مینوی گرداند فقط

دربیان آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار و رفتن فوج

انگریز از قندهار و گرفتار نمودن شهزاده مسعود چنگل را

سردار قلم فیروز رزم در طی منازل این معنای چنین بیان مینماید از روزیکه صاحبان انگریز بهار بی مقابله داخل قندهار شدند از بس ترس و تاز و زد و کوب افغانان همیشه در فغان و ساعتی بکام دل پسر نمی آوردند و همه وقت در غم و غم و غم و غم می بودند اکثر ذرافغانی یا افغانان می نموده البته اوقات گذاری میکردند هر گاه دست خود را از ذرافغانی در آستین کوتاهی میکشیدند پس صورت حال خود را در مرآت مراد بر عکس میدیدند از آنجا که حاصلات خراسان در اصل گم و دیگر به تحصیل مالیات از افغانان رعایا که در کوهستان ساکن اند خیلی دشوار تا چنگ و جدال نکنند هرگز دلتها را دادن مالیات نمی شوند و مالیات نقدی چندان ندارند مسگر جنسی قدری غله و گیاه با وصف جنگهای ادای کرده میدهند سوماً در آمدن خزاین از انگلستان باین شایه راه ورود و بد بلوچان کوهستان و افغانان کوه نشین پس مجال بهر صورت صاحبان انگریز صورت گذران در خراسان بصحت دیده قدری فوج انگریز که در قندهار دایر بودند پیشین اخبارات کابل در شش ماه جبرانی آمده و برای رفتن هندوستان دست دعای بر آستان برداشته که درین اثنا سردار محمد اسکندر خان ... فوج انگریز از کابل به رای سردار صاحبان قندهار مراد خود را جذب ایران باین مضمون نوشته فرستاده که از غایت قادر

علی المطلق و کریم ذوالاشفاق همیشه نساخیم فتح و فیروزی در زیر چم لوی فلک فرسای
 اولیای دولت اسلام در اهتزاز و زرد روشنی خزان عزیمت نصیب نخل جمعیت معاندین دین
 باد از آنجا که طایفه انگریزان که بهوای خراسان با استظهار پندگنان شاه شجاع الملک
 سکه بارفته و فساد را در خراسان آورده کشاده بودند از آنجا که
 بیچاره خسرو آرزوی دم سکند

بجزای رفتار ناهنجار خود رسیدند که تعامی فوج انگریز طعمه تیغ بیسویغ غازیان
 نصرت توامان خراسان شدند و تمام اسباب وسامان آنها بدست غنیمت قازیان افتاده
 الحال فزاید دلگشای کنابل و خزانین و غیره از غنم و خا شاک لشکر انگریز پاک و صاف
 شده آن عالیجاهان بطاهر جمع معتمدان خود متوجه قندهار شدند و دولت سرای وطن مالوفه
 را با تواری جمع رسوم میمنت از خود متجلی سازند که شاید مسافرت و جلای وطن بسیار
 کشیده اند من بعد ازین آوارگی آن عالیجاهان باین همه فتح و فیروزی و تخریب بنیاد
 مخالفین زواید ابریم فوراً تشریف فرمای قندهار شوند که باقی فوج انگریز که قدر قلیل
 در قندهار مانده است بجزرد آمدن آن عالیجاهان روانه هندوستان خواهند شد و در صورت
 توقف فوج مذکور پس از آنطرف آنها ارجاء همان و از اینطرف اینجاب معتمد جمعیت
 موافقه رسیده استخراج فوج انگریز نموده خواهند شد از آنجا که سرداران قندهار بر طبق
 نوشته سردار مسند اکبر خان معاندم مبارک تبارگی گرفته از ایران زمین بر آمده بطلع
 منازل داخل قلعه کرش شدند در این اثنا سه چهارصد لشکر پیش سرداران جمع شده
 و فوج انگریز که در قندهار بودند پیشین شیر آمد آمد سرداران مذکور در استظار
 و بقراری آمده شاهزاده صدر جنگ و عالیجاه عظام جمعه خان بامیزی را در قندهار
 گذاشته شکر گشان روانه هندوستان گردیدند و بزبان حال بیان می نمودند - رسیده بود
 بلائی ولی بشیر گذشت - چون سردار صاحبان نزدیک قندهار آمدند شاهزاده مدعو
 و عالیجاه مذکور مستمه مقابله شدند از آنجا که سردار صاحبان را بر لشکر خود اعتماد
 نبود و تمامی افغانان قندهار با سردار صاحبان در مقام مخالفت بودند از روی تمایز فرزانه
 شاهزاده مدعو جنگ موافقت و سازگاری در کوای آورده و شمع مسواقت در بسزم
 شاهزاده مذکور روشن ساخته بعد از آن داخل قندهار شدند سردار صاحبان قندهار
 و عالیجاه عظام جمعه خان با هم متفق شده با انتظام مجموعه امورات مالی و مسلکی میرداخته
 و توسن سرکش نفس نافر جا سردار صاحبان سبب مهمیز گاری خواندند روز گار و جلای
 وطن وطنی منازل نشیب و فراز بازی سر با خور تعلیم آورده از رفتار ظلم عثمان کبیر بود
 اولاً اجرای احکام شریعت عز اومت بیضا نمودند چونکه در ایام فوج انگریز خمدانه
 های شراب در جوش و علانیه بازار شراب خوری گرم بوده همه را موقوفه الاثر نمودند
 و محتسبان در هر محله و مسکوچه بازار میگردیدند و هر یک را نهی متصکر نمودند
 و هندوان کسه بازین براسب سوار می شدند آنها را از سواری زمین معانعت کردند
 حسته بر بالان سواری میسکردند هر گاه سردار صاحبان احکام شریعت بر موافق حکم
 کتاب جاری نمودند پس رعایای خاص و عام از حسن اخلاق گردانده سردار صاحبان نهایت
 خوشنود خاطر شدند و میسگفتند که سردار صاحبان لشکرانی آوارگی وطن چشیده و شاید

فریت و مسافرت دیده اند باری رحمدل گردیده باجیای مراسم عدل و انصاف میردا زند
 چون چند ایام برین هیچ گذشته و مانده کی و غبار فریت از دامن خاطر سردار صاحبان
 برطرف شده از موافق و بسکین رهاست قندهار شیرین کنان گردیدند از آنجا که باه
 ریاست و حکمرانی را شمار فرور بسیار است اولاً شاهزاده صفدر جنگ را در جنگ
 خود آورده در حبس مبتلا نمودند و بعد پیش هر کس که مبلغان سکه کمیتی بود همه را
 گرفته در کوره آتش گذار نموده سکه خرد را جاری نمودند و از بیکر و بیه دور و بیوسکوک
 نمودند بدستور اصلی طرح ظلم بریای نموده از آنجا که قدر عاقبت کسی دانست که
 بمصیبتی گرفتار آید سردار صاحبان با وجود این همه صعوبات که دیده و چشمیده بودند نسبتاً
 منسباً انگاشته پیش از پیش بختابست آرزوی نفس میرداختند از آنجا که سالکان راه
 زاست حقایق شناسی هرگز باطاعت نفس و فرجام نیرداخته و ندی بارزوی نفس نیرداشته
 برخلاف آن کوشیده عمل نموده اند بلکه پای نفس بیوده خیال را باسله خوف بیاز
 خواست اغروی محکم بسته مابعرف گنجینه عالم را قابل انبیه دست آرزوی از اخذ حقوق
 مال خلق الله کوتاه نمودند و هرین خبری که خار نفس و خلقی در راه برهنه بنایسی
 افکنند هر آینه طراوت گذرار انبایان انحرده خزان قهر جبار حقیقی شود بر طبق مقصود
 بر تو که امروز آسان مردم آزاری گذشت بایدت فردا ازین آسان بشواری گذشت
 هر دم لعزت گده دارد بطلی زنده کسی زمین را لعزته نتوان باگران باری گذشت
 کامعیار بوته جوان مردی کسی است که فریب شیطان نفس خطاکار انوردا تاملرعه
 امید خود را نشسته زلال جو بیار الطاف سبحانی نبیته ازه نفس و عدل در نعل آسایش
 تیری بگذارد فقط

دربیان رفتن صاحبان انگریز بهادر در هرات پیش شاهزاده کامران

بطریق رسالت و از دست وزیر پادشاه محمدخان مایوس شدن از مدعای خود
 رعنا ی قلم زیبارقم در چهره آرائی شاهد این مدعای چنین می پردازد که چند سال پیش
 از جنگ کابل و فرین عالیجاه پانچر صاحب بهادر در طریق رسالت بحضور شاهزاده
 کامران واقعه هرات تشریف فرمای گردیده بود که صاحب معدوح چند مدت در خدمت
 شاهزاده معدوح جرعه نوش پادشاهت بوده به تشبیه مبنای مصر رفیع اساس موا است
 و اتحاد میرداخت وجهت قلعه هرات بنابر استحکامی سرواه روس بسیار تدبیرات افلاطونی
 و حکمتهای لغالی بسکار برده بسکن پیش رفته در این اثنا عساکر قاجار خارج از شمار
 بر قلعه هرات آمده قلعه را چون نقطه پر کار سخت محاصره نموده تا مدت دراز در راه
 لشکر مد کور در دور قلعه مد کور افتاده بود و سو هر روز آتش مقابله و مقابله شعله و بود بوقت شب
 از جیوش شاهزاده معدوح سواران جراز برق شتاب از اندرون قلعه بیرون بر آمده و در
 لشکر قاجار بطریق شیخون افتاده و چندین لشکریان را مقتول و مجروح ساخته و چون باز
 نیز پرواز باز داخل اندرون قلعه می شدند در آنوقت عالیجاه پانچر صاحب بهادر نیز در اندرون
 قلعه هرات مددگار شاهزاده کامران بوده از تبه بیرون توفیر اخراجات بهیج وجه من الوجوه
 نصوری نکرده با وجودیکه تمامیا من در گدایم و اسباب آذوقه از قلعه کریان تمام شده در دیک جا

دادن رسیده بودند با آنهم جلالت و بهادری را از دست نداده در قتل لشکر فاجار صرفه
 نمیگرداند چنانچه روز فراغت و شب آرام بر لشکر فاجار حرام بود رفته رفته عالیجناب
 پانینچر صاحب پای مصالحه در میان طرفین گذاشته و چند سگ رویه عیوش نعل بندی
 بمالی حضرت مرزا محمد شاه فاجار داد رفته رفته وفادار نمود هر گاه لشکر فاجار راجع
 گردید قلعه هرات که از بس اضراب اتواب شکست ریخت گردیده بود صاحب ممدوح
 مبلغان کفلی خرج نموده تعمیر قلعه نمود و از پیشتر هم قلعه را مضبوط و مستحکم مقصد
 شهزاده کامران از حسن تدابیر و استعداد صاحب موصوف نهایت شتود خاطر و در همه
 باب خاطر داری و اعزاز و اکرام صاحب بهادر می نمود لیکن عالیجناب آصف السمواله
 وزیر پارچه مدعیان که نهایت بی هوش و ذوقتون بود در ظاهر به عالیجناب پانینچر صاحب
 در مقام سلوک و هر روز رساله خوشامد و تلافی پیش معلم دانش صاحب ممدوح مطالعه می نمود
 و در باطن چون زیندوار بود همیشه کمان گشیه زده نموده میخواست که تیرش در پهن
 جان صاحب اله براند و بپوش اختلاطی و شیرین زبانی در هر ماه مبلغان از صاحب ممدوح
 می گرفت آخر کار پستی رسید که صاحب ممدوح از توفیق هرات به تنگ آمده بندوبست
 قلعه هرات بجای خود نماد لیکن جان کشی از صاحب ممدوح از قلعه هرات بشکر گردید
 و از نزدیک وزیر همیشه خایب بوده می ایستاد به تجویزی طایر جان خود را از دام وزیر کشیده
 چون شاهین نیز پرواز بال افتاد فکری انگلستان گردید و بعد از آن عالیجناب نان صاحب
 بهادر باغیوی تصرف کنای و قندهار و ازین داخل هرات شده عالیجناب وزیر بار محمد خان
 از آمدن صاحب ممدوح در قلعه هرات ابواب شادی و شادمانی بر چهره حال خود مفتوح ساخته
 و کلاه نشاط بر آستان افکنده بلبان زبان و اباین قلعه بر شاخسار بیان مترنم می ساخت
 صدی مقصود بیگه من در آسمان می چشتمش در زمین اکنون بدم بخت مسعود افتاد

وزیر موصوف مقدمه صاحب ممدوح از جمله مددکاری بخت مسعود و طالع محمود دانسته
 باز دام محبت و حبله وری در دهکدر مدعی صاحب مذکور انداخته و او را در قلعه دانه
 مهریانی و شیرین زبانی خود ساخته و هر روز بزم آرائی نموده مغل خاطر صاحب
 ممدوح را با نواز شمع صحبت داری و شور می ساخت و از عیسی و شکرگوار
 اورا در رشت از ساخته بیام و مدعیای خود را از اخلاص از ملامت سال می نمود صاحب
 ممدوح هر چند جرعه وری صهیای خوش مزه بود بسیار نمود لیکن خود جرعه بیگام دل
 بخشیده آخر به از جمله طایر جان خود را از چنگ شاهی وزیر ممدوح رهائی داده
 از هرات بدر رفته از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر اگر چه مراتب دانش و عقل بیگانه
 روزگار بلکه اخلاطون را از سلف جز و کشان عقل خود میدانند لیکن با وزیر ممدوح
 هیچیک تدبیر و بیادشان در بندوبست قلعه هرات بجائی نرسید هر چند از شاه فکرم و اندیشه
 خواست تدبیر خود در میان آرزوی باختند لیکن چون قبل در گل از عدم حصول مدعی
 فروماندند و پیاده وار در شدر حیرانی مان شدند و باز از رفتن هرات رخ تساب گردیده
 و از وزیر موصوف بسیار ناخوش و لاله وار داغ حسرت بر دل گذاشته بعد از چند ماه
 وزیر مذکور شهزاده کامران را از تحت کامرانی هرات انداخته بر پشت حبس جلوس
 داد و پشت ترین عداپهای کشته و تمام خزاین و خان و مان او را در حیز تاراج آورده

خود بر سریر دولت سلطنت هرات جلوس فرمای گردیده و بعضی ضابط و قانون حکم را در نوای آورده که پیر زنی زربشت گفته بی دهنده و رفیق در شوارخ تردد می نمود احدی متعربس حال زن نمیگردید که کیست و از کجایم آید و کجا میرود و مطایقه او بیک که همیشه ترک و تاز در ملک هرات می نمود و مردم را با بسیاری میبردند بر آنها شایسته و تاز نمود و دما از آنها کشید بلکه آنهارا بجمع عقال اشغال اسیر ساخته در هرات آورده جای داد از آنها که وزیر مذکور در جلالت و عقل فراست نظیر نهادت آذربایجان را بیک حق پرداخته و تمام اساس سلطنت هرات را در دنیای گذاشته رفته .

هر که را خواهی که آذربایجان خاک است کچه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را

دربیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سند و راه گرفتن

از دریای و پیمایش نمودن آب دریا و انداختن طنز بق سلوک و غیره و وقوعات ملاح دوری چنین سخن وری یعنی عامه نکتة پروری بدستبازی بادبان بیان کشتی این مدعای را از بحر مداف چنین بساحل مراد میوسانند در اوقات سعادت آیات که امیران سند هر یک عالیجاهان میر صاحبان میر کرم علی خان و میر مراد علیخان اظهان حیدر آباد و میر صاحب میر سهراب خان و مشیران هر یک تواب ولی محمدرخان لغاری و سید کوله شاه و غیره امرا عالیقام زوری نشین دریای حیات بودند صاحبان انگلیسه بهادر بجهت بنای اساس دوستی که اسلها ثابت و فرقهائی اسما دارد و انداختن چاهائی در ملک سند بسیار سعی و تدبیرات افلاطونی بکنار بردند لیکن امیران موسوف که از پیچ و تاب امواج دریای شیب و فراز روزگار ماهر و از کرداب بحر حوادث و وقوعات ملک داری از هر قسم و رسم باخبر بودند از روی دور اندیشی و عاقبت بینی هر کز صاحبان انگلیسه بهادر را در ملک سند نمیگذاشتند که بنگام خود کدام زن مدعای شوند اگر صاحبان انگریز بهادر اندک سلسله مدعای خود را در شورش می آورند همانند انواع انواع تدبیرات صایبه پیش گرفته کمک عساکر از سرداران خراسان می طلبانند و چندین حکمت عملیهای بنگار برده هر وقت به مقام ملک داری خود میرسیدند و صاحبان انگریز هم از پس معاینه به تفتظ و هوشبازی میر صاحبان طومار آرزوی خود را بیجبهه در مقابل می گذاشتند و حرقی از مدعای خود نمیخواندند و جرات آمدن در ملک سند نمی کردند چرا که همه بندرهای کراچی و غیره بدست امیران سند بودند برای تحریک نمی یافتند و جزعه نوش با در انتظار می بودند وقت می طلبیدند تا آنکه بعد از مدتی از قضای کردگار امیران مدوح ایام عمر مستعار خود را بپانتهای رسا بنهند و کوس ارتحال ازین صیحهی سرای در نوای آورده لوای ممان در میدان آخرت بسر افراشته بعد از تمام ریاست ملک سند بدست اختیار عالیجاهان امیران هر یک میر نور محمدخان و میر نصیرخان خلفان مرحوم میر مراد علیخان و ایان حیدر آباد و عالیجاهان امیران میر دستم خان و میر مبارکشان و میر علی مرادخان خلفان میر سهراب خان و ایان شیرپور صورت قرار گرفت از آنجا که هر کمالی را در والی و هریباری را خزان دری است بموجب شهبه بازی فلک پر لیز نیک مابین امیران حیدر آباد و شیرپور بر دستار بنی دستار ریاست کرد نفاق پر دامن اتفاق نشسته روز بر روز از رویین

بیاد معالف آتش کینه و فسادشعله ور گردیده و بهیچ زلال نصایح و مواعظه خاموش نشده
رفته رفته دستار فلان را بر سر اتفاق محکم بستند در این اثنا صاحبان انگریز و فوفا
فرست یافته در صورت دوستی رخ نهاد ملک سند شدند .

بعضی بطریق رحالت و بعضی برای پیمایش دریای آمند اولاً از قانون فر هنگک
داشت نسخه اخلاص و اعتداس منتصب نموده بهالیهام میر نورمحمد خان که صاحب دستار
و ولی عهد مسرعم میر مراد علیخان بود طریقه سلوک و اتحاد و رویه محبت و وداد در
پیش گرفته و او را بالکل فریفته شرفین زبانی نمود. اولاً باین مضمون عهد نامه نوشتند
که ملک ها محروسه امیران سند از ابتداء کراچی لغایت قلعه سبزل و دیگر قلعه جات
رینگستان بدستور اصلی همه در تصرف امیران سند خواهد ماند سرکار انگلیسه بهادر
در آن هیچیک مداخلت نخواهد کرد مگر چهاونی سر کار وانه کوتله برلب در پائی
انداخته خواهد شد و مبلغ سه لک رویه عوض خرج چهاونی سال بسال از امیران سند
باز یافت در سرکار انگلیسه بهادر خواهد شد و اگر کدام غنیم اطرائی از خراسان
و غیره بر ملک سند آمده اعلیایان دولت انگلیسه بهادر در دفاع آنها خواهد پرداخت
هرگاه باین قسم عهد نامه از سرکار انگریز بهادر بامیران سند عنایت کرد بعه نهایت
خوشوقت شدند و آنرا تعویض جزو جانی خود ساخته فرحان و شادان شد. بر شهور کاندانی
خود تحسین می نمودند که از یاری بنت بلند و طالع از چند این چنین عهد نامه از
سرکار انگریز بهادر بدست مراد مایان افتاد و از آن غافل که ملک نیونکک در پس
پرده چه لغت بازی است بعد از چند روز باز صاحبان انگریز دوازده قلم دیگر پیش
نمودند چون قلم امیران مجور نمودند باز بیست و چهار قلم جاری کردند تا رفته رفته یک
جلد کتاب از افلام مطالب مرجوعه سرکار انگریز بهادر درست گردیده اگر مفصل
بیان نموده شود دقتی خواهد شد امیران سند طوعاً و کرهناً باقبال افلام مذکور پرداختند
هر گاه صاحبان انگریز بهادر شاید مطالبات مرجوعه را هم آغوش نداده خود نمودند
و عهد انجام و احساس دوستی را بامیران سند مستحکم و مربوط نمودند بعه در صورت
دوستی بجهت ترم سفر خراسان راه نردد از دریای از امیران خواستند امیران معسوج
بمقتضای خود کرده را علاج نیست لاجار چشم از اخلاص در برده و ایان خراسان پوشیده
پانگه بار عداوت آنها بردوش خود ها برداشته راه عبور از دریا و خشکی از ملکهای
خود بصاحبان انگریز بهادر دادند چون این شیر عزیمت صاحبان انگریز که امیران سند
راه دادند بسمع و ایان خراسان رسیده از امیران سند نهایت آشوش شدند .

بلکه امیر دوست محمد خان مرسله و سره امیران مند این مشیون نوشته فرستاد که آغا ایلیا جان همیشه از اخلاص کیش و خیر اندیشان دولت سلطنت خراسان تصور و همیشه مال گذار بودند مدتی است که از امر بی انتظامی مجموعه سلطنت مالیه گذاری جدی شود مانند علاوه ملکهای پادشاه بقضای (الدکالین قلب) در تصرف خود آورده اند و از این اتفاق اتفاق بیت آنطرف امر افتد از بیجهت آغا ایلیا جان زای خود را در دایره مشیون می گذاشته سر اخلاص را پیچیده اند و صاحبان انگریز را از ملک خود راندند اگر آغا ایلیا جان در این امر بالکل متغیر میباشد پس امرت خوانند بکنند همه من دائم وانگریزان والا این معنی از قوه باطل نیاید پس یقین دانند که این امر ایلیان اختیار خواهند نمود از آنجا که خلاف پیش را کسی دره گوید که هرگز منزل نخواهد رسید این شرط سلطانی و اخلاص قریب است هر چه میکند خود میکند و آن گرگ پاران دیده میباشد.

هر چه آمد بر سر فرزند آدم بگذرد

از آمدن انگریزان هیچ پروای نداریم آن دولتی که مطلبیم از خدای - بر سید راه خنایام و برد آمده این سعادت جهاد را از خدای عز و جل بیچاره استم الحمد الله که این صید بیای شود بخت سعادی می آید - خواهند دید و خواهند شنید که چگونه خیر سرینجه شکار شایعین جلالت از زبان خراسان میشوید وای بر حال آغا ایلیا جان است من امن نظام فسطاط الله علیه را بلی است ظاهر - پس نتیجه این امر خواهند دید از آنجا که او خود این همه نوشته میری نظیر - بردارد دوست محمد خان امیران سند هیچ بی - بلکه حقیقت نبرده نوشته امیری نظیر را در سلامت تابوردند علاوه بر اعیان استوا آ میر نسبت - بردار موصوف میخوانند و با صاحبان انگریز در مقام اخلاص ثابت قدم شدند چنانچه روز بروز سامان صاحبان انگریز از بند و قیر و روز بروز از راه دریای بسواری جهاد دوی و کشتی متنازی می آمد و در قلعه بهر جمع میگردد و در مقام جهاد بی چاهولی را بنای کردند همه در شکار روز چهارمی را فرار دادند و در یافت ملک سند بخوبی می نبودند و از زبان سندهی و بلوچی و افغانی کتابهایی در دست ساختند و از غفلت امیران سند خوب واقف اند که شب و روز بیطالعه و ورق العیال و جوای چشمه آب حیوان از ملک داری بیخبر

هر که در دام زن بغنا دست عتق شا کرد او چو استا دست

.....

صاحبان انگریز هر که بیخبری و بیبوشی امیران سند دیدند خاطر جمع شدند و امیر ملج چه گفته چه بداره تصور نموده چند روز بسبب عهد بیان بای در دامن سکوت کشیدند هر که از قضا آفرنده مهرماه نور آفتاب حیات میر نور محمد خان والی حیدرآباد در مغرب مبادت فرو رفته بعد هوس صاحبان انگریز به گرفتن ملک سند یاد شده قطع نظر از امیران دیگر فقط چشم احتیاط و احاطه از امیر صاحب میرعلی مرادخان صاحب بزدند او را هم سیز باغهای نشان داده در دام محبت خود آوردند هر چند صاحب مدوح بنامیران برادران خود بسیار مدایح مواظف عاقلانه در خموس

و در شته انجا دو اقیاد با صاحبان انگریز بود. لیکن به مقتضای اذیت انقضای ایسر در دل امیران
 موثر افتاد بلکه تعاضب میر صاحب همه روح را فبا بیخ و عداوت میدانستند و بر نوسن سرکش فلق سوار
 کرد به تیزرو میدان عداوت از آنجا که کشفان صدق و صفاران لشکر دوستی و محبت تمام
 نشود هرگز لب بظلمت خصومت و عداوت ایلا بدو تا تواند که از نشأ گرفت می فرح افزای دوستی
 و انجا در دماغ کرد اندر مرکز خود را در دسرها در نفاق و عناد گرفتار سازد هر که از اذاین
 مدعی توشه راه سفره محبت طایبی باشد البته حسب المرام طی مراحل انقضای است. مود صبیح و سالم
 بنزل مراد چار دانی برسد. تواند طی کده مراد انراه ملک دولت را کسی کر را و رسم دوستی
 با غیر باشد ذلتهای عالم در سر راه نفاق و عناد هم با او آماره است فقط

در بیان آنکه آمد صاحبان انگریز از ولایت خراسان سان پی حصول مدعی و گرفتن
 ملک سند و تفاق انداختن ما بین امیران سند و فرار شدن میر صاحب میرز ستم خان از
 خیر یور و دستار دادن به میر علی صاحب علی میر مرادخان صاحب غیره و قوعات.
 در بر تدریر قلم لامعتی در انشا این مدعی چنین نکته سنج بین میشود که هرگاه صاحبان
 انگریز بهادر در ستم که هزار دو صد و پنجاه هشت مجری از خراسان مزیت یافته وارد ملک سند
 کرد بداند اولاً از روی حکمت مملی آنچه که چهار ای های در ملک سند واقع سکه
 و شنگه در یور و غیره مکانات بنای کرده بود اند همه را موقوف نموده و تعمیرات
 بتنگه های را منهدم ساختند تا آنکه بر هر خاص و عام معلوم کرد که
 صاحبان انگریز ملک سند را گذاشته میروند و حال که این بنای طلسم بازی بود در صورت
 این طلسم بازی سه مکان از امیران سند در خواست نمودند یکی کراچی بندر دو بیابان قلع
 به کره سیوما مکان بنده لیکن مر دم لرحان که دشمن عقل خود میباشدند شجاعت و بهادری
 افتان خراسان شنیده مفرور شدند و اراکین اعفیت بین و مشیران بی خرد کزین با میران
 سند صلاح دادند که انگریز ان از ولایت خراسان کفش کاری خورده و مزیت یافته ذلیل
 و غوار در ملک سند رسیده اند سابق بیک بتدر قلع کراچی راضی بودند و حال که پراکنده
 و پریشان روز که میباشدند هوس زیاد طلبی ملک میکنند در این صورت امیران به لیت و لعل
 پرداخته چون افتانان جلالت نشان پای مردانگی در دایره جلالت گذاشته روبرو غازیان
 خراسان در پیش گرفته چنانچه بلوچان کو هستان بجهت تب خون و غارت لشکر انگریز
 بهادر بر پای گردیده و بی به نیکه حقیقت نبردند که خلقت افتانان از کوهستان و بدایش
 بلوچان سند از خاک و ریگستان خاک را بستند چه نسبت فی الجمله ذوابن انتای روی کار
 روز کنار دگرگون شده صاحبان انگریز از روی مصلحت فوج لشکر خود را جای بجای
 قایم داشتند و از اراده امیران سند خوب واقف شدند بلکه دره سکر تجویز همین گردیدند
 که یک لوح انداز را پادشاه سند است. آخربتا بیخ بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸۴۸
 عیسوی از جناب گورنر صاحب حکم صادر گردید که از تمامی امیران سند دستخط به اقرار
 نامه جدید دست کتایبه بروی فرستند و هم چنان ل سرچاراس بنر صاحب بهادر که مختار
 کار از سر کنار کتبی بهادر و سردار تمام لشکر و گورنر سند بود با امیران سند در باب اقرار
 نامه جدید بسیار گفتگویی نمود لیکن امیران بهلونی کرده حینهای بیفایده در پیش
 گرفتن کردند و گفتند که از راه دوستی از ملک خود بایشان راه طرف خراسان دادیم الحال

هم از راهی که آمده اند همان را برگزیده بروند جنرال صاحب مدوح کثرت بعد آخری باز هم
 با امیران مذکور بسیار قهاریش نمود که این اقرار نامه جدید را قبول کنند والا برای
 ایشان بسیار خرابی خواهد شد و میجرانم صاحب بهادر را که خبر خواه قدیم از امیران
 سند بود او را بجهت قهاریش امیران حیدر آباد نیز مامور نمودند و بعد از آنکه بگفته
 عالیجاه میرصو بهارخان را بوساطت وکلای بوعده دستار بندی سرداری ریاست سند خوشوقت
 نموده همه کثافت در گلشن مطلق امیران حیدر آباد انداخته تا به مخالفت را معاین امیران
 حیدر آباد گرم ساخته خود صاحب مدوح رونق افزای مقام سیکهر گردیده و با میرصاحب میرعلی
 مراد خان ملاقات نموده از امتزاج سایه همربانی اواع انواع کلهای الفت در چمنستان خاطر
 میرصو صوف منجم ساخته از خود بسکرتی که ساخت و انجام دستار بندی سرداری با امیر
 مدوح نمود کلهای شوروش را در نشو و نمای آورده که میرصاحب مدوح بجهت
 لشکر و سه عرابه توپ بر سر غیر بود واقع نوادر رسیده شلک انوار نمود امیران خبر بود
 هر یک میرستم خان میر نصیر خان و میر محمد حسن خان و میر محمد علی خان و غیره امیران
 غافل بودند چون بر سر رت حال واقف شده بعد از آنجا میرستم خان بسواری خاصه
 واقع نوادر رفته ملاقات میرصاحب میرعلی مراد خان نمود. رفیق گفته و فساد نمود در این صورت
 حقایق و معارف آگاه بزر میان علی گوهر در میان گردیده سلطان دستار بندی در پیش
 نمودند از آنجا که میرصاحب میرعلی مراد خان آرزو مند این دستار ریاست و میرمحمد حسن خان
 خائف میرستم خان غلبه این جلوی دستار بندی در مطبخ خیال خام خود می پشت
 و میرعلی مراد خان بجای خود این دستار مینخواست تا چند مدت در میان
 این صفت مجهول مطلق مابین خود امیران مذکور می نمودند لیکن صفت مشبه با حدی
 حاصل می شد و هر یک درین آرزوی چون حرف علت و ای وای می نمودند آخر روزی میرصاحب
 میرعلی مراد خان از سکونت بجای سوار شده دو مکان خان بود که متصل خبر بود راست رسیده از
 آنجا خود بدست میرصاحب میرستم خان فرستاد او را پیش خود طلبانیده با بین خود شمع
 افروز زرم خلوت نمود میرصاحب میرعلی مراد خان بر صید مدعی خود گرفته فی الفور قلمبه تدبیر
 را از چنگ آرزوی روشن ساخته بر ماشه فشک مراد گذاشته چند بر شاه نظیر مدعی زده که
 صاحب میرستم خان چون صید مجروح در اضطرار و بیقراری آمده طرف خبر بود جانب فرزندان
 و برادرزادگان که در غیر بود بودند نوشته فرستاده که روی کار جهان اسگر بود که بنظمی
 آید که اراده گرفتاری مابین دارند در این صورت توقف بکنم چنانچه داشته مع خان کوچ های از
 خبر بود کوچ نموده روانه قلعه جات پاکستان شوند و ما هم باقی میرعلی مراد خان طرف قلعه
 احمد آباد برویم بنیم که در آنجا چه نمود صورت از مرات عاقبت در رختنای میشود فرزندان
 و برادرزادگان میرمدوح مجرد استراک این معنی دست و پای حوصله را کم کرده در صد
 انتقال شدند که تاریخ بیست و پنجم ماه ذی قعدة سنه یکهزار و دوسده و پنجاه هجرت هجری
 وقت نصف شب از خبر بود بر آمده میرمحمد حسین خان و میر نصیر خان با اتفاق یکدیگر مع
 خان کوچ روانه طرف مقام بهورنی شدند و خان کوچ های میرصاحب میرستم خان جانب قلعه جات
 پاکستان متوجه گردیدند و دیگر صاحبزاده ها روی سوی خود بطرفی رخ نهادند و در وقت

انتقال امیران از خیربور در خیربور اینچنین حادثه قبایلی است که بر پهای شده گویا غای
 رستاخیز ناگهانی واقع شده ساکنین خیربور ملایم شو اند غم لازم حیران و پریشان
 این واقعه کرده اکثری روی در فرار آنها و بیرون خیربور حیران دست غارت بهمال
 مردم مغرور دراز نمودند چندین هزار از مال و انتقال سبکها و ساجه تند چون شبان حال امیران
 از خیربور در اصل تیر و واژ ابر و بارش باران آیره تر است شب دیجور کرده شدت باران و سرما
 یکطرف و تیرگی شبهای اوزار مکی در طرف پرده نشینان سردافات عصمت و غلبه که در مدت عمر
 اینچنین حادثه گاهی ندیده بودند در عرض راه بسیار هلاک و ذلیل شدند و از بس اندوه و غم و ذلت
 مسافرت و سنگهای ارمغانی هر یک زعفرانی کرده اند افغان و خزان خود عازر در قله باغ رنگستان
 و سالیان در مردم میر صاحب میر دستم خان در قله احمد آباد متوالف بود تا آنکه دستار ریاست
 و سرداری از خود بر داشته بوجبه پید انجام نام که ما بین از اصل قرار داده بود دبیر مبارک
 میر صاحب میر علی مراد خان گذاشته ملک ما که تعلق دستار و سرداری داشت تقویش میر صاحب
 مددوح نبود و عهد نامه موقوف نوشته را در بده ز کون اجداد و امان نامه است در بگستان شده
 و فتح محمد خان غوری که وزیر بنظر و مشیر ای تدبیر میر صاحب میر دستم خان بود نیز گرفتار
 آمده از آنها که بیان خصایل و شمایل وزیر مدد کور از تدبیر و تقریر خارج است .
 بر زبان تسبیح در دل کاوخر اینچنین تسبیح کی دارد اثر

یا وجود ممان سفید تمام شب فسق و فجور میکند راه (۱) -

اگر چه خرابی میر دستم خان از تقدیرات ازل می توان گفت لیکن شوخی صحبت و مصلحت وزیر
 مدد کور تصور از آنجا که از صحبت و جدا است که راهان سبک دل و غافلان بی حاصل که خار صحرائی
 شقاوت و تند و پراخ ضلالت اند دوری و اجتناب جستن بر همه کس لازم و واجب زیرا که صحبت
 سلفه و اختلاط اجتناب سیلابی است که نصرت نکند می از باب آنکه نام را از بی دریغ آورده و مسافه
 زشت که در یک نفس زور قهای طاقت و حیات خاص و عام را دست طوفان چهارموجه بحر حوادث
 و انقلاب بسیار دو عالم است نظری که تا به رفت شعور قد و قرار از کف اختیار پسودای می
 منفعت موافقت آن کرد و فایح کرد ار داد هرگز دزمه از زار که ممانیز فزوز بهتی و اعتبار
 در جیب تصرف خود ندیده .

زخم صحبتهای دغل اختلاط ضرورت است بر خاص و عام احتیاط
 ندانند حق نمک خوار کی ز اصف دور اند بکار کی
 ز تلبیس گرم است بازار شان بو تیار بازی ده کار شان

با مصلحت آن می توان آنکه ز بیبوش داری خنده و حمله قشوش و یک باری و معاونت آن
 دغل پیشگان بادوا که از آتش مناد و سمران در جوش است و از وی کی آشنائی آن نا آشنایان
 طورو فاداری هیچ شامه را چه انقاص بر سبده و از زبلی اختلاط آن مخالف نوایان مقام اراستی
 زمزمه رهای گوش هیچ نور که کوچک نشنند .

(۱) در اینجا چند تسبیح حاوی بر معایب وزیر مدد کور نوشته آمده که چون خارج از مساعده ادب
 بود صرف نظر شد .

در بیان رفتن جنرال سر چارلس پتر صاحب بها در کون دیچی و فرستادن میجر انترم صاحب بها در با تفاق میر صاحب میر علی مراد خان صاحب در تعاقب میر رستم خان و غیره میران و منهدم نمودن امام کسر و رفتن میر رستم خان در شهدادیه و غیره و قوعات رستم داستان قلم که بیلوان میدان و سخن طرازیست در معارک این مدعی چنین جلوریز بیان میشود که درسته یک هزار و دویست و پنجاه و شش عیوی بد فرار شدن میر رستم خان از خیر نور جناب جنرال سر چارلس پتر صاحب بها در معه جنیت حواریان و رفتن و توفیق از سکه سوار شده داخل قلعه دیچی گردید از آنجا میجر انترم صاحب با تفاق میر صاحب میر علی مراد خان رادر تعاقب میر صاحب میر رستم خان و غیره امیران نامور قلعه جاتر بگستن نمودند چنانچه میجر انترم صاحب در قلعه ریگستان امر رسیدن خان ملاقی شده تا جوانی میر موسوف برداشته خاطر جمعی تمام داد و انجام نمود که بعد مراجعت امام که برایشان راهبر را خود گرفته بر مستند میر یور بدستور اصلی جلوس خراهم داد و تا زمان مراجعت من در اینجا در قلعه توقف داشته باشند صاحب مدوح بعد ملاقات میر موسوف و انجام مدکور عازم جانب امام کهر که در اینجا ایجا میر محمد خان که مشهور ریگور است که یک قطعه مرغ خروس رنگ مطلق خانه اش در جوش است متوقف بسود هر که اینجا مدکور شهر آمدن صاحب مدوح شنید چون مرغ در پستل در طپیدن آمده قلعه امام کهر را گذاشته مانند مرغ بریده طرف حدود جلوریز رفت میجر انترم صاحب بها در در قلعه امام کهر رسید آنچه که اسباب و معاینه در قلعه مدکور افتاد بود در رادر تصرف آورده دیوار قلعه را با ضربات آتش باروت به خاک برآری ساخته از آن بعد مراجعت فرمای گردیده پیش میر رستم خان آمده لیکن میر موسوف پیش از ورود صاحب مدوح چنانچه شهداد پور تشریف برد بودند صاحب موسوف بسیار افسوس خورده که میر رستم خان عیت خود را خراب کرده هر که میر مدوح داخل شهداد پور گردیده در آنجا در روزده هزار لشکر بلوچان پیش میر موسوف جمع آمدند هر یک از بلوچان لاله و کر اهلانی میزدند میر صاحب میر رستم خان از روی مصلحت میر محمد حسن خان تلف نمود را به قضای:

گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود عازانه جوال و به رس خواهد بود

بسر کرد گی لشکر بلوچان در شهداد پور گشته بودند بر صاحب میر رستم خان و میر محمد نصیر خان روانه حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد شدند در این اثنا ای و کلای امیران حیدرآباد جدا گانه چنانچه سید محمد تقی شاه از میر حسین علی و اخوند بیگلر بختار باشی از میر محمد نصیر خان و از میر صوبدار خان علیجده و از میر محمد خان علیجده به حضور جنرال جنرال پتر صاحب بها در رسیده هر یک از دو سکالی مدکور مدعی و کلان بودند همان مخالف توای از قانون تدبیرات خود بتواختند و هیچک از کلای مدکور در مقام موافقت چنانکه مدعی ساز کاری نتوانستند و مدکور و بعد توای ما بوسی بودند و صاحب مدوح از هیچک و کلای نامه مطالب را بگوش ساخت نمی آورد و طلبه مدعی مافی الضمیر خود را میخواستند و کلای مدکور حیران و بریشان در پیش منشران و ساهاو کناران رفته چاره مطلب نمود می طلبند لیکن از کسی بجز باس مدعی دیگر نمی شنیدند و کلای مدکور هر چه که از معرفت دو شواهد داشت خود داشته بهر اصراف بود تا لیکن مانع انیس مدعی بدست نیاروند و چون به حصول مدعی با بریدای روانه حیدرآباد شدند و صاحب مدوح از بس

خدمات و خا تقشانی ها و صداقت اخلاص میر صاحب میر علی مراد خان بهادور نهایت مینون و خوشوقت گردیده دستار ریاست و سرداری به میر صاحب ممدوح عطای نمود. و میر صاحب را بیعت شد و بست بعضی سرکشان و فتنه انگیزان مامور ساخته خود بدولت همه افواج فزایی تشریف فرمای جانب حیدر آباد شده تا لیکن از حکمت الهی در عید در دل بلوچان که خود در ارستم رانستان می گفتند افتاده بود که هر که نام لشکر اشکر بز می شنیدند هوش و حواس باخته مانند پید بر خود می آرزیدند و روی دروادی فرار می نهادند از آنجا که بر همگان معلوم است که مردم بلوچان در جلالت و مردانگی شهره آفاق و از فرار عار میدادند با وجودیکه فوج اشکر بز بهادر قدر قلیل بوده اگر مردم به ما شان مطلق العنان می بودند هم برای فوج مذکور کافی بود تا لیکن میر صاحب میر علی مراد خان که از جان و دل بر سر کار انگلیسه بهادر که رعیت است به سبب اخلاص در بیجا آوری خدمات از هر قسم و رسم مدد کار بود مردم بلوچان بشاهده این حالت شمشیر از کمر و سیر از دوش و تفنگ از دست گذاشت بی مثل آب ناپدید موزه کشیده میر فتنه.

در بیان آمدن عالیجاه خدا پادشاهان دورانی با عزیز می بر شکار یور و مقابله نمودن باشیخ

غلام حیدر خان

مطرب خوش نوای اعیان قلم مشکین رقم چنین شده نتیج بیان می شود که هر گاه میر صاحب میر رستم خان و میر نصیر خان و غیره امیران از خیر یور متفرق شدند پس کنار کمان امیران موسوف که بر سه حصه شکار یور مامور بودند شکار یور را گذاشته راه فرار پیش گرفتند در این اثنا شیخ غلام حیدر یوساط شیخ عالی حسن مختار شکار سر کار میر صاحب میر علی مراد خان بر سه حصه شکار یور مقرر گردیده داخل شکار یور در فتنه چپا و فی سر کار اشکر بز بهادر فرود کش شده در این صورت عالیجاه خدا پادشاهان سوجب حکم میر نصیر خان خیر یور برای تصرف حصه شکار یور و غیره ملکهای متعلقه میر مذکور مامور گردیده داخل دامه سازی شده در آنجا جمع آوری سه چهار صد سوار و پیاده نموده لشکر بازاری که فقط بر یکصد سوار و ششک و دو تنگی دهه سواری جمع آمده بودند به همراه خود گرفته وارد شکار یور شده با صاعده شیخ مذکور برداشت و اخراجات لشکر مذکور را مردم فریبای رعایای متعلقه ملک میر موسوف بضر بطلاق میگرفتند خصوصا شرارند شهر را بیس کردار سوس مار که چونچه که بسیار ظالم و بد نفس است بجهت تحصیل مالیه چنین دست ظلم و تعدی دراز نمود که اکثر مردم فرسای فراری شده آه کسان از غناهای خود بیرون میرفتند از آنجا که خانه ظلم همیشه شرابست هر چند عالیجاه خدا پادشاهان باشیخ مذکور مقابله تفنگ زنی بر قلعه مذکور نموده لیکن قادر نشده سر بد بو اقله میزدند تا آنکه چند روز بیرون قلعه افتاده بود در شهر شکار یور سید ابراهیم شاه و دیوان چمتال از امیران حیدر آباد مامور عهد حکومت شکار یور بودند و هر هشت ابواب شکار یور آدمان چوکی خود مقرر نموده بودند احدی از لشکر خدا پادشاهان و شیخ غلام حیدر اندرون شهر شکار یور نمی گذاشته و حصه مالیات شکار یور شیخ مذکور رسانیده میدادند بلکه دیوان مذکور در غلام مذکور شیخ مذکور برده اند سه چهار روز عالیجاه حاکم حکومت خان از میر صاحب میر علی مراد خان همه چهار صد سوار و پیاده و یک ضرب توب روانه گردیده چون عالیجاه مذکور وارد شده کهوسه که متصل شکار یور است شده عالیجاه خدا پادشاهان میسار قلعه موسوف ساخته همه اشکر شطرنج در مقابل حافظ حکومت خان آمده در ناله است

فروکش شده و پناه آستانه مذکور گرفته مستند مقابله کرده هر گاه از حافظ مذکور
دوره مرتبه شصتک توپ نبود لشکر شطرنج شایب صدای توپ نپاورد چون مرغان
پربندترند عالیجا خدا پناز خان هر گاه دید که حریفان راه پرواز گرفتند خود
اب عشق دغان و از حیران نرسد آخر نودم در پرواز قرار آمده عالیجا حافظ حکومت
خان آمد و بیست عالیجا خدا پناز خان داخل شکار بوز گردیده چند روز توقف کرده روانه طرف
پایه که شده و شیخ غلام حیدر خان به طرف جمع در حصه امیران خیر بوردان ملت نوده درین ضمن خبر
رسید که عالیجا میر محمد صیر خان بر حوالی والی قلات لشکر خود را بر قلعه راجهان فرستاده
میخواهد که قلعه مذکور در حیطه تصرف آورد دیوان چنل مطابق حکم او کلان خود
جمع آوری لشکر لوجان و افغان و هندوستانی معه یکضرب توپ پسر کردگی پسر خود امور قلعه
رو جهان نمود هر گاه پسرش منزل انداز دهه جوته گردید در این اثنا پروانجات میر صاحب
میر صیر خان والی حیدر آباد موسوم دیوان مذکور باین مشنون ورود آورده که
اگر چه ما بین صاحبان انگریز بهادر طریق دوستی و اتحاد واقعت و املا خیال بر خلاف
آن ندارد ولیکن عالیجا میر و ستم خان از سبب اتفاق خانگی از مضایقه صاحبان انگریز به شاه کوچ
ما از خاستن خود آواره روی آتشی بن آورده درین باب و کلامی خود را طرف صاحبان
انگریز فرستاده شد که گفتگوی نوده رفع فتنه و فساد بوده خواهد شد لیکن خیال صاحبان
انگریز بوضع دیگر به نظر می آید پس علاج واقعه پیش از وقوع واقعه قول خرد مندان است
شما در آنجا جمع آوری لشکر سوار و پیاده واجب دار بوده آماده نشسته باشند و منتظر صدور
حکم تانی باشند از آنجا که دیوان مذکور مطابق حکم و اول جمع آوری لشکر نوده چشم انتظار
بر حکم تانی داشت در این صورت از اتفاقات مابین دیوان مذکور و شیخ غلام حیدر گردننه و فساد
بر اکیفته چنانچه هر ملازم که از شیخ مذکور بدست دیوان موسوف میامد او را خوب کفش
گری نموده ریسمان در پای او اقدامته چون داربازان در بازار شکار پور او بزان می نمود
و هر وابسته دیوان که بدست شیخ مذکور می افتاد او را هم همین لباس می پوشانید رفته رفته آتش
چنگ و جدال از طرفین اشتعال گرفته لشکر طرفین قهرهای رعایای هندوان و مسلمانان گرفته
تفنگ زنی نمودند تا چند روز اینچنین بازار مشافت و جنگ طرفین گرم بوده و مردم قریبای رعایای
شهر از این فتنه و فساد عاجز آمدند خرمصلحین مقربین در میان آمده بمصاحبت پرداخته
و بازوی ملازمان و وابستگان طرفین که از نزد هر یک مقید بودند رهائی دادند مگر بیک
بازوی هندو که خاص وابسته دیوان مذکور شیخ غلام حیدر از قید رهائی نداد ازین معنی
باز دود خشم و غصه دیوان مذکور سر کشیده به لشکر خود حکم داد که هان شیخ مذکور
سنگداری لشکر دیوان که همه جوانان شایسته سرباز بودند در ساعت قلبه های تفنگ ها روشن
ساخته و شمشیرها برهنه بدست گرفته بر لشکر شیخ مذکور جلوه ریزی نمودند اکثر قهرهای
هندوان ازاد مان شیخ مذکور خلاص گناهی بر او برد داخل کچه پری شدند تا نفر از سپاهیان
شیخ مذکور بقتل رسانیدند و چند نفر را مجروح ساختند و مابقی سپاه شیخ مذکور روی در قرار
نهارند و بازوی وابسته دیوان مذکور که در قید بود او را از کتفه کشیده آوردند و آنچه
که اسبیان و اسلحه و غیره سامان سپاهیان شیخ مذکور بودند همه را به پشمی آوردند دیوان
مذکور و تفنگ این فتح دست دادش هر کس از سپاهش را بقدر مرتبه بخلاص فاشره سرافراز

بود چون این غیر دادود مش دیوان مذکور دوا کتاف عالم منتشر کردند بعد مر یک
از سیاهان اطراف با سید لاری دیوان مذکور رجوع آوردند رفتم رفتم دوسه هزار فوج
پایسته سوارو پیاده نزد دیوان مذکور جمع آمدند از آنجا که سبب جنیت لشکر دیوان
مذکور البته در جاهای سکه دغده و دغوب بسیار افتاد صاحبان اسکرز بها در بیفظ
و غیر داری کسانی بودند بلکه دوعضه سکه و شکر و شکر پورسیا میان چوکی زمین
شده و دیوان مذکور در صورت جنیت لشکر عرش و گوش بر صدور حکم تالی و موکلان خود
داشت و میگفت که در صورت حکم تالی اگر امر منک با صاحبان اسکرز صادر شده پس
تجویز بوده چهار یا صد نفر بلوچان و غیره جوانان آب بار شناور دریای هندالند بر شکها
سوار شده از راه دریای شبشب بر جاهای سکه فرستاده خواهند شد و خود من از راه شکی
میت جنیت لشکر و انواب روانه سکه خواهم شد که از چهار طرف جاهای و انواب سره
نوده چنگ چنگ رادر نواحی خواهم آورد هر چه با دایه و مردم قر بین و عذاباً عظام و فساد
اسلام را طلبانیده و غلغله های فاشه داده هر کس را می گفت که پیش امام اسلام شتر اندر روز
دور نهاد است از آنجا که دیوان مذکور هنوز در بحر این اندیشه های و غیالات ایوه لیا
شناوری می نمود که در این اثنای شیرینک از هر بدت گوگردی امیران حیدر آباد
بسگوش دیوان مذکور رسیده بجز در یافت این غیر وحشت ارشادی مرگ شده در
دریای نم و الم متفرق گردیده لیکن در ظهیر آب و نای حکم خود را نگذاشته زیاد از سابق
بیارار حکمران خود را گرم ساخته و در باطن تدارک فرار میگرفت فقط

در بیان رفتن دیوان چهتمل از شکار پورو گرفتن مبلغان از هندوان کودامی
و غیره و جنگ نمودن در کهری سین با سپاه شیخ غلام حیدر و اشرف شیخ مذکور
در حکومت شکار پورو و شریف فرمای جناب میر صاحب میرعلی مراد خان -
از لادگانه با حقایق معارف آگاه میرعلی گوهر و مناقب آن حضرت :

بابل قلم که بنام خوان حقیقه سخن دانی است بر شا شمار این مد های چنین مترام
منشود که در سنه یکصد و نود و سه و پنجاه و هشت هجری مر کاه خبر گر فزاری امیران حیدر
آباد بدیوان مذکور رسیده در باطن هوش و جواس خود یافته در ظاهر طایر بر پروانی و بلند
پروازی نواخته سرشته سراسر ریاست از دست داده چنان تاب و هشت خود بر مردم انداخته
بود که احدی و فردی پیش او مجال دمزدن نداشت با وجودیکه از گرفتاری امیران معذوم
کرد طافش شکسته بود با نهم احدی عنان گیر نوسن سرکش او اندیش خاندان کج های خود رانمه
اسباب سابق بطور اخفا کشیده بود خود هم از او داشت که شهر شکار پورو را دست ویای
زده هر چه از انبیت شکار پورو بدستم آمده غنیمت باید دانست لیکن بعضی اشخاص که صاحبان او
بودند او را از غنیمت شکار پورو منع مطلق نمودند که این بدانامی غنیمت شکار پورو که شهر است
در نام اکتاف عالم مشهور و معروف و حکام سابق از اذ فتنه هم چنین کلری سکری اندر خود
نیز دارند که نتیجه و عاقبت خوب ندارد آخر دیوان مذکور این مرگت ناصواب باز آمده
باز امیران کودامی ها گرفته و بلان شرح کودام خردان آنها کشیده وار خانه

(۲۰۱)

فرستاد وای هندوی پدیدگی ساخته بروز روشن به کرو فر تمام از لشکر پور راونه کهری
 - بن کر دیده واحدی از ما کمان متعرض حال او لشکر دیده و پور رود کهری مذکور
 چیزی مبلغان بشریب شلاق از هندوان آنجا که نته و مدت بکیناس در آنجا توفیق ورزیده
 همه روانه دعو بود کران شده چند روز در آنجا بمانند گرفته و اخراجات لشکر از اجاره داران
 بکفش کاری میگفت و بازار لشکر کشی خود کم داشت و منتظر خبر تائی حیدر آباد بود
 چون از حیدر آباد اخبارات مهال ف رسیده همه به باد بیبای دست
 آورده گی شده چون در صورت توقف شد لشکر از جانب میر صاحب میر علی مراد خان
 نزد دیوان مذکور آمده از طرف میر موصوف بسیار بدلائلی او را دشوار مانده
 ملازمی میر صاحب او را بشیرین کام ساخته لیکن دیوان مذکور شد لشکر مذکور را
 خوش باش بود و رخصت داد و خود دیوان مذکور از دمه ورود کران سوار شده
 همه جمعیت سیاه روانه معمال مبارک پور شده چون داخلی کهری بن کردیده از طرف
 لشکر پور لشکر شیخ غلام حیدر و وار و پیداد همه بشکرتوب پیش روی دیوان مذکور
 گرفته مرتکب مقابله گردیده از صبح تا شام مابین طرفین جنگ عظیم واقع شده بسیاری
 از طرفین مقتول و مجروح شدند سیاه دیوان بکبارگی حمله آورده سواران شیخ مذکور
 روی دفر از نهاد مکر چهل نفر پیاده با توپ در تبره گامی باروت و گوله ها مانده سیاه
 دیوان مذکور بر پیادگان جلوریز شدند آنها الامان الامان کرده نهار خواستند دیوان
 مذکور جان بخشی آنها نموده مطلق المن کرد چون این خبر فتح دیوان مشارالیه در لشکر پور
 ... ت میان لشکر پور تره راس راهه آمدند که میا داد دیوان مذکور باز در لشکر پور آمده
 طرفان ظفر و آری بر بای نیاید و برده عزت و ابروی مردم عزت داور دارد ازین
 سب مردم مدین عزت از استیاض خود را زمین زود نه مستعد میدان گریز بودند که هر گاه
 دیوان مذکور از یک دروازه شهر لشکر پور اندرین آمده ما پان از دروازه دیگر
 بدر خواهم رفت و هماغه شب اکثر مردم هندوان لشکر پور ازین اندیشه چشان نشو بش خود را
 بغواب آشنا کرده و راه گرووا گرو میگفتند لیکن دیوان مذکور بعد فتح کهری سین داخل
 کوه سلطان گردیده هندوان آچارا گوشه ای داد مبلغن و سول نموده در عوض مبلغان
 نقدی غلات جنسی را به دیوان نوشته داد از آنجا سوار شده وارد معمال مبارک پور گردیده
 بنای دیرهای (۴) غلات جواری جاری نمود و غلات حصه سرکار و مصارف سیاه متعینه خود می
 آورد و سر کردگان لشکر را بفر آخر مقدار از خرمن بخشش کس داده خسروا کس را بیست خروا
 امداد من نمود و داده داشت که در قله مبارک پور محکمه خود نموده چند روز اقامت گیرد و عوش
 و گوش طرف اخبار عالیجناب میر صاحب میر شیر محمد خان داشت در این ضمن از افسانه کردگار خیر
 هزیمت میر موصوف منتشر عالم گردیده ظهور این معنی علاوه باعث دل شکستگی و مایوسی
 دیوان مذکور شده و میر صاحب میر علی مراد شان که در آن ایام در لشکر و خدمت سرکار
 انگلیسه بهادر از هر قسم و رسم خود را مقصر نداشت بجهت انتظام اموران ملک داری
 تشریف فرمای لدو کانه شده به بندوبست آن سرزمین پرداخته همه متوجه لشکر پور کردیده
 دیوان مذکور از تشریف فرمائی مور صاحب مددوح نهایت متفکر شده بعضی اشخاص که بر از

دیوان مذکور بود انداز گردش روزگزار نه تنها از انقلاب زمانه بقدر سعادت نصبت آمیز و مصلحت
اندیش دیوان مذکور بیان بوده که کوه ساله بزور مسیح می بردانه لایان مردود نیت خود در اعبت
هفتاد ملامت نمودن و دست خود خود را در مهلکه انداختن فرین مصلحت عقل دور بین
نیت به نسوی تجویز باید نمود که برده عاقبت کار عمل آید دیوان مذکور قهید و است
که افعال گوش و جلالت نمود ندارد گویند سر خود را بستگ زده است آخر صلاح کار
خود را بر فرار دانسته از مجال مبارکبور معروضه نفر-واژه روانه ملک کجی شده و بگر
اشکر دیوان مذکور روی نسوی خود رفتند مردم معتبر ساکن شهر شکر بود که از وی
مصلحت وقت با تفریح مذکور بود از زرس شیخ غلام حیدر در شکار بود می آمدند که میاد
نفس هرت لایب و شیخ مذکور بر فرار دیوان مذکور بر مسند حکومت شکار پور جاوس نمود
چون-وس مبارک از زمین می رسید و دست غارت بیگان و مان ووا-ستگمان دیران مذکور در از
نود و محمد حسن خان دار فرار از گرفته میوس ساخت و سلسله در پایش انداخته یکشنبه دوز
داروغه مذکور ذایقه حسن چشیده ابواب توبه بر روی خود کشاده استغفار میخواستند
آخر شو جهنما به جناب قیش ابی بلطن المارغبین در میان نظام الدین صاحب سر هندی دام بر کلاه
بشرط دادن قدری شربت دینار از حبس رهائی یافته بدستو رساقی پهنه که توالی شکار پور
مامور گردیده و میرزا کله خان که ملازم میر نصیر خان شیر پوری بود او-مع پناه باستان-ان
قیش بیجان موصوف برده بود که از گز نه شیخ مذکور مان یافته و بگر معتبر بن شهر اصلاح خان
و محمد رحیم خان با بزی و غیره بواسطت میر صاحب مدوح آمده سلام شیخ مذکور نمودند و قدری
شروانه دادند که گش می هرتی رهائی یافتند و بعد از چند روز مناب میر صاحب میر علی مراد خان
بهادر از لاد که رونق افزای شکار پور گردیده چند ایام توقیف گرفته بعد که تشریف
فرمای شیر پور و گو مرد پای معرفت و ایقان پیر زمین علی گوهر هم در اوقات بر کاب میر صاحب
مدوح حاضر و مدد میخوان خاص میر صاحب و صوف بوده کتوا امر قان اخذ مال مردم مطالعه
نموده از هر کسی که اسب از پنهان میاید خوب میدید و یا تفتنگ شمشیر اعلی می شنید او را بنام
میر صاحب مدوح بوده بدست خود می آورد اگر کسی از ارشادش انحراف می ورزید بر او اقترا نموده
او را گرفتار مسر کار میر صاحب نهاد می نمود چون مشائب میر موصوف چه شرح رود و بر طبق
شون چو کفر از کعبه بر خیزد کیا مانند مسلمانان از آنها که پور گن و پیران برای و-ستکاری گرفتاران
بند بلامیاشد و نه بیعت گرفتاری خلق الله مظلومان چون محققان دارالارشاد معرفت
و کمال ومد فنانر موز دیوان حقیقت و انضال که از مائده پیرانیده حل بستوا الدین یمل-ون
واللهین لایملون حظ تمام دارند هر گز به افه فضای ناموافق عبوب و اخذ مال کسان وصحبت
از باب ادوات ریاست دهن خود را آورده سازند بلکه دوری و تنفر چست اند چاچه بموجب
مضون اذارایت الامیر بیاب العتیر فتم الامیر و اذارایت القتیر بیاب الامیر فبشر العتیر

واقع است از آنها که محققان این زمینان که بوی درویشی بشام اوشان نرسیده و از صورت
قتال به معنی حال نسا منده صحبت اهل دل واریاب ریاست از جمله کرامت خود دانسته
پران مفور می شوند و دلیل بر کمال خود میدانند قیامت دیوات که سرا-سم در ویشی
میر تقی گردیده و دزدان در راه زبان جای ایشان گرفته متلوی معنوی .

حرف درویشی بزود آن سرزدون تا بطو اند بر سلیمان زان فسون

(۲۰۳)

چونکه صیاد آورد بانگ سفیر	تا فرید مرغ وازان مرغ کبر
بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش	از هو آید بسوی دلم پندش
چشم آید انرا شایسته چون آید	نیز که و بد در چشم شان بگمان نمود
صحرایا با معجزه کرده قیاس	میرد دورا بگریز که بشمارد اسپاس
ما حیران بنا موسی از استیزه را	بسرگشته چون عصای او عصا
آنچه مردم میکنند بوزیسته هم	آن کند کمزیرد بپندم بد هم
او گمان برده که من کردم چو او	فرق ترا کی دانند آن استیز رو
آن کند زو مرد مان بهر استیز	سر سر استیز رویمان خاک و پیز

• • •

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است عشق بازی دگر و نفس پرستی دیگر است
فی الجمله دیوان چنان در ملک کجایی واقع مکان چهل بیش احمد بن مکیس تو اف گرفته
و فضیلت بناء ملا محمد طویبه که از طرف میر صاحب میر علی مراد خان سزور آورفته او
را دلالت نموده در سر کار میر صاحب مددوح بشار دلبکن، شادالیه را انصاف عالی نموده
وازمگسی مذکور جواب بدعا بدو ابیس روانه نموده خود چند امان در چاه بندی خانه و چند مدت
در نزد وی مسدود شان چنانکه میکت پذیر و دو گناه سر ماه استعاضتش نزد یک بانام
رسیده همه عیال خود را در نزد آن بدهد کور گذاشته خود روانه قندهار شده اسلامگردار
صاحبان مشرف گردیده صدر عورت و ابروی شده و یک لک روپیه از اجاره قندهار اضافه نموده
اجاره را گرفت چند ماه در کار اجاره داری مصروف مانده بعد مستاجران اسلمی اکثر روپیه
اضافه هم دادی گردید و لک روپیه عوض پیشگی هم سر دار صاحبان داده باز اجاره را بدست
خود آوردند دیوان مذکور ازین معنی بنام و بیعت با خودش شده میبغ به چهار صد روپیه عوض
خدمت اضافه اجاره از سردار صاحبان گرفته حصول رخصت از قندهار باز آمده بر او شده بعد
رفتن دیوان مذکور از قندهار با انصاف سواره در تعاقب او بیعت گرفتارش مامور شده دلین
دیوان مذکور ازین معنی اطلاع یافته بود در آن روز هفتاد گرو را متول نموده در قافله مردم
نوهالی افتد آن خود را رسانیده بنا گرفت و لشکر با انصاف سواره قندهار برفقافله مذکور رسیده
بازوی دیوان مذکور از قافله باشی طلب نمودند مردم قافله که از اجاره و انصاف برفقافله کجی
بودند تفنگک ها را بر آورده با سواران قندهار مساعدت قافله شد عوار از وی مذکور در جواب
صاف دادند سواران قندهار طاعت مقابله بدو ابیس روانه قندهار شدند و آن مذکور چند روز
بافاقله مذکور توقف گرفته بعد روانه طرف ملتان شده و چند ایام دیوان مول چند ناظم ملتان
توسل گرفته آخر در آنجا هم رونق کار روزگار خود بدو روانه لاهور گردیده و پیر صاحب
میر شیر محمد خان را در لاهور ملاقات داده و از اجاره خود را آنگه می داند قدری مبلغان
برای خرج گرفت داخل لودیه کردید و از آنجا هم چیزی مبلغان بطریق مساعد از آنجا فوت
خواججه پادشاه شجاع الملک را گرفتند روانه ولایت کشیکه کردید و در آنجا بملقات امیران
سند خود وقت شده و چند مدت پیش امیران موصوفه توقف بوده و تلاش نو کری بسیار نمود لیکن
بسکام دل رسیده باز از آنجا بر آمده برای خشکی داخل حیدرآباد کرد بدو چند روز در حیدرآباد
توقف گرفته بعد به خواهش ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مشرف بسلام میر صاحب

ممدوح شده از سر کار میر صاحب بهادر باو سراز دلالتی و اشتات نبود و پنج رویه عوض
خرچ پومیه با وعظای گردیده لیکن یای صحبتش در سلسله بیماری مقید شده و در اهل کساران
سر کار میر صاحب ممدوح از آمدن دیوان مذکور بسیار تهلکه افتاد و در خوف و هراس بوده
که آیا چگونه خواهد شد تا آنکه اجلس امان نداده چهره روش یافته آتش مات شده و بنشین خاکستر
گردیده از آنجا که دیوان مذکور اگر چه غنای او دایکن جلالت و مردانگی را تمام حرات
از دست نداده فقط .

در بیان جنگ نمودن امیران حیدر آباد سند با صاحبان انگریز و هزیمت یافتن

امیران و غارت نمودن مال متاع امیران از قلعه حیدر آباد و غیره وقوعات
فراس بر سرین دوی اعنی ظم جوهر رقم لوای مدهای را از قمر دزدی این واقعه چنین
بدست بیان می آرد که هر که در سته بکیز اردو و سه پنجاه و هشت هجری مطابق ما ذ لجه الحرام
عالمبجاءان میر رستم خان و میر نصیر خان و البان خیر پور با امید دستدادو امانت داخل
حیدر آباد شدند امیران حیدر آباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهزاد خان در آنوقت بتقریب
میر اشاط شکر پور شریف فرمای شده و در مکر میر صاحبین میر سو بهادر خان و کبیر میر محمد خان
و میر حسین علی خان در قلعه حیدر آباد تشریف داشتند اوتان از آمدن امیران خیر پور نهایت
تخوش و ملال انگیز شده و چندان ملاقات احوال امیران خیر پور نشاندیدند از دوسه روز
میر صاحبان میر محمد خان و میر محمد خان و میر شهزاد خان از شکر گراجح حیدر آباد گردیده
در تعارف و دلجوئی امیران خیر پور دقیقه از دقیقه تا مرعی نگذاشتند و در پیش آمد مقدمه
صاحبان انگریز بهادر تعابیرات و سنجشات در پیش گرفتند هر چند امیران حیدر آباد را خجال
مقابله و مجادله صاحبان انگریز پیشنهاد خاطر نمود چرا که عالمبجاء میراثزم صاحب بهادر
که غیر شواله امیران سند بود از روی خیرخواهی و امانی پناهنده امیران سند
انجام ملکهای مطلوبه سر کار انگریز بهادر بخوبی بوده اقرارنامه از امیران ممدوح
نویسیده گرفته بود که در این اثنا میستی بختیار لغری تریافی که همیشه در بختگی تریاق
سر بسجود بود اب آوارگی عالمبجاء میر رستم خان بکبارگی از بختگی تریاق سر بر آورده
و پرده شمار آورده از چشم بهوش خود برداشته از ممدورات تریاق بر اسب عراقی عزیمت
مقاله صاحبان انگریز و وار شده با اتفاق غلام محمد خان نصیری کویلی و اله بیش الوسات و اقوام
خود که آنها از دور مقام بی دماغی بودند رفته آنها را آشتی داده از خود ساختند بعد پیش
میر جان محمد خان ولد مرحوم میر بوده جان رفته و بواسطت میر مذکور متابین طایفه لغاری
و محمد خان ولد مرحوم لغمان خان لایر که بر سانسک بندی خویش مانع از داشتنه رفیع انواع کتابنده
بکمل شدند پس این همه نام بردگان مابین خود قسم کلام الله نموده منافق اللفظ و المعنی شدند
و طایفه لغاری مابین اظهار می گرداند که این ملک منته بتزله مادر ما اوچان است که (از بستان
شیر بهایش) آن بهشت بهشت پرورش یافته ایم حقوق اذرو بهدر بر اولاد بسیار است نهایت جان
رائد در خدمت ابر و والدین خواهم نمود و اگر جان را نثار نکردیم از جمله والدین آئی خواهیم
بود باوصف این سخنان بیوجه و عهد انجام غلام محمد لغاری ریش راشانه شجاعت و بر و نهیها را
بیج و تاب جلالت داده بدشور میر محمد نصیر خان و ای حیدر آباد رفته عرض نمود که

خانکوجهای میرصاحب میرستمخان در ریگستان آواره و خودمیر موصوف بدروازه ایشان
 التماسهای آورد و تنگ بمانما بلوچان انداخته نیت است و این ملک سند که بمنزله مادر
 است چگونه در تصرف انگریزان بدهیم هر گاه کرمعت را کما هو حق می بندند بسا بهتر
 و خوشتر و اما بلوچان ابلان الوسات که هم اتفاق شده ایم جمع گردیده بمقابله و مجادله فوج
 انگریزان که قدر قلیل است خواهیم پرداخت هر گاه هم آفوش نامه دفع فیروزی شدیم عین
 علوهتی و بلند ناموسی است و اگر جان را نثار این راه نمودیم هم ادای حق مادر را نموند سعادت
 داین حاصل خواهیم نمود میرصاحب میرصمد نصیرخان هر چند لغری مذکور که فداایش
 و مباحث نمود که روی جنگ بسیار سخت است ندانم که چنانچه فتح نصرت از طرف کدام در مرآت
 مزاد رخسای گردد و بر تقدیر بر فوج انگریزان فتح باب شدیم با آنها بدست خود شعله
 آتش را در ملک سند بدو مان آرام خود انداختیم و علی الدوام خایف و بی آرام خواهیم بود

مضالفت و دشمنی یک خاص هم خوب نیست بر طبق مضمون
 خصم را عاجز شدن نیست آئین خرد یک شتر و بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر
 هر دشمنی که هست قوی باید شش خورد کز پشه ضعیف بود قبل در طلب

چه جای عداوت صاحبان انگریز است با وجود این همه مواظقه و تضایع می مبدوح لغاری
 مذکور از کوه فکری باز نیامده روز دیگر علی الصباح لغاری مذکور همه چند نفر دیگر
 سر کرده کن بلوچان کلام الله بر سر و شمشیر بسته و لباس زان به پیشکر دوچادر و چوب درخت گرفته
 پیش میر نصیر خان آمده عرض نمود که اولاً روی همین کلام الله دیده همین دم سوار شوند بمقابله
 و مقابله فوج انگریزان بپردازیم و اگر سوار نمی شوند وارد جنگ ندارند پس همین
 لباس زان به پوشند و ترک راست کنند میرصاحب ممدوح بعاینه این حالت نهایت حیران و پریشان
 خاطر شده اگر بر خرابی بلوچان بانی فساد حکم میدهد با آنها شور و شر در خانه پیدا میشود
 اگر موافقت نمیکند باز هم طوفان فساد بر پای میشود در میان دشمنی گرفته اند آمده لا علاج
 از روی مصالحت رفت و همیشه عداوت میر صوبدار خان که گویا مقرب در آستین داشت بر طبق

مضمون اقرب چه مقرب است ز اندیش خویش را
 طوع و کرها بوجوب مرضی او جان مذکور از قلعه حیدرآباد بر تومن بادبای سوار گردیده
 در باغ مرحوم میر فتحعلی خان منزل انداز شده باغبان خیالش مردم تمام مصالحه در زمین دل
 می گاشت ایکن از باغبان فضا و فضا فتنه که چه گلهای فتنه و فساد از شاخ سار
 روز گسار میر و پاندهو متبسم مسازد درین اثنا می خبر رسید که دیره حیات شان مری
 و قهیم خان مری از اماکن خود سوار شده طرف حیدرآباد می آمدند اشکر
 صاحبان انگریز سوار میردگان را در عرض راه گرفته پیش خود نگه داشتند و نیکدارند
 طایفه باوچان بجزد شنیدن این خبر بر چهلونی انگریز بهادر جلوه مریز گردیده
 دست غارت و فنی و قتل دراز نمودند در این صورت میرانترم صاحب بهادر که خاص
 خبر خواه امیران بود چند نفر کشته و کشتند بر تپه سوار شده جان خود را از
 این گرداب کشته باد بسای گردیده چون پسر صاحب بهادر در آنوقت در مکان ماه
 که بیست گروه از حیدرآباد فاصله دارد منزل اندازه بود هر گاه این خبر غارت
 چهلونی باد ساری انترم صاحب بهادر شدند از زبانی غصه مانند بیدار زدن گرفت

همانوقت بقوج حکم کوچ داده سوار شد و از راه کتار درینای طی مسافت نبود
 در صحنای شکار گناه امیران حیدر آباد منزل انداز گردیده روز دوم بند و بست
 صف آرائی فوج لشکر خود نموده در این صورت میرساجیان حیدر آباد هم یک میرصمد میر
 خان و میر شهداد خان و میر رستم خان و خلف میرصمد خان از صالح مرخوم
 میرفغانی خان همه جمعیت دوازده هزار لشکر و چند مرتب لشکر سوار شده در مکان کتار شهری
 کوه کوه از حیدر آباد فاصله دارد منزل انداز شده درین اثنا روستای صمد خد متکثر
 برای امیران موصوف غیر فرستاد که با صد سوار لشکر اگر از مأمور آن طرف است خبرداری
 و خوشیاری از دست اندامه پای رودی و مردانگی در دوازده جلافتت و همه بسیار در این صورت
 امیرساجیان مأموم به لشکر خود حکم دادند که سوار شده پیش روی لشکر انگریزان
 بسگیرند احدی از بلوچان بهقتضای لایحه کتبی الاذن قابل نروده از جای حرکت
 ننکردند چون مبارز آفتاب نوای نور و شبهای دروید ان سپهر انخضر بر افراشته که
 فوج لشکر انگریز بهادر از دور نمایان شده در این صورت عالیجناب میرجان محمدخان
 بلشکر بلوچان و سران آواز داد که مبارزیکر قسم کلام الله نموده اند حالا وقت مقابله
 و مردانگیست که تمام عمر ملکند خورده ایم این چنین وقت را قضا نکنیم ایسکن
 از قضا الهی احدی از بلوچان از جای حرکت ننکردند مگر حاجی امیر حسین حاجی خدا بخش
 همه پنجاضعت سوار شده خود با میدان بهشایش الهی جان شاه و مراد علی خان چایک توغ
 مراد بابی دنیا و آخرت و امیر خان چایک بعدای جنگ مسافت ایسی سه برادر خود
 و حاجی غلام محمدخان نایب حلقه علامی کبر حیدر دو جهانی در گوش جان انداخته
 و مبارک خان نایب مبارک وقت خورده است و میر غلام شاه خلف مرحوم میراب علی نایب
 دوی در معراب مسجد این عبادت گذاشته با تفاق میجان محمدخان فاوی سوار شده بر وانه
 وار خورده را بر شعاع شمع مقابله فوج لشکر رسانیده سافتر باز از تفنگک زنی گرم
 ساختند لیکن طایفه بلوچان همیشه پر شمشیر زنی می نوازند از روی حیرت ایمانی و غیرت مسلمانان
 از بنای که ما بر آمده از غایت دایری و بهادی فرج از انگریز حمله آوردند از آنجا
 که مسدود جنگ فوج انگریز بهادر بر توب و تفنگک وسیله آخر الحیل است بلوچان از بان
 مذکور باز سیده فوج انگریز از دور طعمه از دعای توب و تفنگک فوج انگریزان شده
 و شریک شهادت نوشیدند و بعضی بلوچان جلافتن نشان از آتش توب و تفنگک امن یافته رفتند
 بلشکر انگریزان امیخته و خوش شمشیر زنی نموده بسیاری از لشکر انگریزان زیر تیغ
 پیدریغ کشیدند و دسته لشکر از عهد الله خان نظامانی میرزاخان نظامانی و غیره سر کردگان
 نظامانی در عین این بلوای خود عار را رسانیده از زودات دلیرانه و عملات بهادوانه قصوری
 انگریزانه تا آنکه خلیل وار خود عار را در آتش سردی چکاندند و کلهین جان و فردوس
 برین گردیدند بعد شهادت بلوچان مذکور برگشته بخت بقدر تقاری و غلام محمد تقاری
 کویلی و اله که اصل بابی در دروایه خان از روی غلام حیدر غلام محمد کپتران کپور و کپور بلوچان
 گانسیهم هم در مسافت فرستاده در مسافت کوه کوه قنبر از سرافرازان تبار نمودند و

(۳۰۷)

افغان و غیر این و گریزان پس شدت خود نگاه کنان می رفتند و آتشا غلبی که در ایام حکومت شکار بود
در مجلس چهارمی همیشه ملی زبان را برت شکار بیان این فیه مترنوم می ساختند هم بدوان قلعه زن هم
بدان بیغ زن در جهان نام خدا در مرد و صفت ما فریم . درین وقت قلم لایح رقم شان
از سه چار صد هفتاد هجرت الوجب حاصل بوده هیچ فقره از فقرات غر و صلاح بر صده
احوال امیران شده اند و ششیر جلالت خود را در وقت بدیده نگه داشته و هیچ هزاره ای بدست
گرفته اند اما الله الصمد می خواهد و بر شان حال او گفته ای است
من همسزم جمع ششیری کنار سعادت فقر و درویشی مساجد دایم جنگه نصر اتی
تربك سكر دیم کنار دیوانی فر العبد معزیت بلوچیان و امیران موصوف از میدان جنگه
عنان ناب گردیده رختها قلعه حیدر آباد شده قوچ انگریزان در میدان جنگه رسیده
آچه اسباب و امان و توشخانه و غلام امیران ممدوح افتاده بودند و بهر دست غایت
آوردند و اکثر غنیمت های هر کسین که به آتش زده غنا کثیر بودند امیران موصوف
چون داخل قلعه حیدر آباد شده از قلعه بدیده میر سو با رشان که میا دایب
آمیختگی و رفاهتی که با صاحبان انگریز دارد نمایان را گرفتار بودند دست ما حیدر
انگریز بدید صلاح بدرا اندیشه بعضی مشیران از غر میدان خبر خود را در استیلا و ملاقات
صاحبان انگریز دانسته اولاً بر استیلا خود را مشعر بر حاکمیت بلوچان کردند و بعد حرکت
ی اختیاری خود و استغای آن بیستون مرلوب نوشته به خدمت پسر صاحب بهادر دست مفری
خود فرستادن راسته های سلام و ملاقات بودند پسر صاحب بهادر در جواب ساخا طر
جمعی طرف امیران ممدوح نوشته فرستاده و از قریب بازاری قابل بودند روز دیگر
امیران ممدوح به موجب تسلیم و نشفی صاحب بهادر خود ما را بیسار را کسین را کسین آراسته
و ششیر های مرصع بسکتر بسته و برایشان خوش رفتار مفر و قه پراق طلا سوار گردیده
بقتضای سپهر چون اجل آید سوی سیاه روده فرامان خرامان رفته مشرف استیلا صاحب
ممدوح حاصل بودند و برطاق مصون گزیده و لائقه باید کم الی انهم که عمل نکردند
پسر صاحب بهادر در حین ملاقات پسر از میر نصیر خان بد پسر امیران هر که التفات نکرد
ساعتی شمع افروز مجلس ملاقات با میر موصوف گردیده حکم بر چو کی و بهره امیران ممدوح
داده که چو کی داران چون قلعه کبار امیران را محاصره نموده استند در این صورت امیران را
صورت سکرانگیر بنظر آمده گفتند وی به شد بدتر شد و سر افتخار خود را در میان زانوی غم
و اندوه فرو بردند و بدست خود شور را گرفتار نمودند بعد گرفتاری امیران جزا چارلس پسر صاحب
بهادر حکم به بلان لشکر خود چارلس قلعه حیدر آباد داده که لشکر مذکور بی ممانعت احدی
و فریدی داخل اندون قلعه حیدر آباد گردیده علم نصرت و فتح مندی را برج های قلعه نصب
نمودند و تنبور شادی و شادمانه در نوای آوردند و از وی قریب بازی دوشهر حیدر آباد
منادی اگر دانند که ما کسند را حر کار انگلیسه به اتفاق نموده و زمام راست و سرداری
از سر کار نهویس و به ایجا میر سو بهادر خان شده دستار سرداری به تمام بلوچان سند اعلق
به ایجا میر موصوف دارد بر خزا بود فاین و توشخانه امیران چو کی های خود زمین نمودند
و بریرها (۹) خام و پخته نیز بیختگی میا غلط و چو کی بهوی نمودند در آنوقت در حیدر آباد چنان
واقعاتی بر پای گردیده که گویا واقعه کر بلان بهید سورت و نوع یافته روز دیگر پسر صاحب بهادر

امیران ستم را وجود این همه گنجهای بجز زنجهای دینگر حاصل نکرده و مسرتهای
 برداشته فی الجمله مدت دو ماه کامل در ملک ستم انجمن آتش خرابی شده بود که از
 تحریر و تقریر خارج اندکی صاحبان اسکر بز بهادر از روی تدبیر فرزانه و مصلحت
 وقت با میر صاحب میرعلی مرادخان والو خیر پور عهد انعام جبره بودند آنچه ملک های
 تعلق بسر دار دستار داشته میر صاحب مدوح نفوس بودند و آنچه ملکهای والی
 فلان بودند آن را بتصرف میر محمد نصیر خان براموی دستور اصلی میرد کردند باین
 حبله وری نامی - داران بلوچان ستم و کجی را بوساطت میر صاحب میرعلی مراد خان
 بهادر مطیع و فرمان برادر سرکار اسکندریه بهادر نمودند و امیران امیران جبره آباد
 تا صدور حکم فرمان فرمای هندوستان چند ایام در حیدر آباد مطیع بودند صاحبان انگریز
 بانتظام امورات ایلات الوسان بلوچان می پرداختند و از چشمه آید بیوات زلال اصلاح بر آتش
 فتنه و فساد می انداختند که ادا از اد مخالف سایره قمار و شور و شرشمله ور کرده

در بیان مقابله عالیجناب میر شیر محمد خان با فوج انگریز و هزیمت یافتن میر
 مذکور از دست فریب بازی سرکردگان لشکر خود.

شیر قلم نیز جنگ در ایستان این مهمای جنین صدا هوان بیان مینماید که هرگاه امیران
 حیدر آباد در سه پنجاه هزار دوسه و پنجاه و هفتصدی مطابق ماه محرم الحرام از نقد بیات
 الهی سید سرینجه فریب گر فتاری پسر صاحب بهادر شدند همه عالیجناب شیر پنده جلالت
 و مردانگی میر شیر محمد خان والی میر پور بصیحت عساکر متکثره و جبهوش متواتره
 و توپخانه و غیره سامان بزم رزم افواج انگریز از مسکن مالوفه خود دبر آمده رخ نهاد
 حیدر آباد کردیم چون طی منازل نزدیک حیدر آباد فاصله چهار گروه متصل تیره موسی خان
 که تران بر کنار پهلوی سمت مشرق رسیده فوج انگریز بهادر بزودر مقابله بر سر صوف
 رفته آتش جنگ را در اشتعال آوردند اولاً هوش مناز شد متکثر از روی هوشمندی بامید
 خرید متاع سعادت برمدی همه دسته سپاهیان خود در میدان جنگ آمده بانتظام جنگ
 جنگ برداشته از ترددات دایران و میلان بهادرانه قصوری نکرده آخر خوش دل از
 دیلوما قیهارفته جرعه نوش باذنه شهادت گردید از آن مدعی غلام علی خان خلف مرحوم
 عیدالله خان تالیرو رحیم خان تالیرو و علی خان تالیرو و کمال خان میری و ابی بخش میری
 و بلوچان روحانی همه دوسه صد لشکر در عرصه کارزار رسیده جنگ جنگ را در توای
 آوردند بسیاری از فوج انگریز در موج بحر قتل و غرق نمودند در این صورت جنرال
 پسر صاحب بهادر از معاینه هلاکت لشکر خود دست افروغی سائبه بر سر خود میزد و از بس
 قصه و غمگنی موی سر خود می کند نزدیک بود که فوج انگریز درهم و برهم شود در این
 ابتدای از فضا کرد کار طوفان باد مخالف بر پای شده و از بس بلوچان ناریکی شد که زمین
 و آسمان بنظر نمی آمد و بلوچان شجاعتشان تعوی شد بر زنی نمودند که از بیان بیرون

است آخر شربت شهادت نوشیدند میگویند که محمدخان تهوره بهسبب صلاح صاحبان انگریز
 بهراه لشکر میرشیر محمدخان آمده مباحث گردیده بود و در وقت طلوع باد با روت خانه
 میرمو صوف را آتش داده تهوره مذکور و خان محمد خلف میر غلامعلی تالی و غلام محمد افغاری
 کپوینی و الهه ماه (۱) گرفته فراری شدند در صورت مغروری نامیردگان نفره در لشکر میرمو صوف
 افتاده و شش ضرب نوب کلان در میدان دغا گذاشته امیر مو صوف پس پای گسار دیده
 و در نصر پور رسیده آب نوشیده طرف میرپور مسکن مالوفه رفته قبائل خود را بیشتر طرف
 ریگستان روانه کرده بود مابقی اسباب هرچه که در دست و دایر میرپور کشیده روانه ریگستان
 شده و از آنجا پس آمده داخل شهاد پور گردیده باز جمع آوری لشکر بلوچان نموده
 اینقدر اسباب و سامان معارف جمع نموده بود که از تعداد خارج که صورت مزیت میرمدوح
 در مرآت خیال بنظر نمی آمد و ضمیمه همت میرمو صوف چنان مستعد لشکر افواج انگریز
 گردیده بود که همه را سینه سرانجه انداز خور می نمود و شیر شجاعت او بجوی درخشم آمده
 بود که بزور پنجه سخن شجاعت و بها دری اجسام انشام انگریز چون رو بامی درآید
 در این صورت میرصاحب میرعلی مرادخان یاس استمداد و اعانت صاحبان انگریز مد نظر
 داشته از روی تدابیر صائبه و حکمت عملی میر احمدخان لنگک که جد میرشیر محمدخان بود و دیگر
 سرخیل های لشکر که بانی بنیاد جنگ و فساد بودند همه را در دام ملازم خود آورده از میر
 شیرمحمد خان منفرق ساخت مرگامه میز مذکور چنین حالت سران و سر گردگان لشکر خود معاینه
 نمود و نوای مخالف از قانون موافقت رفتاری که مدارا الهی را رزم بودند بگوش هوش شنید و ساعت
 سازجیت خود را شکسته شکست بر شکست اختیار نمود چون ذییر و بموناله کتان روی در فرار نهاده
 و بعد از هزیمت میرمو صوف سواران فوج انگریز در تعاقب میرمو صوف افتادند بعضی سواران
 بطرف قلعه کوت و برخی جانب شندره الهیاز رفتند لیکن میرمدوح از سید نوا از مکان بلال
 نزدیک نهنه عبور دریای نموده بسمت شمال روانه گردید از آنجا که هزیمت میرمو صوف اگرچه
 از تقدیرات الهی متصور لیکن بوجوب تدبیر میرصاحب میرعلی مرادخان توان گفت و عالیجناب
 میر شاه محمدخان برادر میرشیر محمدخان که برای جمع آوری لشکر سیستان رفته
 بود او هم پیش از هزیمت میرشیر محمدخان از فضای کردگار بدست لشکر انگریز گرفتار
 آمده که عالیجناب الفخان افواج انگریز به همراه خود برداشته تا کمالی بر میرمه کور افتاده
 خوب مقابله نمودند و از طرفین کشت و خون واقع شده آخر لشکر میرمه کور شکست خوردند
 و خود میرشاه محمدخان مجروح گردیده آخرنده اسیر و دستگیر نموده جناب حیدرآباد بقدمت
 پیرصاحب بهار فرستادند که صاحب مدوح او را در جهاز دودی انداخته روانه منبئی نمود چون میر
 مذکور بتاریخ هشتم ماه جمادی الاول سنه بکهارورد و صد و پنجاه و هجری گرفتار گردیده
 پیرصاحب بهادر به هزیمت میرشیرمحمدخان وارد حیدرآباد شده امیران حیدرآباد مزیک
 میرمحمدنصیرخان و خلفا اش و میرمیر محمدخان و میر صوبدار خان و میر شهادخان و امیران
 خبر پور بر رستم خان و میر نصیرخان سواری جهاز دودی روانه منبئی نمودند و در روز رفتن امیران
 حیدرآباد پیرصاحب بهادر به تمام رفقایای و مهاجرین حیدرآباد حکم داده که امیران سند
 حاکم شایان بودند حالا بحسب قیمت ابطور دبرای سیاحت ملک انگلستان میروند شایان

وقته صورت وداع حاصل بر تپه که داغ مغربت بر دل ایشان نهادند عیالی میدو آید تمام صغیر
و کبیر خاص و عام بوجوب حکم پسر صاحب بهادر بجهت وداع امیران ممدوح رفته به اینته حالت
بزم ملالت امیران زار زار بگریستند و اشک حسرت از دیده غم و الم میریختند از آنجا که بوجوب
نیک چشمه های روزگار بوفاتش و موافق مباحثه سپهر نیز نیک طراوت گشای هر آفتاب افروز دم
سردی خزان از باری و گرگ تیز چنگل ذلت و اضطراری در کین غرت و اجتنابی است نظر
بر ان امیران سزا از تقدیرات الهی ترک ریاست ننمودند پس از وعده بال و اطفال نموده چشمه پیر آب و دل
کباب روانه ملک انگلستان شدند چون امیران موصوف داخل منبجی گردیده جتاب نواب مستطاب
گورنر فرمان فرمای منبجی کیتان پروس صاحب بهادر افسر ایس و کیتان اولیور لقب صاحب
مجتربیت والی صاحب سکرتری ملقبه باه به راستی قبول امیران ممدوح نواب در باری شور و معجرت
دو اسبه به بندر با لوی فرستاده اسکوت صاحب سکرتری از میر نصیر خان دست گرفته از کشتی
بر کشتار فرود آورده درین اثنا پروس صاحب بهادر در بروی امیر ممدوح آمده سلام داد امیر
مذکور صاحب ممدوح جواب سلام داده فرمود که من این صاحب را میباشم که در سنه ۱۸۲۸
مسیوی در ریازین حاضر آمده بود صاحب مذکور جواب داد که در آنوقت مشاهده ایشان
هم جوان و سرخوش شایسته شباب و جوانی بودند الحال از گردش زمان به اختیار بسیار ضعیف
و لاغر شده اند امیر موصوف باز فرمود که من در طریق دوستی ایشان و کمال خوش صحبت ایشان
در اینجای آمده ام باز صاحب جواب داد که استیلائی الف و صحبت ما بیان بعدی بود که ایشان
را کش نموده چون کبریای درینجای رسانیده فی الجمله بشیر این همه اخلاص امیر موصوف
پسواری چلرت دو اسبه سوار گردیده ترک سواران پیش و پس بر کتب میر ممدوح حاضر دور
دور کسان امیر را بکنال اعزاز آورده و در ایوان شانس گس و رتر صاحب فرود
آورده مهمان نموده بعد از چند روز امیر موصوف را در مقام دمدمی که بزرگ کلکه
میرا شد در آنها مقام استراحت مقرر نمودند و میر شهزاد خان را در قلمه صورت صورت
آرام داران و میر رحیم خان را در مقام ساسو که متصل شهر یونه میباشد سکوت پذیر
نمودند و مبلغ پانزده هزار روبیه عوض مشاعره از سرکنار با امیران ممدوح عنایت شده
چون امیران مذکور از غم ریاست آزاد و از هزارها افکنار روزگار دنیا رهایی یافته
چند اوقات آرام و شاهد فراغت هم آغوشی داشتند لیکن حیال وطن من الا بیان در سر
داشتند و در تمسیر رهائی خود و ملک خود بسیار کوششهای نمودند و انواع انواع
نوشه تیات نمودند و در ولایت لندن در کورت از اعتراضات پسر صاحب بهادر
جواب های دارند و بعضی صاحبان انگریز در کورت از طرف امیران گفتگوی
نمودند مطلب را باین حد رسانیدند که امیر محمد نصیر خان والی حیدرآباد را
معه اواسق ساز بر مسند ریاست سینه جلوس دهند در این ضمن خبر رسید که امیر شیر محمد خان
طرف خراسان بجهت کومک لشکر سز سرداران قندهار رفته است اعالیان انگلیسیه
با صدا این خبر در ترخیص میر موصوف پیدار میدارند از غنیه دوا این عرصه از انشاء
گردگار امیر ممدوح در حالت صحت بدن مشغول نماز و اوراد بود که ناگهانی عارضه
سکته لاحق حال امیر موصوف شده بتاريخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست
و شصت و یک هجری مطابق چهاردهم ماه اپریل سنه یک هزار و هشتصد و چهل و پنج مسوی

در مقام مدعی سیار بوستان سرای آخرت گردید . جان بحق تسلیم نموده انانقه و
انبالیه را چون واز بعضی اختیارات معلوم شده که امیر ممدوح از پس انده و الم ریاست
سند و جلا وطن جام مسوم از دست حافی اجل اوشید . بعضی بر آستند که از عارضه
سنگه جان بچیان آفرین سیرد و بعد از آن مرحومان میر سو بدار خان و میر دستم خان
از هم دنیا و ما فیها در آنجا رعاشی یافته از ملک انگلستان راه ملک کل شی بر رجع الی اصلیه
گرفتند بر طبق مضمون :

هر که افروزد بسزم زندگی شمع وجود	سازدش خاموش آخر سبیلی باد اجل
در سراغ عمر من غیر است دائم برق مرآت	زندگی کی مسحو گردد بیکدم از یاد اجل
طائر هستی اگر در جرح سازد آشیان	عناقتت گردد اسیر دام صیاد اجل
هر که آید در دریا رود نه کی زان بیشتر	در کینش می نشیند دست جلا داجل

امیران سند جهت تعمیر اساس مشهوره ریاست سند (۱)
نام سند است و رقم در استریح این شده مرآزی بر صحنه بیان چنین سنگا رش
میدهد که صاحبان انگریز بهادر ملک سند را از بهادری و شجاعت انگریزانه بعض
تغریب بازی و حمله دری اولاً با امیران سند متابع دوستی و اخلاص را پیش نمودند و
امیران ممدوح را فریفته دامودام میرانی و الفت خود ساختند راه از دست طرف خراسان
گرفتند و امیران اوصوف با وجودیکه بوابان خراسان از قدیم را بنطه ا - جاد و مثال
کناری ششند آن را بعضی خوششمانی گنهای رنگا رنگ صاحبان انگریز فراموش
نموده و بر قول و فعل وعهد و پیمان صاحبان انگریز اعتماد کرده به تقدیم هزار
گونه خدمات از ملک خود راه عبور دادند و والیان خراسان را که از قدیم دوستان
امیران بودند بنا خود دشمن ساختند با وجودیکه والیان خراسان کرات و مرات بطرف
امیران سند مراعات اوشند که انگریزان را از ملک خود راندندند که نفس ندارد مثل
است که شعور در عالم خواب دید که مار بر شکم من گذاشته سپه و انانکی تمام از خواب
بیدار گردید . متعجب ماندم کسی پرسیدش که چه خبر است با بیان خواب
امیران سند اوشنه جات تصاح آمیز و والیان خراسان هرگز بکوش غفلت بوش خود نیاوردند هر که
صاحبان انگریز سوا همیز گازی غازیان خراسان حمار آرزوی خود و امیر و مملوک ساخته بی
بار معاصر خود را به آخور ملک ندکشدند اولاً تعمیرات سنگه های چا و نی خود نموده مسا شدند
تا از شعبه بازی شان با امیران سند راه معلوم و یقین گردد حکه صاحبان انگریز ملک سند را
گذاشته بیرونه طنبور این معنی علاوه باعث غفلت امیران ممدوح گردیده وهم از روی
ساده لوح و سعای قلب خود بر عهد انجم صاحبان انگریز اعتماد گلی داشتند و بر خدمات
لا کلام خود مقرون بودند و میگفتند که ایان از ملک خود راه دادیم و در ملک ما یان چه اونیه
انداختند و از هر رسم و رسم جدا آوری تبعات نمودیم نظر بر آن صاحبان انگریز هرگز بدایان
تقص عهد و پیمان جایز نخواهند داشت و ازین معنی بی شیر .

طایب دنا چه دانند شیوه پیمان عهد	عست در فکرت خطا اندیشی و مشق دغل
از برای اخذ مال و حب جاه در روز گدار	افکنند هر لحظه خود را بگر داب غلال

(۱) جاه نیکه نقطه کناری شده حصه ثابتی که در فهای کتاب باره و تلف گردیده بود
و در وقت سعادت روی آن کفله سرش شده .

از آنجا که کساح وجود اهل دول در اصل به آب و گیل پیوسته است و سرشته اند صاحبان لشکر بر
اولا چون بیار آن بیفته خرابی بدست گرفته.....
بلوچان سداگر چندانک مبلغان حسب العواش والبان خراسان مفرستادند هم کومک
مزارهای لشکر از خراسان بجهة هیران سده برسدند لیکن تقدیر رب تقدیر چنین بود که
امیران سده را هیچ تقدیر بدست نیامده مابین خودها چندوار در مجبور اتفاق از آتش کینه
در اضطراب بودند از آنجا که صاحبان اسکندسه بهادر خودها را میدان می گویند پس
لازمه مردانگی این بود که چندوقت بیشتر از اراده اطن خود با هیران سده تشبه میگردند
که تا اوشان سامان و تهیه خود می گرفتند بعد اگر جنگی بوده ملک سده را تسخیر مینمودند
هم مضایقه نداشت و بقدر اقامت نبرد بسته برده این چه ملک گیری بود که در صورت دوستی
امیران سده را بر سرشار با بدرفتاری بود و بجهت وری کدام خانه امیران ممدوح غافل رفته
امیران را صید سرینجه روانه فریب خود نموده این چه شجاعت و چه مردانگیست بلکه بجای
تقریب است از آنجا که غافل بر سر دشمن رفتن و بفریب خود خسته خبر اعدا جز و زبون خود ساختن
کسر بر تبه شجاعت از ابله صولات و قدرت است کسی بکسی چنین نکند این که در روشنی
با امیران کرد اگر چه دشمنان این داستان طرازی بسیار است اگر بیان ما اینم مرآتینه
شرح معلول می شود موقوف بروفت دیگر گذشته با زلفم را.....

در بیان رفتن عالیجاه شیر محمد خان
..... گردیده و با احمد خان لوری و آمنه خان خود در کوهستان نزد بلوچان مری
رفته سکونت گرفت هر گاه میر مد کور قطع منازل داخل قندهار شده سردار صاحبان
شده در عارف و مهاداری موسوف به چوچه نسوری نکردند و مراسم اکرام و اعزازش
بجا آوردند میر مد کور مبلغ دوماه لک روپیه بجهت کومک لشکر سردار صاحبان
قندهار با فعل بشرط رسیدن شال کبوت دادلی کرده بنده بست کنار هر جوهه خود نشوده
سردار صاحبان این حقیقت میر موسوف مشروحا جاب امیر دوست محمد خان نوشته فرستادند
و مصلحت طلب گردیده امیر موسوف سردار صاحبان صلاح دادن کومک به میر مد کور
نداده گاه بعضی مدارجات که شرح آن منتهی الزم است در نظر همدل دور بین من مدارجات
است باقی نیک و بد شود در هر کس خوب میداند آینه اعتبار باقی دارد سردار صاحبان قندهار بعد
نوشته امیر موسوف خان نوبت از دست خود را موقوف داشته پای خیال کومک.....
من و امیر کرد پسند گواه نرد تا به شال کبوت ممدود شده چند ایام در پشتک توقف
پذیر شدند و در این ایام توقف صورت رسیدن مبلغان میر ممدوح نظر نیامده آخر خلف
سردار که نهدل خان بوجوب ارفق و اند خود و ایس روانه قندهار گردیده میر موسوف بعد
روانگی خلف سردار موسوف قطع مراحل داخل قندهار گمان شده بدو در مکان چهار بولچی
رسیده جمع آوری لشکر بارچان کوهستان می نمود و عالیجاه مستصدیق خان خلف سردار
سده و خان نیز مده با صد سواره آمده ملحق و کتاب میر مد کور شده در بند و بست تحریب
چهارونی خان کهر شده که در این اثنا وزیر خان خلف بیار خان دو بنگی مده با صد سوار
بنازیح بیست و هشتم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و دویصد و شصت هجری در کرد و نواح

خانکهر بطریق چهل و سه کشتان (۴) فوج انگریز معسوران چو کن که برای عطف بری
 رفته بودند فریب ندادند و عطف نپذیرفتند و تمام اسبها و سلاح آنها غارت کرده رفت
 انواع انگریز که در چهارواهی خانکهر دایر بودند تعاقب آن نگرداند مگر در مرادخان
 کوسه را مأمور نمودند که رفته به تکفین کشتگان انگریز پرداخته و باز بتاریخ اتمام
 جمادی الثانی سنه ۱۲۷۰
 آنست که از آن پسران اسیر از دست لشکر انگریزان کشته شده از آنجا
 که مال و وسایع برای آسایش کاران غارتگران غارت بردند و متاعی که گمانی آنها
 و لشکر انگریز به پشمای بردند عیب انصاف و رعیت پروری صاحبان انگریز نهادند است
 چندایام در واقعه سکر صاحبان انگریز کوروت این مقدمه کشتگان رعایای بودند
 لیکن هیچ انصاف نکردند و آید کاران برای رایگان رفتند و عالجاء شیر محمدخان
 چند مدت در اینجا محبوس بود و میرشاه محمدخان برادرش را که در مینوی
 نظربند بود او را هم رهائی داد و گذاشتند که در لاهور آمده و میر محمد کورملانی شد
 و هاله بیجا احمدخان قاری از ک... ..
 لیکن هنوز داخل شده اند معلوم است که از چه سبب باز توفیق امیران ایران در
 آنجا گردیده در پشمای باز آمد و همه عوام الناس چندین روز است شسته
 می شود و الله اعلم بالصواب
 در بیان اواختن قانون خدماتت میر صاحب میر علی مرادخان بهادر اسمیت
 پسر کار انگلیسه بهادر و برعکس
 موت و وداد و شجاعتی چو رایج
 کونا کون خدمت از هر قسم رضا جوئی و خیر اندیشی و به طلبین سر کار جهان مدار
 انگریز بها در هیچوجه من اوجوه خود را معاف و مقصر نداشته با وجودیکه
 یعنی امر او و وسای بلوچان درین امر از میر صاحب بها را ناخوش و ناراضی بودند

 سر کار انگلیسه بهادر در دفع فتنه و فساد و دفع شرارت و عداوت که ساعت نایزه
 روئی گلستان خویش و نبودن آنها بود بسیار سعی و تلاش نمود که تا آب و رنگ عبرت
 بهارستان این خاندان برسد از روز نیک و تمام این درد مان از انقلاب بلاد حوادث
 روزگار آهنگار بر آورد روئین نکند باوجود این همه نصایح عاقلانه مواظ
 مشقه میر صاحب بهادر در دل غار منزل آنها بنشیند ای از روز میخ آهنین در
 سنگ هیچ سرایت نکرد و از ترقی برآزلی
 مستند ششین بنا
 میر علی مراد خان از روی صداقت اخلاص دست در امر آن خدمت نگذاری
 و جا نشنای سر کار انگلیسه بهادر زده مانند شاطران در با آوری هر گونه
 خدمات بدوید اولاً در مقدمه آنچه بر سر محمد خان پیران کار قرار خود رسانیده
 اگر چه مرید کور اسباب معاذیه و جنگ و سامان مجادله و روز از لشکر بلوچان و غیره
 ما بختناج چندان جمع کرده بود که صورت تفریق این همه جمعیت میرمد کور در نظر میر
 آرایان دفع شوار بی نظر می آمد و تمثال عزیمت میرمد کور در مرآت خیال نوازند گمان
 کوس

اهل دور کنار در این امر نیزه و پریشان و فکر جهانیان در این باب منحصر و سرگردان
 لیکن میر صاحب
 از راه کمال دانش و نهایت نبینش و قدر زانکه کسی به سیری بسکنار برود
 که میر احمد خان جد میر شهباز میر محمد خان و دیگر سرخیلان لشکر که باقی بیانی کار جنگ
 و جادان مقدمه الجیش حرب و قتال بودند آنها را جمعی از اوقات و امید ملازمین
 از میر شهباز میر محمد خان جدا نموده در سلك ملازمت خود منسلک نموده هر گاه صورت ایسر
 واقعه بر مرآت ضمیر میر محمد خان انعکاس پذیرفته و این نوای نا موافقت از قنای
 سران لشکر بگوش شنیده هر نوقت تساب مقاومت نیارنده از عین جنگ
 فراغت این مهم غور جمید که میر محمد علی خان فرصت یافته در ملک (...) غار فتنه و فساد بر انگیزه
 و آتش شور و فساد بر افروخته و آب شرارت نوشیده و چون ناد معاف درخواست نزدیک برد
 که از بلوا عام او در تمام سینه فتنه نوبر غیظ و صورت خلل خوا بپسیده سران و بیدار شود
 و آدمان شیخ علی حسن مستار کنار میر صاحب که در ملک (...) مامور بودند با تمام قلوب و معیاره
 نمود ماز طرفین کنت و خون واقف گردیده که در این اثنای میر صاحب میر علی مراد خان بهادر
 چون شهباز نیز بر دواز در عرصه اندک ممانت جمید طی نموده و خود را در آن سر زمین فتنه
 آئین رسانیده با میر محمد علی خان سر کرم مقابله و مجادله گردیده از آنها که از هر طرف که
 میر صاحب بهادر عثمان نوسین خوشترام منطف میفرماید فتنج صورت دوامیه چه احتیاجش
 می آید میر محمد علی خان تساب مقاومت نیارنده فرار برقرار اختیار نمود و متسویان خود
 برداشته عبور دریای شیبان نمود و رفته در مکان دروچیان مزاری ها با اتفاق میر محمد حسن
 خان خلف میر رسیم خان توقف گرفت و دیگر دو بره وای معتمدان چاندیه که سر کرده دوازده
 هزار لشکر باوجه قوم خود میباشد نام برده از استیلام صاحبان انگریز بهادر در مقام
 متردی بود و سر کار انگریز بهادر نیز از و خایف بود که مراد از گریبان فساد
 بر آورده معز ملک سلسله شور و شر کرد جناب میر صاحب بهادر سر خود معتمدیت فوج در ملک چاند
 که رسیده چاندیه مذکور رایش خود حاضر ساخته او را از اطاعت و فرمان برداری سر کار
 انگریز بهادر بسیار فرمایان نمود لیکن کبل از کسک خود دست بردار نشد و کلمکل
 آن کل بر طبیعت میر صاحب مدد و ناگوار افتاده آغز از تردد اندلبرانه و حملات بهادریه
 چاندیه مذکور گرفتار ساخته در خدمت اهلایان دولت انگلیسیه بهادر طرف حیدر آباد
 فرستاده که رفته حلقه اطاعت و انقیاد سر کار انگریز بهادر در گوش جان انداخته به طای
 خلعت سرفرازی یافته و ایس همگان مالوفه خود آمده سکونت پذیر گردید و سوای آن
 هر کدام سران و سر کردگان بلوچان شد که سر بشورش می برداشتند میر صاحب بهادر
 سر فتنه آنها را از بر حکم خود پایمال نموده نمی گذاشت که احدی از بلوچان مرتکب فساد
 شوند و الا بدماشان بلوچان با جوج ماحوج طینتان اگر مطلق العنان می بودند سد سکندری
 ممانعت و حکم نادری میر صاحب بهادر در راه آنها نمی بود چه فساد ها می میکردند
 لیکن میر صاحب بهادر برای روحای بلوچان سخت احکامات جاری داشت که زنها و صدمه زهار
 که اگر حرکت ناانجبار و رفتار بد کردار نسبت سر کار انگریز بهادر نمودند در ساعت
 بدار جهنم خواهند رفت بلوچان مذکور طاقت نفس کشیدن نداشتند و به حال نظر بر حکم
 میر صاحب بهادر داشتند و علاوه آن بلوچان که هستان که بهنگان در پای شرارت و پلنگان
 صحرای غارت بودند چنانچه

خون خراز طایفان سیه کار پر عفا
 غارت گران و راه زنان جمله عاصیان
 هر یک سینه دیو جفا کار کینه ور
 از سولت و مهابت شان روز شب بجای
 مسدود گشت راه همه رهروان دشار
 بی دید هیچکس علم حکما و پان منکر
 نگر فت دست این همه دیوان جنگجوی
 هرگز ایست در راه با جوین منکر
 آشور کشای سینه عس و نوصف شکن
 آورد جیش ازین تنبیه این آبروه
 کرد تا تخت بر سر این کوه و این گروه
 شد پیش شوی لشکر آن کلبه همه
 میر علی مراد بر افراسخت چون علم
 میر علی مراد چون تراخت کوس جنگ
 میر علی مراد با تدبیر کار جنگ
 از حسن رای و دانش و فرنگ و فکر موش
 میر بلند شان سران آبروه
 فبروز گشت خسرو اسلام داد کبر
 شد فتح مند میر امم در زمان خویش
 گفتند صاحبان فرنگ آفرین تمام

از آنها که در هنگامه مهم کوهستان میر صاحب بهادر مبلغان لنگهای از خود خرج نموده
 جمعیت لشکر توپخانه با اتفاق پسر صاحب بهادر گور از سند بر کوستان رفته بجای خان
 دوتنگی و طایفه جنگهرانی که اصل معدن فتنه و فساد بودند میر صاحب بهادر به نفس نفیس
 خرد اندرون کوهستان تشریف فرمای گردیده بحالات دلیرانه بلوچان مذکور را از هستان
 گرفتار نموده آوردند بلوچان جنگهرانی را در سر کار انگریز بهادر ملازم داشتند
 و بجای خان راعمه عیال و اقربای از سر کار انگریز بهادر سیرد میر صاحب بهادر نمودند که در
 خبری بود مدت بسیار نظر بند بودند و مدارات مدد معاش از انعامات و جاگیرات دوتنگی مذکور
 همه میر صاحب بهادر میفرمود تا آنکه دوتنگی مذکور در خبر بود فوت نموده بعد از چند سال
 سر کار انگریز بهادر و راسته گان دوتنگی مذکور از خبر بود طلبانیده طرف مکان سالوفه آنها
 را از خصت دادند لیکن بعد گرفتاری بلوچان دوتنگی و جنگهرانی بازی انعطاف آتش و ورود
 گردیده بود سوای از این دیگر خدمات از هر قسم و رسم که اگر تشریح داده شود بکتاب
 ملحقه درست خواهد شد قطع نظر از آن هر گاه دزدی صاحبان انگریز و خواهم مردم مترددین
 در حدود ملک میر صاحب بهادر میگردید از یک بده از کار کنان سر کار میر صاحب بهادر
 باز یافت می نمودند با آنها میر صاحب بهادر در مقامی سر کار انگلیس بهادر مقدم دانسته گاهی

میر صاحب بهادر

چین سرچین مبارک خود نباشد داشته ادای می نمود و اگر کدام از صاحبان عالیشان
بسلامت میر صاحب بهادر فایز می شدند هزار گونه تعارف و مهادت آنهایی نمود و هر که
کسی از صاحبان انگریز در عالم دوستی کدام تفننک و شواهد تنگه و یا ایسی به پیش
میر صاحب بهادر میفرستادند صد چندان در عوض آن بد نظر علوه منی خدمت او شان میکرد
خصوصاً در حینیکه سرکار فرمان قرمای هندوستان رونق افزای چهلوی سکه بر گردیده
بود میر صاحب بهادر از روی دوستی و اخلاص شعاری در تعارف و تلافی فرمان قرمای هیچ
دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته در عین شعب افروزی بزم ملاقات نجایف نسیه وار مغان
حاصله از هم بنیاد یق جوهر دار رومی با سامان طلا مرصع و بهر یوره دار و شترهای اهلی
با ساز طلا و زیوران مرصع و جواهران بی نظیر که دیده ناظران از دیدن آن خیره خیره
می شد و ایسان ولایتی و عربی و شتران مهارتی بیاد رفته اند که تعدادشمن از فریب مبلغ
پنجاه صحت هزار رویه خواهد بود پیشکش فرمان قرمای ممدوح ساخت و کمال اخلاص
و نهایت صدق اختتام خود به منظور جناب فرمان قرمای ممدوح نمود بنمونه ظهور آورده
شاید صد این همه اخلاص شعاری و نجایف گذاری این بود که از کارخانه مهربانی و انصاف
در فرمان قرمای مذکور خلعت فاخره عزل میده یاست و غصب ملک و ممالک میر صاحب بهادر
سر حمت گردیده از آنجا که هر که توسن سیاحت را در هر سه عالم بیولان آورده و برد
اختلاط کرده بود داشته و علم مصاحبت فرنگی و جهود بر افروخته و از کاشن معاملات اصحاب
مذاهب مصنوعه و ارباب ملل مختلفه کلمهای تجریه بر سر دستبار... زده باشد هر آینه
در کنار اطوار هیچ فردی از افراد کائنات و چین اوضاع هیچ صنفی از اصناف موجودان
را ندیده و بدان نوشکفته بشام ادراک احدی نرسیده که در راه اهل عزت و احترام و ارباب
شوکت و احتشام خوار بیده عهده بیوقائی افتساندن دو گان مروت
و دوستی رانخته بودن و ظاهر جان عزیز او را در نفس محنت و تشویش مقید کردن در ملت
کدام طایفه جایز و در شهر کدام مردم تقداین شیوه رایج است انوس.

در بیان هتیم ساختن مدعیان میر صاحب بهادر بکشیدن ورق مصحف از عهدنامه
و در اعتبار آوردن قول مدعیان سرکار انگریز بهادر و تمک بجرای شیخ علی
حسن و نوازشات میر صاحب بهادر بنا و غیره *

مبشر قلم سکه ناظم مهم ولایت سخن دانی است قلم این مدهار چنین در خبر تصرف بیان
آورده میشود که بر جهان واضح و لایح است که میر صاحب میر علی مراد خان بهادر با سرکار
انگلیسه بهادر در ایام تسخیر ملک سند چقدر جانشانی ها از جان و مال و تدبیر فرزانه نموده
چنانچه سرکار انگریز بهادر صداقت اخلاص و حسن خدمات میر صاحب ممدوح دیده بد نظر حصول
مدعای خود هزار گونه تعظیبات و تکریمات میر صاحب معظم آیه می نمود و بوقت تشریف فرمائی
میر صاحب بهادر برای ملاقات صاحبان عالیشان ذلک اتواب سلامی میکردند و بر میر صاحب خوری

بجای میر صاحب را جای میداد که طعام خود را طلبا بدهد بکجا با صاحبان ما ایشان نوش... باده
صعبیت را نیکین بگذرگردد به سر خوش باده نشاط میشدند و آنچه...
ما بین صاحبان انگریز و میر صاحب بهادر مستحکم و مر بسوط بود که از کشاکش هیچ
حوادث امنظم شدنی نبود بلکه دولت طرفین واحد بود باوصاف این همه صورت اتحاد چگونه
شد که اینچنین امیر صاحب عزو نمکین را بده قول و فعل مد عبان نیک بهرامی که داستان داستان
طرازی آنها را دیده در این رساله مندرج است از رتبه و مرتبه عزت و ریاست انداخته
صورت این معنی در مرآت خاطر جهانپسایان عجب جلوه عبرت میدهد و تامل این حقایق در آینه
خیال ضمیرها هم و حال ایشان غریب چه چه حیرت مینماید شیخ علی حسن در اول چه بود چه رتبه
داشت و از کدای نظر میر صاحب بهادر چه قدر و مرتبه رسیده که زمام اختیار تمام ملک
میر صاحب بهادر بدست افتاد او بود و یک علبه سر کار خود بنیای کرده بود که وقت
داخل شدن مکان لوی شکر اتوا بدلا می میگفتند که صاحبان انگریز صدای توپ های او داده
چهاروی سکر بگوش خود می شنیدند از آنجا که شیخ مذکور به غر و رنفس خطا کاری میو
بلند بردازی در سر گرفته طریقه نیک بهرامی در پیش گرفته چنانچه بر طر فر او نیز موجب
صلاح و رفاهت سر کار صاحب انگریز بهادر صورت وقوع گرفته با وجود این همه حال هر گاه
میر صاحب ورق عهد نامه از کلام الله کشیده و دیگر ورق نوشته بسپایش داخل نموده بود پس ورق
اول چرا بدست شیخ مذکور میداد در ساعت او را پاره پاره نموده کم میکرد و بجای نیک داشت
ورق مذکور پیش میر صاحب بهادر نبود... اعتبار معتاد کاری
بشیخ مذکور میداد پس از امر عدم افتخار از بسا شیخ مذکور طریقه سلوک میکردت و
میر صاحب بهادر ماشاء الله در مرآت عقل و دانش افلاطون زمان و در مراسم فهم و حکمت اقبال دوران
پیش حکمت میر صاحب بهادر گرفتن ورق مصحف مملو عهد نامه از شیخ مذکور چه امر بود یک
اشاره بروی ذهن مستقیم خود از و مگر فتا اما میر صاحب بهادر این همه شان و شوکت و بلند اموسی
اقبال چگونه جفا از وی ورق کلام الله می نمود از این معنی در نظر حقایق شناسان معنی امتیاز
جلوه صدق نمیده این همه از فریب بازی و خدعه طرازی شیخ مذکور توان گفت از آنجا که
درخت نیکو کاری را با ارساعات در بار و جفا کاری را نمکافات در پی است اهل ادراک
و دانش خوب قیاس نمایند که بعد از این افتخاری سبت میر صاحب بهادر مدعیان گنا زبان میر صاحب
بهادر گسار گشتند و در طریقه العین بر طرفی مد عبان میر صاحب بهادر از همه... گردیده
که تجربه هر خاص و عام شده که بیان آن خارج از رقبه زده کتک میر صاحب مذکور مدح حق سبحانه
تعالی متعاقب حقیقی است با وجود بیکه که کرد و که یافت با وصف و ذرا بشدن و راه عدم گرفتن
مد عبان میر صاحب بهادر که عبرت افزای دمه جهان و جهانیان است چه نباشد که قول این چنین
مد عبان که زبان از چه روی و چه دانست و کدام عدالت و انصاف در سر کار انگلیسه بهادر
صورت تصدیق گرفته که میر صاحب بهادر را از همه ریاست بر طرف نموده و مملکتش را
با افتخاری مد عبان و کتفین غصبید گرفته بجای اموس اگر چه این ملک را میر صاحب پس تنها
نبی خورد و تقسیم چندین هزار عام بود و هم در مصارف همه مستسر کار انگریز بهادر می آورد پس

براین عدل و انصاف سر کار انگلیسه بهادر باید گرفت این چه انصاف
وجه ملت بی تکلیف که جای تحسین است .

« در بیان ملک بحر امی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر نسبت شیخ

مذکور و شمه مناقب پسر میان علی گوهر صاحب
زاغ قلم به رقم از تعداد افزای سواد الوجوهی حاصل نمود . بر شاخه های چنین
فغان فغان . . . بان مینماید . جغد و برانه زاغ قلم به رقم نصاب کر کس صبرای نجات شیخ علی
حسن در اصل ما کن ملک هندوستان با اتفاق عالیجه اسکندر خان خا کوئی آمده در ملک ملازمت
میر صاحب بهادر در ملک گردیده . و دوازده مبلغ شش هفت روپیه باز گیره ابراهیم مذکور بود لیکن
در تلبیس ایس لین را فرس میداد . و میر صاحب بهادر از روی کینه انظری این درجه و مرتبه
و صایبه که مدار الهام تمام ملک میر صاحب بهادر بود و خاتم حل و عقد هر مهیات در انگشت
افته را او بود و لکنهای مبلغان از سر کبار میر صاحب بهادر و سواى وجوهات مقرره انعام میناف
یاد چو این همه نوازشات و انعامات و کمال امر از میر صاحب بهادر بر طبق مضمون
می گند آفر بر روزا زهر که آتین سرشت اول کیم آینه عطا و از اهل رسم بندگی
از آنجا که مشطکسان حجه خانه دولت که بگذرگونه آداب دانی با چهره عروس ملک و حکمرانی
را آراسته اند و خورشید بختی بگذاشتند اقل را امید یابا قصر عظمت و اقبال دانسته اند و اگر
فی الدل انجنس نسبت فایده است و اگر دانی به اقبال و قلاطون رسانند که او نامحرم ساط دولت
و اعتبار تصور کرده اند چنانچه شیشه را از سنگ مسدود است و نیکه داری میکند گنزار دولت
را نیز از خسی و خاشاک محرمت دون همت سلفه بر است و صیانت بوده و بیست و پنجاه روزی شوکتی که
سایه چتر طفت بر فرق نام نمود و ای زاده اکس گستراند و اجنس را نثار و نعیم خوان هم می
و وفای پرورش دهده اقیبت کبار چهره شاید خوبی و به بودگی در مرایای مقصود خود است . بسینه
شیخ مذکور که بنی وجود نام نمودش در اصل سلب و کس اجناسی تعمیر شده بود باین همه قدر
و مرتبه دولت و اقبال که میر صاحب بهادر باور ساینده بود حقوق همه نعمت و نوازشات فراموش
نموده و چهره مانع حق ملک را بنسوف گهر ملک بحر امی نوشیده با طاعت و فرمان برداری
ایس نایق جام با میر صاحب آقنای و این نعمت خود نظریته عناد و ملک بحر امی در پیش گرفته
و بر طبق مضمون

از ایشان چاشم نیازی داشتند در دل شب مهر نسا ایسان چشتم است
چنانچه درین باب قصه بهرام گور موافق حال مینماید نقل است که بهرام گور یکی از ملوک عجم
بود خود در ایام شباب که هنگام مستیهاست در شار بناده عیش و عشرت بوده اکثر شکار دوست
و زمام ملک داری و انکشاف عقود بهام ملک خود به بدست اختیار و زور داده بود از آنجا که
وزیر مذکور بیرون گردید در ایامه بی سعادت و ناچاری از دست طبع نام نمود وزیر مذکور آبادی
ملک بهرام گور را خزان خراب را میافتنه و یکی از مخالفین که بیوسته حنظل عداوت در زمین
شقا بهرام گور گشته میداشت بنوم مبار به بهرام گور بود چون بهرام چشم از خواب غفلت کشاد
. درو بداده وزیر را طایفه حکم داد که اسباب مجاریه و سامان مقابله
که ضایق خزانه عمده خالی افتاده سامان مقابله دشمن گران سنگ از کجا سرا نیام آورده شود
بهرام چون این سخن از وزیر شنیده ساعتی در بعد این اندیشه فرو رفته بعد گفت که این خطای من
است که چون توسطه دلی و الا بق تشریف وزارت دانسته زمام ملک را بدیده اختیار و . . .

واکنشتم خود کردی را علاجی نیست این گفت و در احوال سوار شده روانه شکار گردیدم
چون مراجعت نموده در عرض راه دیدم کسه چسویانسی سگی را اویخته
چوب میزدند بهرام گور چون این حال را مشاهده نمود عنان کشفه از چوبان سوال
نمود که ازین سگ چه جرم و تقصیر دیده ای که رانیه مبداری چوبان گفت ای خسرو سیاره
سیاه وای شهر یار عالم بیاه

هر کس بدست سفله دهد اختیار خویش باشد چنانکه در احوال دهر در آستین
با آنکه بزرگان گفته اند که سفله ودی را اعتبار نشاید من این سگ را منطاعت
و محل اعتبار ساخته اکثر اوقات اختیار کسله کوسفند ان را بقیضه حراست او گذاشته
میرفتم و به نیک حلالی و احتیاط خاطر جمع بودم میدیدم که روز بروز تنزیل در کوسفندان
مبصر مید و نمی دانستم که این آفت از کجاست تا اینکه اکثری از کله ام تلف کردیم
امروز از راه امتحان بر پنج اسرار اوقات سابق کوسفندان را یابید او گذاشته خود بگوشه
مخفی شده دیدم که مردمی از دور ظاهر گردیده چون نزدیک آمده با سگ در آویخته
جدازان که مطلب ۰۰۰۰ از فوه بغل آمده کوسفندی را انتخاب کرده برداشته بر من
چون این خیانت و ناراستی از این خیانت اندیش دیدم اکنون بگریه این تقصیر تنبیهش
مکنم بهرام گور چون این ماجرا از چوبان شنید با خود گفت مقدمت چوبان و سگ
و معاملات من وزیر است همینکه از شکار ۰۰۰۰ او را بر سیاه اعلام کرد از میان ۰۰۰۰
دشمن مقالات و مظالم و وزیر آهنگک معارضه بهرام گور نموده بود از آنجا که ۰۰۰۰
در گزار حال و سکار خود حضرت عبورند هندو اندام نافر جام آن را از لباس اعانت
و اقتدار نیارند که از سبب اقتدار سفله تا کس ایوب انواع خلق و تقاضای بر چه حال
خاص و عام کشاید و بی فتنه بر خیزند چون اورنگ آرایان خطه بختاری ارازل و سفله
را محرم سرایر اعتبار و اعتماد نداشته اند چون هر گاه شیخ مذکور از بدین تنی و نیک بهرامی
خود از نظر عاطفت میر صاحب بهادر مردود شده و از سبب اقتدار و عزت بر زمین ذلت
افتاده آواره دشت انداز گردیده چند روز در صدر بازار سکه توفیق گرفته و از کاشکش
تنبه و سیاه خود فرار نموده طرف ملتان و لاهور رفته چند وقت در آنجا چون آسیای
فلک سرگردان و حیران مانده بسبب نیک بهرامی او را در دربار هیچ بزرگی راه نداده
ار آنجا تنی دست معافی و خشک لبس آمده چند روز پیش میر محمد حسن خان خلف مرحوم
میر و ستم خان توفیق بدین کردیده و میر مذکور را سبب باغ نشان داده صلاح و مشورت
اودر سرکار انگریز بهادر آمده و با جناب عرفان ماب پرمیان علی گوهر متفق گردیده
باب الافرای نسبت به میر صاحب بهادر از کتال عرفان حق شناسی و خزانه العوام خدا نترسی
خواندن گرفتند و هم چند کسان کسان دیسگر را نیز در بنیاب تلقین نموده شاهد مقال
خود ساختند اگر چه اختیار این چنین کارها اقترا پردازی از خاندان اهل ارشاد و تقنین
نهایت نازیبا و بی نامتوسن چراغ بزم از باب معرفت و ایقان است لیکن میر صاحب مدوح
چندانم با میر صاحب بهادر از خوان حکومت و کامرانی ملک چاندو که و غیره آله چرب و شیرین
تناول فرموده بودند ازین معرفت الار شاد قوی رایجیده در نبل دغل خود داشته

هر حکومت می نمودند و بر جامه عاریتی حکمرانی میر صاحب بها در طریقه عتاد پیدا نموده
دوین خرابی اساس عزت و احترام میر صاحب بهادر گردیده چنانچه هر قان صاحب مد کور
و شیخ مرود با هم متنق اللفظ و المعنی گشته بواسطه جناب ... صاحب بهادر شکار پور چند
مدت حلوائی این افتخاری نسبت میر صاحب بهادر برایش عتاد بر هزم فسادت قلبی دردیگ
تعلق می یفتند تا رفته رفته مقدمه در سکهو باجلاس گمشن بود صاحبان عالیشان دایر
گردید

در بیان اجلاس صاحبان انگریز در مقدمه دریافت جعل سازی ورق کلام الله

نسبت به میر صاحب بهادر *

مدیر ممالک سنن وری اعتراف تمام ندوت نیکار در اجلاس این مدعی چنین نیکارش
بر صاحب بیان مینماید که درسته ... هر گاه عرفان ماب پیر میان علی گوهر و شیخ علی حسن
طومار افتخاری نسبت پیر صاحب میر علی براد خان از اکثر العرمان حقیقت و کشف الحقایق
معرفت و مفتاح حق طریقت و مصباح الانوار شریعت درست ساخته و جزو باات و ایالات همه فرا گرفته
مقدمه جعل سازی ورق کلام الله بابت عهد نامه در اجلاس گمشن واقعه سکهو بحضور صاحبان عالیشان
انگریز بهادر دایر گردید و خود جناب میر صاحب بهادر در آن مجلس حاضر آمده بود
گرفتن سوالات و جوابات از میر صاحب هر گاهی مدت العرمان پنجین مقدمات نموده بود که
از روی قانون و امین سرکار انگریز بهادر رفع این مقدمه محسوس نباید نسبت اینکه اکثر
خریدار متاع دوزخ بیفروغ اگر کسی در حقیقت درد هوی شود کاذب باشد چون مطابق
آئین ... مشهور و هر گاه صادق و حقد از باشد هر آینه بموجب آئین سرکار انگریز
گفتگوی نکرده پس معروم الحق میشود خصوصاً صاحب میر صاحب بهادر که خط
طفرای داشت در عهد ... کیتان مالیت بهادر مفقود شده بود باو جودیکه میر صاحب بهادر
اطلاع گمشن مهرمد کور صاحب مدعوی کرده و آن مهرشید بدست شیخ علی حسن رسیده
بود و اینکه بهت فقدان مهرمد کور شیخ مشا را به بوده که هنگام اجلاس گمشن صاحبان
انگریز هر کافلدی جعلی که شیخ مد کور می بر آورد زمین با آن مهر بود پس هر گاه حال
گمشن مهرمد کور برضای ادراک مالتر صاحبان عالیشان بهادر هر بوجه احسن معلوم بود
با هم پیر کاعده ها معمولی شیخ مد کور خط بطلان نکشیدند بلکه اعتبار چنین فردهای بطله
از میر صاحب بهادر که دوست تهادی صادق دموراسخ قدم سر کار انگلیسه بهادر بود روی
النفات و اخلاص در هم پیچیدند و کما عوسقه دریافت حق و باطل نکرده و عیب نرفته اسک
هنوز میر صاحب بهادر در جواب همی مقدمه پیش آمده بود که جناب بیگنند صاحب بهادر مقدمه
هزده هزار رویه خلاصت ارشاد میر صاحب بهادر در پیش نمود و میر صاحب بهادر ازین
معنی انکار مطلق نمود تا چند روز برای معنی تکرار میرفت لیکن بیایه ثبوت برسد
و در عوام الناس مشهور بود که مدعیان میر صاحب بهادر برة مت در سکر حریفان که در ظاهر
..... کرده داخل خزانه عامه سرکار نبودند از آنجا که هر گاه مجبوعه اجلاس متفرق
گردیده میر صاحب بهادر مدت چند سال بدستور اصلی بر ملک عامه قیوضه مو رنه خود برقرار
مانده و جناب بیگنند صاحب بهادر در آن روزها بعد اجلاس از سکهو مراجعت نموده لائوف

یکدم بطریق ذلک امتیاز با استعمال تمام زوایه خدمت فرمان فرمای هندوستان گردیده و آنجا
 اعلم صورت مقدمه میر صاحب بهادر چه نحو ذر سر گزار فرمان فرمای گذارش نمود در بنیاد
 از سر کار فرمان فرمای هندوستان هیچ دویا زه دریافت نگردیده از آنجا که در
 دوازده عدالت عالیه سر کار فرمان فرمای هندوستان اقتضای عدالت و انصاف مقتضای این امر
 بامر کم با عدل والا حسنان از مشرقی اقبال طابع و خصوصاً از بندگان خاص رب القباد
 که سبیل دولتی ملت آنها که ترفیع و ترقی و رفیع و بزرگ بخلق مایشتا و بختار مزین و مشرف است
 و بجهت خاتم سعادت فاحکم بین الناس بالحق معنوم گردانید لاجرم بین این مواهب حلیل
 المتناوب در میسلس مرافعه امور کائنات روزنامه چه عمر هر مدعی و معاند را کفلی السبیل الملکیت
 نور دیده اند و بر صورت دهمی خصم غلط بطلان کشیده برای عدالت پیرای خود دهنده ق امری
 از امور ان گلی و جزوی نبوده و مینمایند سر کار فرمان فرمای هندوستان با وصف عدالت گمشتری
 چگونه قول مدعیان میر صاحب که تمام سرگزشت نیک خلای آنها و مدعیان بر تمام عالم بر
 خاص و عام ظاهر است مقرون صدق و اعتبار حکم بر طرفی میر صاحب بهادر از عهد ریاست
 و نصب گذشت بدون ملک مورثی از دیوان خانۀ عدالت انصاف بوده از آنجا که ملک که سر کار
 انگریز بهادر از جناب میر صاحب نصب نموده داخل ممالک خود کرده آن ملک مورثه میر صاحب میدوچ
 بود که در بنیاد وصیت نامۀ مرحوم میر صاحب میر سهراب خان و والده ماجد خود میر صاحب بهادر موجود
 دارد و نقش بدست سر کار انگریز بهادر نیز رسیده و قطعه ملک که باقی سر کار انگریز
 بها در دستش گذاشته جا گیرانی است اندک و بس مختصر که مرحوم میر سهراب خان پدرش در
 ایام سفرین و خورد سالی با میر صاحب بهادر بختیده بود سر کار فرمان فرمای هندوستان آن
 قطعات جا گیرات قلیل بیدایش خورد سالی و هر آینه ارث میر صاحب بهادر دانسته بصرف میر
 میدوچ و اگذار ساخت که در صورت کثرت اخراجات و کریم طیبی میر صاحب که همیشه آبادی
 کرم و نوالش چون اینها بر هر خاص و عام ریزان است از بیدایش قطعه جا گیرات خورد سالی
 او چه بختیده چه کتایب چه راجا چه زیستن ۱۰۰۰۰۰ مرحوم میر سهراب خان و از آن بعد
 میر علی مراد خان علیه الرحمه و القفران این است که دستار ریاست و ملک متعلقه آن اول میر
 رستم خان و بعد آن میر مبارک خان و از آن بعد میر علی مراد خان تعلق خواهد گرفت نظر بران
 مطابق وصیت نامۀ مرحوم موصوف دستار ریاست و ملک متعلقه آن حق وارث میر صاحب میر علی مراد
 خان بهادر میرسد و در سر کار انگریز بهادر انصاف آن برعکس پس این چه انصاف و زور عدل
 این عدل مردم انگریز چه را بر اوضاع دنیا نغندم چه را

در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر با میر صاحب میر علی مراد خان بها دروگر رفتن

ملک ازو که تعلق بدستار داشت و معزول نمودن از عهد ریاست و غیره

شبهه فتم مشکین رقم که جایک شتاب میدان سخن وری است در هر سه این مدعی چنین ترک تاز
 بان مینماید که بعد از مدت اجلاس و واقعه سکه پر که ما بین میر صاحب بهادر و مدعیانش گردیده بود
 در سه یکبار از هشت صد و پنجاه و هشت عیسوی مطابق ماه ربیع الاول سه یکبار و دو صد و هشت
 هشت هجری مقدمه حکم جناب فریر صاحب کشتن صاحب بهادر سند صادر گردیده که بودیب
 فرمان فرمای هندوستان آنچه ملک های از مرحوم میر سهراب خان فرات میر صاحب میر علی مراد
 خان آمده است آن را با او اگذار نمود بیکر همه ملک ها و داخل ممالک محروسه سر کار انگریز بهادر

ایندهم میر صاحب مدوح را از مظهر با استند بر طرف باید نمود که در کنار راست خطا
 بزرگ نموده است چون در صورت اسناد چنان حکم جناب استوری صاحب بهادر در کنگر شکار
 بیور و دیگر صاحبان متعینه بلاتن واقع شکار بیور تدارک تهیه و سامان معارضه گرفته مستندند
 جناب بیگ صاحب بهادر از جهاتی خانکهر معمله سوزان و نویخانه خود فو را خود زادر
 شکار بیور رسانیده بکشتب در شکار بیور نوبت گرفته روز دیگر تشریف فرمای سکه در شهر
 شکار بیور های شکر کشتی واقع گردیده بعضی ها میگفتند که عزیمت لشکر جناب بهاول
 و برخی ها بیان میکردند که جانب شیر بیور بر میر صاحب بهادر میرود این شیر محقق معلوم نمی شد
 و در آوقت جناب میر صاحب بهادر در مکان بهورنی با پیام سردلی بسیر و نشاط شکار بیور خود در
 کرم و سبب برودت ایام زمستان از گرمی آتش لشکر کشتی سر کار انگریز بهادر اطلاع گاهو
 حقه داشت و کلای اجلی میر صاحب بهادر که از تعداد خارج بودند با انتهای این حقیقت بی
 نمی بردند بک از قوا هموا الناس سفیان بازاری شنیده از خود تجویزات می تراشیدند
 که هر لشکر روی طرف بهاول بیور میدادند و هر طرف دیگر چون بر زمین شیر بیور می آمدند
 در بحر فکر فرو می رفتند و سر خیال را در شورش آورده میگفتند که آیا نیتانم این لشکر گهاجر
 خواهد کشید و برای میر صاحب بهادر که اکنون احوالات از خود تراشیده مینوشند هر گاه
 چنگب صاحب بهادر بیور در پای نموده منزل انداز لوهری تر گردیده اما وقت میر صاحب بهادر
 از عزیمت لشکر انگریز بهادر واقف شده که چنین صورت دارد بیان میفرمود که من چه گناه
 و چه نصیری از سر کار انگریسه بهادر نموده ام که بی سببی تصور چنین جلوه ریزی لشکر بر من
 اخلاص شعار گردید است و بر حسن خدمات خود می ازید آنکه کوس لشکر کشتی بر سرش
 نواختند بعد چشمان عبرت و از نموده انواع نوشته و مراسلات به حضور کشتی صاحب بهادر
 سکاگر صاحب شکار بیور نموده که با اخلاص شعار همیشه تابع و فرمان بردار سر کار انگریز
 بهادر و در تقویم کوتاگون خدماتات تصویري نگردم ایم این قدر جلوه ریزی توچ سر کار بر این
 تابع از چه روست از روز اول که نوشته تا بعداری رسد اکت شاعری در جهان اخلاص نشان خود
 انداخته ایم هر گز از کشتی بیانی کسیخته ایم و نخواهیم کسیخته بدون ناموس هر چه جان مال
 و ملک داشت همه دولت سر کار است ما را هر جا که حکم شود در شکار بیور و خواه جای دیگر رفته
 در انجا اقامت پذیرشیم حاجت این چنین لشکر کشتی نیست منتظر یک اشاره بودیم تو فیکه امر
 میفرمودند در بیجا آوری آن هیچک قدری نداشتیم از این چنین هنگامه آرائی نفس عزت اخلاص
 پرست بک طرف و خنده کی معاندین که طرف چون از این قسم چند در چند مصونات رانگین
 شرم انگیز و اخلاص آمیز رفته اند کک منشیان بلاغت رقم گردیده لیکن جواب شافی از صاحبان
 مدوح نمی شنید و اگر مینوشتندهم سوالی دیگر جواب دیگر تا آنکه میر صاحب بهادر از مکان
 بهورنی ترک شکار حیوانات بی زبان نموده خودمانند تغییر در دام این هنگامه ناگهانی افتاده
 فوراً خور را در مکان نناچه رسانیده بازی قلم بلاغت رقم را بر کوه تا کون غنات حزین از حسن
 خدمات و فرمان برداری و جانفشانی در نوای آورده لیکن موثر نیفتاده مثل است که وقت میوه
 گوش باغبان کر می باشد صاحبان انگریز چونکه جوای طلب خود بود این همه ثبات میر صاحب بهادر
 گوش سماع نیاوردند تا آنکه جناب کشتی صاحب بهادر و دوسه صاحبان دیگر همه قدری لشکر
 بیادگان زاغان ظلمت سرشت بسواری جهاز دودی از کراچی بندر داخل لوهری شدند و چنگب

صاحب بهادر پیش از ورود گمشتر صاحب در مکان پیش که متصل لومری طرف جنوب منزل انداز بود و گمشتر صاحب بهادر و دیگر صاحبان از جهاز دودی فرود آمده رفته در مکان مذکور فروکش شدند روز دومی سکاکنتر صاحب بهادر مع صاحبان دیگر برای ملاقات میر صاحب بهادر در مکان نانچه تشریف بردند. منی بهیر صاحب بهادر شمع افروز بر م خلوت گردیده به رایحه گنهای مدعی خود ممتاز میر صاحب معطر ساخته و از ما جرای حال واقف کرده مراجعت فرمای ختام خود شدند چون گلهای شب بوی کواکب از چین بوستان فلك المینهای رسیده و گل سوری آفتاب بسمه گردیده میر صاحب بهادر چون گل پیراهن از سودای دل چاک طوها و کرها نسبت گل چینی ملاقات گمشتر صاحب متوجه مکان پیش گردیده صاحبان مع مروح بسیار به تمه نظایات و انگریبات پرداخته بر چوکی خاص چون گل شبانیدند و از اهتزاز نسایم گفنگوی گلهای مدعی خود را در اینهم آورده با استشمام رایحه آن دماغ ادراک میر صاحب بهادر را معطر مینمودند بعد از ساعتی گلمه سته و شصت بدوش داده مرخص نمودند از آنجا که تا حین ملاقات و مراجعت میر صاحب بهادر از خدمت صاحبان بهادر چندین سفطان افزا انگیز نسبت بهیر صاحب بهادر از افواه عوام اقباس مشتهر گردیده که بنان آن طول طویل می شود بعد مراجعت میر صاحب بهادر در همان اشتها نامه باین مضمون از سرکار انگیز بهادر بهر طرف جاری گردید.

«اشتهار قامع سرکار انگیز بهادر نسبت بهیر صاحب بهادر در باب عزل

رباست و عصب ملکش»

از مدتیست به سرکار فرمان فرمای هند و نشان ظاهر شده است که میر صاحب بهیر فلیراد خان بهادر امیر غیر پور بهی ملکهای هند که حقیقتا حقوق سرکار انگیز صاحب بهادر است بدعا بازی و جعل سازی از سرکار غصبیده است چون سوای گواهی معتبر تقصیر میر صاحب موصوف ثابت داشتن منظور بود و پس بابت شکایات که بر میر معظم الیه پیش آمده بود در یافت باریک بینی و ظاهر کتابیدن در آن مجلس که بجهت آن جمع شده بودند میر صاحب مع مروح خود حاضر مانده برای اکتشاف تعقیقات و رفع آن شکایات جای داشت اما میر صاحب ممدوح تهنیتی که بر او عاید شده بود به چوچه خود رفع نکرد و از گواهی صاف و بیفته چنان تقصیر ثابت گردیده که ورق صبیغه قرآن که بر آن عهدنامه اوتار نوشته شده بود بر آورد در عوض ورق دیگر مضمون دیگر داخل کرده بود از جهت آن دعا بازی چند بر کتات بر کت در عوض او نهاد که همان نام مبداء شد در تحت تصرف خود آورده نفسان سرکار انگیز بهادر که حق او شان بود گردانید و بز آبروی و ایمان خود بر باد داد سرکار فرمان فرمای هند و نشان بجهت دست انداختن در ملک میر صاحب معر الیه هیچ تلاش و بهانه نافرمود بلکه امید داشت که میر صاحب ممدوح ممالک خود را بامن و امان در تصرف خود داشته باشد و نیز چون این چنین شکایات که از آن داشت آبروی و عمل او شان اقتضای در پیش آمد آتوقت در باب ثابت و نامور کردن آن شکایات زوری کرد اما چون تقصیر میر صاحب معز الیه ثابت گشته است پس سرکار

فرمان فرمای هندوستان را منظور نیست که میر صاحب موسوف را همچنان تقصیر معاف
 گردد و گناه زرگه که در کبر ریاست شده باشد بی جزای ماند اپدا از سر که ر
 مدوح اشتهاز داده میشود که اکنون حضور چنان مقرر فرموده که میر علیبراد خان
 را از همه ریاست بر طرف نموده شود همه ملک سوای آله ملک موروثی که از مرحوم
 میر سهراب خان در تصرف سرکار فرمان فرمای هندوستان داخل نمایند پس بر همه
 بر هائیکان آن ملک ظاهر باشد که شوهرا را رعایای زیر حکم سرکار انگلیز
 بها در دانسته موافق حکم و عمل سرکار روش و کردار کرده باشند بهیچوجه منالوجوه
 چه بذات وجه اثبات آسین نخواهد رسید و در هر باب در حفاظت و عدالت سرکار امون
 خواهند ماند فقط مورخه نوزدهم ۱۹ ماه جنوری سنه ۱۸۵۸ مطابق بیست و نهم ماه
 ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ هجری حسب الحکم ارباب مستطاب القاب کورر صاحب بهادر
 فرمان فرمای هندوستان از پیشکام گمشتر صاحب بهادر شد

دو بیان های موسعافندن میر صاحب بهادر از ملک موروثی متعلقه دستار و عهد

ریاست و غیره سر گذشت قنوجا داوان سیاه میر صاحب بهادر

مشوقه قلم مسکین رقم که بار دهاه و رفیق همه جای ارباب معرفت و کمال است
 در اعطای این مدعی چنین کز شده از نیاز مینماید که درسته فوق حد اشتهاز به کور
 میر صاحب بهادر از مشوقه ریاست و حکمرانی و محبوبه حکومت و کامرانی و ملک های
 متعلقه دستار سرداری ساویس و سوای قطعات جاگرات که در ایام خورد عالی از مرحوم
 میر صاحب میر سهراب خان ملایه از حبه در وجه میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مقرر
 نمودند دیگر همه ملک های شرقی از ایبه و بلد که در بری از پوشه فرور معنواع
 ولواحق در تصرف سرکار انگلیز بهادر آمده و جدی بجای کنار پرد ازان
 سر کنار انگلیز بهادر مامور و مقرر شدند و کار کنندان میر صاحب بهادر همه از
 ملک های برخواستہ آمدند و صاحبان مدوح چند روز در مکنان بی توقف گرفته
 بتصرفت ملک های توقوفه بوده و کاشفیه ساما سبه ملک ها واز دفتر میر صاحب
 بهادر طلبیه داخل دفتر سرکار خود نمودند و دیدند که میر صاحب بهادر در هر گز
 سر از کربان شورش بر نیاورده سر در دایره تسلیم نه نهاده است بعضی
 صاحبان انگلیز سواری جهازها دودی روانه گراچی شدند و گمشتر صاحب بهادر
 بجهت معاينه ملك الهه تشریف فرمای قلعه سبز و اشورت صاحب بهادر کنگر
 شکار پور متوجه حدود ریگستان و نثاره و جبک صاحب بهادر در مع فوج خود در مکنان
 پنی دایر بوده تمام اسباب توپخانه از میر صاحب بهادر گرفته و مضطرب سر کار انگلیز
 بهادر نبوده و جناب میر صاحب بهادر در مکنان آنچه کنار در بسای بسیار مدت
 ستر انداز واز کمال تعاف و عدالت طلبیه ای سرکار انگلیز بهادر موج
 صفت در بیج و نساپ و چون دیده حباب حیران و مانند خس سر گردان این حادثه بود
 تلاوه بر آن سپاه میر صاحب بهادر که چند ماه تنخواه و مواجب میر صاحب
 طلبیه شدند که مدار دادن تنخواه بیامه مذکور بر مکنهای مفعول بود تلتسک های
 شور شر یز نبود نشان زن حصول تنخواه خود از میر صاحب بهادر گردیده ظهور

میر صاحب بهادر در ایام ریاست در قنوجا داوان سیاه

این معنی علاوه بر آراخی کار، داران سرکار میر صاحب بهادر اصطفا و گردیده و بدند
 که سید ابراهیم و مولی تقی و ام خود نشاء و قتیله های پر ماشه، فتنک سوار داران در آینه ساد کنی
 روی خواهد دان و چندین امر در سینه صید نیز تفنگ های خواسته شد آخر لا علاج به طرف
 امالیان سرکار انگلیز بهادر مر اسله ره زده فلم سبه رقم نشان قدرت انگلیز
 گردید. **مکه** این چه انصاف و چه عدالت و چه ملت و چه آئین است بلا تکلیف که جای
 محسن است تنخواه چند ماهه سیاه در صورت عدم غنی دیگر محض برای خدمت
 سرکار انگلیز بهادر در سرکار این اخلاص شمار تمامور و در هر مخلص طلب
 میباشد و ادای و مطابقت تنخواه داران از پیدایش و معاصر این ملکهای مقصود به سرکار
 واصل می شد **الحال** ملک را در تصرف سرکار نصف مدار آمده از تنخواه سیاه چه
 علاج نباید کرد این همه نتیجه کونیا کون بیجا آوری خدمت است که ملکداران
 سرکار ایشان بردند و سیاه را بر من گشتند که متاع عرب را به بنای رند از هر چه
 میرسد سخن در دست خوشتر است.

اینجا مقام در رند حیرتیل نیست **الحال** تنخواه سیاه از سرکار و لا بعمل
 آمد والا سیاهمان سر بقصد کالی خواهد کشید درین صورت بعضی سیاهیان که کار
 گران میر صاحب بهادر را تحت کشتن بودند و نزدیک بود بلوای عام گردد در این
 اثنا صاحبان انگلیز سواران خود جهت بهماش سیاه میر صاحب بها در ما مور
 نبودند هر چند سواران سرکار بستان همان مذکور قبضه نمودند اینک موثر نشد
 مقابله مابین سواران سرکار و سیاهیان مذکور شعله ور گردید چند نفر از سیاهیان
 مقتول و مجروح شدند و دیگران از سیاهیان را سواران سرکار دستگیر نمودند چون
 سیاه میر صاحب بهادر چنین حالت معاینه نمودند باری پای شرارت دست قیاد را کوتاه
 نمودند آخر مطابق نوشته میر صاحب بهادر معاینه فساد سیاه از سرکار انگلیز بهادر
 انجام دادن تنخواه سیاه از خزانه خود نمودند چنانچه بموجب یادداشت مزین بهر
 مرصاحب بهادر تنخواه سیاه و در اعلکاران از سرکار انگلیز بهادر عبارت گردید.
 که هر کس از سیاهیان مذکور تنخواه از خزانه سرکار و سول نموده و پروا به رعاری
 از سرکار انگلیز گرفته از هر طرفی که آمده و در همان طرف مرجع و روان
 شد باید مبلغ از خزانه سرکار انگلیز بهادر سیاهیان میرصاحب بهادر عطا بد کردید
 و در صورت وصول تنخواه سیاه بسیاری حکدان از دیک خود و توان میرصاحب بهادر
 کسبچه های زده مخصوصه جوان ملای که در حضور کلا کراسام بهادر سیر رعایت
 و نشانده می بعضی مدارجات طرف احضار یافته از بسیاری سیاهیان سر تراشی نمود
 که از میان بیرون است بعد بر طرفی سیاه میرصاحب بهادر فقط دو کس بکی عالیجاه
 حافظ حکومت شان و دیگر در همه شان در ملازم میرصاحب ممدوح رسانند و در
 ملازمی میرد گمان نیز سرکار انگلیز بهادر نواز اضی بلکه در بدای بر طرفی آنها سیاه
 به میرصاحب بهادر نوشتند و گفتند ایکن میرصاحب بهادر بنویسند و نوشته اند ازین خیال
 بر طرفی عالیجاهان مذکور دست برداری نموده از آنجا که امروز در این عصر ملی
 میرصاحب بهادر طرفه می و جوان مرد می و در مراسم خود و نواز دانش و گمان نظیر

نماید و کویس همت و وراثت در تمام اکتاف عالم بلند آوار و در امران پیشین سنده هم
چنین امیر صاحب معرفت و حکمت عالی در باوان دیده روزگار ندیده از آنجا که
هر چه در صفتش گویی این در زمان ما ... اگر مانند شب ^{درین} شب دیگر نمی میانند
چون این همه اوصاف شجاعت و جوان مردی و اخلاص سعادت و کرم کنیزی سلف نظام
مربخ زیرک چون امام احمد نعل سادش درین مفاصل بسیار نعل و خورشید داری نموده
بنا وجود بکه در جوانان مشهور بود که بر صاحب بهادر سبب علوهی و جوان مردی
که همیشه ملازم و کاتب اوست در این مفاصل پیش آمد البته کناری خواهد بود که در تمام
روزگار باز کار خواهد ماند چونکه در تمام سوز را تمام صفت پیشین چه کار بود و من ملک
کسی نیست که در گذشته که بود از این ششبر آوار بود و در آن روزی آمده بود و روزی
را نه اما لیکن هر صفت بهادر از روی اصالت زانی نه همه فقر است نسبت آفراموش نموده بدقتی مضمون
ترک هوادلی بمقتضای این است و دیگر روزی در لوگانهاست قبل کرد هر از آنجا که در آن
بر کنار انگیز بهادر اوصاف باوریده بود که در این بر کنار انگیز بر صاحب
بهادر میگفتند فرمان داری آن پرداخت و بیواغلاص سعادت در این مفاصل که هر کار
اگر چه بهادری است به عدالت و انصاف است اگر بالفعل نظر اهل انان دولت سرکار
انگیز صورت مقدمه عکس نموده که بریده مدینه ندارد میدان داد و ستع انصاف است
مقدمه را با اطمینان کلای شود در همه که عدالت در ولایت لندن به صاحبان عدالت قابل
بوده است دیده شود که رای عدالت بیواغلاص چون منسوخ در این مقدمه است و اوصاف فرمایند
لیکن معلوم است که صاحبان عدالتان کورن که در ولایت در این مفاصل ماموران اکثر اول
و فعل صاحبان آن اصلاح منظور دارند باقی باری بخت و طاع علیحد است نو ای الملك من نشاء
برهان است - طاع راوست سلطان هر چه خواهد آن اند بر صاحب بهادر در این امر از تدبیر
خزان و مصارف ضروری هیچ صرفه ندارد و چون در وقت پیدایش نطفات جاگیر است دیگر
مصارف و وراثت روز بروز در جوش است عجب طبع کرم دارد که کنههای روی زمین در نظر
علوهیتش وجودیشی ندارد فقط

در میان گوهر درج معرفت بیرو میان علی گوهر که گوهری بیهای حیات را در این
از زوی بخاک معات سپرده شیخ علی حسن نیز در تعاقبش با او در خاک برابر شده
و بکلام دل فرسیده از دار دنیا حسرت بردند

... است که معرفت اعنی خامه میردشتاب که در حلقه ذکره افان خانقاہ آزاد کبست خرفه
ایر مدعی و از رفعت الوان فقرات سوزن درشته بیان چنان می نمود که جناب عرفان ماب
در دریای معرفت گوهر درج حقیقت بیرو میان علی گوهر بهوای بقدر حاج افتخار قزو در ویش
از آن خرفه از بر آورده و عمامه صورت افترا بر سر نهاده و تسبیح هزار دانه ایضا طبر
دست گرفته با تفاق شیخ علی حسن درین ممر که لشکر کشی با صاحبان انگیز حاضر بوده
و هر روز در خلوت با صاحبان انگیز آیات و احادیث افترای حبت بر صاحب بهادر مواظف
نموده تا قدر خلوت شب خود آمده سر بیانش استراحت میگذاشتند و با عهد می با به صاحبان
انگیز بهادر نهایت مظلوم و خوش دل بودند از روزیکه اشتها و عزل ریاست و منصب ملک
مورثه متعلقه دستاورد داری بر صاحب بهادر از سر کنار انگلیبه نافذ گردیده معارف ماب
شیخ مد کور چون کن شده است نشاط بر یکدیگر در خوشحالی میکردند لیکن از کار گذاران

مضاوفدر غلوی خیر که تیغ انتقام بدست دارند و بسیاری کسان جام از آرزوی ملائع
 نبوده خوانند که مرغه از آن بنوشند ساقی اجل چنان پشت دست زده که بی کلام دل از آن
 ترنگرید چون روز دوم اشتهارده کور موجب اشاره بادشاه علی الا طاق که منتقم حقیقی
 است جناب عرفان ماب موصوف را این چنین لشکر مرص مهلکه بر خصار وجودش استیلا
 آورد که از لشکر گناه انگریزان سواری دوی صورت مرده گمان فراری مکان مالوفه
 خود شده هنوز با ما کن خود نرسیده که در عرض راه سه سالار ملک الموت بلو ملاقع عدو معرکه
 آرای گردیده آخر یک ضرب بزه اجل سر مایع جانش رود و تارفتن بند کمان مالوفه او را
 امان نداده همچنین در قتل گناه کورستان او را داخل نمود الله و الله را چون از آنجا
 که حال حیات مستعار و دنیای ناپا پدار زمین است و خلق اشو عوام از چنین مرگ ناگهانی
 نیز موصوف عبرت پذیر گردیده بصرف و کرامات میر صاحب بهادر حین میگردند که در صراط العین
 ظهور آمده فی واقعه

سر دل هر بنده خدا میداد
 داین کنار بدل آگاه است

بیرمه کور در مقدمه میر صاحب بهادر چقدر کوشش و سعی نمود خود بارزوی دل نرسیده صاحبان
 انگریز بهادر چه بیکه از چهارم حصه ملک مقصور میر صاحب بهادر وعده کرده بودند از آن بی بهره
 و این نصیب گردیده و حسرت آن در کور با خود برده و شیخ علی حسن مدوقات نیز مدوح حیران
 و بر پشان لب خشک شده و در سر کار انگریز بهادر بیایست چهارم در عرض نمازی سیر تلاش نمود
 بیافت مگر دو صد روپیه مشاعره نادم حیات او را دادی که در دله لشکر فتور دست انوس چون
 سکس پاک ساخته بر روی و سر زمامت خود میزد آخر از سوز و گداز دل روانه منشی گردیده
 بحیث آنکه در آنجا درفته در میکه عدالت فریادی شده فایز مطاب خود شوم هر گاه شیخ مذکور
 دامن مینوی شده بطالب خود ناز سیده اولاً با ملک الموت ملاقع گردیده متا غزوه گمانی خود
 را پیشکش ملک الموت نمود و دفتر دعوی افترا را با اعمال نامه خود به همراه برد که در کور
 با منکر و تکبر جواب سوال خواهد نمود

از آنجا که هر که بقتضای تحصیل اسباب نامساعد دنیا بی وفاخل و نقصان بقبری رسانند
 و در طریق راه و روش و حقوق نمک خود کی مردانه قدم ننگه اردو چنانکه باید فواید خیریت
 که ۱۱۴۱ م مسامین مرغی ندارد هر آینه متاع راحتش وزان کنی یا بدال نهیب ناراج حادثات انتقام
 گشته مرگب فارغیالی و اعتبارش از ناز یا به آه دلبرانشان بسرد آید و از هیچ جهت در عشرتی
 بر روی دامن نکشاید چون میر موصوف و شیخ مذکور حقوق آشنائی و ننگ خوار کی سالهای سال
 میر صاحب بهادر فراموش نموده چقدر کوشیده بودند نور عرس و آرزو شیده و عمامه های افترای
 بستند و در خدمت صاحبان انگریز دویدند و بر گرسها نشسته اند آخر نتیجه نسیب در طرفه العین
 بی یکدیگر مبرو و حسرت های بردند و غم دنیا بردل گذاشتند از آنجا که دنیا محل حسرت و بازی
 گاه کود کن و عادت و شبهه آید است مکه ه شده خود را بیاراید تا مردمان را بیازماید وای
 بر کسیکه چراغ دین ایمان را اکت و باز مظالم بر پشت ملک را از میر صاحب بهادر هر آینه
 صاحبان انگریز خصمه اند و بار مظالم را میر صاحب و شیخ مذکور بردند

دانی که چه کرد احق خیر او مظلمه بردیگه کور

از مثل مشهور است از آنجا که متبع نویر داز قلم را از سرور این نر نومه ای آنست که هر یک از

تاری معاری ۱۰۰ جلد سید احمد صالح محمد علی کر محمد اعظم بن جبریل ۱۳۲۷

کوشه کبران بر زمین کاین را که کوش هوش بر آو از تنه بش رت نوای فیوضات در گاه دبا و عقب
 است اگر خواهد که از بستی ذلت آهنگ اوج بر حصار علو فطرت نوره پیوسته تصانیف هرت و
 اعتبارش در حجاز و عراق السنه و افواه کوچک و بزرگ بلند آواز گردیده رخسار دولت فرافتنش
 مانند صوفی مهربان طبا چه بنجه آفسوس نشود و چون می فرید عشقش جدا گانه برنگی لبش چون
 ندامت نکشاید پس با اختیار خاطر قدم در مقام موافقت مصادف و این فنون آفتاب و خراج
 آهنگان سرایرده اهل بیت نگذارد و گردن در دراپره قبول قول تا راست آن بی اصولان معر که صداقت
 فرود یارد که هر مساعله اندیش غفلت کیش که بنا بر قدم رساننی رفته اصابت زاری زمام میرسد
 در دست اقتدار آن فرقه طایفه مظلوم العاقبت بسیار درویشت برد بوارست بیمان اعتبار آنها
 و اگذار در هرگز در آینه حصول مدهای مثال خوبی و بهبودی نخواهد دید

من آنچه شرط بلاغ است با تو بیگویم تو خواه از منم پند گیر خواه ملال
 چون زلف مشکین سخن دست خیال آوردن خالی از بیج و تاباد را که نیست و باو سخن این ساز
 هارت آرای بسوز اسباب گنجلان ناممکن و حالا که کسانه طنز و وجود تا توان از تنه
 های بلاغت و کمال خالی تا چهار از اساطیر کوش مالی صاحب و فرغان این فن ارجند
 نسرک این نرانه های هیچ بوج نبود که مازدا گرانی کوش طبع نوازند گمان رباب
 از باب معنی و کمال و اصحاب دولت و اقبال شود و دیگر انقیاد از و قوعات صرف و بی اضافی
 صاحبان اسکرینز که در ملک سندان قانون آئین خود جاری داشته در نوای آورده اند
 چنانچه - مطلق العنان ساختن جاریه از خاندان مظلوم و بی پردگی مستورات از خاص
 و عام و بسنای سرک های و بازارها

بنا کرد بازار را آشورت کشیج که بنا شد مردم از او نفع و رنج
 و منهدم ساختن خانه فریبای رفاهای و مساجد و مقابر که زانسان گمان ازین طایفه در هراس
 و مرده گمان در وسواس و شده از عداوت که عین ضلالت است و قضاوت که از انشا گریزان
 و اویزان - بی باشند و منشیان صکه روی قلم را از سه چاه ممداد نشاء بیاه نموده همیشه
 فقرات نویس انشاء خانه شرابی اهل جویانند و از هر جمله و جمله که لباس هریک بپارات
 رنگین دوخته در تنبیه آورده شده اما انچه بر آن مرقوم بر وقت دیگر گذاشته شد
 بالفعل با تمام این سعه موسوم - تازه نوای معارف پرداخته شده از آهنگک نوازان
 ساز بلند فطرتان عالی همت و روشن طبعان اهل بیت و فصاحت آن دارم که به مقتضای
 بناکی نظرو حسن خلق اگر فقط به نقد تنسین و آفرین متاع هیزم را به هارند
 مین عطای بر عطاست والا نسیان غیب جوی و نشون نام عطای بی عطایا سیر ده محاف
 دارند که من از کس در معاصی و هنری خود معتزتم

روانده کبان طریقت سه تیم چون نهرند فدای اطلس آن کس که از هنر عاری است
 هر گاه از راه لطف و عطای بی عطایا این سعه بردازند امید که بدعای خیر یاد خواهند
 فرمود زیاده است تحریر سیر بتاریخ نیست و پنجم جواد الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری

بقلم حقیر سرایان تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد تحریر
 رمضان المبارک ۱۲۷۱

تاریخ مبارک ۱۰۰ جلد سید احمد صالح (محمد علی) محمد اعظم جبهیلی ۱۳۰۷

